

چشم انداز ایران

۴۵

شهریور و مهر ۱۳۸۶
قیمت: ۱۵۰۰ تومان



صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

لطف الله میثمی



صفحه آرایی:
علیرضا ابراهیمی



چاپ: ایرانچاپ



توزیع:
موسسه اطلاعات



نشانی: میدان توحید، خیابان نصرت غربی

شماره ۲۴ طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۸۹۵-۱۳۴۴۵

تلفن: ۰۷ ۳۲۲ ۴۳ ۶۶

تلفکس: ۰۷ ۶۵ ۹۳ ۶۶



website: www.meisami.com

meisami40@yahoo.com



چشم انداز ایران در انتخاب، ویرایش و حذف مطالب رسیده آزاد است.
متن اصلی مطالب ترجمه شده را همراه با آن برای ما ارسال نمایید.
لطفا مطالب ارسالی خود را در صورت امکان حروفچینی شده و در
غیراین صورت خوانا روی یک طرف کاغذ بنویسید.

به نام مهربانترین مهربانان

سرمقاله

۲

قانون نفت عراق؟! / مهندس لطف الله میثمی

گفت و گو و مقاله

۶

انرژی نفت و بنزین و سرگذشت آن / گفت و گو با مهندس محمد آقایی

۱۸

هویت همواره شکوفای ایرانی / گفت و گو با دکتر ناصر تکمیل همایون

۲۵

اتحاد ملی، چالش ها - راهکارها / مهندس منوچهر بزرگی

۲۸

قدرت انرژی سبز / توماس فریدمن / روح یابی و تلخیص: سینا مالکی

۳۰

نفت خلیج فارس و استراتژی امنیت ملی ایالات متحده

۳۱

۳۰ خرداد ۶۰؛ سلاح محوری گفت و گو را به حاشیه راند / گفت و گو با عباس عبدی

حزب الله و اسرائیل، دستاوردها و ناکامی ها، یکسال پس از مقاومت سی و سه روزه لبنان /

۳۸

گفت و گو ویژه با غسان بن جدو / محمد عطایی

۴۳

مقاومت لبنان؛ برخاستن ارتش اسرائیل از خواب / گفت و گو ویژه با تیمور گوکسل / محمد عطایی

۴۸

حزب الله لبنان؛ مقاومت، آرمان و سیاست / گفت و گو با خانم امل سعد غریب / برگردان: ه. سحابی

۵۱

بورژوازی ملی و سازگار ترکیه / وینسنت بلند / برگردان: چشم انداز ایران

۵۴

تب انتخابات، ملتی باشکاف های عمیق را در بر گرفته / یان ترینور / برگردان: مهدی جاودانی عرفانی

۵۸

زبان زمینی و گزارش امر قدسی / دکتر احمد علوی

۶۷

روش شناسی پژوهشی در آثار آیت الله صالحی / محمد نوری

۸۵

راستخان در علم و تأویل مکتبی / گفت و گو با مهندس لطف الله میثمی - بخش پنجم

۹۳

مثنوی معنوی به مثابه تفسیری بر قرآن کریم / سید حامد علوی - بخش دوم

۹۷

چشم انداز ادبیات متعدد

مقاله و معرفی کتاب

۹۸

فقر و نابرابری، ۲۵ سال پس از انقلاب / دکتر جواد صالحی اصفهانی - بخش سوم / برگردان: چشم انداز ایران

۱۰۲

سرزمین فراموش شدگان (خلاصه ای از کتاب سرزمین سوخته)

۱۰۹

پیامدهای زیست محیطی سدهای بزرگ «رودهای خاموش» / دکتر حسین رفیعی

۱۱۰

خلیل ملکی و حزب نیروی سوم / محمد چگینی

۱۱۶

چشم انداز خوانندگان

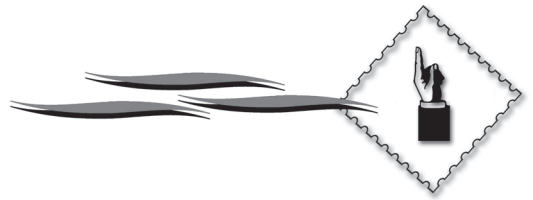
۱۲۷

واژه نامه سیاسی / عبدالکاسم گل آوری

۱۲۸

مطبوعات خارجی

ایران در آینه مطبوعات جهان



قانون نفت عراق؟!!



عبدالکریم قاسم



از سال ۱۳۴۲ تا ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، مسائل زیادی در عراق اتفاق افتاد که بحث مستقل و مفصلی را می طلبد. از آنجاکه موضوع اصلی این نوشته، نفت عراق است، به مقدمات دست اندازی به منابع نفت عراق، پیش و پس از ۱۱ سپتامبر در قالب موارد زیر، اشاره مختصری می کنیم:



● در سال ۱۳۵۹ (۱۹۸۰) جیمی کارتر، رئیس جمهور وقت امریکا، اظهار داشت که نفت خلیج فارس برای منافع ملی امریکا حیاتی است، به طوری که امریکا از هر وسیله لازم و مقتضی ولو نظامی برای حفظ و دسترسی دائم به آن استفاده می کند. در همین راستا بود که «ستاد نیروهای واکنش سریع» تشکیل شد تا امکان مداخله سریع و همه جانبه امریکا در منطقه خلیج فارس را فراهم آورد.

● نمونه های دیگر از حیاتی بودن نفت خلیج فارس برای منافع ملی امریکا این است که جورج بوش در مبارزات انتخاباتی خود در سال ۱۹۹۹، اولویت اول منافع ملی امریکا را «تأمین امنیت و عرضه نفت در خلیج فارس» و اولویت دوم را «حفظ موجودیت اسرائیل» اعلام کرد.

گرچه نهضت ملی ایران و قانون ملی شدن صنعت نفت ایران با کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به ظاهر متوقف شد، ولی امواج آن به اعتراف آقای نیکسون در کتاب «جنگ حقیقی» و دیگر منابع، منطقه را فراگرفت و منافع بادآورده آنها را تهدید کرد. یکی از دستاوردهای نهضت ملی ایران، سرنگونی رژیم سلطنتی در عراق در سال ۱۳۳۷ بود که در پی آن عبدالکریم قاسم، رئیس جمهور عراق شد. یکی از دستاوردهای انقلاب عراق، قانون ملی شدن نفت عراق بود که به قانون شماره ۸۰ معروف شد. تصویب این قانون که با توجه به تجربه ملی شدن نفت در ایران بود، تمام نفت عراق را ملی نکرد، بلکه ۹۵ درصد اراضی قرارداد نفت که در آن حلقه چاهی حفر نشده بود، ملی شد و ۵ درصد باقی مانده که از چاه های آن بهره برداری می شد، در اختیار کنسرسیوم عراق قرار گرفت. بدین معنا، قانون شماره ۸۰ به قانون ۹۵ درصد نیز معروف شد. پارلمان جمهوری عراق، قانونی را تصویب کرد که دولت های بعدی نتوانند آن را تغییر داده یا تعدیل کنند که در حکم خیانت است. بدین ترتیب قانون شماره ۸۰ جزء هویت لاینفک ملت عراق شد و عملاً دولت های بعدی هم تا سال ۱۳۸۲ آن را تعدیل نکردند و در بخش ۹۵ درصد، قراردادهای زیادی با کشورهای مختلف توسط دولت عراق امضا شد که همیشه با مخالفت امریکا و انگلیس روبه رو می شد. حتی در سال ۱۳۵۱ حسن البکر، رئیس جمهور عراق، شرکت های نفتی امریکایی در بخش ۵ درصد را نیز ملی کرد. گفتنی است اولین اجلاس اوپک در سال ۱۳۳۹ (۱۹۶۰) در بغداد تشکیل شد و هدف آن مقاومت در برابر کاهش فاحش قیمت نفت از طرف کمپانی های نفتی بود.

در سال ۱۳۴۲ (۱۹۶۳)، سفرای امریکا و انگلیس طی ملاقاتی با قاسم، او را تهدید کردند که اگر قانون شماره ۸۰ تغییر نکند، با پیامدهای شدیدی روبه رو خواهد شد. از آنجاکه قاسم تسلیم نشد، چند روز بعد طی کودتایی به وضع فجیعی به شهادت رسید.^(۱) افزون بر امریکا و انگلیس، حزب بعث عراق و کردها به رهبری ملامصطفی بارزانی، مؤلفین این کودتا بودند.



● در جریان همین مبارزات انتخاباتی، دیک چنی به «مؤسسه مهندسی نفت» (Institute of Petroleum Engineers) گفت: «خاورمیانه با داشتن دو سوم ذخایر نفتی دنیا و کمترین هزینه استخراج و انتقال نفت، همچنان جایی است که گنجینه بارزش بیکرانی در آن نهفته است.» دیک چنی دو سال بعد در مقام معاونت بوش، ریاست «گروه کاری انرژی» (Energy Task Force) را به دست گرفت و گفت که قصد دارد خاورمیانه را به نخستین کانون سیاست بین‌المللی انرژی آمریکا تبدیل کند و در این راستا پیشنهاد کرد گروه کاری با تمام توان، کشورهای نفت خیز خلیج فارس را به بازگذاشتن ذخایر نفت و گاز خود بر روی سرمایه‌گذاری خارجی، ترغیب کند. قصد چنی این بوده که سیاست‌های ملی شدن نفت که متکی به دولت‌هاست، راه معکوسی را بپیماید. «گروه کاری انرژی» اندکی بعد، با تهیه نقشه کامل میدان‌های نفتی عراق و فهرست تمامی شرکت‌های خارجی سرمایه‌گذار در صنایع نفتی عراق، به‌طور مشترک با تیم شورای عالی امنیت ملی، بر روی یافتن ترکیب مناسبی از اقدام نظامی و سیاست‌های اقتصادی که اهداف آمریکا را تأمین کند، آغاز به کار کرد.

● پس از واقعه ۱۱ سپتامبر در مقاله‌ای با عنوان «نرمش در افغانستان، ورزش در عربستان» در چشم‌انداز ایران، شماره ۱۱، پیش‌بینی شده که هدف اصلی آمریکا، دست‌اندازی به منابع نفتی خلیج فارس است که بد نیست در اینجا به دو فراز آن اشاره شود:



«واقعه ۱۱ سپتامبر ضربه هولناکی به آمریکا زد، ولی آمریکا این ضربه را به فرصتی تبدیل کرد تا ناوگان‌های خود را به منطقه خلیج فارس گسیل داشته و در راستای استراتژی خود، «امنیت»، «دوام عرضه» و «قیمت نفت» را کنترل کند. مشاهده می‌کنیم که وسعت اعزام ناوگان‌ها به خلیج فارس هیچ تناسبی با قضیه بن‌لادن و افغانستان ندارد.» ...

«ناوگان‌های آمریکایی با این وسعت آمده‌اند تا هرگونه تحول و جابه‌جایی قدرت را در عربستان، ایران و عراق نظارت کرده و در صورت لزوم دخالت کنند. با این استدلال به نظر می‌رسد جنگ افغانستان تمرین و نرمشی است برای ورزش و رویارویی اصلی در عربستان. گفته می‌شود؛ ذخایر نفتی عراق حتی از عربستان هم بیشتر است.»

● یک سال پس از پایان یافتن مأموریت «گروه کاری انرژی» به ریاست چنی – در سال ۲۰۰۲ – پیش از تهاجم به عراق وزارت امور خارجه آمریکا اقدام به راه‌اندازی پروژه «آینده عراق» (Future of Iraq) کرد. یکی از اقدامات این پروژه، تشکیل گروه کاری حول مسائل نفت و انرژی بود که اعضای این گروه شامل برخی سیاستمداران تبعیدی عراق – که بعدها وارد دولت جدید عراق شدند – مقامات دولتی آمریکا و مشاوران بین‌المللی می‌شد. نتایج کار پروژه، «پیش‌نویس چارچوبی برای سیاست‌های نفتی عراق» بود که به نظر می‌رسد پایه سیاست‌های انرژی کنونی که به تازگی با عنوان «پیش‌نویس قانون نفت عراق» مطرح شده که در قالب لایحه‌ای به پارلمان عراق ارائه شود.

● پل ولفوویتز، معاون وزیر دفاع آمریکا که یکی از طراحان اصلی جنگ عراق است، پیش از شروع جنگ پیش‌بینی کرده که تصرف عراق و افزایش سطح تولید نفت این کشور از ۲/۵ به ۳/۵ میلیون بشکه در روز – با توجه به قیمت بشکه‌ای ۳۰ دلار و افزایش درآمد نفت عراق به ۴۰ میلیارد در سال – هزینه جنگ را تأمین خواهد کرد. البته او امیدوار بود با افزایش تولید نفت به سطح ۶/۵ میلیون بشکه، افزون بر پوشش هزینه جنگ، به دولت عراق نیز کمکی برساند.



● آقای جیمز وولسی، رئیس پیشین سیا، دو روز پیش از حمله به عراق اظهار کرد، پس از حمله، نفت عراق را به میزان زیادی وارد بازار کرده، مقاومت عربستان و اوپک را در هم شکسته، آن‌گاه ایران به قطعه‌ای از کیک می‌ماند که می‌توان آن را بلعید.

● اندکی پس از تصرف عراق توسط آمریکا، ولفوویتز در برابر این پرسش گزارش گر تایم که «چرا در مقایسه یک کشور اتمی، مانند کره شمالی با عراق که سلاح کشتار جمعی ندارد، عراق برای جنگ انتخاب شد؟» صراحتاً گفت: «بگذارید نگاه درستی به آن قضیه بیندازیم؛ مهم‌ترین تفاوت در برخورد بین کره شمالی و عراق این است که به لحاظ اقتصادی، در واقع انتخابی جز عراق نداشتیم، زیرا عراق بر روی دریایی از نفت شناور است.»



پیش از تهیه پیش نویس، کردها در منطقه خود مختار خود قانون نفتی به نام Petroleum Act نوشته و بر اساس آن با چندین شرکت نفت خارجی بدون نظارت دولت فدرال - قراردادهایی امضا کردند و چون پیش نویس، تصریح دارد که هر قرارداد نفتی بایستی با نظارت دولت مرکزی و وزارت نفت، بسته و امضا شود، مخالفت کردند. از سوی دیگر چون هر شهروند کرد پیش از اشغال، در برابر طرح «غذا و دارو به جای نفت» ماهانه ۵۰ دلار دریافت می کرد و در این پیش نویس، چنین سوبسیدهایی ممنوع شده، طبیعی است کردها با این پیش نویس مخالفت کنند. شیعیان نیز مانند کردها حق ندارند در مناطق جنوبی، قراردادهای مستقلی با شرکت های نفتی امضا کنند. بر اساس این پیش نویس، توزیع درآمد بر مبنای طایفه، فرقه، نژاد و مذهب نبوده، بلکه بر مبنای جمعیت هر استان است.



در گزارش گروه کاری بیکر - هامیلتون، توصیه شده که قانون نفت باید طوری تنظیم شود که تمامیت ارضی عراق را تضمین و جلوی تجزیه عراق را بگیرد و بدین سان نظر اهل سنت شمال عراق را نیز تأمین کند. دوم این که این گزارش تأکید زیادی می کند که شرکت های نفتی امریکایی باید به سرمایه گذاری، اکتشاف و تولید در صنایع نفت عراق بپردازند. در گزارشی به اعضا و کمیته های کنگره امریکا آمده است که بخشی از مردم عراق اصولاً با هیچ قراردادی با خارجی ها موافق نبوده و معتقدند تمام عملیات صنعت نفت باید توسط شرکت ملی نفت عراق و کارشناسان عراقی انجام گیرد. بخشی از مردم عراق فقط قراردادهای خدمات تکنیکی (Service Contract) با شرکت های خارجی را تأیید می کنند که مشابه قرارداد بیع متقابل در ایران است. بخشی از مردم نیز قراردادهای مشارکتی در تولید یا (Production Sharing Agreement) PSA را مناسب می دانند. مطابق یک نظرسنجی که پس از تصویب پیش نویس قانون نفت عراق در هیئت وزیران، در بین عراقی ها صورت گرفت، ۷۶٪ از آنها اعلام کردند در مورد محتوای پیش نویس قانون، اطلاع رسانی کافی صورت نگرفته است. همچنین ۶۳٪ نیز پاسخ داده بودند که ترجیح می دهند توسعه میدان های نفتی عراق، توسط شرکت های ملی عراقی صورت گیرد، نه توسط شرکت های بزرگ خارجی.

این پیش نویس در هیئت وزرا با اکثریت شکننده تصویب شد و به صورت لایحه آمد. گفته می شود از ۳۲ نفر اعضای کابینه، هنگام رأی گیری فقط ۱۷ نفر حضور داشتند که میزان مخالفت با پیش نویس قانون نفت را نشان می دهد. آقای نوری مالکی هنگام ارائه این لایحه به پارلمان، به اعضای پارلمان توصیه کرد که به خاطر «ثبات»، «امنیت» و «مصلحت» عراق، این لایحه را تصویب کنند تا به صورت قانون نفت در آید.

آنچه در پیش نویس آمده و نگران کننده است، تأکید روی قراردادهای مشارکت در تولید (PSA) است که بدین وسیله شرکت های خارجی،

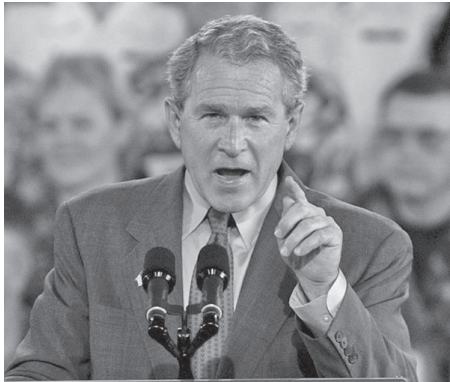
● جورج سوروس، اقتصاددان طرفدار سرمایه داری، در کتاب «رؤیای برتری امریکایی» صفحه ۶۴ می نویسد: «عراق از موقعیتی استراتژیک برخوردار است و منابع نفتی آن، پس از عربستان سعودی در جایگاه دوم قرار دارد. با اشغال عراق و انتقال پایگاه های نظامی امریکا از عربستان سعودی به عراق، امریکا می تواند جایگزین مطمئنی برای نفت عربستان سعودی پیدا کند. یک عامل دیگر نیز می بایست در نظر گرفته شود. منابع جهانی عرضه نفت به شدت محدود شده و از این رو نفت عراق باید هر چه سریع تر راه خود را به بازار پیدا می کرد... به احتمال زیاد، نفت و اسرائیل در مباحثات سیاسی دولت از جایگاه مهمی برخوردار بودند، ولی بوش و مشاوران وی برای توجیه جنگ در انتظار عمومی به این دو دلیل استناد نکردند.»

تاکنون مقاله ها و اخبار زیادی در چشم انداز ایران منتشر شده که به روشنی نشان می دهد که مخازن نفت دنیا نیمه دوم عمر خود را طی می کنند و معنای آن این است که عرضه، جوابگوی تقاضای فزاینده دنیا نیست. رویکرد به انرژی های جایگزین مانند انرژی خورشیدی، گیاهی و... نیز بسیار گران بوده و از سویی چشم انداز روشنی در سرمایه گذاری و اکتشاف مخازن نفت هم دیده نمی شود. از آنجاکه استراتژی امنیت ملی امریکا دسترسی به منابع فراوان، ارزان و قابل دسترس نفتی می باشد، برای امریکاراهی جز تصرف این منابع و کنترل رقبای صنعتی خود وجود ندارد. به نظر من، انتخاب عراق برای حمله نظامی در این راستاست.

سازمان ملل، حمله امریکا و انگلیس به عراق را «اشغال عراق» نامید و بدین سان بود که مقاومت در برابر اشغال شکل گرفت. افراد القاعده نیز به تدریج، عراق را کانونی برای فعالیت خود یافتند و عراق به کانون ناامنی تبدیل شد. در چنین وضعیتی پل برمر، اولین حاکم غیر نظامی، نتوانست نظر شرکت های نفتی را به سرمایه گذاری جلب کند. این شرکت ها، حتی ثبات ایاد علاوی، نخست وزیر موقت را کمتر از برمر ارزیابی کرده و باز هم به عراق نیامدند. آنها سرمایه را در جایی هزینه می کنند که از امنیت و بازدهی مناسب برخوردار باشد. از این منظر بود که دولت امریکا، فشار خود را برای تصویب پیش نویس قانون نفتی که از مشروعیت کافی برخوردار باشد و منافع شرکت های نفتی را تأمین کند، افزایش داد.

این پیش نویس چه پیش از تصویب آن در هیئت وزرا و چه بسا پس از تصویب، تبدیل به لایحه و ارائه به پارلمان، با مخالفت های زیادی رو به رو بود. به نظر می رسد در رأس این مخالفت ها، مغایرتی است که پیش نویس با قانون ملی شدن نفت عراق دارد؛ قانونی که جزو هویت ملت عراق است. در مرحله پیش نویس، ۶۰ تن از کارشناسان ارشد نفت عراق، مخالفت خود را طی بیانیه ای اعلام داشتند. فدراسیون اتحادیه های کارگری نفت عراق نیز با چند روز اعتصاب مخالفت خود را نشان دادند که این اعتصاب توسط ارتش و پلیس سرکوب شد.

«شورای فدرال نفت و گاز» موکول است به نهاد دیگری که ترکیب آن نیز معلوم نیست.



ما نگرانیم که به نام اسلام، بویژه شیعه، قرارداد نفتی ای تصویب شود که لکه ننگی به دامان مسلمانان، اعم از شیعه و سنی باشد. آنها سعی دارند با مشروعیت یافتن از طریق قراردادهای درازمدت و سرمایه‌گذاری‌های کلان، هم خود و هم فرهنگ خود را نهادینه کرده، آن‌گاه دست‌اندرکاران کنونی عراق اعم از شیعه، کرد و سنی را کنار زده و ایادی مستقیم خود را سرکار بیاورند. آنها نه تنها می‌خواهند هزینه جنگ را از نفت عراق به دست آورند، بلکه مایلند در درجه اول او پیک را منحل، بر رقبای صنعتی خود کنترل داشته و کل منطقه را از لحاظ نوع قرارداد تعدیل کنند و همان‌طور که بوش و چنی می‌خواهند؛ هر نوع ملی‌شدنی لغو گردد. آنها اگر دوسوم تولید عراق را در انحصار خود بگیرند، با عضویت در او پیک می‌توانند تولید و قیمت را دچار نوسان کنند، آن وقت کشورهای نفت‌خیز منطقه باید مطابق میل آنها عمل کنند. با نهادینه شدن چنین قانون نفتی و در چنین وضعیتی، دیگر کشورها نیز باید خود را تعدیل کنند و گرنه قرارداد نفتی با آنها بسته نمی‌شود.

ما از مسئولان عراق می‌خواهیم از تجربیات صدساله ملت ایران در نفت بهره‌کامل داشته باشند و از مسئولان مملکت نیز می‌خواهیم که این تجربیات را به سرعت در اختیار آنها قرار دهند. اگر هدف امریکا از تصرف عراق، توسعه دموکراسی است که او لا متفکرانشان اعتراف می‌کنند که به چنین هدفی نرسیده‌اند و با جنگ‌های فرقه‌ای اوضاع هر روز وخیم‌تر می‌شود. ثانیاً اگر توسعه دموکراسی آرمان آنها بوده، چرا این همه بر دریافت مزد اصرار دارند، آن هم این مزد کلان؟ بیکر و هامیلتون در گزارش خود توصیه کرده‌اند که ماندن امریکا در عراق به ضرر امریکا است، چرا که تاکتیک و تکنیک شورشیان به جایی رسیده که امنیتی برای تانک‌ها و هلیکوپترهای آنها وجود ندارد. حال می‌خواهد در آستانه خارج شدن از عراق، تضمین حضور خود را از در دیگر بگیرد و آن هم قرارداد طولانی مدت نفت است.

لطف الله میثمی

پی‌نوشت:

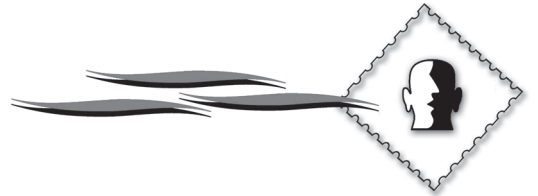
۱- این ملاقات مشابه ملاقات اندرسون، سفیر امریکا با مصدق چند روز پیش از کودتای ۲۸ مرداد است که در اسناد نیز آمده است.

۲- اسامی این ۶۰۰ دانشمند از طریق شناسایی‌هایی که هانس بلیکس داده، به دست اسرائیلی‌ها افتاد.

شریک نفت عراق می‌شوند. گرچه ظاهراً مشارکت در تولید است، اما از آنجاکه تولید، ارتباط مستقیم با مخازن زیرزمینی دارد، در واقع مشارکت در مخزن نیز می‌باشد. از آنجاکه هزینه بهره‌برداری هر بشکه نفت عراق ۱ تا ۱/۵ دلار می‌باشد و مخازن آنجا «ثابت شده» (Proven) است، از این رو قراردادهای مشارکت در تولید که مختص اکتشاف و استخراج پرهزینه - مانند دریای عمیق، یا مخازن با غلظت یا سولفور زیاد است - مناسب عراق نیست. بر اساس یک ارزیابی کارشناسانه، عراق ۸۰ میدان نفتی دارد که تنها یک سوم آنها فعال و در حال بهره‌برداری هستند و دوسوم بقیه غیرفعال و بدون تولید است. بنابراین بر اساس این پیش‌نویس و تحت شرایطی که این قانون دنبال می‌کند، شرکت ملی نفت عراق فقط حق انحصاری روی یک سوم نفت عراق را دارد و دوسوم مابقی، به روی شرکت‌های بزرگ سرمایه‌گذاری خصوصی خارجی مفتوح می‌شود. به نظر من از آنجاکه در همان اوایل تصرف عراق، ۶۰۰ نفر از دانشمندان عراق توسط گردان‌های اسرائیلی ترور شدند^(۱) در پی آن، فرار مغزها و کاهش پتانسیل کارشناسان عراقی، طبیعی است شرکت ملی نفت عراق نیز میدان‌های نفتی خود را برای توسعه و تکمیل در اختیار شرکت‌های سرمایه‌گذاری خارجی قرار دهد.

از آنجاکه بسیاری از زیرساخت‌های عراق ویران شده و برای بازسازی آن به پول نفت احتیاج است، پیش‌بینی می‌شود سیاستمداران عراق هر چند قدرتمند باشند، برای بازسازی عراق، به هر شیوه تولید و با هر نوع قراردادی برای کسب درآمد تن دهند. از آنجاکه با نوع قراردادهای مشارکت در تولید مخالفت شده، در واکنش با آن، اسم جدیدی برای این نوع قراردادها در لایحه تقدیمی انتخاب شده که به آن قراردادهای ریسک و اکتشاف (Exploration and risk Contract) می‌گویند. بدیهی است واژه ریسک وقتی در کنار اکتشاف بیاید، معنایش این است که در منطقه‌ای پرخطر به سرمایه‌گذاری کلان نیاز است و چون سرمایه‌گذاری، غیر از پول آوردن است و از تکنولوژی جدا نیست، بنابراین امریکایی‌ها از این مسیر هم می‌توانند در چنین قراردادهایی منافع خود را تأمین کنند. افزون بر این، در لایحه قانون نفت به «شورای نفت و گاز فدرال» (Federal Oil and Gas Council) اشاره شده که نوع قرارداد را هم چنین شورایی تعیین می‌کند. ترکیب اعضای چنین شورایی بسیار مهم است، چرا که این شورا عملاً بر قانون نفت حاکمیت دارد و از آنجاکه امریکا کشور عراق را تصرف کرده و وزارتخانه‌های کلیدی از جمله نفت، اطلاعات و دفاع بدون اجازه امریکا اقدامی نمی‌کنند، بنابراین ممکن است تصمیمات چنین شورایی، هم پارلمان، هم قانون نفت و هم رئیس‌جمهوری و نخست‌وزیری را دور بزند.

ما شاهد آن بودیم که پس از کودتای ۲۸ مرداد، چگونه با واژه‌ها بازی شد تا نشان دهند در ظاهر، قانون ملی شدن نفت ایران رعایت شده است، ولی دیدیم که شرکت‌های عامل نفت که طرف خارجی قرارداد بودند، عملاً تصمیم‌ساز و تصمیم‌گیر در باره تولید و قیمت شدند و حتی در سال ۱۳۴۳ بهره‌مالکانه را هم که رقم مستقلی بود در قالب مالیات بر درآمد منظور داشتند، اما واقعیت را ثریا اسفندیاری در خاطرات خود نوشته که پس از کودتای ۲۸ مرداد، نماینده آیزنهاور به ملاقات شاه در ایتالیا آمد و سهم خود را از نفت ایران طلب کرد، او هم با آن موافقت نمود. آنچه مهم‌تر است این که حتی تصمیمات



انرژی و بنزین و سرگذشت آن

گفت‌وگو با محمد آقایی

گروه نفت

گفتم اثبات می‌شود. بنابراین اکنون با احتساب درصد رشد، قاچاق فرآورده‌ها بویژه بنزین و گازوئیل در مجموع به حدود ۴ تا ۵ میلیون لیتر در روز رسیده است. با توجه به بازدید و تحقیقاتی که از استان‌های قاچاق‌خیز کرده‌ام به نظر رقم نیروهای اطلاعاتی و انتظامی صحیح می‌باشد. اجازه دهید با توجه به پرسش‌هایی که مطرح کردید تاریخچه این موضوع و قضیه را کمی عمیق‌تر در این گفت‌وگو پیش ببریم.

میزان مصرف بنزین در ایران پیش از پایان برنامه اول (ابتدای سال ۱۳۷۳) و شروع برنامه دوم (سال ۱۳۷۴) بیشتر از ۳۰ میلیون لیتر در روز نبود. خاطریم هست پیش از این‌که به سال‌های برنامه اول برسیم بحث احداث پالایشگاه اراک مطرح بود، به طوری که طراحی و کارهای مربوط به آن ۴ سال پیش از شروع برنامه اول آغاز شده بود؛ به طوری که طراحی اساسی‌اش در همان سال برنامه اول تمام شده بود و کار مناقصه و انتخاب پیمانکار احداث پالایشگاه اراک در همان سال‌ها آغاز شد. ظرفیت پالایشگاه اراک ۱۵۰۰۰۰ بشکه در



روز بود و ۵ سال بعد، یعنی اواخر سال ۱۳۷۱، به نتیجه رسید. همچنین در سال‌های ۶۵-۶۴ پیش از شروع برنامه اول بحث احداث پالایشگاه بندرعباس مطرح بود. در آن برنامه قرار بود این پالایشگاه را به عنوان پالایشگاه صادراتی در نظر بگیرند. به همین منظور برای کاهش هزینه مقرر شد در کنار سواحل خلیج فارس احداث شود، چراکه تولید آن مازاد بر مصرف داخلی بود... مدیریت مهندسی ساختمان شرکت ملی نفت ایران مسئول احداث پالایشگاه بندرعباس شد. ۳ تا ۴ سال، یعنی تا ۱۳۶۸ طول کشید تا بحث‌های مربوط به شیوه تأمین منابع مالی احداث این پالایشگاه را بررسی کردند. تعیین شیوه در پیشرفت و چگونگی کار بسیار اثرگذار است. منظوری منابع مالی‌ای است که روی بحث انتخاب مدل تولید نیز اثر می‌گذاشت. ابتدا بحث بر این بود که سرمایه‌گذاری به صورت تأمین منابع مالی (فاینانس) انجام و باز پرداخت این سرمایه و سود از محل فروش نفت کوره تأمین شود. این در حالی بود که آن زمان نفت کوره مصرف قابل ملاحظه‌ای در کشور داشت و هنوز گاز جایگزین

همزمان با گفت‌وگوی پیشین که در سال ۱۳۸۲ در وزارت نفت با شما داشتیم گفته می‌شد تولید بنزین داخلی تقریباً معادل مصرف آن زمان می‌باشد، بنابراین واردات بنزین معادل قاچاق آن است. پرسش این است مملکتی که با این همه مشکلات و موضوعاتی مثل فقر و خط فقر سالی ۵ میلیارد دلار هزینه بنزین وارداتی می‌پردازد؛ چرا در قسمت فنی قضیه، نتوانستیم متناسب با این مقدار، پالایشگاه بسازیم و در داخل بنزین را تولید کنیم. در حالی که همزمان با گفت‌وگوی پیشین، یک پالایشگاه با ظرفیت ۲۰۰ هزار بشکه در روز حدود ۲ یا ۲/۵ میلیارد دلار هزینه داشت. آن زمان پروژه‌ای هم مطرح بود که به جای این که نفت خام یا فرآورده‌ها را از جنوب تا ۲۰۰۰ کیلومتر پمپاژ کنیم، نفت خام خزر را بخریم و در یک پالایشگاه در شمال کشور پالایش کنیم.

آن موقع روشن بود روند مصرف داخلی چنان‌شانابان است که وزارت نفت پیش‌بینی می‌کند تا ۱۵ سال دیگر کل نفت خام به مصرف داخلی برسد و دیگر نفتی برای صادرات نداشته باشیم. آن وقت تحلیل می‌شد که گروه‌های پورسانتاژ آن قدر قوی هستند که

نمی‌گذارند مشکل فرآورده‌های نفتی حل شود. در کنار این موضوع راه‌هایی برای آزادسازی قیمت بنزین بود که گفته می‌شد در صورت اجرا با شورش‌های اجتماعی روبه‌رو می‌شویم. پیشنهاد دیگری هم بود که درآمد ناشی از آزادسازی قیمت را در اختیار هیئتی بگذارند که بین پنج دهک پایین تقسیم شود که محاسبه شده بود که سهم هر نفر ماهانه ۲۰۰۰۰۰ تومان می‌شد.^(۱)

شما که تا دی ماه ۱۳۸۴ معاون وزارت نفت بودید و مسئول پالایشگاه‌های مملکت و مطالعات زیادی در این زمینه دارید می‌خواستیم از نظر انتان بهره‌مند شویم. عمل درست دولت برای برون‌رفت از بحران چیست؟

در ارتباط با قاچاق بنزین باید گفت در آن زمان مجموعه اطلاعاتی که از وزارت اطلاعات و نیروی انتظامی داشتیم، حاکی از این بود که روزانه یک تا یک و نیم میلیون لیتر قاچاق بنزین و حدود ۲ تا ۳ میلیون لیتر قاچاق گازوئیل داریم. البته با اطلاعاتی که پس از سهمیه‌بندی به دست آمد با درصد رشد مشخصی که سالیانه داشته‌ایم ارقامی که بیشتر

فرآورده‌های نفتی نشده بود.

موضوع دیگر این بود، سرمایه‌گذاری که نفت کوره را در ازای سرمایه‌گذاری قبول کند نبود و فقط سرمایه‌گذارانی جلو می‌آمدند که به ازای سرمایه‌گذاری تنها نفت خام می‌خواستند و تازه بحث این بود که آیا از ابتدای قرارداد به سرمایه‌گذار نفت خام داده شود یا پس از به تولید رسانیدن؟ مذاکرات مدیریت مهندسی و ساختمان با طرف‌های سرمایه‌گذاران خارجی به نتیجه نرسید چون نفت تخصیصی برای این پالایشگاه نفت خام سنگین منطقه (خارک) بود و در نهایت طراحی و ساخت پالایشگاه بندرعباس از سال ۶۸ سامان داده شد و طرف قرارداد طراحی تفصیلی و تأمین کالا هم شرکتی ایتالیایی بود به نام Snanprojetg و با ظرفیت ۲۳۲ هزار بشکه در روز با ترکیب تولید ۱۰ میلیون لیتر بنزین و در حدود ۳۰٪ تولید نفت کوره و بقیه نفت‌گاز و نفت سفید توافق شد. باید توجه داشت اگر می‌خواستند نفت کوره فوق‌العاده کمتری تولید کنند باید سرمایه‌گذاری حتی تا حدود ۲ برابر افزایش می‌یافت. سرمایه‌گذاری نهایی پروژه ۳/۵ میلیارد دلار شد. پس از این‌که در نهایت کارهای مربوط به طراحی و طراحی تفصیلی، تهیه و تدارک کارها و پشتیبانی پایان یافت، قرارداد نصب آنها به وسیله



تعدادی شرکت‌های ایرانی تحت پوشش شرکت ملی نفت ایران امضا و به هر صورت طراحی این پروژه سال ۱۳۶۸ آغاز شد و آخرین مراحل آن تا ایجاد ظرفیت کامل سال ۱۳۷۹ بود. این در حالی بود که با وجود همه کمبودهایی که در این سال‌ها بخصوص در میزان درآمد ارزی بود تخصیص‌های لازم به این پالایشگاه در اولویت انجام می‌شد و فاز اول این پالایشگاه در سال ۱۳۷۶، در هفته‌های آخر ریاست جمهوری آقای رفسنجانی افتتاح شد که با فعال شدن برج تقطیر شماره یک تولید به ۱۱۰۰۰۰ بشکه رسید. ولی ۱۶ مرحله تکمیلی آن، یعنی قسمت‌های برج تقطیر شماره ۲، واحد آیزوماکس، واحد هیدروژن و واحد احیای مستمر کاتالیستی (CCR) که تولیدکننده اصلی بنزین با اکتان بالاست، به تدریج طی سال‌های ۷۶ تا اواخر ۷۸ و شروع برنامه سوم به بهره‌برداری رسیدند و بدین ترتیب در سال ۱۳۷۹ میزان تولید بنزین در پالایشگاه بندرعباس به ۱۱-۱۰ میلیون لیتر در روز رسید. خوب است در اینجا

نگاهی هم به پیش‌بینی‌ها و واقعیت‌ها درباره روند مصرف بنزین در آن مقطع داشته باشیم. در طول برنامه دوم رشد مصرف بنزین حدود ۵-۴٪ بود که در سال پایانی آن (۱۳۷۸) رشد مصرف به ۷٪ رسیده بود. حال آن‌که در ماده ۱۹ قانون برنامه دوم رشد مصرف سالانه حداکثر ۳٪ در نظر گرفته شده بود، با این حال در پایان برنامه دوم فاصله بین مصرف و تولید کم بود و حداکثر واردات روزانه بنزین حدود ۳ میلیون لیتر در روز بود. بنابراین آن جهت‌گیری اولیه که در مورد ساخت پالایشگاه بندرعباس مطرح بود که با اتمام آن در پایان برنامه سوم، کشور از واردات بنزین و گازوئیل و دیگر فرآورده‌ها بی‌نیاز شود در صورتی که رشد مصرف در حد همان حداکثر ۳٪ باقی می‌ماند محقق می‌شد.

مستحضرید که سال‌های ۱۳۷۸-۱۳۷۷ سال‌های کارشناسی برای تدوین برنامه سوم توسعه بود که در آن برنامه بخصوص در بخش انرژی جهت‌گیری‌های بسیار مهمی طرح شده بود که بدان‌ها می‌پردازم. مهم‌ترین محورهای برنامه سوم به قرار زیر بود:

محور اول؛ که به عبارتی می‌توان آن را یکی از ارکان مهم برنامه سوم نیز دانست، اصلاح ساختار بر مبنای خصوصی‌سازی بود. از این روکل توسعه‌های پالایشگاهی، پتروشیمی، نیرو و... می‌بایست توسط بخش خصوصی انجام گیرد. کما این‌که با مراجعه به قانون برنامه سوم مشاهده می‌شود که دیگر هیچ‌جا صحبت از ساخت پالایشگاه و نیروگاه توسط دولت نیست.

جهت‌گیری دوم مربوط به اصلاح تدریجی قیمت فرآورده‌ها طی برنامه سوم توسعه بود، به گونه‌ای که با افزایش سالانه بیست درصدی در پایان برنامه سوم قیمت فرآورده‌های نفتی به سطح قیمت‌های حوزه خلیج فارس برسد. ماده ۵ لایحه برنامه سوم پیشنهادی دولت به مجلس معطوف به همین قضیه بود. در آن ماده علاوه بر توجه به افزایش قیمت‌ها، جهت‌گیری‌های تکلیفی متنوعی از قبیل توسعه ناوگان حمل‌ونقل عمومی، از رده خارج کردن خودروهای فرسوده، گازسوز کردن خودروها، اصلاح کیفیت خودروهای داخلی توسعه ناوگان ریلی و... برای اجرا توسط دولت منظور شده بود. توجه شود که جهت‌گیری اصلاح ساختار بر مبنای خصوصی‌سازی و اصلاح قیمت‌ها با هم در تطبیق قرار داشتند. بخش خصوصی با ابلاغیه و تضمین بخشنامه‌ای وارد

بخش خصوصی با ابلاغیه و تضمین بخشنامه‌ای وارد میدان نمی‌شود. در وضعیتی که قیمت نفت خام در سطح بین‌المللی پایین بود و این باعث کاهش نرخ بازگشت سرمایه در بخش توسعه پالایشگاهی در حد ۱۲-۸٪ شده بود که حتی از سود سپرده سرمایه‌گذاری در بانک‌های داخلی نیز کمتر بود

میدان نمی‌شود. در وضعیتی که قیمت نفت خام در سطح بین‌المللی پایین بود و این باعث کاهش نرخ بازگشت سرمایه در بخش توسعه پالایشگاهی در حد ۱۲ - ۸٪ شده بود که حتی از سود سپرده سرمایه‌گذاری در بانک‌های داخلی نیز کمتر بود. بخش خصوصی به سرمایه‌گذاری توسعه پالایشگاهی وارد نمی‌شد. از این رو در سطح دنیا ساخت پالایشگاه توجیه اقتصادی نداشت و حتی یکی از علل اصلی موضوع بعدی که باعث افزایش جهش وار قیمت نفت طی دوره‌ای طولانی شد، کمبود بنزین در سطح جهانی به دلیل کاهش ظرفیت پالایشگاهی در جهان بود. در داخل هم که اصولاً قیمت فرآورده، کلاً یارانه‌ای است، بنابراین بخش خصوصی منطقی نمی‌یافت تا وارد ساخت پالایشگاه و... شود؟

طبیعی است که روند قیمت جهانی نفت خارج از اختیار ماست، اما آنچه در داخل مد نظر بود این که با ایجاد بستر قانونی - حقوقی مناسب برای فعالیت بخش خصوصی و رساندن قیمت‌های داخلی به سطح بین‌المللی طی یک فرآیند ۵ ساله، همزمان با ساخت پالایشگاه توسط بخش خصوصی که آن هم حدود ۵ - ۴ سال زمان نیاز دارد. بهره‌برداری از پالایشگاه ما عملاً مصادف با افزایش سطح قیمت فرآورده‌ها به سطح منطقه‌ای خواهد شد. از این رو علی‌القاعده منطقاً بخش خصوصی در مورد محصول دغدغه‌ای نخواهد داشت. ساخت پالایشگاه ۲۰۰ هزار بشکه‌ای در شمال کشور که در پرسش خود به آن اشاره کردید، برای استفاده از نفت وارداتی حوزه خزر در همین فضا برنامه‌ریزی شده بود. لایحه پیشنهادی دولت با محورهایی که گفتیم به مجلس پنجم رفت. اتفاق بسیار مهمی که افتاد این بود که مجلس پنجم ماده ۵ لایحه را حذف کرد و به جای آن افزایش سالیانه حداکثر ۱۰٪ قیمت فرآورده‌ها را حتی کمتر از نرخ تورم بود تصویب کرد. اقداماتی از قبیل گازسوز کردن خودروها، توسعه ناوگان حمل و نقل عمومی، اصلاح و بهینه‌سازی خط تولید خودرو با هدف کاهش مصرف آنان و... که اصلاً در قانون رنگی جدی پیدا نکرد و از



اتفاق بسیار مهمی که افتاد این بود که مجلس پنجم ماده ۵ لایحه را حذف کرد و به جای آن افزایش سالیانه حداکثر ۱۰٪ قیمت فرآورده‌ها را حتی کمتر از نرخ تورم بود تصویب کرد

پس از حذف ماده ۵ از لایحه برنامه توسعه، سازمان برنامه عنوان کرد ما مخروطی را به عنوان برنامه سوم تهیه کردیم که قاعده آن روی زمین و رأسش در بالا بود، با حذف این ماده رأس مخروط بر روی زمین و قاعده آن در بالا قرار گرفت

حالت تکلیف جدی عملاً خارج شد. خاطرمان است پس از حذف ماده ۵ از لایحه برنامه توسعه، سازمان برنامه عنوان کرد ما مخروطی را به عنوان برنامه سوم تهیه کردیم که قاعده آن روی زمین و رأسش در بالا بود، با حذف این ماده رأس مخروط بر روی زمین و قاعده آن در بالا قرار گرفت. از این رو این مخروط با هر تلنگری از تعادل خارج می‌شود. همین‌طور هم شد. برای نمونه؛ رشد مصرف بنزین که سالیانه حداکثر ۵/۴٪ در طول برنامه سوم پیش‌بینی شده بود در پایان برنامه سوم به ۱۲/۷٪ هم رسید. در مورد ساخت پالایشگاه توسط بخش خصوصی نیز حدود ۲۰ - ۱۵ موافقت اصولی از سوی وزارت نفت صادر شد، اما حتی یک مورد مطالعات امکان‌پذیری آن نیز انجام نشد و بخش خصوصی هیچ اقدامی هم برای ساخت انجام نداد. در حالی که اگر نرخ رشد مصرف بنزین حداکثر ۳٪ (در برنامه دوم) و حداکثر ۵/۴٪ (در برنامه سوم) محقق می‌شد و انسجام برنامه با وجود ماده ۵ لایحه و اقدامات غیرقیمتی پیش‌بینی شده در آن حفظ می‌شد، در پایان برنامه سوم نه تنها با کمبود بنزین روبه‌رو نبودیم، بلکه مقداری هم برای صادرات می‌ماند.

از اواسط برنامه سوم، یعنی اوایل سال ۱۳۸۱ این خطر بزرگ در عمل، خود را نشان داد، یعنی روشن شد که برنامه ناهماهنگی دارد؛ از یک سو بخش خصوصی که مبنای کار بود وسط نمی‌آمد، قیمت‌ها هم هدف‌مند عمل نمی‌کرد و رشد مصرف پیش‌بینی شده حداکثر ۵/۴٪ هم اصلاً وجود خارجی نداشت. از سوی دیگر با اتفاق جدیدی روبه‌رو شدیم و آن رشد سرسام‌آور خارج از برنامه تولید داخلی خودرو آن هم با کیفیت نازل بود، یعنی خودروی گران و سوخت‌آزاد، به طوری که به استثنای یکی دو خودروی مصرف بنزین ۱۷ - ۱۴ لیتر در صد کیلومتر دارند. منظورتان خودرو صفر کیلومتر است؟ زیرا رئیس سازمان گسترش در میزگرد تلویزیونی اعلام کرد مصرف بنزین خودروهای جدید حداکثر ۱۲ لیتر در صد کیلومتر است.

نخبر، مصرف سوخت در خودرو پژو ۴۰۵ (GLX) تقریباً ۱۳/۶ لیتر در

صدکیلو متر است. سمند بین ۱۵-۱۴ لیتر و پراید حدود ۱۰ لیتر در صدکیلو متر است. پیکان نیز ۱۷-۱۵ لیتر، تنها خودرویی که مصرف زیر ۱۰ لیتر دارد پژو ۲۰۶ است. زانتیا نیز حدود ۱۰ لیتر است.

برای این که وجه سرسام آور تولید بهتر باز شود توجه کنید کل خودرو بنزین سوز در کشور در پایان برنامه سوم (ابتدای سال ۱۳۸۴) حدود ۷ میلیون خودرو بوده است که ۳/۵ میلیون آن ظرف برنامه ۵ ساله سوم به چرخه حمل و نقل وارد شده بود، یعنی قبل از برنامه سوم چیزی حدود ۳/۵ میلیون خودرو در چرخه حمل و نقل وجود داشته است. در سال ۸۵، حدود ۱/۲ میلیون خودرو وارد چرخه حمل و نقل شده است. در سال های ۸۴-۸۳ نیز سالی یک میلیون خودرو تولید شده است.

آیا وزارت نفت به آقای خاتمی نسبت به این وضعیت هشدار نمی داد؟

چرا. همان طور که گفتیم این اشکال در متن قانون برنامه به وجود آمده بود (وارونه سازی مخروط برنامه) و یک اشکال هم در خارج از برنامه که همین ناهماهنگی بسیار سنگین بین برنامه های وزارت صنایع در توسعه صنعت خودرو با وزارت نفت بود. البته این، مربوط به بنزین بود، در حالی که اگر کل فرآورده های نفتی را مطالعه کنیم این ناهماهنگی ها بین وزارت راه و ترابری، وزارت نیرو و وزارت نفت نیز وجود داشت. این ناهماهنگی ها خیلی در برنامه سوم بروز کرد و دائماً وزارت نفت در مجلس در این مورد هشدار می داد. البته لازم به ذکر است که این ناهماهنگی ها مختص برنامه سوم نبود، بلکه در برنامه اول و دوم توسعه نیز وجود داشت، حتی در برنامه چهارم توسعه نیز وجود دارد. مثلاً اکنون توسعه شهرنشینی و شبکه های ارتباطی داخل شهر به جایی رسیده که حتی به فرض محال اگر ۱۰ برابر ظرفیت کنونی هم بنزین تولید شود، خیابان ها برای خودروها بیشتر از این کشش ندارند.

در پایان سال ۱۳۸۰ مجموعاً ما با این وضعیت رو به رو بودیم: (۱) بخش خصوصی وارد میدان نشد. (۲) قیمت ها اصلاح نشد. (۳) رشد مصرف از حداکثر ۵/۴٪ پیش بینی شده به دو برابر افزایش یافت. (۴) برنامه افزایش سرسام آور خودرو توسط خودروسازان به وجود آمده بود و وارد مدار استفاده می شوند. خودروهای جدید در شرایطی وارد چرخه حمل و نقل می گردیدند که برنامه مدونی برای خروج خودروهای فرسوده اجرایی شد. ترافیک سنگین ناشی از این وضعیت، مصرف سوخت را به طور مضاعف بالا می برد. افزایش قیمت هم که مجاز نبود. تخصیصی هم از منابع طبق قانون برنامه برای ساخت و توسعه پالایشگاه های جدید در نظر گرفته نشده بود، یعنی همه چیز خارج از کنترل

برنامه ای بود. خوب با این وضع باید چکار می کردیم؟ با توجه به شرایط، صرفاً می توانستیم از توان درونی تخصیصی از وزارت نفت برای اصلاح اوضاع بهره مند شویم و در این راستا اقدامات زیر را انجام دادیم.

اولین کار این که تمام توان و همت خود را بر اساس منابع محدود داخلی تخصیصی از وزارت نفت صرف ارتقا و بهبود (Upgrading) پالایشگاه های موجود کردیم. دومین اقدام، طراحی برای ورود به مرحله توسعه پالایشگاهی و زمینه سازی برای ملحوظ کردن این فعالیت ها blank در برنامه های ۵ ساله آینده بود. سومین اقدام تلاش برای اخذ برخی از مصوبات و مجوزها در جهت انجام اقدامات اول و دوم در قوانین بودجه سال های ۸۳ و ۸۴ بود، زیرا همان گونه که اشاره شد با توجه به فضای ذهنی حاکم بر برنامه سوم و امید به ورود بخش خصوصی، هیچ گونه تخصیص مالی برای توسعه و ساخت پالایشگاه توسط دولت در قانون بودجه در نظر گرفته نشده بود و حالا که در نیمه راه با مشکلاتی که بر شمردم رو به رو شدیم، معقول این بود سعی کنیم حداقل بخشی از منابع مالی مورد نیاز را در بودجه های سالیانه لحاظ کنیم. سه اقدام فوق در راستای مدیریت و افزایش تولید قرار داشت و محور چهارم که در جهت مدیریت مصرف بود و امید اصلی ما هم متوجه این بخش بود، این که با توجه به روند وحشتناک مصرف به سمت تأمین امکانات جایگزین خودرو شخصی با وسایل حمل و نقل عمومی برویم و در نهایت اصلاح قیمت سوخت نیز انجام شود.

به طور خلاصه؛ فعالیت ها و اقدامات مربوط به مدیریت توسعه تولید و عرضه و نتایج حاصل را می توان به شرح زیر بر شمرده:

ساخت واحد جدید CRU (تولیدکننده بنزین) در پالایشگاه لاوان که طی برنامه سوم توسعه افتتاح و به تولید رسید. مرحله اول توسعه کیفی پالایشگاه تهران و تبریز که سبب افزایش تولید ۲ تا ۳ میلیون لیتر بنزین در روز شد و در ضمن در پروژه مبادله سه جانبه (Swap) نفت خام شمال بسیار مؤثر بود. در پالایشگاه بندرعباس نیز توسعه در جهت ارتقای مرحله اول انجام شد و بعضی تغییرات و اصلاحات کیفی در پالایشگاه های اصفهان و شیراز صورت گرفت. ما حاصل فعالیت های مرحله اول این شد که در پایان برنامه سوم توسعه، روزانه ۱۵ میلیون لیتر از تولید نفت کوره کاهش یافت و ما به ازای آن، تولید گازوئیل ۹ میلیون لیتر، بنزین ۶ میلیون لیتر و گاز مایع ۱ میلیون لیتر افزایش یافت.

مرحله دوم ارتقا که طراحی پیشرفته ای می خواست بدون استثنا برای تمام پالایشگاه های سال های ۸۲ و ۸۳ انجام پذیرفت. کار طراحی این مرحله در پالایشگاه اراک با شرکت جی جی سی

در مورد ساخت پالایشگاه توسط بخش خصوصی نیز حدود ۲۰-۱۵ موافقت

اصولی از سوی وزارت نفت صادر شد، اما حتی یک مورد مطالعات امکان پذیری آن نیز انجام نشد و بخش خصوصی هیچ اقدامی هم برای ساخت انجام نداد.

در حالی که اگر نرخ رشد مصرف بنزین حداکثر ۳٪ (در برنامه دوم) و حداکثر ۵/۴٪ (در برنامه سوم) محقق می شد و انسجام برنامه با وجود ماده ۵ لایحه و اقدامات غیر قیمتی پیش بینی شده در آن حفظ می شد، در پایان برنامه سوم نه تنها با کمبود بنزین رو به رو نبودیم، بلکه مقداری هم برای صادرات می ماند

ژاپن در نیمه اول سال ۱۳۸۳ به اتمام رسید و مصوبه سرمایه‌گذاری به روش فاینانس که چیزی حدود ۲ میلیارد دلار بود را در این مورد از مجلس ششم گرفتیم. در سال ۱۳۸۳ طراحی ارتقای پالایشگاه اصفهان تمام شد و حتی مناقصه آن نیز برگزار و در نهایت در سال ۱۳۸۵ به قرارداد انجامید. قراردادهایی که اوایل سال گذشته مثل پالایشگاه اصفهان و اراک در دولت نهم بسته شد شکل مراحل طراحی و برگزاری مناقصه‌اش در دولت خاتمی صورت گرفته بود. در مورد پالایشگاه بندرعباس هم بگویم که نه تنها کار طراحی‌اش را مشاور انجام داد، بلکه مناقصه‌اش هم در برنامه سوم انجام شد و کار اجرایی‌اش نیز در آن دوران شروع شد، به طوری که در پایان دوران خدمت دولت هشتم پیشرفت اجرایی چشمگیری داشت که فکر می‌کنم چند ماه دیگر به بهره‌برداری برسد و حدود ۹۰ هزار بشکه به ظرفیت پالایشگاه بندرعباس اضافه می‌شود، به طوری که ظرفیت کل پالایشگاه به حدود ۳۲۰۰۰۰ بشکه خواهد رسید. کار دیگر مرحله اول ارتقای کیفی، توسعه و نوسازی در پالایشگاه آبادان بود که فعالیت اجرایی آن توسط پیمانکار ایرانی (شرکت بی دک) در سال ۱۳۸۰ آغاز و مدت ۳۶ ماه طول کشید و در اوایل ۱۳۸۴ به بهره‌برداری رسید. با اجرای این پروژه در واقع نوسازی و ایجاد واحد جدیدی در پالایشگاه آبادان که قدیمی‌ترین پالایشگاه کشور است، انجام شد. فاز دوم ارتقای کیفیت در پالایشگاه آبادان احداث واحد «کت‌کراکر» جدید بود که تقریباً ۶ میلیون لیتر در روز بنزین تولید می‌کند. طراحی پروژه در سال ۱۳۸۳ به اتمام رسید. مناقصه در سال ۱۳۸۳ برگزار و دو بار هم تجدید مناقصه شد. در نهایت دو سه ماه بعد از استقرار دولت جدید قرارداد بسته شد.

به طور خلاصه جمع‌بندی کنم که اقدامات ما در مرحله اول ارتقای کیفیت که باعث کاهش ۱۵ میلیون لیتر از تولید نفت کوره و افزایش تولید بنزین، گازوئیل و گاز مایع شد در پالایشگاه لاوان، آبادان، تهران و تبریز اجرا و به اتمام رسید. مرحله تکمیلی ارتقا که شامل طراحی، مناقصه و شروع به اجراست در دیگر پالایشگاه‌ها که نام بردم مثل اراک، بندرعباس، اصفهان و... انجام شد و در جریان است. هر متخصصی می‌داند که کار

طراحی ارتقا در یک پالایشگاه قدیمی حدود ۲ سال زمان می‌برد. یک سال هم برگزاری مناقصه طول می‌کشد و تازه بعد از ۳-۲ سال کار اجرایی از مرحله مهندسی تفصیلی، شروع می‌شود و از این رو یک اشتباه است همه کارهایی را که مربوط به ۴-۳ سال پیش از دولت نهم است به شیوه دیگری مطرح کنند. علاوه بر فعالیت‌های مرتبط به سری اقدامات اول و دوم اصلاح و ارتقای کیفیت ماسه اقدام دیگری که به ساخت پالایشگاه جدید مربوط می‌شد انجام گرفت. در سال ۱۳۸۲؛ طراحی پالایشگاه میعانات گازی را آغاز کردیم که در سال ۱۳۸۴ به اتمام رسید. این پالایشگاه قرار است در بندرعباس احداث شود. مناقصه آن را

هم در همان سال برگزار کردیم و اکنون دولت نهم هم از طریق مشارکت داخلی و خارجی به دنبال انجام آن است. احداث دو پالایشگاه برای تصفیه نفت سنگین و فوق سنگین، یکی در بندرعباس و دیگری در آبادان مد نظر قرار گرفتند که طراحی آنها در سال ۱۳۸۳ شروع شد و اکنون مذاکرات مربوط به انعقاد قرارداد؛ مراحل نهایی شدن راطی می‌کند.

بدین ترتیب، فرازهای مربوط به تولید و افزایش آن را با اقداماتی که ذکر شد دنبال می‌کردیم. منتها یک امید اصلی داشتیم و آن این‌که در کنار حساسیت به برنامه‌های توسعه‌ای که در حال اجرا بود بتوان زمینه‌های استفاده از کمک‌های فاینانس را در افق برنامه چهارم گنجانند و از آن بسیار بااهمیت‌تر، این‌که جهت‌گیری‌های مدیریت مصرف در آن برنامه سامان یابد. منطق ما هم این بود که در سال ۸۳-۸۲ پیش‌بینی می‌کردیم که سرمایه‌گذاری لازم برای توسعه پالایشگاهی حدود ۱۷ میلیارد دلار خواهد بود که سهم ریالی آن معادل ۵ میلیارد دلار و مابقی، یعنی ۱۲ میلیارد دلار سهم ارزی پروژه‌ها بود که بخش اعظم آن باید از طریق فاینانس تأمین می‌شد، زیرا خارج از توان داخلی بود. در ضمن لازم است بگویم اقداماتی که در مرحله اول توسعه، ارتقا، اصلاحات و مراحل تکمیلی شرح آن را دادم، حدود ۳ میلیارد دلار خرج در برداشت و در برنامه سوم صورت گرفت و باید توجه داشت وقتی شما برای توسعه ظرفیت پالایشگاه هزینه می‌کنید همزمان نیز باید خطوط لوله جدید و تلمبه‌خانه‌های خطوط را افزایش دهید که آن نیز مستلزم هزینه است، اما بحث ما تنها ناظر به مخارج توسعه‌ای در خود پالایشگاه‌هاست. برنامه‌ریزی ما برای جذب این سرمایه‌گذاری سنگین این بود که از سال ۱۳۸۳ ظرف ۵ سال میزان تولید بنزین را از ۴۲ میلیون لیتر در روز به ۱۳۰ میلیون لیتر افزایش دهیم که البته حدود ۳۰ میلیون لیتر از این افزایش مربوط به پالایشگاه میعانات گازی است و با این حساب؛ خوراک پالایشگاه‌ها از ۱/۶ میلیون بشکه نفت خام در روز به حدود ۳-۲/۷ میلیون بشکه می‌رسد و اگر قیمت اصلاح نشود خوب طبیعی است که شما با ۴ میلیون بشکه تولید نفت خام اولاً؛ با مصرف بسیار بی‌رویه

به تدریج چیزی برای صادرات نخواهید داشت و ثانیاً؛ از درآمد صادراتی آن بخش که به داخل اختصاص می‌یابد نیز محروم خواهید شد. از این رو ما بسیار حساس بودیم که در برنامه چهارم مسائل مربوط به مدیریت مصرف حل و فصل شود. من بارها در مصاحبه‌ها در آن دوران عرض کرده‌ام که ما با علاقه عمیق به توسعه کشور اقدامات مربوط به افزایش ظرفیت پالایشگاهی را انجام می‌دهیم و مجلس هم در همین راستا باید در قوانین بودجه سالیانه و برنامه چهارم ما را در تأمین منابع مالی سرمایه‌گذاری‌های یاری دهد، اما مهم‌تر از این امر، انتظار به این امر است که قانونمندی‌های مدیریت مصرف تنظیم شود و این قانونمندی‌ها

**با اتفاق جدیدی روبه‌رو شدیم و آن رشد
سرسام‌آور خارج از برنامه تولید داخلی
خودرو آن هم با کیفیت نازل بود، یعنی
خودروی گران و سوخت ارزان،
به طوری که به استثنای یکی دو خودرو
اکثراً مصرف بنزین ۱۷-۱۴ لیتر در
صد کیلومتر دارند**

**در سال ۸۵، حدود ۱/۲ میلیون خودرو
وارد چرخه حمل و نقل شده است. در
سال‌های ۸۴-۸۳ نیز سالی یک میلیون
خودرو تولید شده است**



نیست، بلکه ۳۴۵ ریال است! ولی علم اقتصاد ایجاب می‌کند که در قیمت تمام شده ماده اولیه یعنی قیمت نفت خام تحویلی به پالایشگاه‌ها را نیز محاسبه کنید نه این که آن را صفر در نظر بگیرید. نتیجه چه شد؟ وارونه‌سازی ماده ۵ برنامه سوم و تغییر ۱۸۰ درجه‌ای ماده ۳ برنامه چهارم و بعد هم اتهام گران‌فروشی به دولت آقای خاتمی.

گفتند تثبیت قیمت‌ها عیدی مجلس هفتم به مردم است.

به نظر من تمام کسانی که آن وضعیت‌ها را درست کردند مسبب ایجاد شرایط کنونی اند. پیش از این که بحث را درباره اتفاقات بعدی دنبال کنیم، خوب است اشاره داشته باشیم که وزارت نفت در طول برنامه سوم پیگیر اجرای سیستم بهره‌مالکانه بود.

وزارتخانه شدیداً پیگیر این مطلب بوده که در مناسبات بین دولت و شرکت ملی نفت از سیستم و مکانیزم بهره‌مالکانه استفاده کند؛ خیلی هم روی این قضیه کار کرد. سیستم بهره‌مالکانه یک رابطه در خرید و فروش نفت خام بین شرکت نفت و دولت برقرار می‌کرد. به اضافه این که رابطه‌ای هم بین شرکت نفت و شرکت

ملی پالایش و پخش ایجاد می‌نمود، یعنی پالایش و پخش باید عملاً نفت را از شرکت ملی نفت ایران می‌خرید. این پیشنهاد به مجلس رفت و برخلاف نظری که وزارتخانه داشت، در مجلس تغییر کرد. این امر هم در مجلس ششم اتفاق افتاد. البته آن تغییر یک پله بهتر از وضع ماقبل بود ولی نسبت به نظری که وزارتخانه داشت فاصله زیاد بود، اما

دو وجه دارند؛ یک وجه بخش قیمتی است و بخش دیگر غیرقیمتی است و این دو وجه هم به هم متصل اند شما هنگامی که می‌خواهید وجه قیمتی را تصحیح کنید حتماً باید تسهیلات موازی جایگزین آن را به تدریج فراهم کنید وگرنه یک طرح ناقص الخلقه و ابتر روی دست شما می‌ماند. در آن مقطع که ما با جدیت دنبال مدیریت مصرف بودیم تلاش داشتیم در بعد غیرقیمتی آن زمینه‌های توسعه ناوگان حمل‌ونقل عمومی و کاهش مصرف از طریق توسعه CNG-خارج از رده‌کردن خودروهای فرسوده و بخصوص بهبود کیفیت خودروهای ساخت داخل که بسیار مهم است را فراهم آوریم و به موازات پیشرفت در بخش غیرقیمتی به تدریج در یک فرایند مشخص، قیمت را نیز افزایش دهیم.

هر یک از موارد بالا در بخش‌های مشخصی از برنامه چهارم توسعه تبلور یافت که بند مربوط به اصلاح قیمت در ماده ۳ قانون برنامه چهارم گنجانده شد، البته لازم به ذکر است که طرح بحث افزایش قیمت‌ها یک شبه نبود، بلکه از ابتدای سال ۱۳۸۲ یعنی دو سال پیش از برنامه چهارم مطرح شده بود.

اتفاق خاصی که دوباره افتاد و واقعاً برای ما شکننده بود این که در مجلس هفتم ماده ۳ صدو هشتاد درجه تغییر داده شد و تبدیل به تثبیت قیمت شد و بعد هم با تهمت مطرح شد که دولت گران‌فروشی می‌کند؛ و این که قیمت بنزین ۸۰ تومان نیست، بلکه ۳۵ تومان است!!

ما هم در یک مصاحبه گفتیم چرا عدد را اشتباه می‌گویید؟ قیمت ۳۵ تومان

**در سال ۱۳۸۲ میزان یارانه این پنج
فرآورده نفتی چیزی حدود ۱۱ میلیارد
دلار بوده، این میزان یارانه در سال ۱۳۸۴
مبلغ ۲۵ میلیارد شده و در سال ۱۳۸۶
می‌شود ۶۷ میلیارد دلار که حدود ۵۰-۴۷
میلیارد دلار آن مربوط به فرآورده‌های
مایع می‌باشد**

پیشرفت آن در تبصره ۱۲ بود که می گفت حالا که پول بین شرکت نفت و شرکت پالایش و پخش رد و بدل نمی شود حداقل در حساب های مالی، ورودی و خروجی ها را براساس قیمت های منطقه ای عمل نمایید. با این عمل بهره وری را از نظر مدیریت مالی می توانیم کنترل کنیم و آنجایی را که بهره وری و کارایی اش کمتر بود با مکانیزم های کنترل مالی بهبودش دهیم و عملاً بسیار مؤثر واقع شد، بخصوص در مطالعات Benchmarking، لیکن در سال ۱۳۸۴ با اصلاحات در مجلس هفتم این موضوع نیز تغییر کرد، زیرا وزارت نفت؛ شرکت ملی پالایش و پخش و شرکت ملی گاز را پیمانکار شرکت ملی نفت ایران کرد، یعنی اینجا دیگر خرید و فروش نفت خام تعطیل شد و در نهایت این شرکت ها بابت تولید، انتقال و توزیع، پولی به عنوان حق العمل می گیرند و از پایه با مکانیزم بنگاه داری که وجود داشت فرق اساسی پیدا کرد. البته در سال ۱۳۸۵ وزارت نفت با تصمیم داخلی و با هماهنگی های معموله با بیرون از وزارت نفت، نظام فروش نفت خام به پالایش و پخش توسط شرکت ملی نفت را به طور عملی برقرار کرد که گام مناسب و خوبی بود و پالایش و پخش را از حالت پیمانکار خارج کرد و اختیارات وسیعی در اختیار آن شرکت قرار داد. در هر صورت با آن فضا ما وارد برنامه چهارم شدیم، شما اگر توجه کنید در طول برنامه سوم بیشترین رشد مصرف بنزین را داشتیم بخصوص در دو سه سال آخر برنامه سوم و اساساً شکاف های اصلی که واردات بنزین را در برنامه سوم بالا برد مربوط به همین دو سه سال است. اگر از من پرسید، بنده علت الکل اصلی را در وضع موجود در حذف ماده ۵ لایحه برنامه سوم توسعه و جایگزین ماده سه برنامه چهارم با لایحه تثبیت قیمت ها می دانم. برای این که اگر این دو کار نمی شد و همه برنامه های توسعه ای که پیش بینی شده بود انجام می شد الان فاصله ای بین تولید و مصرف نداشتیم و اگر بود خیلی محدود بود. ضمن این که در کنار روند اصلاح قیمتی باید راه حل های اصلاح غیر قیمتی نیز پیگیری می شد؛ مثل اصلاح سیستم خودروها و... در این مورد یک مثال می زنم تا مطلب به حد کافی روشن شود؛ مصرف روزانه بنزین کشور قبل از سهمیه بندی چیزی حدود ۸۰ میلیون لیتر در روز بود. مصرف کشوری مثل آلمان ۹۰ میلیون لیتر در روز است تعداد خودرو کشور ما ۸/۵ میلیون و موتورسیکلت حدود ۸-۷ میلیون، اما آلمان ۵۵ میلیون ماشین بنزین سوز دارد. در کشور آلمان اگر از کارمند اداری خصوصی یا دولتی سؤال کنید که با چه وسیله ای سرکار آمده است و او بگوید با وسیله شخصی آمده همه به او می خندند، ولی در ایران چه در بخش خصوصی و چه در بخش دولتی وضعیت برعکس است.

یکی از دلایل افزایش مصرف آیا مربوط به افزایش قیمت نفت و به تبع آن ازدیاد درآمد ملی که منتج به رفاه و قدرت خرید بیشتر داخلی و خارجی می شود، نیست؟

تأثیر افزایش درآمد مردم در رشد مصرف یکی از دلایل فرعی و مرتبط است. در این سطح مسائل دیگری را هم می توان مطرح کرد، اما فعلاً به اصل قضیه توجه داریم.

در این قسمت، از بحث تولید وارد مصرف می شوم و به چند نکته مهم در این خصوص می پردازم. در ۹ پالایشگاه کشور روزانه حدود ۲۲۰ میلیون لیتر از ۵ فرآورده بنزین، نفت گاز، نفت سفید، نفت کوره و گاز مایع تولید می شود. حدود ۴۲ میلیون لیتر آن بنزین است، ۱۰ میلیون لیتر آن گاز مایع و ۱۰۵-۱۰۰ میلیون لیتر نفت سفید و نفت گاز است (تقریباً ۲/۵ برابر میزان تولید بنزین) و باقی مانده آن حدود ۷۵-۷۰ میلیون لیتر نفت کوره است. بعضاً این طور فکر می کنند وقتی می گوئیم تولید در پالایشگاه یعنی همه نفت خام ورودی به بنزین تبدیل می شود، در صورتی که این بستگی به میزان سرمایه گذاری دارد، اگر سرمایه گذاری اولیه نازل باشد مقدار بنزین تولیدی کمتر و چنانچه سرمایه گذاری سنگین تر باشد میزان بنزین استحصالی بیشتر می باشد. مثلاً برای نفت خام های سبک میزان ۳۰-۲۵٪ آن تبدیل به بنزین می شود و این طور نیست که همه نفت خام ورودی را بتوان به بنزین تبدیل کرد و برش فرآورده های تولیدی عمدتاً همان ۵ محصولی است که ذکر شد. برنامه های توسعه ای با حجم سرمایه گذاری ۱۷ میلیارد دلار که در بخش تولید بدان اشاره کردم مقدار تولید ۲۲۰ میلیون لیتر را تقریباً به ۳۷۰ میلیون لیتر می رساند. میزان تولید بنزین و نفتی (کنونی در پالایشگاه ها حدوداً ۲۱-۲۰٪ است. نفت کوره تقریباً ۳۱ و ۴۵ درصد هم نفت سفید و نفت گاز است و بقیه هم مابقی فرآورده ها. اما چنانچه برنامه های طراحی شده برای ۵ سال آینده طبق زمان خود به انجام برسد و ظرفیت تولیدی به ۳۷۵-۳۷۰ میلیون لیتر پیش بینی شده برسد آنگاه سهم بنزین در سبد تولیدی فرآورده ها حدود ۳۳-۳۲٪ خواهد شد. (با احتساب پالایشگاه میعانات گازی) و میزان مصرف نفت خام و میعانات گازی به عنوان خوراک اولیه پالایشگاه ها حدود ۳-۲/۷ میلیون بشکه در روز خواهد بود. حالا در اینجا لازم است گریزی بزنم به آنچه در حال اتفاق است. در سال ۱۳۸۲ میزان یارانه این پنج فرآورده نفتی چیزی حدود ۱۱ میلیارد دلار بوده، این میزان یارانه در سال ۱۳۸۴ مبلغ ۳۵ میلیارد شده و در سال ۱۳۸۶ می شود ۶۷ میلیارد دلار که حدود ۵۰-۴۷ میلیارد دلار آن مربوط به فرآورده های مایع می باشد. یکی از مواردی که برای اذهان عمومی درست تبیین نشده و سعی در ابهام زدایی هم نمی شود تحلیل همین یارانه هاست. توجه شود نفتی که به پالایشگاه داده می شود در واقع فرصت درآمد صادراتی آن سلب شده است و اگر همین نفت بدون قیمت گذاری وارد پالایشگاه شده و فقط هزینه های پالایش و دیگر موارد مشابه بدان اضافه شود در نهایت قیمت فروش یارانه ای به دست می آید، مثلاً

در جلسه با مدیران نفت، آقای خاتمی گفت من باید یک انقلاب اقتصادی انجام می دادم که آن انقلاب، حذف یارانه ها بود

بحران در مصرف داخلی فقط مربوط به بنزین نیست، گازوئیل هم هست حتی بحث بحران در گازوئیل خطرناک تر از بنزین است، اما چون فراگیری بنزین را ندارد خیلی در جامعه مطرح نشده است در حالی که تولید آن تقریباً دو برابر بنزین است

اکنون قیمت گاز و نئیل به صورت فوب (F.O.B) در خلیج فارس (یعنی بدون مالیات و تعرفه) تقریباً ۶۰۰ - ۵۶۰ تومان است و در داخل ۱۶/۵ تومان عرضه می‌شود، یعنی این میزان هزینه حمل و نقل و کارمزد آن هم نمی‌شود. بنزین هم حدود ۶۵۰ - ۶۰۰ تومان است، به‌طور معمول قیمت نفت سفید و نفت گاز حدود ۹۵ - ۹۲٪ بنزین است، یعنی تفاوت زیادی با هم ندارند در حالی که در بعضی از نقاط دنیا حتی قیمت گاز و نئیل مرغوب گران‌تر از بنزین است. حالا توجه شود که این میزان یارانه‌ای که ذکر شد چگونه توزیع می‌شود. مطابق گزارش ترانزنامه انرژی وزارت نیرو سهم دهک اول جامعه از یارانه بنزین ۱/۳٪ است، دهک دوم ۲/۴٪، دهک نهم ۱۸/۸٪، دهک دهم ۳۲/۷٪. در مورد گاز و نئیل که شهر و روستا با هم به صورت تجمیعی در نظر گرفته شده بدین صورت است؛ دهک اول ۰/۵٪، دهک دوم ۲/۳٪، دهک نهم ۲۶/۶٪ که بخش روستایی آن زیاد است،

به دلیل مرغداری‌ها و پمپ‌های آب کشاورزی و ... دهک دهم ۳۴/۷٪ مشاهده می‌شود بدترین نوع بی‌عدالتی در کشور ما همین شیوه توزیع یارانه‌هاست.

آقای خاتمی هم بزرگ‌ترین ناکامی خود را در عدم موفقیت در حل این معضل دانست.

بله. در جلسه با مدیران نفت، آقای خاتمی گفت من باید یک انقلاب اقتصادی انجام می‌دادم که آن انقلاب، حذف یارانه‌ها بود و من در انجام این انقلاب موفق نبودم و البته به شرحی که گذشت قانون هم این اجازه را نمی‌داد. پس با این آمار هرکس دارا تر و دارای امکانات بیشتری است یارانه بیشتری جذب می‌کند. حالا آمار ترافیکی، روانی، زیست‌محیطی و مختلفی را که ایجاد می‌شود به دلیل ملموس بودن آن صرف نظر می‌کنیم. رنج بزرگی که ما از موضوع یارانه‌ها باید ببریم بی‌عدالتی منحصر به فرد و نمونه‌ای است که در دیگر کشورهای دنیا به اندازه ایران در مسئله توزیع یارانه انرژی وجود ندارد. اصل عدالت خواهی آن است که به تدریج آن هم نه یک شبه نه یک ساله در عرض دو سه سال به تدریج این وضع را اصلاح کنیم و گرنه قطعاً و یقیناً با گرفتاری‌های بزرگی روبه‌رو خواهیم شد. این مطلب را روزی در جمعی مطرح کردم، شما که با تکیه بر مدیریت عرضه، توسعه پالایشگاهی را تشویق می‌کنید برای مردم توضیح

نمی‌دهید که اگر روند توسعه پالایشگاه‌ها بدون اصلاح قیمت فرآورده تداوم یابد، به ازای تصفیه ۲۰۰ هزار بشکه نفت خام و تولید ۱۰ میلیون تن بنزین از آن، در واقع مملکت از ۲۰۰ هزار بشکه درآمد صادراتی محروم می‌شود؟ و این مطلب را با اعتقاد به توسعه ظرفیت و نیز مدیریت و کنترل مصرف عرض کردم که در جواب گفته شد اگر همه مطالب یک جا گفته شود بعضی تحلیل‌ها اشکال پیدا می‌کند.

مثالی بزنم؛ همین ۱۰٪ رشد مصرف بنزین اگر تداوم داشته باشد ظرف ۱۵ سال آینده یعنی در سال ۱۴۰۰ مصرف بنزین روزانه به ۳۱۰ - ۳۰۰ لیتر می‌رسد، اکنون برای تولید بنزین و دیگر فرآورده‌ها ۱/۶ میلیون بشکه نفت به پالایشگاه‌ها داده می‌شود. حالا فرض کنید فاصله بین مصرف حال و آینده را بخواهیم صرفاً با ساخت پالایشگاه جبران کنیم ببینیم وضعیت چگونه خواهد شد. ساخت یک پالایشگاه ۲۰۰ هزار بشکه‌ای مدرن و پیچیده حدود سه میلیارد دلار

سرمایه می‌خواهد که امروزه بیشتر هم شده است. با این پالایشگاه ۱۰ میلیون لیتر در روز بنزین تولید می‌شود، حالا مابه‌التفاوت تولید بنزین روزانه ۴۲ میلیون لیتر را از ۳۰۰ میلیون مصرف آینده کم کنید می‌شود ۲۵۸ میلیون لیتر، یعنی ۲۶ پالایشگاه ۲۰۰ هزار بشکه‌ای که بدین ترتیب خوراک نفت خام برای این تعداد پالایشگاه‌ها می‌شود ۵/۶ میلیون بشکه که با احتساب ۱/۶ میلیون بشکه ظرفیت کنونی می‌شود ۶/۸ میلیون بشکه در روز. اکنون تولید نفت خام ۴ میلیون بشکه در روز است یعنی در سال ۱۴۰۰ تقریباً نزدیک به تولید کنونی نفت خام را باید از خارج وارد کنیم. حالا اگر تمام تولید نفت خام داخل را وارد پالایشگاه‌ها کنیم مشروط به این که به تدریج چنان قیمت را اصلاح کرده باشیم که درآمد حاصل از فروش آن حداقل معادل درآمد صادرات از نفت خام باشد و پیش‌بینی بازاریابی مازاد صادراتی هم داشته باشیم در آن صورت نگرانی وجود ندارد، اما در حالی که قیمت اصلاح نشده باشد تقدم راهبرد مدیریت تولید بر مدیریت مصرف بخصوص در یک اقتصاد متکی به نفت به نابدی منابع ملی و فاجعه‌آفرینی می‌انجامد. پیش از سهمیه‌بندی مصرف بنزین حدود ۸۰ میلیون لیتر در روز بود و حدود ۴۰ میلیون لیتر کسری داشتیم که از چهار پالایشگاه ۲۰۰ هزار بشکه‌ای به دست



هیچ راهی بهتر از مدیریت مصرف برای اصلاح وضع موجود وجود ندارد ضمن این که به مدیریت مصرف هم نباید به‌طور مجرد نگاه شود، بلکه باید در کنار مدیریت انرژی دیده شود و مدیریت انرژی هم جدا از مدیریت توسعه و مدل توسعه نیست. اینها همه به هم مرتبط اند

می‌آید. اگر با قیمت ۶۰ دلار در هر بشکه قیمت ۸۰۰ هزار بشکه در روز این پالایشگاه‌ها را حساب کنیم سالیانه حدود ۱۸ میلیارد دلار می‌گردد که از درآمد صادرات نفت خام کسر می‌شود. ضمناً باید حدود ۱۲ میلیارد دلار هم برای احداث آنها سرمایه‌گذاری کنیم. نفت دارایی ماست نه درآمد، اگر کسی خانه خود را بفروشد و پول آن را در بانک بگذارد و سالیانه از بخشی از آن ارتزاق کند، آیا رفتار منطقی داشته است؟ هیچ وقت نمی‌آیند دارایی را خرج روزمره کنند. ویژگی و کاراکتر دارایی زایش ارزش افزوده است. دارایی باید صرف تبدیل به ارزش افزوده و توسعه زیر بناها شود. حالا ما در کشور دارایی را صرف هزینه جاری و در واقع دود کردن و به هوا فرستادن آن می‌کنیم.

آیا می‌توانیم بگویم سهمیه‌بندی بنزین در راستای همین ارزیابی شما از چشم‌انداز آینده صورت گرفته و دولت در برابر واقعیات مورد اشاره مجبور به سهمیه‌بندی شده است؟

به این مطلب هم خواهیم رسید. بگذارید انسجام تحلیلی را دنبال کنیم. اگر ذهن خود را از اقتصاد عوام‌پسند خارج کنیم، آن وقت باید ببینیم از منظر تحلیل‌های مبتنی بر منافع ملی چه چیزی بیرون می‌آید؟ شما ۴ میلیون بشکه نفت خام تولیدی دارید سالی ۳-۲ میلیارد دلار باید سرمایه‌گذاری کنید تا همین تولید را حفظ کنید و اگر در نهایت بخواهید این تولید را بالا ببرید، سالی حداقل ۵ میلیارد دلار هم باید سرمایه‌گذاری اضافه کنید که مفعلاً این کار را انجام نمی‌دهیم.

در برنامه چشم‌انداز ۲۰ ساله ظرفیت تولید ۵/۶ میلیون بشکه در روز مدنظر قرار گرفته است.

بله، ۵/۶ ظرفیت که متوسط آن می‌شود ۵/۱ - ۵ میلیون بشکه در روز. بنابراین برای یک میلیون بشکه افزایش ظرفیت؛ طی پنج سال باید سالی حداقل ۵ - ۴ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری شود. برای تثبیت ظرفیت هم که جای خودش را دارد، ما حتی به اندازه همان میزان تثبیت هم سرمایه‌گذاری نمی‌کنیم. تزریق هم که به دلیل مصرف بی‌رویه گاز در داخل، هر وقت کسری گاز می‌آوریم از تزریق کم می‌کنیم. مصرف انرژی هم که حد و حصری ندارد. حالا الان مسئله بنزین سوخته شده، در حالی که در برق و گاز هم همین شرایط است و اصلاً مشکل مدیریت مصرف در بنزین به تنهایی نیست. بنزین چون مسئله روزمره‌ای است و واردات بیشتر شده مقداری برجسته شده و گرنه همین امسال نزدیک ۲ - ۱/۵ میلیارد دلار واردات گازوئیل داریم. با وجودی که گفتم در طرح‌های توسعه‌ای مرحله اول پالایشگاه‌ها حدود ۱۰ - ۹ میلیون لیتر ظرفیت تولید گازوئیل را در داخل افزایش دادیم.

امسال ۱/۳ میلیارد دلار برای واردات گازوئیل اختصاص داده‌اند و دوباره اعلام شده ۷۰۰ میلیون دلار دیگر باید تا پایان سال اختصاص یابد.

پدیده مصرف بی‌رویه در همه عرصه‌های انرژی مطرح است. امسال نزدیک به ۱۰۰ میلیون متر مکعب موازنه منفی در گاز داریم که اثر خود را عمدتاً روی تزریق در چاه‌های نفت می‌گذارد.

آیا این روند ظرف ده سال آینده یک نگرانی برای ما نیست؟ اگر روند اصلاح قیمت را همراه روند توسعه پالایشگاه‌ها دنبال نکنیم، آن وقت با این میزان سرمایه‌گذاری در نفت خام و این میزان تزریق و نرخ رشد مصرف داخلی حداکثر ظرف ۱۲ - ۱۰ سال آینده روی صادرات اثر جدی خواهد داشت. توجه شود که بحران در مصرف داخلی فقط مربوط به بنزین نیست، گازوئیل هم هست حتی بحث بحران در گازوئیل خطرناک‌تر از بنزین است، اما چون فراگیری بنزین را ندارد خیلی در جامعه مطرح نشده است در حالی که تولید آن تقریباً دو برابر بنزین است. پس این بحث یک بحث واقعی و نگرانی در ظرف ۱۰ سال آینده است. حضرت امام می‌فرمودند نفت یک دارایی بین نسلی است، حالا متأسفانه با شکل اقتصاد عامه‌پسند چنان شده که نفت، نسل کنونی را نیز جواب نمی‌دهد. در نظر داشته باشید اکنون در کشور یک راهبرد اشتباهی مطرح می‌شود، بدون این که به زمینه‌های راهبرد موازی با آن توجه شود، راهبرد توسعه تولید پالایشگاهی باید در کنار راهبرد اصلاح قیمت و اصلاح مکانیزم غیرقیمتی ایجادکننده رفاه باشد، مانند توسعه شبکه حمل و نقل عمومی و گازسوز کردن خودرو، بهینه‌سازی خودروها. این دو راهبرد اگر همپوشانی نداشته و مکمل هم نباشند و دوروند معکوس را طی کنند و با به عبارتی یکی را گرفته و دیگری را فراموش کنیم آن وقت با تهدید بزرگی روبه‌رو خواهیم شد.

با توجه به آنچه درباره نوع و میزان یارانه‌ها و چگونگی توزیع آن مطرح شد هیچ راهی بهتر از مدیریت مصرف برای اصلاح وضع موجود وجود ندارد ضمن این که به مدیریت مصرف هم نباید به‌طور مجرد نگاه شود، بلکه باید در کنار مدیریت انرژی دیده شود و مدیریت انرژی هم جدا از مدیریت توسعه و مدل توسعه نیست. اینها همه به هم مرتبط‌اند. در مورد کارت هوشمند موضوع مصوبه به مجلس ششم در زمان ریاست جمهوری آقای خاتمی برمی‌گردد که اواخر دولت ایشان چند ماهی هم صرف طراحی‌های پروژه شد و بخشی از اقدامات اجرایی نیز صورت گرفت و بعد دولت جدید بر سر کار آمد. خیلی از کسانی که امروز نسبت به پروژه کارت هوشمند موضع مثبت دارند قبلاً می‌گفتند این کار عبث و بیهوده‌ای است و گلايه شدید می‌کردند که اصلاً چرا بحث سهمیه‌بندی در کشور راه افتاده است. اما باید توجه داشت در شرایطی که از یک سو براساس مصوبه مجلس هفتم راه حل افزایش قیمت قانوناً جلوگیری گرفته شده بود، از سوی دیگر بحران فزاینده مصرف هم وجود داشت. از این رو به‌عنوان یک اضطرار بحث سهمیه‌بندی مطرح شد. سهمیه‌بندی صرفاً در شرایط اضطرار مفهوم دارد.

آیا از مدخل علم اقتصاد به اضطرار می‌رسیم یا این که از منظر تهدید امنیتی سهمیه‌بندی اجرا شد؟

هر دو جنبه به هم متصل است. وقتی مصرف بی‌رویه دارد این خود به‌عنوان یک نگرانی جدی و ملی عمل می‌کند. از زاویه دیگر از بعد اقتصادی شرایطی برای شما فراهم می‌شود که راه حل دیگری ندارید، چون راه حل‌های قیمتی

خیلی از کسانی که امروز نسبت به پروژه کارت هوشمند موضع مثبت دارند قبلاً می‌گفتند این کار عبث و بیهوده‌ای است و گلايه شدید می‌کردند که اصلاً چرا بحث سهمیه‌بندی در کشور راه افتاده است

جلویش بسته شده است. راه حل های غیر قیمتی هم انجام نشده و تداوم مصرف بی رویه نیز اقتصاد را به اتاق احتضار می کشاند. اینها شرایطی را به وجود آوردند که سهمیه بندی به عنوان یک امر موقتی مطرح شد، ولی اگر راه حل اصلاح قیمتی به طور هدفمند در بستر خود صورت می گرفت دیگر مقوله سهمیه بندی اساساً مطرح نبود.

موضوع تهدیدهای خارجی و تحریم ها چقدر در اجرای پروژه سهمیه بندی مؤثر بوده اند؟

این موضوعات مربوط به یکی دو سال اخیر است.

بالاخره موضوع سهمیه بندی هم در همین مقاطع مطرح و اجرا شده. همین گونه که معاون رئیس جمهور، رئیس سازمان حفاظت محیط زیست گفت: ما نشانه هایی دال بر تحریم می دیدیم و اجرا و سهمیه بندی یکی از افتخارات دولت است که به مقابله با آن پرداخت. ضمناً عضو هیئت رئیسه مجلس نیز به توطئه تحریم بنزین اشاره داشت.

نباید نگاه سیاسی به یک روند اجرایی اقتصادی داشت. وقتی به پروسه نگاه کنیم قضیه فرق می کند.

البته آقای باهنر از موضع نقد اشاره داشت که «دولت به جای این که اجرای مصوبه مجلس را شتاب دهد و (به تعبیر ایشان گاز دهد) ترمز آن را کشید.» بنابراین اعلام غافلگیرانه و ناگهانی سهمیه بندی می تواند ناشی از واکنش لحظه ای در برابر طرح تحریم بنزین باشد.

اگر خاطرتان باشد مجلس در بهمن ماه ۱۳۸۵ مصوبه سهمیه بندی را تصویب کرد و آن موقع این بحث سهمیه بندی به طور جدی مطرح نبود. نگرانی اصلی درباره روند سرسام آور مصرف بود و این که بیشتر از ۲/۵ میلیارد دلار نباید برای واردات بنزین هزینه شود. مسئله اصلی این بود که من به عنوان یک نگرانی جدی و ملی بدان اشاره داشتم و جنبه قوی در طرح سهمیه بندی به عنوان یک راه حل موقت ناشی از همین دید بود. آنچه ضد انقلابیون و فرصت طلبان امریکایی در این یکی دو ماه اخیر درباره تحریم بنزین مطرح کردند، در نقطه انتهایی قضیه بود و اصل مسئله مصوبه ای بود که باید اجرا می شد. باید متوجه بود که خیلی از کسانی که امروز از پروژه سهمیه بندی بنزین به عنوان افتخار ملی یاد می کنند و به اجرای آن می بالند در اندک زمان گذشته نه چندان دور مخالفت خود را با آن اعلام داشته بودند. لازم است بگوییم متأسفانه

اکنون دو موضوع است که با تحریف و قلب حقیقت مطرح می شود؛ نخست این که توسعه تولید پالایشگاهی را به دولت جدید نسبت می دهند که اصلاً این گونه نیست. دیگر این که دلایل راهبردی طرح سهمیه بندی بنزین از نگاه دولت پیشین را به درستی مطرح نمی کنند. در این راستا ملاحظه می شود که در بیانات مسئولان مؤثر تناقضات آشکاری در مبانی نگرششان به طرح سهمیه بندی مشاهده می شود و مثلاً در همان شب که سهمیه بندی اعلام شد در

میزگرد تلویزیونی آقای باهنر عنوان کرد که در آینده نزدیک لازم است به وسیله دولت قیمت آزاد بنزین اعلام شود و به تدریج قیمت بنزین باید اصلاح شود. از این رو تاریخ مصرف و عمر سهمیه بندی تا زمانی است که قیمت اصلاح شود در صورتی که در همان میزگرد وزیر نفت اعلام می کند که عمر سهمیه بندی تا زمانی است که ما تولید داخل را بالا ببریم. اصلاً این دو دیدگاه کاملاً متفاوت است. تولید باید در خدمت جریان های راهبردی اقتصاد ملی قرار بگیرد که یکی از مؤلفه های آن در جامعه ما مدیریت مصرف است. اکنون عمدتاً در غالب کشورها رشد مصرف منفی است، یعنی تعداد ماشین اضافه می شود، اما مصرف آنها از ۷-۸ لیتر در ۱۰۰ کیلومتر به ۵-۴ لیتر می رسد. از این رو اگر چه ماشین زیاد می شود اما نرخ رشد مصرف کاهش می یابد. ما در تفکرات، مشکل راهبردی در این زمینه داریم.

انگلستان با ۳۷ میلیون خودرو و ایران با ۷/۵ میلیون خودرو مصرف بنزین یکسانی دارند.

آمار آلمان را هم که اشاره کردم در همین زمینه بود.

جناب عالی مدافع رشد پالایشگاهی هستید، منتها در خدمت مدیریت مصرف نه مدیریت توزیع، اما اگر قرار باشد قیمت ها اصلاح شود با توجه به این که حفظ سهم ایران در او یک سیاست مصوب نظام است و حتی برخی کاهش آن را یک تهدید امنیت ملی می دانند و با این که در سند چشم انداز تولید ۵/۶ میلیون بشکه نفت خام در روز مد نظر قرار گرفته. از این رو اگر قیمت ها به سطح بین المللی برسد آیا در این شرایط سیاست واردات بنزین بهتر از سیاست توسعه پالایشگاهی نیست.

یک جهت گیری و تحلیل راهبردی بعضاً در امور او یک وزارت نفت در دوران برنامه سوم بود و نظرشان این بود اگر چشم خود را روی اصلاحات قیمتی و جایگزین مصرف، استفاده از وسایل نقلیه عمومی به جای وسایل شخصی، تبدیل وسایل به گازسوز و... ببندیم و صرفاً بخواهیم ازدیاد مصرف را با توسعه پالایشگاهی جواب دهیم همان اتفاقی می افتد که برایتان توضیح دادم و برای جلوگیری از وقوع آن شرایط باید بیشتر فشار خود را روی اصلاح قیمت بگذاریم و با توضیح دقیق به مردم نگران آن هم نباشیم. در شرایط اصلاح قیمت اگر ظرفیت پالایشگاهی خود را توسعه دهیم چیزی ضرر نکرده ایم، ضمن این که با

مدیریت مصرف احتمالاً می توان از واردات بی نیاز شد و اگر هم نیازی باشد بخش خصوص می تواند به صورت رقابتی وارد شود. همان گونه که در سیاست های ابلاغی اصل ۴۴ تمام پالایشگاه ها باید به بخش خصوصی واگذار شود توزیع نیز تماماً باید به دست بخش خصوصی سپرده شود. بخش خصوصی که با قیمت ۸۰ تومان در هر لیتر بنزین تولید یا پیش نمی گذارد.

ذهنیتی که آن موقع در وزارت نفت وجود داشت این بود که اگر ما این شیوه

وقتی مصرف بی رویه دارید این خود به عنوان یک نگرانی جدی و ملی عمل می کند. از زاویه دیگر از بعد اقتصادی شرایطی برای شما فراهم می شود که راه حل دیگری ندارید، چون راه حل های قیمتی جلویش بسته شده است. تداوم مصرف بی رویه نیز اقتصاد را به اتاق احتضار می کشاند

اقتصاد مبتنی بر منافع ملی و راهبردی و توسعه‌گرا و عدالت‌خواه امکان تحقق می‌یابد. با اقتصاد عامه‌پسند نمی‌توان مدیریت مصرف کرد. مدیریت مصرف اصولاً راه‌حل اقتصاد عامه‌پسند ندارد.

آیا راه‌حل تبدیل گاز به بنزین GTL به صلاح و صرفه است؟
قیمت تمام شده آن بسیار بالاست. حدود ۸ سال در پژوهشگاه صنعت نفت روی طراحی و Licence آن کار شده، ولی به لحاظ عملی در نقاط محدودی از دنیا از این تکنولوژی استفاده می‌شود. مثلاً یک پالایشگاه با ظرفیت ۱۰ هزار بشکه‌ای در مالزی فعال است. روش GTL نیاز به سرمایه‌گذاری بسیار بالا با تکنولوژی روز دنیا دارد و قیمت تمام شده تولیدات آن نیز بسیار گران است. پس این‌که دولت نوبت نوبت داده در حال انعقاد قرارداد برای تأسیس پالایشگاه GTL است آیا این امیددادن برای افزایش تولید بنزین بی‌اساس است؟

احساس من این است که در بحث مدیریت مصرف و سهمیه‌بندی، کل مطلب درباره تاریخچه آن و راهبردهای مطرح شده بیان نمی‌شود و در مورد مدیریت تولید نیز، سبزی که اتفاق افتاد مطرح نمی‌گردد. من علت اصلی را درباره این‌که چرا به این وضع رسیدیم مطرح کردم و آن این‌که اگر در زمان خود ماده ۵ برنامه سوم توسعه که در آن راه‌حل قیمتی و غیرقیمتی ملحوظ بود حذف نمی‌شد و تثبیت قیمت‌ها در قالب لایحه تثبیت در مجلس هفتم انجام نمی‌شد و همزمان توسعه ناوگان عمومی و اصلاح کیفیت خودروها و طرح‌های توسعه‌ای بخش خصوصی پالایشگاه به موقع انجام می‌شد؛ اکنون نیازی به سهمیه‌بندی نبود.

آیا طرح سهمیه‌بندی بنزین بدون سهمیه آزاد موفق خواهد بود؟
صرف نظر از جنبه‌های فنی، کارت هوشمند سوخت یعنی کوپن شیک دیجیتالی. در این روش اگر از شیوه قیمت پلکانی که در آن مردم خود مدیریت مصرف را انجام دهند استفاده نشود، قیمت آزاد غیررسمی حتماً جزء لاینفک سهمیه‌بندی است و به وجود می‌آید. اساساً ساختار سخت‌افزار و نرم‌افزار کارت هوشمند هم با ظرفیت ایجاد چنین روشی در قیمت‌گذاری سامان داده شده است. اگر دولت این مکانیسم را به مورد اجرا نگذارد جامعه مصرف‌کننده در درون خودش مکانیسم قیمت آزاد غیررسمی را تحمیل خواهد کرد، کم‌این‌که همین الان سهمیه وانت‌ها و تاکسی‌ها شکل دهنده بخشی از این بازار است. بنابراین قیمت دوم در بطن قضیه حتماً شکل خواهد گرفت. نکته بسیار مهمی که در اینجا باید شکافته شود این است که اساساً سهم هر یک از وسایل نقلیه در ساختار مصرف موجود چگونه بوده است؟ از ۷۴ میلیون لیتر مصرف روزانه در سال گذشته و قبل از سهمیه‌بندی، ۶ میلیون خودرو شخصی روزانه تنها ۳۰ میلیون لیتر مصرف را به



راهبرد ناقص را پیش ببریم و به مسائل مدیریت مصرف نپردازیم، آن نگرانی جدی و ملی را خواهیم داشت ضمن این‌که کسی هم به فکر اصلاح قیمت نخواهد افتاد. همچنان‌که اگر ما اکنون ۲/۵ میلیون بشکه نفت خام برای تحویل به پالایشگاه داشتیم اصلاً این بحث‌ها مطرح نبود، کما این‌که اکنون که جامعه روی گازوئیل حساس نشده هیچ خبری نیست. قیمت مصوب ۴۵ تومان را به ۱۶/۵ تومان تبدیل کردند، در حالی‌که گفتم بحران گازوئیل از بنزین جدی‌تر است، برای این‌که مسئله خیلی ملموس نیست.

ظاهراً در بیشتر نقاط دنیا ارتباطی بین درآمد سرانه و قیمت بنزین وجود ندارد و با درآمد سرانه پایین هم قیمت انرژی تقریباً با سطح بین‌المللی مطابقت دارد، چرا در ایران این‌گونه نیست؟

ما حساسیتی که روی بنزین در کشور ایجاد کردیم و متأسفانه آن را دامن زدیم و بعضی از رسانه‌ها و رسانه ملی هم متأسفانه در این دامن زدن بسیار نقش داشته‌اند. اعتقاد این است که نه تنها طبق قانون اساسی، باید مجلس پرسشگر و دولت پاسخگو داشت، بلکه باید روزنامه و صدا و سیما پرسشگر و پاسخگو هم داشته باشیم و مردم نیز باید پاسخگو و خواهان شنیدن پاسخ درست باشند. مردم سرمایه اجتماعی اند باید با پاسخ‌های درست اعتماد آنها جلب شود و حکمرانی خوب از درون مردم آگاه با ایمان عدالتخواه، آزادی‌خواه و پاسخگو و پاسخ درست شنو به دست می‌آید نه با سیاست‌های اقتصادی عامه‌پسند که منابع را مفت و ارزان با یارانه فراوان، آن هم به بدترین شکل توزیع می‌کند. یارانه گازوئیل در سال ۱۳۸۶ حدود ۱۸ میلیارد دلار و یارانه بنزین برای سال ۱۳۸۶ با میزان مصرف قبل از سهمیه‌بندی حدود ۱۵ میلیارد دلار است. متأسفانه باید بگویم آنچه در مورد یارانه در خیلی از بحث‌ها مورد محاسبه قرار می‌گیرد صرفاً مربوط به بنزین وارداتی است، در حالی‌که ظرفیت پالایشگاهی ۱/۶ میلیون بشکه نفت خام را به ۲۲۰ میلیون لیتر فرآورده تبدیل می‌کنیم که بیشتر آنها را به صورت بسیار ارزان می‌فروشیم مثلاً گران‌ترین فرآورده پالایشی از نظر قیمت تمام شده گاز مایع (LPG) است و متقابلاً ارزان‌ترین قیمت فروش نیز مربوط به همین محصول است که به صورت کپسول گاز مایع لیتری ۲۷ ریال فروخته می‌شود. برای تاکسی‌هایی که از LPG استفاده می‌کنند نیز قیمت تقریباً مجانی است. در یک جمله مطلب اصلی را بگویم و آن این‌که بنزین، گازوئیل، نفت سفید، گاز مایع و برق باید در کشور مدیریت مصرف شوند و الا هر سال یارانه‌های عظیمی را آن هم بابتی عدالتی تبعیض آمیز در توزیع باید صرف کرد. کمر بندها را باید بست، راه‌حل مدیریت مصرف تنها راه اصولی است که همراه با سیستم‌های بسیار بارز رش رفاہ آفرین عمومی در یک

خود اختصاص می دادند و بقیه آن یعنی ۴۴ میلیون لیتر مربوط به وانت، تاکسی، موتورسیکلت و... است که به غیر از موتورسیکلت ها جمعاً ۲/۵ میلیون خودرو می باشند که الان هم سهمیه های بالا مختص آنهاست. حالا دقت شود سرانه مصرف خودروهای شخصی قبل از سهمیه بندی حدود ۵ لیتر در روز بوده که بعد از سهمیه بندی به حدود ۳ لیتر کاهش یافته که جمعاً حدود ۱۰-۹ میلیون لیتر کاهش از این ناحیه را به دنبال داشته و جمعیت کثیری را تحت فشار قرار داده، زیرا بیشترین فشار از ناحیه سهمیه بندی روی این قشر وارد می شود که در سبد مصرف سرانه بنزین سهم به مراتب کمتری از آن ۲/۵ میلیون خودرو را داشته است. بسیاری از افرادی که توان اجاره در تهران را نداشته اند به کرج و شهرهای حاشیه رفته بودند و با وسیله شخصی خود به تهران می آمدند حالا همه آنها تحت فشار قرار گرفته اند و به مترو و اتوبوس روی آورده اند و وضعیتی به وجود آمده که شاهدیم. بنابراین ۶ میلیون خودرو شخصی، برای صرفه جویی حداکثر ۱۰ میلیون لیتر تحت فشار شدید قرار گرفته و طبیعتاً اگر قیمت آزاد اعلام نشود بخش عظیمی از آنها برای حل مشکلات خود حتماً به دنبال تأمین بنزین آزاد غیررسمی خواهند رفت و کمترین که در دروان کوپنی شدن بنزین در اوایل انقلاب، وانت بارها تأمین کننده بنزین بازار آزاد غیررسمی بودند.

پیشنهاد: پیش از سهمیه بندی، میزان بنزینی که به مناطق مرزی اختصاص می یافت به گونه ای بود که عملاً امکان قاچاق سوخت را جهت ارتزاق و گذران زندگی مردم فقیر این مناطق فراهم می آورد، حالا با نظام سهمیه بندی وضعیت در این استان ها چه خواهد شد؟

در نظام غیر سهمیه ای مکانیزم بدین صورت بود که هرکس به وسیله خودرویی که به پمپ بنزین ها می آورد هر میزان بنزین می خواست شرکت پخش موظف به تحویل به او بود، یعنی اساساً قانوناً کسی حق

نداشت مانع سوخت گیری یک وسیله نقلیه شود و یا از او سؤال کند که بنزین را برای کجا و چه مصرفی می خواهد. در سیستان و بلوچستان، ۴۰ هزار وانت وجود داشت که روزانه مستمراً در کار سوخت گیری از پمپ بنزین ها و تخلیه در انبار به قصد انباشت و سپس قاچاق بودند مثلاً در بازارچه های اوپک زاهدان روزی ۱۰ هزار گالن کوچک بنزین مبادله می شد که سوخت آن از طریق همین مکانیزم که گفتیم تأمین می شد. مشابه این در آذربایجان غربی و شرق خراسان بود و اخیراً هم در غرب ایلام به وجود آمده بود، اینها همه محصول آن مکانیزمی که گفتیم بود.

پیشنهاد: در مهاباد دفترچه هایی بود که با آن بیش از ۶۰ لیتر بنزین در روز نمی توانستند بردارند.

در زمان تصدی مسئولیت در پالایش و پخش، زمانی که خواستم سهمیه زاهدان را از ۳۰ لیتر روزانه به ۱۵ لیتر کاهش دهم کار داشت به استیضاح وزیر نفت می کشید که شما چه حقی دارید؟ هرکس ماشین دارد هر قدر بنزین می خواهد باید به او بدهید. بنابراین دولت هیچ گاه رسماً چیزی به نام سهمیه؛ برای قاچاق و امرار معاش فقرا تخصیص نداده است، اما در عمل چون ملزم به تحویل سوخت به هر میزان به هر شخص بود. از این رو با مکانیزمی شبیه به آنچه در مورد وانت بارها در سیستان و بلوچستان گفتیم سوخت عملاً قاچاق می شد و حالا طبیعی است که با نظام سهمیه بندی میزان عرضه آن، محدود شده باشد.

پی نوشت ها:

- ۱- عدالت بهینه؛ قیمت توزیع فرآورده های نفتی، دکتر حسین رفیعی، چشم انداز ایران، شماره ۴۰، صفحه ۱۵۵.
- ۲- نفتا محصولی است که با افزایش MTBE بدان، به بنزین تبدیل می شود.

خوانندگان گرامی نشریه

با توجه به مشکلات مالی و قطع شدن یارانه کاغذ، خواهشمند است برای همکاری با نشریه، گزارش های خود را از نحوه توزیع (در شهرستان محل سکونت) با ذکر نشانی محل هایی که نشریه به صورت مناسب توزیع نمی شود ارائه فرمایید.

با تشکر

واحد توزیع نشریه چشم انداز ایران ۰۲۱-۶۶۴۳۳۲۰۷

خوانندگان محترم

با ارسال نظرات خود، ما را در هر چه پربارتر کردن نشریه یاری فرمایید.

meisami40@yahoo.com

هویت همواره شکوفای ایرانی

اگر توسعه ورشد و «وابستگی» با «نبود آزادی» صورت گیرد، جامعه پذیرای آن نیست و استوار و قابل تحقق نیز نخواهد بود.

گفت‌وگو با ناصر تکمیل همایون

ناصر تکمیل همایون در سال ۱۳۱۵ در شهر قزوین متولد شد. از دوره دبیرستان در مبارزات دانش‌آموزی و در دانشگاه از فعالان سازمان دانشجویان جبهه ملی بوده است. نامبرده پس از پایان دوره کارشناسی (فلسفه و علوم تربیتی) و کارشناسی ارشد (علوم اجتماعی) برای تکمیل معلومات به فرانسه رفت. در سال ۱۳۵۱ به اخذ دکترای تاریخ و در ۱۳۵۶ دکترای جامعه‌شناسی نائل شد و همزمان به مبارزات ملی ادامه داد. وی در بازگشت به تهران با موانع استخدامی از سوی ساواک روبه‌رو شد و پس از انقلاب به فعالیت‌های فرهنگی و دانشگاهی مبادرت کرد و هم‌اکنون نیز به همین کوشش‌ها ادامه می‌دهد. دکتر ناصر تکمیل همایون بیش از ۱۵ جلد کتاب درباره فرهنگ و آموزش و پرورش و تاریخ معاصر تألیف کرده که بهترین آنها: «آموزش و پرورش در ایران باستان»، «تاریخ فرهنگی و اجتماعی تهران» (سه جلد)، «تاریخ ایران در یک نگاه» و «دانشگاه گندی‌شاپور» است. وی دارای مقالات متعدد در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی در مجله‌های علمی و فرهنگی است. دکتر تکمیل همایون هم‌اکنون به تدریس جامعه‌شناسی و تاریخ معاصر ایران اشتغال دارد.

به دعوت المپیک ورزش‌های باستانی به آلمان رفتیم. گروهی بیش از ۲۰ نفر بودیم. پس از کنفرانس پهلوانی و نمایش ورزش‌های باستانی یک شب یک ایرانی محترم در «ساربروکین» آمد و از ما خواهش کرد که شام مهمان او باشیم و گفت من به عشق ایران این دعوت را می‌کنم. شغلمش قالی فروشی بود.

وقتی به فرانکفورت آمدیم در یک هتل ساکن شدیم. هتلدار یک ایرانی آذربایجانی بود. به ما صبحانه، ناهار، شام و اتاق‌های خواب داد و بسیار آرامش داشتیم. فردای آن روز که به فرودگاه رفتیم، او

هم برای بدرقه ما آمد و گفت به افتخار پرچم ایران که شما در ورزش‌های باستانی به اهتزاز درآوردید، خواهش می‌کنم مهمان من باشید و هرکاری کردیم دیناری از ما نگرفت.

از این‌گونه اتفاقات و محبت‌های «هم‌میهن دوستی»، بسیار در خارج از کشور دیده‌ام. نمی‌خواهم بگویم «اعراب، ترک‌ها، هندی‌ها، پاکستانی‌ها و چینی‌ها» غیرت و عرق ملی ندارند آنها هم دارند، اما چه کسی اندازه‌گیری کرده و به این نتیجه رسیده است که عرق ملی ایرانیان بسیار کمتر از آنهاست!

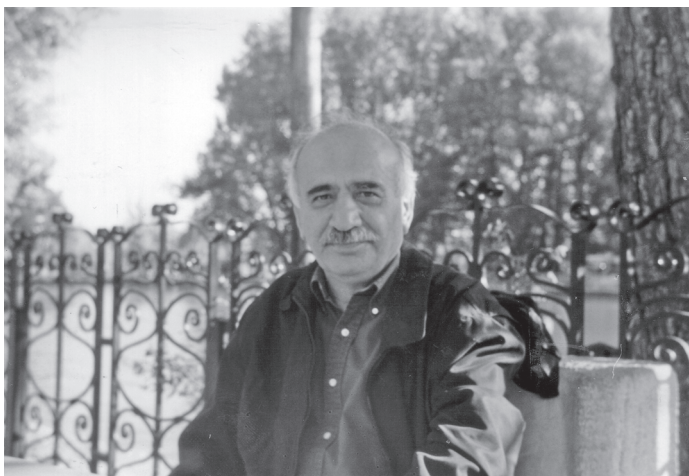
شما خبرهای مجالس ترحیم برای کشته‌شدگان معروف به «قتل‌های زنجیره‌ای» را حتماً شنیده‌اید، تقریباً در تمام کشورها

در یک مقایسه اجمالی ملاحظه می‌کنیم عرق ملی یا هویت ملی ایرانیان خارج از کشور از عرق ملی اعراب، ترک‌ها، هندی‌ها، پاکستانی‌ها و چینی‌ها بسیار کمتر است. این بحث ادامه

بحث‌هایی است که با مهندس عزت‌الله سبحانی درباره هویت ملی و توسعه داشتیم؛ این مسئله ما را بر آن داشت تا به ریشه‌یابی بحث هویت بپردازیم. لطفاً این مسئله را برای ما و خوانندگان نشریه توضیح دهید.

عرق ملی یا هویت ایرانیان در خارج از کشور کمتر از دیگر ملت‌های جهان نیست. ما که در

اروپا سال‌ها تحصیل و زندگی می‌کردیم، «کنفدراسیون دانشجویان ایران» قوی‌ترین سازمان دانشجویی جهان بود. همچنین انجمن‌های اسلامی ایرانیان بسیار فعال بودند. غیر از سازمان‌های دانشجویی، «سازمان جبهه ملی سوم ایران» که من با آنها همکاری داشتم، از سازمان‌های مشابه بسیار فعال‌تر بود. هم‌اکنون هم ملاحظه می‌فرمایید جوانانی که متأسفانه در ایران نیستند، وقتی مسابقات ورزشی پیش می‌آید با هواپیما و اتوبوس خود را به میدان‌های ورزشی می‌رسانند تا هموطنان نادیده خود را تشویق کنند. من پس از انقلاب چند بار به خارج از کشور رفته‌ام و با ایرانیان صحبت کرده‌ام و شاهد «عرق ملی» آنها بودم. در ایام نوروز امسال



برگزار شد. یا حتماً خبر دفاع ایرانیان از منافع ملی کشور و مخالفت با تقلب و تحریف نام «خلیج فارس» به شما رسیده است. همایش‌هایی علمی که برای روان‌شاد دکتر مصدق، رویدادهای تاریخی و... برگزار می‌کنند، آیا دلیل بر «عرق ملی» ایرانیان خارج از کشور نیست؟

ممكن است هویت را تعریف کنید.

هویت واژه‌ای فلسفی و به معنای عینیت و تشخیص یک «شی» یا یک «شخص» است اما در علوم انسانی جدید و دانش‌های اجتماعی، «چگونگی فرهنگ جامعه» از آن مستفاد می‌شود. از این رو هویت تاریخی و اجتماعی یک ملت، همسو با هویت فرهنگی است. متفکران مسلمان، زیر عنوان «حمل شی بر نفس» از آن یاد کرده‌اند. در زبان‌های اروپایی Identity (فرانسسه) یا Identity (انگلیسی) که از واژه لاتین Identitas، اشتقاق یافته و بیش و کم همان معنا را دارد و احتمالاً این واژه در دوران جدید، بیشتر در روان‌شناسی به کار رفته است. این واژه اگر در برابر «تحقق» شی مورد نظر قرار گیرد، به «حقیقت و ذات» تعبیر می‌شود، زیرا هویت به مفهوم «تشخص» به طور دقیق نمی‌تواند معنای تحقق را برساند و اگر متعلق به یک امر کلی باشد (در برابر امر جزئی) چون انسان در برابر عمرو و زید، در آن صورت به ماهیت تبدیل می‌شود. بدین اعتبار از نظر فقه‌اللغه (Philologique) هویت، حقیقت و ماهیت هر یک معنای خود را دارند.

این مقدمه را برای این عرض کردم که گاهی مفهوم هویت در مجله‌ها و نوشته‌ها دقیقاً روشن نمی‌شود و سر درگمی پدید می‌آید. در این گفت‌وگو، من زمانی که واژه «هویت» را به کار می‌برم، دریافت دقیق آن را به لحاظ جامعه مورد نظر قرار می‌دهم و زمانی که از «مبدأ الهویه» (که به زبان فرانسسه Principe d Identite و به انگلیسی Law of Indentity می‌گویند) سخن به میان می‌آید همان اصل شناخته شده «این همانی» است که می‌نمایاند، «هر چیزی همان است» و همان‌طور که می‌دانیم تمام احکام تحلیلی و فلسفی بر آن استوار است و به زبان برخی اندیشمندان «وحدت طبیعت و فکر» است و جامعه میدان تاریخ ساخته تحقق آن. نمی‌دانم توانستم مطلب را دقیق روشن کنم یا خیر؟

ممكن است نسبت هویت

را با قدرت و سیاست توضیح بدهید؟

جامعه انسانی به گونه ترکیبی از افراد پیوسته و وابسته به هم در یک زیست مشترک به نظر می‌رسد، اما با نگاه‌های ژرف‌تر «کارکردهای اجتماعی» نظرها را بیشتر جلب می‌کند و افراد جامعه حاملان وظیفه‌های اجتماعی و عاملان کارکردهای جامعه ساخته، شناخته می‌شوند و به دیگر سخن جامعه میدان کارکردهای اجتماعی است و سیمای هر جامعه در پیوند با شرایط جغرافیایی و موقعیت‌های تاریخی مبتنی بر نیازهای اجتماعی ترسیم می‌شود. پاسخ به پرسش شما در ارتباط با همین نیازهاست و نیازها عبارتند از: «انطباق»، «همبستگی»، «تداوم زیستی»، «مقبولیت»، «نظارت» و «همسویی»، این نیازها در قانونمندی جهانشمول است و در برخوردهای جامعه با یکدیگر و ویژگی‌های فرهنگی اصالت و کارایی می‌یابد و این کارایی‌ها در روند بهنجار و هماهنگ قرار می‌گیرد و اگر قدرت و سیاست بر آن سلطه یابد، حرکت جامعه «ناهنجار و ناهماهنگ» می‌شود و در روند قهقرا قرار می‌گیرد. این‌که می‌گویند استبداد در جامعه نماد اضمحلال جامعه است، کاملاً درست به نظر می‌رسد و مسلماً در این معنا، مستبدان تاریخ و قدرت مداران خودمحور قربانیان رفتارهای خود می‌شوند.

آیا هویت‌ها می‌توانند چند وجهی (قومی، مذهبی، زبانی و...) باشند؟

چیستی هویت در «کیستی» و چگونگی عناصر تشکیل‌دهنده آن است و فرهنگ و دیانت و باورمندی مردمی و تمدن، تار و پود هویت جامعه را پدید می‌آورند. هویت در «امرهای اجتماعی» نقش خود را می‌نمایاند. اگر «قومیت» یک جامعه مطرح باشد یا «مذهب» و یا «زبان» هویت می‌تواند جنبه قومی، مذهبی و زبانی پیدا کند. اجازه دهید من بر پایه تجربه‌های عملی، مسئله را ملموس کنم. در دوران تحصیل در فرانسه، دانشجویان ایرانی دارای هویت ویژه ایرانی و «ملی» بودند. زمانی که مسائل دینی یا مسائل مربوط به جهان اسلام مطرح می‌شد، هویت ما در آن مجامع «دینی» بود و اگر چند تنی که فزونی بودیم دور هم جمع می‌شدیم حالتی شبیه «قومیت» داشتیم. بدین سان معلوم است که «درون‌مایه» هویت اهمیت دارد و می‌تواند «چیستی» و «کیستی» آن را مشخص کند یا به قول شما چند وجهی باشد. از لحاظ

هویت واژه‌ای فلسفی و به معنای عینیت و تشخیص یک «شی» یا یک «شخص» است اما در علوم انسانی جدید و دانش‌های اجتماعی، «چگونگی فرهنگ جامعه» از آن مستفاد می‌شود. از این رو هویت تاریخی و اجتماعی یک ملت، همسو با هویت فرهنگی است

جامعه میدان کارکردهای اجتماعی است و سیمای هر جامعه در پیوند با شرایط جغرافیایی و موقعیت‌های تاریخی مبتنی بر نیازهای اجتماعی ترسیم می‌شود. این نیازها عبارتند از: «انطباق»، «همبستگی»، «تداوم زیستی»، «مقبولیت»، «نظارت» و «همسویی»، این نیازها در قانونمندی جهانشمول است و در برخوردهای جامعه با یکدیگر و ویژگی‌های فرهنگی اصالت و کارایی می‌یابد و این کارایی‌ها در روند بهنجار و هماهنگ قرار می‌گیرد



طرح: مهدی رضاییان

به زبان دیگر هویت امری اجتماعی و جامعه‌شناختی است و خشونت امری نفسانی و روان‌شناختی. هویت اجتماعی با خشونت روانی رابطه ندارد. هویت در منطق هماهنگی نهادهای جامعه شکل می‌گیرد، اما گاه خشونت با هویت رابطه پیدا می‌کند، همانند سلطه حکومت‌های توتالیتراریستی و اگر هویت جامعه اصالت خود را حفظ کرده باشد، شدیدترین حکومت‌های استبدادی با همه خشونت‌ها و بگیر و ببندها از بین می‌روند و انسان آسیب‌خورده باز بر پایه اصالت انسانی و فرهنگی پایدار می‌ماند. در عصر ما خشونت‌های استالینی از یک‌سو و خشونت‌های هیتلری از سوی دیگر، هر دو از میان رفتند، اما ملت‌های روسیه و آلمان زنده‌اند و برای بهزیستی خود تلاش می‌کنند و بی‌تردید هویت تاریخی و فرهنگی خود را پاس می‌دارند.

آیا می‌توان هویت‌ها را نادیده گرفت و یا پاک کرد؟

به هیچ وجه نمی‌شود هویت‌ها را نادیده گرفت. جامعه، یعنی مجموعه‌ای از باورها، کردارها، نهادها،

اجتماعی و سیاسی، حرکت جامعه باید در مسیری باشد که هویت‌ها آسیب نبینند. تکیه بر هویت ملی نباید در ارزش و ارزش‌مندی «هویت قومی» یا «هویت زبانی» خدشه ایجاد کند و همچنین برجسته دانستن هویت‌های محلی و زبانی، نباید به اندازه‌ای باشد که در «هویت ملی» نابسامانی پدید آورد. در مورد هویت ایرانی همواره باید توجه داشت که حیات و جامعه ایرانی حالت «موزائیک اجتماعی» دارد و در مسیر تاریخ کثرت‌ها در وحدت تجلی یافته‌اند و وحدت ملی هماهنگ‌باکثرت‌های همسو و تاریخ ساخته هستند.

چه نسبتی میان هویت و حقیقت (به مفهوم مقوله‌ای که در میان انسان‌ها واحد است) برقرار می‌کنید؟

هویت امری عینی است و سالهاست از مقولات روان‌شناسی و جامعه‌شناسی است، اما حقیقت امری فلسفی است (Verite) اما اگر به جای حقیقت واژه واقعیت (Realite) گذاشته شود می‌توان تبیین دیگری ارائه داد و اعتقاد ورزید که هویت در جامعه‌های مختلف وجود دارد و امری است واقعی و به این اعتبار برخوردار از «حقیقت» است.

بی‌هیچ شک و شبهه در هویت‌های جوامع به حکم فطرت جلوه‌های همسان و مشترک وجود دارد که از این باب هم می‌توان مقوله «حقیقت» را بازشناسی کرد.

به گمان من هویت متضاد با حقیقت نیست. اگر حقیقت را متعلق به همه افراد انسانی در سراسر جهان بدانیم، یعنی آنچه در فلسفه‌های اسلامی به عنوان «فطرت» از آن یاد می‌شود (فطرت‌الله التی فطرالناس علیها...)، جامعه و تحولات اجتماعی در چگونگی آن (ظهور و بروز) تأثیرگذار است و انسان‌های آن منطقه را در پیوند با باورهای اجتماعی دگرگون می‌کند (Socialisation) یا به اصطلاح خودمان (ثم ابواه یهودانه و ی نصرانه و یمجسانه) هیچ انسانی نمی‌تواند از پذیرش امرهای اجتماعی به زبان امیل دورکیم با خصیصه‌های «خارجی بودن» و «اجباری بودن» به دور باشد.

آیا بین هویت با خشونت و برتری یکی بر دیگری رابطه مستقیمی وجود دارد؟

هویت حالتی است عینی که سیمای ظاهری و فرهنگی جامعه را نشان می‌دهد. حال آن‌که خشونت حالتی است روانی که به لحاظ ناملایمات زندگی در افراد پیدا می‌شود و امری است عرضی و رابطه دقیقی با هویت ندارد. چه هویت اجتماعی مبتنی بر خشونت، هویت پدید آمده سالم و استوار جامعه نیست و حتی در مورد اشخاص هم خشونت نوعی منطق‌زدایی است، زیرا به قول شیخ اجل:

دلایل قوی باید و معنوی نه رگ‌های گردن به حجت قوی

این‌که می‌گویند استبداد در جامعه نماد اضمحلال جامعه است، کاملاً درست به نظر می‌رسد و مسلماً در این معنا، مستبدان تاریخ و قدرت‌مداران خودمحور قربانیان رفتارهای خود می‌شوند

چیستی هویت در «کیستی» و چگونگی عناصر تشکیل‌دهنده آن است و فرهنگ و دیانت و باورمندی مردمی و تمدن، تاروپود هویت جامعه را پدید می‌آورند

منش‌ها و... که در جمع، هویت آن جامعه را پدید آورده است. هویت به تحقیق در پیوند با جامعه تحول می‌یابد. هویت ایران عهد هخامنشیان با ایران امروز متفاوت است، اما در تحول بر دوام قرار داشته و نه از هستی به نیستی رفته و نه از نیستی به هستی آمده است. به زبان دیگر تحول در ذات داشته است.

به نظر شما، تکیه بر هویت اصرار بر تمایز و تفاوت است یا اختلاف و جدال؟

تکیه بر هویت جامعه از هر نوع، امری عینی است و نمی‌توان موجودیت آن را انکار کرد. این امر تمییز بین هویت «الف» و هویت «ب» است و امرهای ذهنی و اعتباری اگر در آن دخالت کنند و موجب اختلاف و جدال شوند به تحقیق در تظاهر به هویت، اشکال به وجود آمده و نیاز به بازشناسی دارد. زمانی که خلقت انسان از زن و مرد و شعوب و قبایل واقعیت پیدا می‌کند، اصل «لتعارفوا» که نشان دقیق شناخت‌ها و معرفت‌هاست پیش می‌آید و از برتری و مزیت بخشیدن و داوری‌های نژادی دوری دارد و عزت و احترام انسان (قوم، قبیله و ملت) به پرهیزکار بودن است و بس؛ آن هم نزد خداوند و در جدول‌های ارزشی متفایز یک.

آیا هویت ایرانی وجود دارد؟

آری هویت ایرانی وجود دارد و این هویت از زمان‌های پیشین توسط تاریخ‌نگاران یونانی و رومی شناخته شده و از عصر اسلامی تا عصر حاضر نیز دیوان‌ها، کتاب‌های تاریخی و اخلاقی، اندرزنامه‌ها، بناها و اعتبارات باستانی و خلق و خوی مردمی، رفتارها و کردارهای گوناگون جامعه، نشان می‌دهد که «هویت ایرانی» امری تازه و متعلق به دوران جدید نیست. در مردم ایران دگرگونی‌هایی پدید آمد، مذهب ملی آنان (زرتشتی) به دیانت جدید اسلامی مبدل شد، زبان پهلوی تغییراتی پیدا کرد و زبان فارسی جدید را به وجود آورد. مناطقی از جغرافیای انسانی آن کاسته شد و قدرت‌های کم‌نظیر و شاید بی‌نظیری چون مقدونیان، اعراب، مغولان و ترکان و در زمان حاضر نیروهای مخرب امپریالیستی بر آن حمله کردند و خرابکاری‌ها و مفسده‌های بسیار پدید آوردند، اما ایران هنوز ایران است و هویت ایرانی هنوز شکوفایی دارد.

هویت ایرانی چه وجوهی دارد؟

هویت ایرانی وجوه گوناگون دارد؛ نخست وجه فرهنگی است که با این تعریف که در ذهن من زنده است، «پویایی خودشدن جامعه در فراگرد تاریخ» یعنی قدرت و دینامیسم تاریخ، جامعه ایران را در «توحد» نگاه داشته است. عناصر فرهنگی در سراسر ایران آن چنان با هم آمیختگی یافته‌اند که آسیب به ارکان فرهنگی آن

اگر ناممکن نباشد، زیاد هم آسان نیست. یعنی در چارچوب حکومتی ممکن است چند پاره‌گی (کثرت) به وجود آید و همزمان در یک دوره چندین حکومت بر «ایران زمین» فرمانروایی داشته باشند، اما به لحاظ فرهنگی یگانگی (وحدت) حاکمیت دارد.

دوم، حیات عقیدتی، باورمندی و یکتاپرستی ایرانیان است که در عرفان ایران تجلی کرده است و به اصطلاح گستردگی حکمت توحیدی اشراق است که در نهاد هر ایرانی به نوعی تجلی دارد. آموزش‌های سنایی، عطار، مولانا و حافظ و ده‌ها شاعر و عارف دیگر و تفسیرهای آنان از اسلام اشراقی و بینش‌های سازگار و سازنده، مردم را در هر گوشه ایران با یکدیگر در پیوند معنوی قرار داده است. سوم، زبان فارسی است که به معنای عامل اجتماعی و فرهنگی برقرارکننده رابطه‌های انسانی به یک معنا و رابطه‌های نسل‌های انسانی به معنای دیگر، حیات پرشور و زنده‌ای را پدید آورده است و قابلیت زنده بودن آن زبان و کارایی‌های جدید آن همواره پیونددهنده بین قوم‌ها و مردمانی که حتی به گونه‌ای پاره‌ای از پیوندهایشان بریده شده است (حکومتی)، اما خود را در یک فرهنگ می‌یابند.

چهارم، آیین‌ها و مراسمی که از ایرانیان باقی مانده و در زمان‌هایی در انجام آنها کوشش می‌شود و شاید به طور خودجوش هر ایرانی خود را «ایرانی» می‌یابد. این امر اجتماعی در مسائل مذهبی نیز نفوذ دارد. در ماه مبارک رمضان چه روزه گرفته شود و چه گرفته نشود، یا در ماه‌های محرم و صفر، چه عزاداری بر پا شود چه نشود، نه تنها یک ایرانی شیعی، بلکه یک ایرانی سنی، احساس دیگری دارد و به قول دورکیم «وجدان جمعی»، او را دگرگون می‌کند. گذشته‌های جامعه را به یاد او می‌آورد. او را بیش و کم همگام با جامعه می‌کند. در ایران این امر دینی - اجتماعی حتی در مورد پیروان ادیان غیراسلامی هم دیده می‌شود. در زمان‌های سوگواری یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان نیز وجدان خاص مذهبی پیدا می‌کنند. روایت است که «ارباب کیخسرو» و یا یکی دیگر از سران زرتشتیان، اسب‌های خود را خالصاً و مخلصاً در روزهای عزاداری امام حسین (ع) در اختیار هیئت‌های مذهبی قرار می‌داد و این امر را ثواب می‌دانست.

نقش دین در این هویت چیست؟ به عبارتی آیا هویت ایرانی، دین محور است و اگر این‌گونه است ویژگی‌های آن را توضیح دهید؟

هویت ایران، هویت ملی است و بی‌هیچ تردید در پدید آمدن آن، مذهب نقش عمده‌ای دارد، اما به شیوه‌ای نیست که فقط دین، محور هویت ایرانی باشد. در آن صورت ملت‌های مسلمان همه باید دارای یک هویت باشند، درحالی‌که هویت‌های ملی گوناگون در جهان اسلام وجود دارد. هویت یک مالز پایی با هویت

تکیه بر هویت ملی نباید در ارزش و ارزش‌مندی «هویت قومی» یا «هویت زبانی» خدشه ایجاد کند و همچنین برجسته دانستن هویت‌های محلی و زبانی، نباید به اندازه‌ای باشد که در «هویت ملی» نابسامانی پدید آورد

هویت حالتی است عینی که سیمای ظاهری و فرهنگی جامعه را نشان می‌دهد. حال آن‌که خشونت حالتی است روانی که به لحاظ ناملايمات زندگی در افراد پیدا می‌شود و امری است عرضی و رابطه دقیقی با هویت ندارد

یک لبنانی فرق دارد (در عین این که در مجموعه هویتی هر دو آنها عناصر اسلامی هم وجود دارد). هویت ایرانی که دارای عناصر اسلامی هم هست، هویتی است کاملاً روشن و با داشتن مشخصات مشترک با جامعه‌های اسلامی (Universalisme)، ...، اما - دبا- رای- و ویژگی‌های ایرانی (Particularisme) و بی تردید با بسیاری از جامعه‌های اسلامی نزدیک تر است. از آن میان به چندین معنا با مردم تاجیکستان و بخشی از ازبکستان و افغانستان [فرهنگی و زبانی] و با مردم جمهوری آذربایجان (ازان و شروان و...) [مذهبی] و حتی با ارمنستان و گرجستان [گذشته‌های تاریخی] و همچنین عراق، «دل ایران زمین» به قول جغرافیدانان مسلمان ایرانی و غیر ایرانی [گذشته‌های تاریخی و مذهب] و مردم برالعرب (زمین‌ها و سواحل عربی) خلیج فارس، دریای عمان و نیز بلوچستان [دین، فرهنگ و گذشته‌های تاریخی]. به زبان دیگر نخستین گام به سوی اتحاد و یگانگی و مؤلفیت و موآنست، از همین مسیر می‌تواند تحقق یابد و بی تردید اتحاد بر پایه‌های تاریخ، فرهنگ، تمدن و دیانت در این منطقه جهان با ثروت‌های خدادادی می‌تواند منطقه را به صورت «بلوکی» نیرومند درآورد.

نقش زبان فارسی در این هویت چگونه است؟ آیا هویت ایرانی زبان محور است؟

همان طور که بیان شد زبان یکی از محورهای اساسی هویت است و بی تردید با بسیاری از مردم کشورهای ساخته شده در قرن اخیر (تاجیکستان و افغانستان یا شهرهای سمرقند و بخارا در ازبکستان) به لحاظ هویت زبانی اشتراکات وجود دارد، اما فقط تکیه بر «زبان» که جدیداً از سوی پاره‌ای محافل نامطمئن تبلیغ می‌شود، نادرست است. در ایران به زبان‌های اصیل ایرانی فارسی، کردی، بلوچی و لری و دیگر گویش‌ها و نیز زبان‌های اقوام دیگر که به «ایران زمین» وارد شده‌اند چون ترکی آذربایجانی، ترکمنی و عربی خوزستانی، تکلم می‌کنند، همه آنها ایرانی هستند و اگر به لحاظ زبانی متفاوت هستند، به لحاظ گذشته‌های تاریخی، فرهنگ، دین، مذهب، دل بر «هویت ایرانی» بسته‌اند. من یک آذربایجانی را که به ترکی آن منطقه صحبت می‌کند با یک فارسی‌زبان مناطق دیگر، یکی می‌دانم. برای من «ستارخان» به قول مرحوم دکتر مصدق «ستارخان جنت مکان» با دیگر شهدای آزادیخواه ایران در یک منزلت است و همه آنان، دل بسته هویت ایرانی هستند و به قول مولانای بلخی:

ای بسا هندو و ترک و یک زبان
ای بسا دو ترک چون بیگانگان

به گمان من «هم دلی از همزبانی بهتر است» تمام اقوام و مردمی که با زبان‌ها، گویش‌ها و لهجه‌های گوناگون در ایران زمین زندگی می‌کنند، ایرانی هستند و چه بسا هویت‌های قومی، مذهبی و زبانی هم داشته باشند. اما هستی فراگیر و تاریخی آنان ایرانی بودن است. با آن که گاه تعصب و ارتجاع و استبداد حکومتی، حقوق انسانی و ایرانی آنان را نادیده گرفته است و چه بسا ستم‌ها که بر آنها شده و در برخورداری از مواهب ملی و اقتصادی و فرهنگی کشور محروم مانده‌اند.

آیا هویت ایرانی قوم محور یا نژاد محور است؟

هویت انسانی و ملی ایرانی نمی‌تواند قوم محور و نژاد محور باشد. به لحاظ علمی در تاریخ اجتماعی جهان مردمانی از نژادهای مختلف وجود داشته و آنان به قوم‌های گوناگون تقسیم شده‌اند. حتی علم نژادشناسی یا قوم‌شناسی (Ethnologie) از جنبه‌های تاریخی و اجتماعی به مطالعه آنها می‌پردازد. اما کمتر جایی از جهان است که یک نژاد و یک قوم دست نخورده باقی مانده باشد، بویژه در ایران که چهارراه حوادث جهان بوده و تمام نژادها و قوم‌ها به صورتی در این سرزمین حادثه‌ساز بوده‌اند و آمیزش‌های گوناگون یافته‌اند. به همین دلیل نمی‌توان تمام مردم ایران را از نژاد خالص آریا دانست، همان طور که نمی‌توان در بست آنان را غیر آریایی به شمار آورد و اگر هم تمام ایرانیان را آریایی بدانیم، این دلیل برتری آنان بر دیگر ایرانیان ساکن در ایران نیست. به گمان من تکیه بر نژاد و قوم مقدمه Ethnocentrisme است که در پی آن گرایش شوم و غیر انسانی برتری نژاد پیش می‌آید که در قرن نوزدهم آن همه جنایت و خونریزی در جهان مغرب زمین را فراهم آورد.

در افسانه‌های ایرانی و ریشه تاریخی آنها، ایرج (سالار ایرانی) و تورج (سالار تورانی) دو برادر هستند و جنگ‌های ایران و توران به هیچ وجه جنبه نژادی نداشته است و در اسلام به روشنی تمام «سید قریشی» و «سیاه حبشی» برابر هستند. چگونه می‌توان نژاد را محور هویت دانست در حالی که ناصر خسرو شاعر بلند پایه ارزش‌های مردمی می‌گوید:

خلق همه جملگی نهال خدایند

هیچ نه بشکن از این نهال و نه بردار

یا سعدی که افسح المتکلمین فارسی زبانان است، می‌گوید:

عناصر فرهنگی در سراسر ایران آن چنان با هم آمیختگی یافته‌اند که آسیب به ارکان فرهنگی آن اگر ناممکن نباشد، زیاد هم آسان نیست. یعنی در چارچوب حکومتی ممکن است چند پاره‌گی (کثرت) به وجود آید و همزمان در یک دوره چندین حکومت بر «ایران زمین» فرمانروایی داشته باشند، اما به لحاظ فرهنگی یگانگی (وحدت) حاکمیت دارد

به گمان من «هم دلی از همزبانی بهتر است» تمام اقوام و مردمی که با زبان‌ها، گویش‌ها و لهجه‌های گوناگون در ایران زمین زندگی می‌کنند، ایرانی هستند و چه بسا هویت‌های قومی، مذهبی و زبانی هم داشته باشند. اما هستی فراگیر و تاریخی آنان ایرانی بودن است

هویت ایرانی جنسیت محور نیست، هویت ایرانی انسان محور است و انسان هم مرد است و هم زن

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

در فرهنگ ایرانی نه فقط انسان حرمت و منزلت دارد، بلکه حیوانات نیز باید در آسایش و امنیت باشند، حتی کوچک‌ترین آنها، برای مثال «مورچه»، فردوسی که شاعر بزرگ حماسه‌سرای ایران است، درباره این حیوان کوچک سفارش کرده:

میازار موری که دانه کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است

این مسائل نژادگرایی در قرن گذشته از اروپا به ایران و کشورهای همسایه رسوخ کرد و چه بسا در آنجا آن عقاید ریشه در فلسفه‌های یونانی داشته باشد. پاره‌ای از ایرانیان که زیر سلطه فکری اروپاییان بودند آن عقاید را پذیرفتند، کما این که در دوره‌های بعد مارکسیسم را پذیرفتند گویی به خودباوری ملی اعتنا نداشتند.

آیا هویت ایرانی جنسیت محور است؟

هویت ایرانی جنسیت محور نیست، هویت ایرانی انسان محور است و انسان هم مرد است و هم زن. بی‌توجهی به حقوق زنان، نوعی بی‌توجهی به هویت ایرانی است. اگر پرسش‌های پیش‌رادر نظر بگیریم، بیان شده که فرهنگی کردن یا اجتماعی کردن نوزادان جامعه که نیروهای زیستی بقا و استمرار جامعه هستند، توسط زنان انجام شده است. نهادهای خانوادگی و نهادهای آموزش و پرورش در گذشته یکی بودند و اندک اندک دو نوع نهاد شده‌اند و مشترکاً آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان را برعهده داشته‌اند. محور اصلی آموزش و پرورش، زنان جامعه بوده‌اند. چگونه می‌توان بخش مهمی از جامعه را نادیده انگاشت و از دانش و قدرت آنان برای بهزیستی جامعه استفاده نکرد، اما اگر به دلیل اهمیت رفتارهای زنان در جامعه، از اهمیت رفتارهای مردان غفلت شود، آن هم نوعی بی‌توجهی است. به گمان من، هویت ایرانی هر دو موجود (زن و مرد) را تکامل دهنده یکدیگر و سازنده استمرار حیات اجتماعی می‌شناسد. من نادیده انگاشتن وجود زنان و فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی آنان را ناقض مفهوم «هویت» می‌دانم. اگر در گذشته‌ها که هویت کلی هم در

«حجاب» بود و هویت زنان به کلی ناشناخته، خوشبختانه در عصر ما بویژه در دهه‌های اخیر روشن شده که زنان نقش مهمی در هویت ملی دارند و هم قابلیت خود را به خوبی نشان داده‌اند.

آیا هویت ایرانی فرهنگ محور است؟ (فرهنگ به مفهوم گسترده‌ای که مناسب اقتصادی - اجتماعی که روابط انسان‌ها را در بر می‌گیرد.)

شاید بتوان هویت ایرانی را فرهنگ محور دانست، اما فرهنگ را به معنای معمول که غالباً «روینا» یا «روساخت» اجتماعی دانسته‌اند، تصور نکرد. فرهنگ و نمودهای فرهنگی حالتی دارند همانند خورشید و آفتاب. هر دو یکی هستند، اما با دو نمود و با آن‌که دو نمود هستند، ریشه یگانه‌ای دارند.

فرهنگ به تعریفی که پیش از این بیان شد یعنی: «پویایی خودشدن جامعه در فراگرد تاریخ» آشکار می‌شود که فرهنگ نیروی متعلق به جامعه است و جامعه را پویایی می‌دهد در

خودشدن (نه فقط خود بودن) زیرا جامعه‌علی‌الدوام در حال حرکت است و از یک سیورورت (شدن) به سیورورت دیگری می‌رسد و در یک حال نمی‌ماند چون نوعی ارتجاع پدید می‌آید و به فروریختگی جامعه می‌انجامد. این تحول در فراگرد تاریخ (زمان) تحقق می‌یابد. تحول یادشده در بخشی از جامعه نیست، همه جامعه و کلیت آن را در نظر دارد. یعنی اقتصاد، مناسبات اجتماعی و روابط گروه‌ها و قشرها به یک معنا و مسائل فرهنگی دیگر که ما بیشتر به آن توجه داریم چون؛ شعر و ادبیات و انواع هنرها و یادمان‌های تاریخی و ارزش‌های اجتماعی (غیرت و حمیت و مردانگی، صداقت و...) تمامی آنها نمودهای فرهنگی جامعه هستند که در پیوند با نهادها و عملکردهای اجتماعی و نیازهای پدید آمده ظهور می‌کنند. در این صورت فرهنگ نه به تنهایی زیربناست و نه روبنا. فرهنگ امری است که کلیت جامعه را پدید آورده و نیروی قائم به آن است. به همان سان که جامعه هم قائم به فرهنگ به عنوان روان جامعه است و فرهنگ در تمام تار و پود جامعه جای دارد. هیچ جامعه‌ای بدون فرهنگ نیست. جامعه بدون فرهنگ اگر تصور شود به تحقیق انبوه افراد پراکنده و بی‌بنیاد است که جمع آنها یا به‌سوی ادغام در جامعه دیگر قرار دارند و یا در حال نابودشدن هستند. بدین اعتبار هویت

**فرهنگ نیروی متعلق به جامعه است و
جامعه را پویایی می‌دهد در خودشدن
(نه فقط خود بودن) زیرا جامعه علی‌الدوام
در حال حرکت است و از یک سیورورت
(شدن) به سیورورت دیگری می‌رسد و در
یک حال نمی‌ماند چون نوعی ارتجاع پدید
می‌آید و به فروریختگی جامعه می‌انجامد.
این تحول در فراگرد تاریخ (زمان) تحقق
می‌یابد**

**من فکر می‌کنم در فرهنگ ایرانی
عناصر تمییزدهنده پیشروی و
واپسگرایی وجود دارد و این امر
تحقق‌پذیر است به «شرطها و شروطها»
و اصلی‌ترین آنها فضای مبتنی بر
آزادی و دموکراسی است که هر نوع
گزینش را ممکن می‌سازد**

**اگر توسعه یا رشد در وابستگی صورت
گیرد، به هیچ وجه قابل پذیرش در
جامعه نیست. به همان سان اگر در نبود
«آزادی» تحول و ترقی در جامعه ایرانی
به نمایش در آید، استوار و قابل تحقق
نخواهند بود**

ایرانی با فرهنگ ایرانی ارتباط تنگاتنگ دارد و گاه هر دوی آنها در یک تعریف جامعه‌شناختی قرار می‌گیرند.

چه نسبتی میان هویت ایرانی، توسعه و آزادی می‌توان برقرار کرد؟
 اجازه دهید به جای واژه «توسعه» (Development) که به گمان من از یک سو بار مادی و فضایی دارد (وسع کرسیه السموات والارض)، واژه قرآنی «رشد» را به کار ببرم که از واژه اروپایی Development پر بارتر است (قد تبین الرشد من الغی)؛ البته کشورهای «توسعه طلب»، چون اسرائیل را Expansioniste می‌گویند که با توسعه در امر آبادانی و اقتصادی متفاوت است. حتماً رشد جامعه در هر وجه (اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی) باید مبتنی بر هویت آن جامعه و فرهنگ تاریخی آن باشد و این دگرگونی اگر در موقعیت آزاد نباشد و فشار در تحقق آن به کار رود یا در بخشی آزادی و در بخش دیگر فشار وجود داشته باشد، تحول جامعه ناقص و آسیب پذیر است و در زمان مشخص نابسامانی (Bouleversement) یا فروریختن پدید می‌آید و تجارب تاریخی و اجتماعی نشان داده است که آزادی شرط اساسی هر تغییر اجتماعی و اصلاحات است و بدون آن یا فریب است یا نوعی دگرگونی سطحی برای نیروهای خارج از منطقه.

من معتقدم هویت ایرانی به هیچ وجه مخالف رشد (یا به قول شما توسعه) و آزادی نیست. آزادی حالت معدل القوای جامعه است. جامعه در نبود آزادی متوقف و نازاست، باید شرایط آزاد پدیدار شود تا خط سیر آینده را ترسیم کرد. اما رشد (بر پایه دینامیسم داخلی جامعه) و حرکت رو به رشد (بر پایه دینامیسم برخوردارهای گوناگون با دیگر جوامع) خط سیر آینده هویت جامعه است. در جامعه‌ای که نقض هویتی دارد، رشد ناقص و ناهماهنگ پدید می‌آید و در آن صورت آینده‌ای مخدوش و مغشوش جامعه را به سوی اضمحلال پیش می‌برد.

کدام جزء از هویت ایرانی با توسعه و آزادی همراهی بیشتری می‌تواند داشته باشد و کدام جزء نمی‌تواند؟

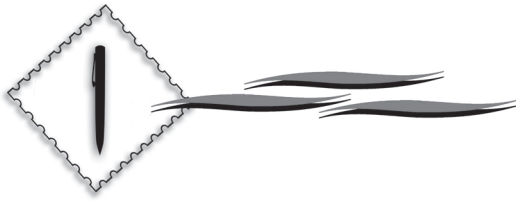
تمام اجزای هویت واقعی ایرانی با رشد و توسعه و آزادی هماهنگ هستند. آن بخش‌هایی که به نظر مانع رشد و آزادی هستند، «زائده» نامناسب هویت ایرانی است که به مرور دهور در سیر تحول قرار نگرفته‌اند و به تحقیق باید کنار گذاشته شوند تا هویت صیقلی یافته حقیقت خود را آشکار سازد. جامعه‌شناسان نوسازی‌های مادی و فیزیکی جامعه را آسان‌تر از نوسازی‌های اجتماعی و فرهنگی می‌دانند، در جامعه نیز آشکارا مشاهده می‌شود که در بخشی از زندگی اجتماعی (Modernite) تحقق نسبی یافته است، اما در بخش دیگر سنت (Tradition) با قدرت فراوان حاکمیت دارد. چه بسا اجزایی از سنت واپسگرا هم فعالیت ویرانگرانه داشته باشند. در آن صورت کار به دستان توسعه یا رشد باید عناصر کارساز هویت را به کار گیرند تا در روند تحول و سازندگی عناصر واپسگرا، خود به مرور ایام از «مجموعه فرهنگی» خارج شوند و در «بایگانی تمدن» قرار گیرند. من فکر می‌کنم در فرهنگ ایرانی عناصر تمییزدهنده پیشروی و واپسگرایی وجود دارد و این امر تحقق پذیر است به «شرطها و شروطها» و اصلی‌ترین آنها فضای مبتنی بر آزادی و

دموکراسی است که هر نوع گزینش را ممکن می‌سازد. در محیط دیکتاتوری و استبداد، هیچ ابتکار و نوآوری تحقق بر دوام و سازنده نخواهد داشت.

آیا در هویت ایرانی، ویژگی منحصر به فردی وجود دارد؟ در این حالت نسبت آن با توسعه و آزادی چگونه است؟

البته پیداکردن ویژگی منحصر به فرد، در جامعه خاص و بیان چگونگی آن ویژگی با امر توسعه و آزادی بسیار مشکل است. به نظر من باید جامعه‌های بشری را بر شمرد و تاریخچه و چگونگی تحولات آن را به محک شناخت درآورد و با جامعه‌های دیگر مقایسه کرد و در پایان حاصل مطالعات را عرضه داشت. این کار از عهده من خارج است، اما می‌توان در مسیر تاریخ ایران از نخستین سلسله‌های باستانی تاکنون با در نظر گرفتن موقعیت جغرافیایی و ژئوپولیتیک «ایران زمین» دو اصل «استقلال» و «آزادی» را محور قرار داد و به قول شما «عرق ملی» ایرانیان را در استقلال و خودبودن و خودشدن و ناوابستگی (به معنای امروز) شناخت. اگر احوال بزرگان سیاسی ایران مورد مطالعه قرار گیرد، لااقل در همین قرن اخیر و خواسته‌های مردم و جنبش‌های آنان اعم از جنبش‌های موفق و ناموفق، منطقه‌ای یا سراسری، امر استقلال محور آن حرکات اجتماعی است و باز به زبان شما «ویژگی منحصر به فرد» است (شاید هم نزد اقوام و ملل دیگر هم کمابیش وجود داشته باشد). اگر توسعه یا رشد در وابستگی صورت گیرد، به هیچ وجه قابل پذیرش در جامعه نیست. به همان سان اگر در نبود «آزادی» تحول و ترقی در جامعه ایرانی به نمایش درآید، استوار و قابل تحقق نخواهند بود. کسانی که در خط ایجاد تحول و نوآوری در جامعه هستند و به موجودیت جامعه مبتنی بر فرهنگ خود و هویت اعتقاد دارند باید آزادانه با شیوه‌های فرهنگی دموکراتیک، هماهنگ با فرهنگ، در محور استقلال حرکات خود را نظم دهند. استقلال به معنای بریدگی از جهان و پیشرفت‌های علمی و فنی جهانیان نیست. استقلال به معنای ناوابستگی است و دارای وجوه چهارگانه اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی است که در جای خود قابل بحث و گفت‌وگوست. در پایان این گفت‌وگوی دوستانه و بحث‌محور فرهنگ‌پژوهانه اجازه دهید چند بیت از شاهنامه استاد سخن و اندیشه ایرانی حکیم ابوالقاسم فردوسی را برای خوانندگان محترم یادآور شوم:

که ایران چو باغی است خرم بهار
 شکفته همیشه گل کامکار
 اگر بکنی خیره دیوار باغ
 چه باغ و چه دشت و چه دریا چه راغ
 نگر تا تو دیوار او نکنی
 دل و پشت ایرانیان نشکنی
 کسز آن پس بود غارت و تاخستن
 خروش سواران و کین آختن
 زن و کودک و بسوم ایرانیان
 به اندیشه بسد منسه در میان



مقاله

اتحاد ملی چالش‌ها - راهکارها منوچهر بزرگی

منوچهر بزرگی سال ۱۳۲۳ خورشیدی، در باغبادران لنجان اصفهان متولد شد. وی دارای لیسانس مهندسی برق از دانشگاه صنعتی اصفهان است. در صنعت کشور قریب ۴۴ سال سابقه کار و مدیریت دارد. ده سال مدیریت کل صنایع استان اصفهان و دوازده سال ریاست اتاق بازرگانی و صنایع و معادن این شهر را برعهده داشته است. سابقاً عضو هیئت مدیره پلی اکریل ایران، کاشی اصفهان و پتروشیمی DMT بوده و همزمان قریب ده سال عهده‌دار ریاست کمیته برنامه‌ریزی صنعت استان اصفهان و نیز عضو هیئت مدیره مؤسس شهرک علمی - تحقیقاتی اصفهان بوده است.

نگه داریم و بخواهیم در زیر آن گنبدی بسازیم؛ و به همان اندازه غیرمنطقی است در دنیای نانو تکنولوژی و بیوتکنولوژی مشاهده شخصی مدعی با داعیه مکتبی سیاسی و دعوت مردم که ایها الناس! گرد من آیید.

اما در این شباهت عنصر اصلی جالب‌تر است؛ در ساختمان گنبد آنچه آجرها را با هم متحد، متشکل و مستحکم نگه می‌دارد ملات سیمان است یا ساروج. در واقع این ملات است که به اجتماع آجرها یکپارچگی و اتحاد می‌بخشد. در جامعه هم ملات میهن است که مردم را در قالب اقوام مختلف، با تفاوت‌های بسیار به هم پیوند می‌دهد؛ نظیر جامعه خودمان که اقوام ترک، کرد، فارس، گیلک، عرب، بلوچ و ترکمن با زبان‌ها و لهجه‌های مختلف و نیز مذاهب و مرام‌هایی

چون تشیع، تسنن، زرتشتی، مسیحی، کلیمی و پیروان مکتب‌های فلسفی گوناگون وجود دارد. اما!

اما همه و همه را ملاتی به نام میهن و اتحاد ملی به هم می‌چسباند و تبدیل به پیکره‌ای واحد می‌کند، که با وجود گوناگون بودن در وجوه مختلف، ولی در اشتیاق به آبادانی

سرزمین مقدس یزدان پرست ایران یک دل، یک مرام و متحدند. فرایند همین اتحاد دیرپا که در کشور، یک سرمایه اجتماعی عظیم و ارزشمند خلق کرده، که استوانه نیرومند امنیت ملی و ضامن پایداری و جاودانگی کشور است. نکته دارای اهمیت اینجاست که هیچ دلیلی وجود ندارد چنین سرمایه ارزشمندی را کنار گذاشته یا آن را نادیده بگیریم.



از حکمای سیاسی نقل است که تشکیل حزب از جهتی شباهت به ساختن و شکل دادن یک گنبد دارد، یعنی همان‌گونه که آجرهای دارای طول و عرض نسبتاً برابر ولو دارای رنگ و طرح مختلف روی فوندانسیون گنبد به کرات دور می‌زنند تا اتحاد آجرها هیبت و اعتلای گنبد پیدا کنند، انسان‌های دارای هدف‌های مشترک هم به همین ترتیب عمل می‌کنند. وقتی بخش زیادی از جامعه دارای هدف مشترکی مانند هدف آزادی و اعتلای میهن شوند، تاکتیک و روش آنها به هم نزدیک می‌شود، آن‌چنان‌که در مورد انقلاب اسلامی ایران اتفاق افتاد این امر معمولاً در کسوت یک جنبش، جبهه، انجمن یا متداول‌ترین شکل سیاسی - اجتماعی آن‌که حزب است ظهور و بروز پیدا می‌کند.

سپس با یافتن خود و پیشرفت تدریجی، اهداف، استراتژی و آرزوهای ملی را تحت سازمان و سامانه اصولی تری قرار می‌دهد، یعنی دارای استراتژی توسعه ملی و برنامه‌های توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شده و به دنبال آن اهداف و تاکتیک‌های مقتضی است که در پیامد آن برگزیده می‌شود.

اما در یک جای دیگر هم حزب با آن گنبد شباهت دارد. آنجا که وقتی گنبد ساخته می‌شود فلزی گران‌بها در رأس آن قرار می‌دهند، گو این‌که در حزب هم وقتی مردم هم مرام و همفکر مجتمع می‌شوند شخصی را به عنوان پیشکسوت، نماینده و لیدر در رأس حزب قرار می‌دهند. اما چقدر غیرمنطقی است تصور این‌که اول فلز گران‌بها را در فضا

جمله کوتاه اما پر بار «اتحاد ملی» که در صدر دو شعار نوروز ۱۳۸۶، توسط رهبری جمهوری اسلامی ایران اعلام شده برای عزمی ملی و مقدس یک مانیفست است. مانیفستی سرشار از ارزش‌های حکیمانه که در اخلاق و منش نیاکانی ما، جایگاه ویژه دارد

جمله کوتاه اما پر بار «اتحاد ملی» که در صدر دو شعار نوروز ۱۳۸۶، توسط رهبری جمهوری اسلامی ایران اعلام شده برای عزمی ملی و مقدس یک مانیفست است. مانیفستی سرشار از ارزش‌های حکیمانه که در اخلاق و منش نیاکانی ما، جایگاه ویژه دارد. نباید گذاشت این شعار به موضع روشنفکرانه یا کلماتی موزهای در آید و یا آرایش پلاکاردها و دیوارنویسی‌ها یا حداکثر زینت بیانیه‌ها و سخنرانی‌ها شود، بلکه باید در منشور کشورداری امروز ما در تمام سطوح متبلور باشد. همچنین است شعار بعد از آن، یعنی «انسجام اسلامی» که چه بسا اهمیت فوق‌العاده تری داشته باشد.

شعاری که باید در لوای آن نگاه‌های نگران‌کننده بیگانه‌پنداری فرد مسلمان نسبت به مسلمانی دیگر به دلیل قرائت‌های مختلف از شریعت پاک شود و شعار انسجام اسلامی تبدیل به ریسمان مستحکمی شود که در پرتو آن اتحاد و قرابت اقوام مختلف کشورمان، تحت سازمانی با نظم متقن و با

رویکرد «فقط جاذبه» و نه دافعه به هدف‌های معین خود دست یابد و بالاخره روزی بسیار بیشتر از امروز، شاهد فشردن دست یکدیگر در اتحادی دیر پا برای ساختن ایرانی آباد و سربلند باشیم. تحقق این آرزو با توجه به بیان مقام رهبری سهل‌تر و ممکن‌تر خواهد شد. فرصتی که بهتر است از دست ندهیم.

شعار اتحاد جهان اسلام؛ از سوی پیروان طریقت شیعه اثنی عشریه یعنی دارندگان باورهای مشترک در وحدانیت خداوند و قرآن و پیامبری حضرت ختمی مرتبت از یک سو و برنتافتن حتی انتقاد کوچکی به یک مقام غیر معصوم از هر فرقه و یا فتوا و اجتهاد متفاوتی از سوی دیگر با ادعای فرانگری و جهان‌نگری سازگاری ندارد. خداوند رحمت کند ملک‌المتکلمین

را که فرمود:

تو به اوج فلک چه دانی چیست که ندانی که در سرایت کیست بهتر است قبول کنیم، لازم نیست که افراد مختلف در امر بر گرفتن حکمت‌های گوناگون از مکاتب الهی یا فلسفی عکس برگردان یکدیگر باشند. مفتوح بودن باب اجتهاد، متفاوت بودن فتوای علما بر مسئله واحد و ایجاد شورای مصلحت مردم و نظام حاکمی از این است که وجود نظریات مختلف

سابقه و اعتباری طولانی دارد. با وجود این همه ستون‌های قوت برای اتحاد، چه ضرورتی برای انگشت‌گذاشتن روی نقاط ضعیف اختلاف؟! اتحاد ملی یک باور ژرف مقدس است؛ باوری که در سایه آن مملکت، ملت و شریعت بهره‌مند می‌شوند. برنامه‌های رشد و توسعه کشور حول بیمه‌نامه و ضمانت‌نامه‌ای چون اتحاد ملی امکان سرعت، قوام و دوام

بیشتر پیدا می‌کند. همچنان‌که بچه‌های جهاد طول چند سال اول انقلاب با وجود جنگ تحمیلی به اندازه چند دهه فقط به روستاها کار برق‌رسانی انجام دادند. بسیاری از کسانی که خارج از گروه‌گرایی در این پروژه‌ها کار می‌کردند آن چنان سرشار از انگیزه و اعتقاد بودند که حقوقی هم دریافت نمی‌کردند، حتی هموطنان ارمنی کشورمان در این برنامه نقش قابل‌تحصینی ایفا نمودند.

طرح پایه آمایش سرزمین که در دفتر برنامه‌ریزی منطقه‌ای سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، طراحی و پیگیری می‌شود، اساس کارش بر ایجاد توازن و تعادل در



بخش‌های مختلف برنامه توسعه کشور است. در واقع طرح پایه آمایش سرزمین از رشد کم‌فایده و غیرمتعادل در یک بخش و زمین‌مانند نیاز ملی فوری در بخش‌های دیگر جلوگیری می‌کند. همین توازن را اتحاد ملی در باور و نگاه آحاد، اقوام، فرقه‌ها و جناح‌های مختلف ملت نسبت به مجموعه کشور ایجاد می‌کند که گفته‌اند «حفظ تن واجب است حفظ وطن از آن واجب‌تر»، یعنی اگر احیاناً رفتار اجتماعی کل مدیریت کشور نظریه مردم را نسبت به حکومت و دولت به شکلی سامان داده باشد که عده‌ای موافق فداکار دولت باشند و عده‌ای فقط موافق، عده دیگری موافق اما معترض یا معترض، بی تفاوت، مخالف یا اشکال‌بدتر از مخالف. برکت اتحاد ملی و احترام به حقوق دیگران همه این نظریات را به یک استوانه متحد، پیشرو متری که منافع ملی و امنیت را هدف گرفته تبدیل می‌کند، گو این‌که در مقاطعی شاهد اوج این هم‌فهمی، هم‌دستی، هم‌دوستی، هم‌درکی و همگانی ملی بوده‌ایم.

فرهیبخته‌ای از خطه آذربایجان می‌گفت تاکنون چندین بار کسانی کوشیده‌اند که زبان آذری را دستاویزی برای ایجاد اختلاف بین اقوام ترک و فارس قرار دهند. او همچنین می‌گفت آذربایجان به شهادت تاریخ، زادگاه زرتشت است و اگر زبان مردم این

«انسجام اسلامی» شعاری است که باید در لوای آن نگاه‌های نگران‌کننده بیگانه‌پنداری فرد مسلمان نسبت به مسلمانی دیگر به دلیل قرائت‌های مختلف از شریعت پاک شود و شعار انسجام اسلامی تبدیل به ریسمان مستحکمی شود که در پرتو آن اتحاد و قرابت اقوام مختلف کشورمان، تحت سازمانی با نظم متقن و با رویکرد «فقط جاذبه» و نه دافعه به هدف‌های معین خود دست یابد

اتحاد ملی یک باور ژرف مقدس است؛ باوری که در سایه آن مملکت، ملت و شریعت بهره‌مند می‌شوند

خطه از قدیم الایام آذری می‌بوده پس باید اوستا نیز به زبانی آذری باشد که چنین نیست. اساساً در ادوار تاریخی بسیار شاهد تغییرات در گویش اقوام مختلف بوده‌ایم که هنوز هم ادامه دارد. ما حتی پیش از آن که مرامی، مذهبی و زبانی را برگزینیم ایرانی بوده، ایرانی هستیم و ایرانی باقی خواهیم ماند. چنان که آن چکامه سرای آذری صاحب دیوان هیزم‌شکن «بسج خلخالی» گفته است:

من آن خاک بلاخیز و بلاگردان ایرانم

من آذربایجانم پرورشگاه دلیرانم

بگو با خصم من گر بگسلد زنجیر چرخ از هم

مرا از جان ایران نگسلاند عهد و پیمانم

اگر زبان، تعیین‌کننده ملیت یک قوم باشد حدود ۶۰٪ از زبان اردو و هندی، فارسی است و بخش قابل ملاحظه‌ای از زبان فارسی، عربی است، با وجود این آنها پاکستانی و هندی و ما هم ایرانی هستیم؛ گویان که اقوام فرانسوی، سوئیسی، آلمانی، ایتالیایی و انگلیسی در بسیاری از کشورها هستند، اما شراره‌های متشعشع و پرحرارت اتحاد ملی این‌گونه فرازونشیب‌ها را در خود ذوب کرده است.

اکنون که در پیام نوروزی ۱۳۸۶ چنین امر مهمی مورد تأکید قرار گرفته، شایسته است دبیرخانه‌ای یا سازمان مسئولیت‌پذیر و غرامت‌پذیری براساس این پیام، سمینارها، همایش‌ها و کنفرانس‌هایی برپا نماید، از گروه‌های فکری مختلف که در اتحاد ملی اختلافی ندارند دعوت نماید و آرزوهای آلوده

تفرقه‌افکنان را نقش بر آب نماید؛ باشد جبران مافات نیز شود. ای‌کاش با حفظ شعار «اتحاد ملی» سال‌های متمادی شعار مکمل آن پیام‌هایی باشد چون؛ امنیت ملی، منافع ملی، اتحاد منطقه‌ای، اتحاد فرمانطقه‌ای، تحکیم روابط و امثال آنها.

از نشریه چشم‌انداز ایران که به واقع تنها جریده راهبردی کشور و هر شماره‌اش به مثابه مانیفست روشنفکران و ترقی‌خواهان کشور است و مقاله‌های زیادی هم مستقیم و غیرمستقیم در این باب داشته، انتظار می‌رود که یک شماره از نشریه خود را به این مهم اختصاص دهد، گرچه دشواری‌های این نشریه راهم می‌دانیم.

امید که خوانندگان ارجمند نشریه چشم‌انداز ایران با توجه به همه نیازهایی که نشریه دارد و نیز با تفاوت‌هایی که یک نشریه درآمدزای یک نشریه فرهنگ‌ساز، اما هزینه‌بر مثل چشم‌انداز ایران دارد بیش از پیش برای ماندگاری این روزنه امید، کوشش فرمایند. بی‌تردید عمر و سرمایه‌های که سخاوتمندانه و با نیت پاک برای ملک و ملت هزینه شود برکت خداوند را به دنبال خواهد داشت.

چشم‌انداز ایران: گرچه نشریه تاکنون گام‌هایی در زمینه اتحاد ملی و انسجام اسلامی برداشته، امید است که گام‌های بلندتری نیز برداریم. در این راستا از هموطنان عزیز می‌خواهیم به ما یاری رسانند تا ویژه‌نامه‌ای در این باب داشته باشیم.

اگر خواهان اشتراک نشریه چشم‌انداز ایران هستید:

- لطفاً برگ اشتراک را کامل و خوانا پر کنید.
- حق اشتراک یک ساله داخل کشور ۹۰۰۰۰ ریال و خارج از کشور اروپا ۲۷۰۰۰۰ ریال و آمریکا ۳۰۰۰۰۰ ریال می‌باشد.
- حق اشتراک را به حساب ۱۰۱۲۹۵ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف‌الله میثمی و یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایید.
- بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق فاکس ارسال فرمائید.
- ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امانی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- از مشترکینی که از توانایی مالی برخوردارند خواهشمندیم ما را از همت عالی خود محروم نفرمایند.

تهران - صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵ ☎ ۰۲۱ - ۶۶۹۳۶۵۷۵

فرم درخواست اشتراک

نام و نام خانوادگی: _____

نشانی: _____

تلفن: _____

کد پستی: _____

«فید کدیستی الزامی است.»



قدرت انرژی سبز

نویسنده: توماس فریدمن

منبع: نیویورک تایمز، ۱۵ آوریل ۲۰۰۷ (۲۶ فروردین ۸۶)

روح‌یابی: سینا مالکی

توماس فریدمن در مقاله حاضر که روح‌یابی و جوهره آن از نظر خوانندگان نشریه می‌گذرد، به مطالب راهبردی مهمی اشاره کرده است. وی به‌طور جدی پیشنهاد می‌کند، برای کاهش وابستگی آمریکا به کشورهای نفت‌خیز و برای مقابله با تروریسم و همچنین گرم شدن زمین باید به فکر انرژی‌های جایگزین بود. ما در شماره‌های گذشته چشم‌انداز ایران به تئوری قیمت ذاتی نفت اشاره‌هایی داشتیم و معتقدیم روند دستیابی به انرژی جایگزین نفت روند میمون و مبارکی است، چرا که امریکایی‌ها در خواهند یافت انرژی جایگزین چندان ارزان به دست نمی‌آید و شاید این یکی از دلایلی باشد که قیمت سوخت‌های فسیلی در حال افزایش است. چندی قبل آمریکا تلاش کرد که به تهیه اتانول (الکل صنعتی) از طریق ذرت پردازد و این باعث شد قیمت ذرت که تغذیه اصلی امریکای لاتین است به دو برابر افزایش یابد که خشم مردم آن سامان را در پی داشت، با وجود نظر توماس فریدمن پیش‌بینی ما این است که شرکت‌های فراملیتی نفت، حاضر نیستند به این زودی‌ها از نفتی چنین ارزان بگذرند. گفتنی است قیمت بنزین در آمریکا، اروپا و ایران از آب تصفیه‌شده و معدنی ارزان‌تر است. این سودهای سرشار و باد آورده است که عقل را می‌ریابد و به دنبال آن راست و وحشی جهانی را ساماندهی می‌کند که پیامد آن را در عراق می‌بینیم.



ایدئولوژی سبز می‌تواند عامل وحدت همه نیروها اعم از لیبرال، محافظه‌کار، نوانجیل (Neo Angelican)، بی‌خدا، تاجران بزرگ و طرفداران محیط‌زیست باشد. ما امریکایی‌ها به جای فکرکردن به رئیس‌جمهور زن یا سیاه‌پوست و... نیاز به رئیس‌جمهوری داریم که برنامه‌ای منسجم و دقیق درباره کاهش نیاز ما به نفت و سایر سوخت‌های فسیلی ارائه دهد. چنین برنامه‌ای درصدد تغییر تندرانه سبک زندگی مردم نیست، بلکه می‌خواهد مردم در سبک زندگی خود از انرژی‌های پاک‌تر و سبزتر استفاده کنند.

باید بگویم پس از واقعه ۱۱ سپتامبر، طوفان کاترینا و انقلاب اینترنتی، اکنون مردم آمریکا نیز خواهان انرژی‌های جایگزین سبز هستند. اما در حالی که مردم به‌گونه‌ای صحبت می‌کنند که انگار «سبزترین نسل» جهان هستند، ولی حاضر به پرداخت هزینه‌های لازم و فعالیت در جهات ایجاد

جنگ در عراق و دوران ریاست جمهوری بوش روزی به پایان خواهد رسید و آمریکا به وضع عادی برخواهد گشت. در نتیجه، باید به دنبال افزایش اقتدار ملی، ارتباط با جهان خارج و پیدا کردن راهی برای احیا جایگاه جهانی آمریکا باشیم.

من بر این باورم که از انرژی سبز به جای انرژی‌های فسیلی استفاده شود که می‌توان نام‌های دیگری را به جای «انرژی سبز» انتخاب کرد؛ نام‌هایی مانند مسئله ژئواستراتژیک، ژئواکانمیک، سرمایه‌داری و ملی. این نام‌ها به این دلیل است که به نظر من اتخاذ سیاست‌هایی مبتنی بر پیشبرد انرژی‌های سبز، پایه جنبش سیاسی وحدت‌بخش در قرن بیست و یکم است. ایدئولوژی سبز، جایگزینی برای رقابت‌های سنتی دموکرات‌ها و جمهوری خواهان نیست، بلکه پلی است که همه آنها را حول مسائلی چون وضعیت حقوق کار، تروریسم و گرمای زمین گرد هم می‌آورد.

تغییرات ضروری نیستند. آنها برای آن که ایالات متحده در ۵۰ سال آینده بتواند یگانه ابرقدرت جهان باقی بماند، چنین هزینه‌هایی را باید پردازند.

پس از فاجعه ۱۱ سپتامبر، آمریکا متوجه شد که با اتکا به انرژی‌های فسیلی و نیاز به نفت، در حال تأمین مالی هر دو سوی نبرد است؛ نبرد میان دولت‌های میانه‌رو نظیر عربستان سعودی و افراط‌گرایان اسلامی نظیر القاعده. در حالی که دولت آمریکا با استفاده از درآمدهای مالیاتی مردم آمریکا، هزینه‌های ارتش ایالات متحده را تأمین می‌کند، در همان حال با استفاده از همین درآمدها، اقدام به خرید نفتی می‌کند که درآمد حاصل از فروش آن بیشتر به جیب افراط‌گرایان اسلامی می‌رود. پس از پیدایش این پدیده بود که انرژی سبز به صورت مسئله ژئواستراتژیک آمریکا مطرح شد.

درآمد حاصل از فروش نفت کشورهای نظیر عربستان و ایران را، باید در حساب گروه‌هایی نظیر طالبان، القاعده، حماس، حزب الله و جوخه‌های ترور سنی در عراق جست‌وجو کرد. همین پول نفت است که اسلام تندرو و بنیادگرا را در برابر اسلام اصلاح‌طلب و میانه‌رو قرار می‌دهد و سبب قدرت‌گیری آن می‌شود. ملاحظه می‌کنیم در همین وضعیت، دولت‌هایی نظیر عربستان از ترس فروپاشی قدرت خود، ناگزیر از کمک مالی به گروه‌های تندرو اسلامی هستند. امروزه می‌بینیم مساجد سنی و سرمایه‌داران عرب، ستیزه‌جویان سنی در عراق را از لحاظ مالی تأمین می‌کنند. منابع مختلف موثق می‌گویند، خاندان آل سعود، از حضور گسترده سالانه زائران خانه خدا، برای انتقال مخفیانه پول به عراق استفاده می‌کنند. برخی حتی گفته‌اند که راننده‌های اتوبوس‌های عازم عراق در صورت سر باز زدن از انتقال پول به عراق، تهدید به مرگ می‌شوند.

با توجه به این مسائل متوجه می‌شویم که چرا مردم آمریکا، خواهان کاهش وابستگی کشور به انرژی‌های فسیلی هستند. با این همه پس از واقعه ۱۱ سپتامبر، بوش سیاست جدی‌ای در جهت کاهش اتکا به نفت اتخاذ نکرده است. این در حالی است که روند جهانی نشان داده، میان

قیمت نفت و میزان آزادی در کشورهای وابسته به درآمد نفت، نسبت معکوسی وجود دارد. افزایش قیمت نفت و در نتیجه قدرت‌گیری رژیم‌های غیردموکراتیک، موجب مسمومیت سیستم جهانی شده است. با فروپاشی دیوار برلن، ما فکر می‌کردیم ارزش‌های آمریکایی، جهان را فرا خواهد گرفت، اما اتکای ما به نفت موجب تغییر شکل جهان حول ارزش‌های پوتین، رئیس‌جمهور روسیه شده است. این هم دلیل دیگری است که باید انرژی سبز به عنوان مسئله ژئواستراتژیک مطرح شود. در همین حال، جنگ در عراق موجب شده پنتاگون نیز به صورت جدی به مسئله انرژی‌های سبز فکر کند. اهمیت این دیدگاه زمانی برجسته می‌شود که بدانیم بسیاری از پیشرفت‌های تکنولوژیکی در آمریکا، بر اساس خواسته‌های نظامیان صورت می‌گیرد. دن نولان (Dan Nolan) یکی از فرمانده‌های نظامی آمریکایی معتقد است،

«استقلال انرژی مسئله امنیت ملی ایالات متحده است.»
دلیل دیگر نیاز به انرژی‌های جایگزین، افزایش گرمای زمین (Global Warming) است. تغییرات آب و هوایی امروزه به جایی رسیده که اگر برای آن فکر جدی نشود، به نقطه‌ای بحرانی خواهیم رسید که حیات در کره زمین را به مخاطره می‌اندازد. به همین دلیل باید به سمت نیروگاه‌های هسته‌ای، گازی، انرژی حاصل از اتانول و سایر انرژی‌های سبز حرکت کنیم. در این مسیر، کشوری مانند چین که در حال تبدیل شدن به بزرگ‌ترین تولیدکننده دی‌اکسید کربن در جهان است، همکاری‌های لازم را انجام نمی‌دهد. ایالات متحده وظیفه دارد با یافتن راه‌هایی ارزان‌تر از انرژی‌های موجود به کشورهای همچون چین کمک کند تا ضمن ادامه توسعه اقتصادی به مسئله تغییرات آب و هوایی نیز توجه کنند.

با توجه به مسائل مطرح شده در بالا، به این نتیجه می‌رسیم؛ ایالات متحده با حرکت به سمت انرژی‌های سبز ارزان و مقرون به صرفه، می‌تواند تفوق ژئواستراتژیک خود را در جهان، در طول دهه‌های آینده، حفظ نماید.

کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام

چشم‌انداز ایران درگذشت مهندس بهاء‌الدین ادب، انسانی

فرهیخته و حامی فرهنگ و ادب، وکیل مردم کردستان و

بنیانگذار جبهه متحد کرد را به خانواده محترم ایشان

و دیگر هموطنان عزیزمان تسلیت عرض می‌نماید.

«روحش شاد»

نفت خلیج فارس و استراتژی امنیت ملی ایالات متحده

پایان نامه دکترای علوم سیاسی آقای مسعود موسوی شفاپی

آنچه تقدیم خوانندگان چشم انداز ایران می شود، خلاصه ای از نتیجه گیری این پایان نامه است که توسط یکی از خوانندگان نشریه که پایان نامه را مطالعه کرده اند، به دفتر نشریه ارسال شده است. از آنجا که این خلاصه، ما را به یک مطلب راهبردی مهم رهنمون می کند و می تواند کمکی برای طراحی استراتژی باشد، به درج آن اقدام می کنیم. کسانی که مایل به مطالعه متن کامل آن هستند می توانند به کتابخانه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران مراجعه کنند.

در ساختار قدرت و امنیت ملی امریکا مهم تر و کانونی تر شد. پس از فروپاشی شوروی و افول کمونیسم، برای تداوم هژمونی ایدئولوژیک، امریکای نئوکان بویژه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، «مبارزه با تروریسم» و «خاورمیانه بزرگ دموکراتیک» را به جای «مبارزه با کمونیسم» مطرح کرد.

از آنجا که روند وابستگی امریکا به واردات نفت از خلیج فارس افزایش یافته به طوری که از سال ۱۹۹۲ به این طرف بیش از ۵۰٪ بوده و هر چه می گذرد این درصد فزاینده تر می شود و همچنین با افزایش روند مصرف نفت و توسعه روزافزون چین و ژاپن و اروپای غربی در کنار این چشم انداز که هیچ انرژی جایگزینی در برابر نفت ارزان تا مدتی طولانی وجود ندارد، هژمونی طلبی امریکا ایجاب می کرد که هر روز حضور نظامی و امنیتی خود را در خلیج فارس بیشتر و با تصرف منابع سرشار و ارزان نفت بتواند خود را آسیب ناپذیر و رقبای خود را آسیب پذیر کند.

ملاحظه می کنیم در بستر زمان، شرط لازم و کافی و یا زمینه های مادی هژمونی هر روز قوی تر شده و شرط ایدئولوژیک یعنی «مبارزه با تروریسم» و تلاش برای «دموکراسی در منطقه» کاهش یافته است به طوری که شاید بتوان گفت دو روند متضاد طی شده است.

پژوهشگر ارجمند، در پایان اضافه می کند که مجموعه برنامه ها و تفکرات محافظه کاران جدید در خصوص اهمیت یافتن بُعد غیرمادی هژمونی ایالات متحده، در پنج سند مرتبط با یکدیگر که از اوایل دهه ۱۹۹۰ طراحی و منتشر شد، مشهود است. این اسناد به ترتیب عبارتند از:

- ۱- راهنمای برنامه ریزی دفاعی؛ ۲- پروژه قرن جدید امریکایی؛
- ۳- بازسازی نیروی دفاعی امریکا؛ ۴- سیاست ملی انرژی ایالات متحده؛ ۵- استراتژی امنیت ملی ایالات متحده.

پی نوشت ها:

۱- هژمونی به معنای رهبری همراه با کنترل و سلطه است. نظریه «ثبات هژمونیک» اولین بار در سال ۱۹۷۳ توسط «چارلز کیندلبرگر» مطرح شد و درصدد بررسی علت رکود جهانی ای بوده که از ۱۹۲۹ به بعد در اقتصاد بین الملل رخ داده بود.

۲- پس از جنگ جهانی دوم، امریکا برای برون رفت از بن بست های اقتصادی، به صادرات کالاهای خود نیاز داشت و در این راستا بود که ژاپن و اروپای غربی و... را جزء عرصه بزرگ اقتصادی خود، مطرح کرد.

در این پژوهش سعی شده با الهام از نظریه «ثبات هژمونیک»^(۱) اهمیت نفت خلیج فارس در امنیت ملی امریکا نشان داده شود.

به طور خلاصه نظریه ثبات هژمونیک دارای سه مؤلفه است:

۱- زمینه مادی هژمونی ۲- اراده اعمال برای هژمونی ۳- ایدئولوژی هژمونی که خود از سه وجه برخوردار است: الف) اجماع سازی ب) مشروعیت سازی ج) همراه کردن کشورهای جهان با هژمون.

درواقع مؤلفه اول و دوم شرط لازم و کافی برای هژمونی و مؤلفه سوم شرط تداوم هژمونی است. حداقل می توان گفت که امریکا پس از جنگ جهانی دوم و با طرح «عرصه بزرگ»^(۲) (Grand area) به هژمونی جهانی خود اعتراف کرد و از آن پس روند هژمونی طلبی او مطلق تر و انحصاری تر شده است.

کمی پس از جنگ جهانی دوم و همزمان با طرح عرصه بزرگ، امریکا از شرط لازم و کافی نظریه ثبات هژمونیک برخوردار بود و به لحاظ ایدئولوژیک و برای تداوم هژمونی به طرح «جنگ سرد» و «مبارزه جهانی با کمونیسم» روی آورد.

زمینه مادی این هژمونی یعنی نفت، به نوبه خود دو مؤلفه دارد: یکی ویژگی نفت جهان و نقش امریکا در صنعت و تجارت نفت و دیگری قرارگرفتن نفت در کانون ساختاری قدرت امریکا. تداوم این هژمونی نفتی به سه عنصر مکمل هم نیاز داشت:

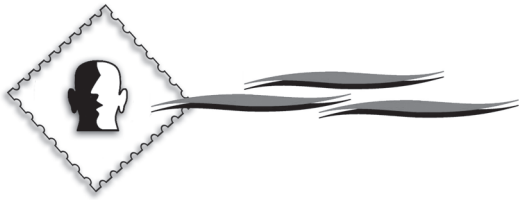
۱- کنترل و دسترسی به «منابع» «فراوان» و «ارزان» نفت

۲- کنترل و ثبات در نظام مالی بین المللی

۳- کنترل و ثبات در نظام تجارت آزاد بین المللی

از آنجا که نفت خلیج فارس این سه عنصر را در بر داشت، ذات هژمونی طلبی امریکا ایجاب می کرد که روند حضور همه جانبه آن در این منطقه افزایش یابد که یافت. چون طرح عرصه بزرگ، رونق و شکوفایی اقتصاد ژاپن و اروپای غربی را به همراه داشت بنابراین امریکا با تسلط بیشتر خود به منابع نفتی خلیج فارس، توانست این نفت ارزان را در خدمت اقتصاد ژاپن و اروپا قرار داده و از این طریق ژاپن و اروپا را به خود وابسته کرده و به عبارتی زیرمجموعه خود در آورد.

فروپاشی شوروی، دنیا را به تک قطبی تبدیل کرد و هژمونی امریکا انحصاری تر شد. در دوران جدید، نئوکانها معتقدند هژمونی امریکا باید «بتر»، «امن تر» و «مطلق تر» باشد و بدین سان نقش نفت خلیج فارس



گفت وگو

۳۰ خرداد ۶۰

سلاح محوری گفت وگو را به حاشیه راند

گفت وگو با عباس عبدی

هم از دانشگاه صنعتی بود. در اواخر زمستان سال ۱۳۵۷ انتخابات در سطح دانشگاهی برگزار شد و من در شورای سازمان دانشجویان مسلمان انتخاب شدم، اما نماینده مادر تحکیم ابتدا آقای دکتر میردامادی بود که بعدها من جایگزین شدم. تحکیم وحدت پس از تصرف سفارت آمریکا تا حدی تحت شعاع این رویداد بود.

شما تا چه زمانی در تصرف سفارت شرکت داشتید؟ آیا تا آزادی گروگان‌ها بودید؟

خیر. وضع من با دیگران کمی فرق می‌کرد. من آن زمان متأهل بودم و فرزند هم داشتم و جزو معدود دانشجویانی بودم که در سفارت نمی‌خوابیدم و به منزل می‌رفتم و به دلیل تأهل مجبور بودم که کار هم نکنم. بنابراین پس از چند ماه و با تشکیل هیأت‌های هفت نفره تقسیم زمین به عنوان دبیر این هیأت در فارس به شیراز رفتم. وقتی که پس از حمله به طبرس گروگان‌ها را به شهرهای مختلف بردند، من در شیراز بودم.

آیا هنگامی که چند ماه پس از جنگ، تقسیم زمین توسط هیأت‌ها متوقف شده، باز هم در فارس بودید؟

در آن زمان عملاً اجرای بند «ج» تمام شده بود و توقف آن نقش زیادی در سرنوشت کار نداشت. البته این بند فقط بخشی از وظایف هیأت بود. اثر اجرای کارهای آن هیأت در فارس، تحول مهمی است که در امر کشاورزی منطقه رخ داد. من حدوداً یک سال و نیم در هیأت هفت نفره شیراز بودم.

بعد از هیأت‌های هفت نفره چه فعالیت‌هایی داشتید؟

بعد از آن به دعوت دوستان به دفتر اطلاعات نخست‌وزیری در بخش



ضمن تشکر، لطفاً مختصری از بیوگرافی خود را برای خوانندگان نشریه شرح دهید.

متولد ۱۳۳۵ تهران هستم. در سال ۱۳۵۳ وارد دانشکده پلی تکنیک تهران (دانشگاه امیرکبیر کنونی) شدم و در سال ۱۳۶۳ در رشته مهندسی پلیمر فارغ‌التحصیل شدم...

از چه سالی در تحکیم وحدت حضور داشتید؟

تشکیلات علنی تحکیم وحدت بعد از انقلاب شکل گرفت. نام تشکل‌های دانشجویان مسلمان در دانشکده فنی دانشگاه تهران، پلی تکنیک و صنعتی شریف (آریامهر سابق) «سازمان دانشجویان مسلمان» بود و بقیه مراکز آموزش عالی با نام انجمن اسلامی تشکیلات درست کردند، و به همین دلیل ابتدا دفتر تحکیم وحدت سازمان‌های دانشجویان مسلمان و انجمن‌های اسلامی دانشجویان تشکیل شد و سپس سازمان‌های دانشجویان مسلمان نیز پس از سال ۱۳۶۰ (احتمالاً) نام خود را به «انجمن اسلامی» تغییر دادند.

تحکیم وحدت از اوایل سال ۱۳۵۸ تشکیل شد و پیش از آن در اسفند سال ۱۳۵۷ در دانشگاه‌ها تشکیلات اسلامی شکل گرفته و علنی شده بود،

اما این تشکیلات پیش از انقلاب با هم ارتباطات غیر علنی در سطح دانشگاه‌های تهران و کشور داشتند. در واقع هسته اولیه این تشکیلات از سال ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ میان سه مرکز اصلی فعال یعنی دانشکده فنی دانشگاه تهران، پلی تکنیک و صنعتی شریف شکل گرفته بود و من از همان سال‌ها در این جریان بودم. قبل از انقلاب میان این مرکز دانشجویی، تشکیلاتی ایجاد شد که در کمیته سیاسی آن از هر دانشگاه یک عضو داشت که من از پلی تکنیک و مرحوم دکتر دادمان از دانشکده فنی در آن بودیم و یک نفر

۳۰ خرداد ۱۳۶۰ نقطه عطفی در میان همه

رویدادهای پس از انقلاب است که تغییرات قبلی رفته‌رفته متراکم شد و در ۳۰ خرداد تحولی کیفی نمودار شد و جامعه و انقلاب از آن روز به بعد با وضعیت جدیدی روبه‌رو شد. بنابراین ۳۰ خرداد فقط یک نماد یا نشانه است که تحولی کمی تبدیل به کیفیت جدیدی شد

بررسی روابط خارجی آمدم. این قسمت بعدها به طور کامل به وزارت اطلاعات منتقل شد و من هم مدت کمی را در آن وزارتخانه و در اداره بررسی اطلاعات کشورهای همسایه فعالیت کردم و از آنجا که خود را محدود دیدم، وزارت را ترک کردم، یکی از دلایل آن این بود که تحلیلی راهبردی در مورد افغانستان نوشتم و با پیگیری هم تصویب شد ولی در نهایت اجرا نگردید. دلیل آن هم مفصل است و مجال دیگری را می طلبد. در آن تحلیل گفته بودم که سیاست صدور انقلاب به افغانستان غلط است و هدف ما باید حمایت از نیروهای ملی آنجا برای اخراج کمونیست‌ها و ممانعت از قدرت‌گیری مذهبی‌های تندرو که بعدها طالبان شدند باشد. این تحلیل ۵۰ صفحه‌ای مبنای خوبی برای سیاست ایران می‌توانست باشد که عملاً انجام نشد. در همان زمان دو ترم تحصیلی من در دانشگاه مانده بود که پس از بازگشایی، این دو ترم را به پایان بردم. در این فاصله هم به طور آزاد در حوزه توسعه و جامعه‌شناسی مطالعه می‌کردم تا این که به دادستانی کل رفتم که آقای موسوی خوینی‌ها دادستان کل شده بود. در آنجا در ذیل دفتر سیاسی، دفتر مطالعات و تحقیقات اجتماعی را تشکیل دادم و با همکاری دوستان و همکاران سه تحقیق در زمینه تأثیر زندان بر زندانی، مسائل اجتماعی، قتل و جامعه‌شناسی حقوقی انجام دادم که هر سه منتشر شده است.

از چه سالی در روزنامه سلام کار کردید؟

از اواخر ۱۳۶۹ و از ابتدای سلام عضو شورای سردبیری بودم که بعدها این شورا عملاً یک نفره شده بود و تا پیش از زندانی شدنم در سال ۱۳۷۲، تمام وقت مشغول بودم. از بهار سال ۱۳۷۵ به سلام فشار آوردند که من مطلب

نویسم و من نیز یادداشت‌هایم را قطع کردم تا مشکلی برای سلام پیش نیاید. بعد از سال ۱۳۷۶ که روزنامه‌های دیگر هم منتشر شد، به جز سلام، در صبح امروز و بعدها هم مشارکت، نوروز و بهار فعالیت کردم. با تأسیس جبهه مشارکت، عضو شورای مرکزی و دفتر سیاسی آن بودم و این امر تا آبان سال ۱۳۸۱ که زندان دوم من شروع شد، ادامه داشت و در نهایت در بهار ۱۳۸۴ پس از سی ماه زندان که عموماً انفرادی و مجرد بود با تبرئه آزاد شدم.

همان طور که می‌دانید تاکنون ۳۶ گفت‌وگو در ریشه‌یابی ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ با افراد دست‌اندرکار با دیدگاه‌های متفاوت انجام داده‌ایم. سعی ما بر این است که بحران‌های پس از انقلاب را که به خشونت منجر شد ریشه‌یابی کنیم؛ در درجه اول ببینیم آیا می‌توانیم پیشگیری کنیم تا گفتمان جای خشونت را بگیرد، در درجه دوم با توجه به عوارض منفی آن خشونت‌ها کاری کنیم که دیگر تکرار نشود و در درجه سوم این که نسل حاضر و آینده در معرض وقایع و فاکت‌هایی

قرار گیرند که بتوانند به کمک آنها برای حال و آینده قضاوت کنند. هدف ما در این ریشه‌یابی مقصر تراشی نبوده، تاکنون از سوی خوانندگان نشریه نیز با استقبال روبه‌رو شده است و دستاوردهایی هم داشتیم که در راستای تعدیل و ثبات جامعه بوده است. از آنجا که کنش گران ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ - که آن را یک نقطه عطفی در تاریخ معاصر می‌دانیم - عمدتاً زنده هستند، این بحث‌ها در عمل به یک تمرین راهبردی نیز تبدیل شده است. علت این که شما را برای این گفت‌وگو انتخاب کرده‌ایم این بود که در جریان مبارزات پیش از انقلاب، مقطع انقلاب و پس از انقلاب حضور فعال و با هواداران مجاهدین هم ارتباط تنگاتنگ داشتید. با توجه به این که شما مطالعات اجتماعی هم داشته‌اید تقاضای ما این است که پیش از ورود به بحث تفصیلی، توضیح دهید آیا برای تحلیل یک مقطع از تاریخ، متدلوژی قابل قبول و مورد اجماع دانشمندان وجود دارد؟

بخش ۳۰ خرداد نشریه چشم‌انداز ایران به چند دلیل از جذابیت خاصی برخوردار است؛ نخست این که به دلیل جایگاه چشم‌انداز ایران، ظاهراً خواننده پذیرفته است که نشریه در موضع بی‌طرفی و حقیقت‌جویی نسبت به این رویداد مهم تاریخ معاصر ماقرار دارد و در مقام توجیه رفتار هیچ‌یک از دو طرف نیست و خلاصه‌ذی‌نفع محسوب نمی‌شود و این جایگاه با ارزشی است. دوم این که ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، نقطه عطفی در میان همه رویدادهای پس از انقلاب است که تغییرات قبلی رفته‌رفته متراکم شد و در ۳۰ خرداد تحولی کیفی نمودار شد و جامعه و انقلاب از آن روز به بعد با وضعیت جدیدی روبه‌رو شد. بنابراین ۳۰ خرداد فقط یک نماد یا نشانه است که تحولی کمی تبدیل به کیفیت جدیدی شد.

از آنجا که من در آن زمان در شیراز بودم به طور مستقیم در جریان وقایع تهران قرار نداشتم تا از زاویه روایی و نزدیک بخوام اظهار نظر کنم، از این رو آنچه که می‌گویم، تحلیل جامعه‌شناختی و سیاسی من از آن رویداد است. تأکید پرسش شما بر وجود متدلوژی تحلیلی، مهم است. برای تعیین میزان مسئولیت افراد و گروه‌ها در بروز این رویداد نیازمند یک چارچوب تحلیل هستیم. شاید به این نتیجه برسیم که سهم افراد کمتر از سهم ساختار بوده است. اگر در محیط بسته و شلوغی که زمینه تشنج هم فراهم است، ترقه‌ای منفجر شود، ممکن است واکنش‌های افراد حاضر بیش از آنکه عقلانی باشد، غیر ارادی و انعکاسی باشد، البته پس از مدتی که به ارزیابی حادثه می‌پردازیم می‌توانیم تحلیل منطقی کنیم، اما این مثال در حوزه سیاست می‌تواند در مقطع زمانی نسبتاً طولانی رخ دهد.

ابتدا از منظر جامعه‌شناسی و سپس روان‌شناسی به مسئله می‌پردازم. انقلاب واجد مفهوم مثبتی بود. اما با وجود این

انقلاب واجد مفهوم مثبتی بود. اما با وجود این ارزش‌گذاری مثبت، در بطن انقلاب عنصر منفی‌ای وجود داشت که نباید آن و آثار آن را فراموش کنیم؛ آن عنصر منفی، این است که انقلاب در نظام یا جامعه‌ای رخ می‌دهد که آن نظام یا جامعه به حدی بسته است که راه برای تحول و مشارکت مسدود است، در نتیجه نیروهایی که راه را مسدود می‌بینند، می‌کشند که از طریق انقلاب، راه را باز کنند

وقتی یک نظام استبدادی شکل می‌گیرد، تمام لوازم و نتایج خود را نیز تحمیل می‌کند و افرادی که در چنین نظامی هستند، عموماً با ارزش‌های استبدادی بار می‌آیند، اگر چه با آنها مخالف باشند

ارزش‌گذاری مثبت، در بطن انقلاب عنصر منفی‌ای وجود داشت که نباید آن و آثار آن را فراموش کنیم؛ آن عنصر منفی، این است که انقلاب در نظام یا جامعه‌ای رخ می‌دهد که آن نظام یا جامعه به حدی بسته است که راه برای تحول و مشارکت مسدود است، در نتیجه نیروهایی که راه را مسدود می‌بینند، می‌کوشند که از طریق انقلاب، راه را باز کنند. چنین کوششی برای تحول مثبت است، اما وجه منفی چنین وضعی این است که بسته بودن راه و انسداد جامعه، آثار و تبعاتی مخرب دارد، که نباید جذابیت و تقدیس انقلاب موجب فراموشی ما از این نتایج مخرب در بطن جامعه انسدادی شود. نتایجی که پس از پیروزی انقلاب خود را نشان می‌دهد. افراد در جامعه بسته به دلیل بسته بودن و نیز فقدان مشارکت، به نحو شایسته اجتماعی نمی‌شوند. انسداد در هر حوزه‌ای باشد، اجتماعی شدن در آن حوزه با مشکل و اختلال روبه‌رو می‌شود. اگر آزادی اقتصادی باشد، در زمینه اقتصاد اجتماعی می‌شویم. اما وقتی که راه سیاست بسته است و تعامل سیاسی آزاد و شفافی میان افراد و گروه‌ها و طبقات با هم و با دولت شکل نمی‌گیرد، با نوعی پس‌افتادگی در شناخت و رفتار سیاسی روبه‌رو می‌شویم و در زمانی که فضای سیاسی آزاد شد، این پس‌افتادگی خود را در نحوه برخورد افراد با هم، در ارزیابی‌های غلط از خود و دیگری و از محیط در اتخاذ راهبرد و تاکتیک مناسب نشان می‌دهد.

بنابراین می‌توان گفت نمی‌توانیم در فضای بسته افراد و گروه‌هایی با آرا و عقاید و برداشت و رفتار مناسب برای پس از پیروزی داشته باشیم. زیرا فضای بسته مستعد تربیت و اجتماعی کردن چنین افراد و گروه‌هایی نیست. برای نمونه؛ وقتی که نظامی استبدادی و بسته می‌شود ممکن است گروهی هم به هر دلیل تصمیم به مبارزه مسلحانه بگیرد این سیاست، تشکیلات مخفی و ضوابط خاصی را ایجاب می‌کند و این ضوابط رفتارهای افراد را نسبت به هم و نسبت به دیگران شکل می‌دهد و ارزش‌های یاد شده در افرادی که مبارزه مسلحانه می‌کنند نهادینه می‌شود. حال هنگامی که فضا به یک باره آزاد و باز شد، آن تشکیلات و ضوابط و بویژه رفتارهای منبعث از آن که در افراد و سازمان رسوب کرده است، با شرایط جدید تطابق و همخوانی ندارد. این مسئله برای کل افراد و گروه‌ها به نسبت‌های مختلف صادق است.

بنابراین مبنای اصلی تحلیل، ضعف اجتماعی شدن بویژه در حوزه سیاست در نظام بسته و استبدادی است که پس از

انقلاب آثار خود را نشان می‌دهد. کیفیت و کمیت بقای انسان به میزان سطح اجتماعی شدن او بستگی دارد. نمونه‌های متعددی تجربه شده که افراد را در خلاء اجتماعی نگهداری کرده‌اند و پس از چند سال که آنها در شرایط عادی قرار گرفته‌اند، مشاهده شده که حتی به لحاظ بیولوژیک هم دچار عقب‌ماندگی‌های زیادی هستند چه رسد به عقب‌ماندگی‌های اجتماعی و نه تنها نمی‌توانند مثل دیگران زندگی کنند، بلکه پس از مدتی هم می‌میرند.

همه ما وقتی که در نظام بسته سیاسی هستیم در اصل برون‌رفت از انسداد سیاسی ذی‌حق و حتی مورد احترام هستیم. اما این مسئله لزوماً منجر به درست بودن و کامل بودن راه‌های پیشنهادی و تعامل ما با دیگران برای این برون‌رفت نیست. چنین موجودی به تناسب دچار پس‌افتادگی کنش سیاسی و اجتماعی می‌شود. از جمله این‌که همه ما با فقدان سعه‌صدر در حکومت استبدادی مخالفیم، اما پس از حذف آن حکومت، نه تنها سعه‌صدر را تجربه نمی‌کنیم، چه بسا چیزی جز رفتار گذشته را یاد نگرفته‌ایم و همان را ادامه می‌دهیم.

بنابراین وقتی یک نظام استبدادی شکل می‌گیرد، تمام لوازم و نتایج خود را نیز تحمیل می‌کند و افرادی که در چنین نظامی هستند، عموماً با ارزش‌های استبدادی بار می‌آیند، اگر چه با آنها مخالف باشند. حتماً شنیده‌اید که می‌گویند هر نظامی، مخالفین تقریباً شبیه خود را تولید می‌کند؛ در چنین نظامی مردم خواهان آزادی می‌شوند، اما آزادی از نظر آنان، امکان آزادانه حرف زدن و عمل کردن خودشان است و نه دیگران.

برای نمونه می‌توان انقلاب فرانسه را مثال زد، اتفاق مهمی که نقطه عطف تاریخ جوامع مدرن محسوب می‌شود و هنوز هم فرانسوی‌ها و دیگران از آن با افتخار یاد می‌کنند، اما اگر به ۲۰ سال اول پس از انقلاب فرانسه نگاه کنیم، نتایج آن را فاجعه‌آمیز می‌بینیم که کمتر از آنچه که پس از انقلاب مارخ داد نیست، گرچه در بلندمدت آثار مثبتی از آن انقلاب برجای مانده است. اعدام‌ها و رفتار ریسپیر و بریاشدن گیوتین و... محصول خشونت‌هایی است که در دل جامعه بسته پیش از انقلاب شکل گرفته و پس از انقلاب مجال بروز پیدا می‌کند.

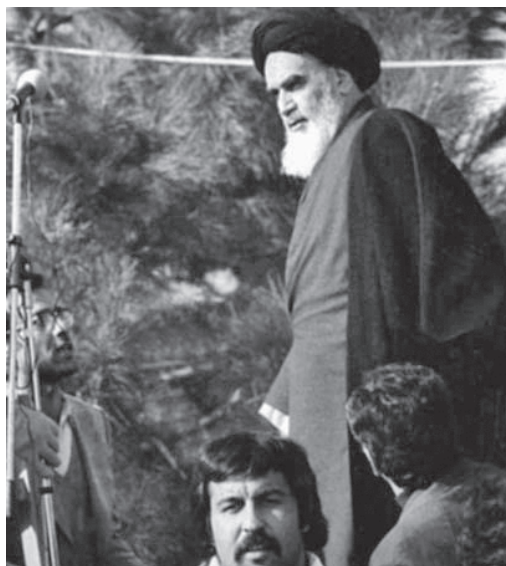
نکته دیگری که در تحلیل ۳۰ خرداد خیلی موثر و تعیین‌کننده است، شکاف‌های درون زندان در پیش از انقلاب است؛ و عامل مهم در تکوین این مسئله روان‌شناسی رهبران باقیمانده

از آنجا که سازمان مجاهدین خود را پیشگام خلق، صف شکن و خط اول مبارزه ضد امپریالیستی می‌دانست و به نوعی آن را هم در انحصار خود می‌دانست، برایش قابل هضم نبود که چیزی به نام انقلاب رخ داده و سازمان در حاشیه و نه متن یا مرکز آن قرار گرفته باشد. به همین دلیل از ابتدا سعی کردند با رفتارهای خود کاری کنند که نشان دهند واقعیتی را به نام انقلاب نپذیرفته‌اند و مبارزه به شکل گذشته ادامه دارد و انقلاب به سر منزل خود نرسیده است

هیچ دولت مقتدری حاضر نمی‌شود مشروعیت نیروی مسلحی را در رویارویی با خود بپذیرد و به آن رسمیت دهد، مگر آنکه ضعیف باشد. اما زمین گذاشتن اسلحه از سوی سازمان چون مساوی نفی استراتژی آنان بود، حاضر به این کار نشدند و همین امر موجب دوگانگی و نفاق در رفتار و گفتار آنان شد

سازمان مجاهدین در زندان است. البته میان روان‌شناسی فردی و سازمانی باید تفکیکی صورت داد، اما این دو نوع روان‌شناسی به نحوی بود که یکدیگر را تشدید می‌کردند. منظور از روان‌شناسی سازمانی، انعکاس نحوه برخورد رهبری سازمان بویژه شخص رجوی با اعضا و مهمتر از آن با مخالفان سیاسی است که مصادیق این امر در اطلاعیه‌ها و ادبیات سازمانی تجلی پیدا می‌کرد. علاقه مندم که در اینجا تجربه شخصی خودم را بیان کنم. من از همان سال ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ میان دانشجویان مسلمان و فعال پلی تکنیک دو نوع

تیپ و روان‌شناسی را مشاهده می‌کردم. یک تیپ آن که شبیه برخی نیروهای چپ مارکسیستی هم بود، بسیار تند، انگزن و تحقیرکننده غیر خود بود. هر کس را که با خود نمی‌دانست علیه خود می‌دانست. بسیار سیاه و سفید به قضایا و افراد نگاه می‌کردند و برخوردشان با دیگران به قول معروف چکشی بود و تیپ دیگر، برعکس. گرچه در سال ۱۳۵۶ تقسیم دانشجویان به طرفداران سازمان مجاهدین و غیره چندان مشهود نبود، اما می‌توانم بگویم که قریب به اتفاق افرادی که تیپ اول را داشتند، بعدها طرفدار و عضو سازمان شدند. مثلاً در آن زمان شاید طرفداران حرکت مسلمانان مبارز به لحاظ نظرگاه‌های سیاسی و فکری تفاوت چندانی با سازمان نداشتند. اما چون به لحاظ اخلاقی و رفتاری بسیار



متین و موقر و آرام بودند، آنها را نمی‌توانستیم با طرفداران سازمان یکسان تلقی کنیم و به همین دلیل هم عموماً با آنها همراه نشدند. ویژگی مهم طرفداران سازمان پذیرش ولایت مطلق سازمان و تعطیلی اندیشه مستقل بود که با ویژگی‌های طرفداران حرکت مسلمانان مبارز مطلقاً همخوانی نداشت.

عین همین رفتار را هم رهبران و اعضای سازمان در زندان در تقابل با دیگر زندانیان داشته‌اند و با برچسب زدن و طرد و متهم کردن آنان نطفه‌های خشم و کینه را در دل طرف مقابل کاشتند و آنان هم پس از انقلاب انتقام این موارد را گرفتند. البته ضربه سال ۱۳۵۴ زمینه تشدید این خصلت‌ها در رهبری سازمان بود.

آیا می‌توانید موارد آن را هم

بگویید؟

مراجعه به ادبیات مجاهدین به بهترین شکل معرف و مؤید این ادعاست. رفتارهای مجاهدین تند و رادیکال بود و هر

کس با کوچکترین عمل یا رأی‌ای که مورد پسند آنان نبود، ممکن بود متهم و طرد شود و به او برچسب بزنند. من خودم چون به این خصلت حساس بودم، با چنین افرادی رفیق و صمیمی نمی‌شدم. به همین دلیل هم حتی یکی از دوستان صمیمی من گرایش به آنان پیدا نکرد. این مسئله بیش از آنکه در سال‌های قبل از انقلاب ریشه در تفاوت‌های فکری داشته باشد (که بعدها این تفاوت‌ها عیان شد) ریشه در تفاوت خصلت‌های فردی داشت.

در مورد روان‌شناسی سازمان هم باید گفت از آنجا که سازمان مجاهدین خود را پیشگام خلق، صف شکن و خط اول مبارزه ضد امپریالیستی می‌دانست و به نوعی آن‌ها را در انحصار خود می‌دانست، برایش قابل هضم نبود که چیزی به نام انقلاب رخ داده و سازمان در حاشیه و نه متن یا مرکز آن قرار گرفته باشد. به همین دلیل از ابتدا سعی کردند با رفتارهای خود کاری کنند که نشان دهند واقعیتی را به نام انقلاب نپذیرفته‌اند و مبارزه به شکل گذشته ادامه دارد و انقلاب به سر منزل خود نرسیده است.

این روان‌شناسی سازمانی و آن روان‌شناسی فردی اعضا و رهبران، موجب شد که سازمان در نوعی تاکتیک‌ها غرق شود که حاضر نبودند استراتژی آن را علناً اعلان کنند، از این رو هنگامی که به دلیل فشارهایی که بر آنان می‌رود به امام نامه نوشتند، مرحوم امام هم گفت که شما اگر اسلحه را زمین بگذارید من به سمت شما می‌آیم.

خوب روشن است که هیچ دولت مقتدری حاضر نمی‌شود مشروعیت نیروی مسلحی را در رویارویی با خود بپذیرد و به آن رسمیت دهد، مگر آنکه ضعیف باشد. اما زمین گذاشتن اسلحه از سوی سازمان چون مساوی نفی استراتژی آنان بود، حاضر به این کار نشدند و همین امر موجب دوگانگی و نفاق در رفتار و گفتار آنان شد. از یک سو می‌گفتند که حکومت برآمده از انقلاب و رهبری مرحوم امام را پذیرفته‌ایم و از سوی دیگر حاضر به زمین گذاشتن اسلحه نبودند و این یعنی دوگانگی محض که نهایتاً به بحران رسید. این بحران موجب به حاشیه رفتن گفت‌وگو شد. قبل از ۳۰ خرداد میان آقایان بهشتی، پیمان و کیانوری بحث و گفت‌وگوی تملی‌یونی بود، اما وقتی اسلحه

اتفاقی که در قضیه ۳۰ خرداد رخ داد این بود که وقتی سازمان به هر دلیلی - گفتند نیروهای ما را کشتند و دستگیر کردند - عملیات مسلحانه را آغاز کرد، در طرف مقابل هم افراد مسلح جلو دار و میدان دار شدند و در آن هنگام حرف اول را «سلاح» می‌زد

اتفاقی که در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ رخ داد، مولودی جامعه‌ای بود که نطفه خشونت در دل آن پرورش یافت و در ۳۰ خرداد متولد شد و سرنوشت همه گروه‌ها از جمله سازمان مجاهدین را هم با خود گره زد. گروه‌های چپ هم از آن عصبانی و ناراحت شدند، زیرا موج حاصل از این خشونت ناخواسته گریبان آنان را هم گرفت و آنان را هم با خود برد

به میان آمد، صحنه مواجهه تغییر کرد و اتفاق مهمی رخ داد. وقتی یک طرف اسلحه می‌کشد، در صف مقابل، جابه‌جایی رخ می‌دهد. اگر در گذشته افراد صاحب‌نظر و قلم ابتدای صف بودند، با برداشتن اسلحه، این‌ها به عقب می‌روند و افراد عملیاتی که می‌توانند اسلحه حمل کنند وارد صف اول می‌شوند. اما نکته مهم این است که این افراد وقتی که اسلحه‌کش‌ها را شکست دادند، دیگر به عقب نمی‌روند تا صاحبان فکر و سخن مجدداً در صف اول قرار گیرند و این کار مدت‌ها طول می‌کشد تا تصحیح شود.

اتفاقی که در قضیه ۳۰ خرداد رخ داد این بود که وقتی سازمان به هر دلیلی – گفتند نیروهای ما را کشتند و دستگیر کردند – عملیات مسلحانه را آغاز کرد، در طرف مقابل هم افراد مسلح جلو دار و میدان دار شدند و در آن هنگام حرف اول را «اسلح» می‌زد.

کسی تعریف می‌کرده که وقتی درگیری‌ها شروع شد، پس از مدتی برادر ۱۶ یا ۱۷ ساله او را به خاطر داشتن یک بیانیه اعدام کردند، این فردی که برادرش را اعدام کردند، خودش از بچه‌های طرفدار انقلاب بود. به عبارت دیگر شکاف انقلاب و سازمان به درون خانواده‌ها هم نفوذ کرده بود، اما با وجود این که وی از کشته‌شدن برادرش بسیار متأثر بود و آن را قبول هم نداشت، اما می‌گفت که می‌فهمم چرا این اتفاق افتاده است. او چون از نزدیک برخورد داشت معتقد بود وقتی حالت درگیری و جنگ رخ دهد، منطقی و بحث و گفت‌وگو و حتی رسیدگی عادلانه به حاشیه می‌روند. در آن زمان فضای عمومی به قدری خراب شده بود که افراد حاضر نبودند از کسی دفاع

کنند، زیرا به سهولت هر دفاعی موجب اتهام متقابل علیه فرد هم می‌شد. یعنی فضای از حداقل عقلانیت هم تهی شده بود. اعتراض و نقد در فضایی که جنگی شده علیه رفتارهای تند، به سرعت تبدیل به دفاع از طرف مقابل می‌شد، چیزی که منتقد هیچ علاقه‌ای به این برچسب وحشتناک نداشت. بنابراین می‌خواهم بگویم اتفاقی که در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ رخ داد، مولودی جامعه‌ای بود که نطفه خشونت در دل آن پرورش یافت و در ۳۰ خرداد متولد شد و سرنوشت همه گروه‌ها از جمله سازمان مجاهدین را هم با خود گره زد. گروه‌های چپ هم از آن عصبانی و ناراحت شدند، زیرا موج حاصل از این خشونت ناخواسته گریبان آنان را هم گرفت و آنان را هم با خود برد.

وقتی که اسلحه به میان می‌آید رفتار افراد صاحب‌سلاح و کنش آنها را در مقابل یکدیگر به کلی تغییر می‌دهد. وقتی که سلاح یک فرد زبانی، قلم و کاغذ است، این ابزار در دست آن فرد و در اختیار او هستند، اما هنگامی که اسلحه و کلاشینکوف در دست فرد باشد، چندان هم صاحب اختیار آن نیست. این اسلحه در برابر فرد یا

گروه صاحب آن چندان منفعل نیست. افکار و اعمال و رفتار او را متأثر از خود می‌کند، البته برخی افراد ممکن است تأثیر کمتر یا بیشتری از اسلحه ببینند، ولی وقتی که فضا امنیتی – نظامی شود، زندگی و مرگ، تنها دوراهی فرد باشد، اوضاع متفاوت می‌شود. اتفاقی که در ادامه ۳۰ خرداد روی داد و هزاران نفر از سرمایه‌های انسانی دو طرف از میان رفتند در درجه اول نتیجه آزاد شدن یک باره از ساخت استبدادی و اجتماعی نشدن در حوزه سیاسی بود و در درجه دوم از میان سازمان و طرف مقابلش که حکومت باشد، سهم سازمان بیشتر است. آنها به دلیل داعیه‌ای که داشتند و مشروعیت حمل سلاح را هم فاقد بودند، حق انجام آن اقدامات را نداشتند، حتی اگر حکومت، برخوردهای ناعادلانه با آنان می‌داشت. مگر امروز با مخالفان و منتقدان برخورد ناعادلانه نمی‌شود؟ – که حتی در صحبت‌های رئیس قوه قضاییه هم نمایان است – اما هیچ‌کس این حق را برای خود قائل نیست که مقابله به مثل کند. در این میان روان‌شناسی فردی و سازمان مجاهدین هم تأثیر تعیین‌کننده داشت.

البته طرف مقابل سازمان (یعنی نظام جمهوری اسلامی) در این خصوص یک دست نبود (برخلاف سازمان) گروه‌های مختلفی بودند که بخشی از آنها پس‌زمینه اختلاف‌های زندان را داشتند و طرفدار برخورد خشن بودند و به محضی که عملکرد سازمان فرصت کافی به آنها داد از صف دوم و سوم به صف اول آمدند و رهبری مواجهه با سازمان را در اختیار گرفتند.

اگر سازمان وارد خشونت و مبارزه مسلحانه نمی‌شد، این گروه‌ها کماکان در حاشیه می‌ماند. همان‌ها از مدت‌ها پیش، در صدد دستگیری رجوی بودند و زمان ملاقات رجوی با مرحوم بهشتی را بهترین فرصت دانستند، اما پس از دیدار، مرحوم بهشتی اجازه دستگیری را به آنان نداد.

وقتی که سازمان با مرحوم بهشتی و دیگران آن برخوردها را کردند، طبعاً آن افراد هم به صف اول مبارزه آمدند و کل سیستم را درگیر این برخوردها و جریان‌ها کرد.

نکته مهمی که وجود دارد، انتقادهای اساسی است که بر اعدام‌های سال‌های اولیه (۱۳۶۵-۱۳۶۰) می‌شود. تردیدی نیست که به لحاظ معیارهای قانونی رسیدگی‌ها باید قضایی و طبق روال باشد، که قطعاً قریب به اتفاق آنها به گونه دیگری بوده است. اما در تحلیل سیاسی قضیه را به گونه دیگری هم می‌توان دید. هنگامی که من در سال ۱۳۷۲ به زندان رفتم، انواع و اقسام تخلفات حقوقی و بدیهی در پرونده بود که در حکم دیوان عالی کشور مضبوط و مندرج است، اما من تا به حال جایی از آن برخوردهای غیرقانونی شکواییه سیاسی نکرده‌ام، زیرا جریانی با من برخورد کرده که باقیمانده آن

وقتی که اسلحه به میان می‌آید رفتار افراد صاحب‌سلاح و کنش آنها را در مقابل یکدیگر به کلی تغییر می‌دهد. وقتی که سلاح یک فرد زبانی، قلم و کاغذ است، این ابزار در دست آن فرد و در اختیار او هستند، اما هنگامی که اسلحه و کلاشینکوف در دست فرد باشد، چندان هم صاحب‌اختیار آن نیست

طرف مقابل سازمان (یعنی نظام جمهوری اسلامی) در این خصوص یک دست نبود (برخلاف سازمان) گروه‌های مختلفی بودند که بخشی از آنها پس‌زمینه اختلاف‌های زندان را داشتند و طرفدار برخورد خشن بودند و به محضی که عملکرد سازمان فرصت کافی به آنها داد از صف دوم و سوم به صف اول آمدند و رهبری مواجهه با سازمان را در اختیار گرفتند

دهه بود. در برخوردهای جنگی چیزی به نام دادگاه معمولی و مرسوم مشهود نخواهد بود. اگر می‌خواستند با اعضای مسلح سازمان و طرفدارانش مطابق دادگاه‌های دادگستری برخورد کنند، تا صد سال دیگر هم به نتیجه‌ای نمی‌رسیدند، در حالی که هر روز در اداره‌ها و خیابان فرد یا افرادی از حکومت (از بالاترین تا افراد عادی) ترور و کشته می‌شدند، بنابراین حکومت‌ها کمابیش در برابر اقدامات مسلحانه و ترورهای وسیع شیوه‌های دادگاه‌های جنگی و صحرایی را برمی‌گزینند. حتی نحوه برخورد آمریکایی‌ها با فرقه

داوودیه از این هم تندتر است و با توپ و تانک جمع آنها را نابود کردند. بنابراین فارغ از حق و ناحق بودن این برخوردها، باید گفت که قضیه را باید کمی واقع‌گرایانه و با توجه به شرایط عمومی کشور دید. آن شرایط، جنگی بود و نه قضایی، بنابراین اعدام‌ها را هم باید در چارچوب جنگی و نه قضایی ارزیابی کرد.

این گونه که در خاطرات آمده است، همان روزهای اول برخی را بدون محاکمه اعدام کردند.

بله، مفهوم محاکمه چیز دیگری بود. مثلاً کافی بوده که یک نفر را مسلح گرفته باشند، یا با گروه مسلح همراه بوده باشد اسم آن گذاشته می‌شد محاکمه و حکم هم اجرا می‌شد. اسم این را که محاکمه به معنای مرسوم نمی‌گذارند. هر دو طرف یکدیگر را می‌کشتند، یک طرف ترور و طرف دیگر اعدام می‌کرد. خوب اگر دادگاه‌های افراد دستگیر شده مثل دادگاه‌های امروز دارای مراحل بازپرسی و اخذ وکیل و دادگاه‌های بدوی با حضور پنج قاضی و تجدیدنظر و دیوان عالی کشور و نیز به صورت علنی برگزار می‌شد، در این صورت حتماً تا رسیدگی به یک پرونده، ده‌ها و صدها ترور هم در خیابان رخ می‌داد و شاید انجام ترورها جذابیت بیشتری هم پیدا می‌کرد. خوب اگر نظامی تا آن حد عادلانه رفتار می‌کند که حداقل حقوق را هم درباره ترورکنندگان هر روزه مقاماتش رعایت می‌کند، در این صورت چه جای مبارزه با چنین رژیمی است؟ برخی‌ها اطلاعی از اوضاع آن زمان ندارند، نمی‌دانند که چگونه هر روز، هر هفته و هر ماه یک ترور مهم و ده‌ها ترور عادی انجام می‌شد. این ترورها، در حکومت رفتار متناظر خودش را بازسازی کرد. اگر می‌خواهیم جامعه‌ای عادلانه و قانونمند داشته باشیم،

باید به عنوان منتقد و حتی مخالف به گونه‌ای رفتار کنیم که ساختار عادلانه را تقویت و ایجاد کنیم. اگر همین الان هم یکی از منتقدین، گروهی مسلح درست‌کند (دلیل ضرورت آن را هم می‌توان جفت و جور کرد) و علیه رژیم بجنگد، باید منتظر چنین واکنشی باشد، واکنشی که قابل دفاع در فضای عمومی هم باشد. در این صورت نباید بعدها انتقاد کنیم که چرا حقوق ما را رعایت نکردند. جنگ همین است.

اما امروز همه منتقدین به درستی نسبت به تضییع حقوقشان اعتراض می‌کنند، چرا که هیچ‌کار خلاف قانون و خشونت‌آمیزی انجام نمی‌دهند. منتقدین به پیمان میان خودشان و حکومت مبنی بر رعایت آزادی و قانون و عدالت متعهد هستند و می‌خواهند که حکومت هم چنین باشد.

آنچه گفته شد برای توجیه گذشته‌ای که جز خسارت و بدبختی نداشته است نیست، بلکه به این معناست که باید از گذشته درس بگیریم و اگر می‌خواهیم آن اتفاقات دوباره رخ ندهد، به هیچ وجه حق نداریم به عنوان یک روشنفکر و مسئول و متعهد به سرنوشت کشور، رفتاری کنیم که زمینه‌ساز بروز آن فجایع شود. آن اقدامات حتی در صورت پیروزی، به آزادی و عدالت نمی‌انجامد، چه بسا بسیار فاجعه‌تر هم می‌شد (همچنان که در عراق و کمپ‌های مجاهدین شاهد آن هستیم) و آن رفتار اکنون نه تنها شکست خورد، بلکه امکان حاکمیت قانون و آزادی و عدالت را برای سال‌های سال در ایران به تأخیر انداخت. البته به هیچ وجه نمی‌توان گفت آن کسی که به ناحق کشته است کار خوبی کرده، اما باید گفت که اگر می‌خواهیم آن رفتار مجدداً باز تولید نشود و رخ ندهد، باید از مقدمات بروز آن پرهیز کرد و اجازه ندهیم که آن رخدادها زمینه بروز پیدا کند.

پس به طور خلاصه باید گفت که ۳۰ خرداد در یک زمینه سه‌وجهی قابل فهم است؛ زمینه استبداد تاریخی، که موجب اجتماعی نشدن جامعه ما در حوزه سیاست بود و هر کس سعی می‌کرد دیگری را حذف کند. چه آنان که درون قدرت بودند و چه آنان که در بیرون قدرت قرار داشتند. کسی که بیرون قدرت بود مسئولیت بیشتری داشت، چون خواست او برای حذف کسی که درون قدرت بود و



اگر می‌خواهیم جامعه‌ای عادلانه و قانونمند داشته باشیم، باید به عنوان منتقد و حتی مخالف به گونه‌ای رفتار کنیم که ساختار عادلانه را تقویت و ایجاد کنیم

آنچه گفته شد برای توجیه گذشته‌ای که جز خسارت و بدبختی نداشته است نیست، بلکه به این معناست که باید از گذشته درس بگیریم و اگر می‌خواهیم آن اتفاقات دوباره رخ ندهد، به هیچ وجه حق نداریم به عنوان یک روشنفکر و مسئول و متعهد به سرنوشت کشور، رفتاری کنیم که زمینه‌ساز بروز آن فجایع شود

دست بالا را داشت، منجر به بروز خشونت می‌شد. در این میان برخی معتقدند که حکومت باید آنان را در اداره کشور مشارکت می‌داد تا این وقایع رخ ندهد، من چندان با این ایده موافق نیستم، چون اگر همین نیروهایی که بیرون بودند، دست به سلاح نمی‌بردند، و صرفاً در یک مسیر سیاسی و مسالمت‌آمیز مبارزه می‌کردند، قطعاً امروز بخش مهمی از مسیر دموکراتیک شدن کشور را طی کرده بودیم. البته شاید چنین کاری به دلیل همان ساختاری که گفتم شدنی نبود.

آنها می‌گویند آن قدر از ما کشتند که این عمل مسلحانه به ما تحمیل شد.

اولاً سازمان از پیش مسلح مانده بود که توانست اقدام مسلحانه کند، این سلاح‌ها را که شب ۳۰ خرداد تهیه نکرد. افزون بر آن کشتن‌ها هم در ارتباط با همین استراتژی سازمان بود که معنا و مفهوم می‌یافت، اگر سازمان استراتژی خود را اصلاح می‌کرد، بسیاری از نیروهای طرفدار حکومت در سطوح مختلف مخالف برخورد های تند و رادیکال با آنها بودند، اما وقتی که کار به درگیری کشید، حتی مخالفان برخورد های تند نیز منفعل یا موافق شدند. بسیاری از شواهد گویای آن است که سازمان برای توجیه استراتژی خود از بروز تنش و درگیری با وجود بیان ظاهری استقبال می‌کرد. قضیه ۱۴ اسفند دانشگاه تهران یک نمونه آن است. کسی که ادعای روشنفکری می‌کند، باید مسئولانه‌تر رفتار می‌کرد. هنوز هم برای ما باورم که فضای بسته‌ای که پس از ۳۰ خرداد به وجود آمد، چوب آن را همه نیروها خوردند و حتی آنان که هیچ ارتباطی یا علاقه‌ای به سازمان نداشتند، سهل است، که مخالف آنان هم بودند.

حتی نظام هم چوب آن را خورد و همان طور که گفتید نیروهای خاصی مدیریت را در دست گرفتند.

کاملاً درست است. آنها به صف اول مدیریت اجرایی در این زمینه آمدند. حتی بخش اعظم انفعال نیروهای ملی - مذهبی و حتی روشنفکران غیر مذهبی حاصل این اقدامات بود. به گمان من این نیروها پس از این رویداد روحیه و اعتماد به نفس خود را از دست دادند و عوارض آن تا سال‌ها به جا ماند. حتی درون نظام هم گرایش‌های استبدادی و ارتجاعی کم‌کم دست بالا را پیدا کردند و نیروهای مردمی و دموکرات آن نیز منفعل شدند.

مورد اول را استبداد و فضای

پیش از انقلاب نام بردید. مورد دوم رفتار سازمانی مجاهدین گفتید که به پیش از انقلاب هم برمی‌گردد و در زندان هم این رفتارها با نیروهای مذهبی صورت می‌گرفت. در زندان اگر طرد می‌کردند فرد دیگر جایی نداشت برود، ولی بیرون از زندان هزار راه وجود دارد. مورد سوم چه بود؟

مطالعه خاطرات موجود نشان می‌دهد که برخوردهای سازمان چگونه بود. کافی بود یک نفر با سازمان نباشد یا

نسبت به آن انتقاد داشته باشد تا ببیند که با او چه برخوردی می‌کنند. من معتقدم که نه امام و نه آقای بهشتی علاقه‌ای به این اتفاقات نداشتند، تا از این طریق بخواهند قضیه را حل کنند. زیرا اگر دنبال این بودند، می‌توانستند این خواست را به هر نحوی به دیگران منتقل کرده و قطعاً تاکنون ثبت شده بود. اما نیروهای دیگری که خواهان درگیری و برخورد بودند، دو انگیزه داشتند، یکی به دنبال انتقام‌گیری از گذشته بودند و دیگر این که برخی از آنها صادقانه معتقد بودند که با سازمان نمی‌توان کنار آمد و آنها را بسیار خطرناک می‌شمرد بعداً هم معلوم شد با داشتن افراد نفوذی این ایده‌ترین واقعیت بود و سازمان از روز اول خود را برای ورود به این شرایط آماده کرده بود. البته مهم نیست که انگیزه آنان چه بود، مهم این بود که برخی در صف دوم و سوم نیروهای حکومت بودند، و به واسطه رفتار سازمان کم‌کم از صف سوم به دوم و از صف دوم به اول آمدند و بسیاری از نیروهای اهل گفت‌وگو را به حاشیه راندند.

در ابتدای انقلاب در گنبد و کردستان توسط جریان چپ حوادثی رخ داد که در واقع یک انحراف استراتژیک بود، اما پس از برطرف شدن آن خط‌مشی، برخوردی که نظام با آن انحراف کرد وسیع‌تر و به گونه‌ای حذف ایدئولوژیک بود. در مورد مجاهدین نیز، مبارزه مسلحانه یک انحراف استراتژیک بود، ولی برخوردی که با آن شد آیا تندتر از اصل ماجرا نبود و به حذف یک تفکر نینجامید. نظر شما چیست؟

البته قضیه مارکسیست‌ها با سازمان کمی فرق دارد، اگرچه تشابهاتی هم دارد. به نظر من مهم‌ترین تشابه چریک‌های فدایی با سازمان در این بود که هر دو این ایده را - به دروغ یا به درست و اگر هم دروغ بود کم‌بازر کردند - تبلیغ کردند که انقلاب باید در انحصار آنها باشد و دیگران آن را مصادره کرده‌اند. این تصور و باور تبعات منفی داشت و رفتاری را به اینها تحمیل کرد که هزینه‌های بسیار سنگینی برای دو طرف داشت و این خطای اساسی آنها بود. اما آنچه در مورد سازمان تفاوت داشت این است که سازمان بخش قابل توجهی از نیروهای راکه می‌گرفت از نیروهایی بود که نظام جمهوری اسلامی می‌خواست روی آنها سرمایه‌گذاری کند. بچه‌هایی که گرایش مذهبی داشتند، و همین امر خطر دشمنی را از سوی نیروهایی که در حکومت بودند بیشتر می‌کرد و طبعاً سازمان به علت مذهبی بودن و عدم تشنگی درونی بسیار قوی‌تر از چریک‌ها بود.

نکته بسیار مهم این است که گسترش سازمان شدید شده بود. شاید قابل قیاس با کسانی که طرفدار انقلاب بودند نباشد، اما چون سازمان یافته و فعال بودند، از لحاظ نتیجه کار این طرف را نگران کرده بود و معتقد بودند نباید اجازه می‌دادند این اتفاق برای یک سازمان مسلح بیافتد. آنها می‌خواستند ابراز قدرت کنند در ۱۴ اسفند هم می‌خواستند خودی نشان بدهند و این رفتارها بیشتر از این که نقد حکومت و عمل مسالمت‌آمیز باشد؛ شاخ و شانه کشیدن نظامی بود.

برخی معتقدند که حکومت باید آنان را در اداره کشور مشارکت می‌داد تا این وقایع رخ ندهد، من چندان با این ایده موافق نیستم، چون اگر همین نیروهایی که بیرون بودند، دست به سلاح نمی‌پردند، و صرفاً در یک مسیر سیاسی و مسالمت‌آمیز مبارزه می‌کردند، قطعاً امروز بخش مهمی از مسیر دموکراتیک شدن کشور را طی کرده بودیم

هنوز هم بر این باورم که فضای بسته‌ای که پس از ۳۰ خرداد به وجود آمد، چوب آن را همه نیروها خوردند و حتی آنان که هیچ ارتباطی یا علاقه‌ای به سازمان نداشتند، سهل است، که مخالف آنان هم بودند



حزب‌الله و اسرائیل، دستاوردها و ناکامی‌ها

یک سال پس از مقاومت سی و سه روزه لبنان

گفت‌وگوی ویژه با غسان بن جدو (مدیر شبکه الجزیره در بیروت)
گفت‌وگو از محمد عطایی، ۶ تیر ۱۳۸۶

رفت و آمد رنج نمی‌برد. این تحرک اکنون با دشواری انجام می‌شود. ولی باید توجه داشت که اساساً تحرکات حزب‌الله تحرکاتی سری است و نه علنی و با توجه به وضعیت کنونی در جنوب، این تحرکات جنبه مخفیانه و سری تری به خود گرفته است. از سوی دیگر، نیروهای یونیفل نیز از تمامی ملیت‌های مختلف آگاه هستند که بدون ضمانت حزب‌الله مصونیت در اجرای عملیات‌شان نخواهند داشت و در واقع در میان آنها ترسی از قدرت حزب‌الله به چشم می‌خورد و خود هم می‌دانند بدون ضمانت حزب‌الله آسیب‌پذیرند.

اکنون این نگرانی جدی وجود دارد که امریکا یا ناتو برنامه استراتژیک و بلندمدتی برای ایجاد پایگاه نظامی در جنوب در سر داشته باشند، کمابین که شنیده شده امریکا در صدد ایجاد پایگاه در جنوب و در بقاع است. بی‌گمان اگر در جنگ تابستان پیش، اسرائیل پیروز از معرکه بیرون می‌آمد، همه چیز برای حزب‌الله و مقاومت تمام شده بود و امریکای توانست دست به ایجاد پایگاه در لبنان بزند و این نگرانی اساسی وجود دارد که امریکا حضور نیروهای یونیفل را زمینه‌ای برای ایجاد پایگاه در این کشور در بلندمدت در نظر گرفته تا با ایجاد محدودیت برای حزب‌الله دست به ایجاد مشکلات داخلی زند تا به هدف خود در خلع سلاح حزب‌الله نائل شود.

● از منظر میدانی، کیفیت این محدودیت‌ها برای حزب‌الله چگونه بوده است؟

اکنون در بعضی مناطق جنوب تحرکات حزب‌الله با سختی و دشواری بیشتری نسبت به مناطق دیگر جنوب صورت می‌گیرد. در واقع حضور بیشتر این نیروها، کیفیت و طریقه عمل و فعالیت حزب‌الله را دگرگون کرده است. با توجه به تحولات رخ داده در جنوب، حزب‌الله طی بررسی‌های گسترده دست به تغییر در شیوه‌های خود زده است تا به این ترتیب مانع از تنگنا قرار گرفته شدن توسط یونیفل شود.

● اولمرت ادعا کرده است در صورتی که حزب‌الله به حضور علنی در جنوب لبنان مبادرت کند، نیروهای یونیفل و ارتش لبنان آن را بلافاصله

● هنگامی که در پایان جنگ جولای در سال گذشته تصمیم گرفته شد تعداد نیروهای بین‌المللی (یونیفل) در جنوب لبنان افزایش پیدا کنند، حدس و گمان‌های زیادی درباره تأثیر آن بر توانایی نظامی حزب‌الله در مناطق مرزی با اسرائیل مطرح شد. اکنون پس از یک سال، این حضور چه تأثیری بر توانایی نظامی و سیاسی حزب‌الله بر جای گذاشته است؟

آن‌گونه که عنوان می‌شود هدف اساسی از استقرار این نیروها جلوگیری از رویارویی حزب‌الله و اسرائیل است. چند نکته در اینجا قابل طرح است: نکته اول؛ از آنجا که این نیروها تنها در خاک لبنان استقرار پیدا کرده‌اند، می‌توان گفت هدف اساسی آنها حمایت از اسرائیل است تا لبنان و ایجاد موانعی در مسیر مقاومت. در صورتی که استقرار این نیروها در دو سوی مرز صورت گرفته بود، آن‌وقت می‌توانستیم بگویم هدف، حمایت هر دو طرف لبنانی و اسرائیل بود.

نکته دوم؛ این است که این حضور به معنای بازداشتن حزب‌الله از بازسازی نظامی و تسلیحاتی خود بوده است، بویژه پس از جنگ سال گذشته که حزب‌الله

نیازمند به تجدید مهمات خود بود. سوم این‌که؛ متأسفانه از اهداف نیروهای یونیفل یا دست‌کم برخی از این نیروها، جاسوسی علیه حزب‌الله بوده است. ۴۰ درصد نیروهای یونیفل به جاسوسی مشغول هستند. این امر خطری نه تنها برای حزب‌الله و مقاومت که برای کل لبنان است. هدف چهارم این نیروها؛ ایجاد یک حمایت غیرمستقیم از دولت فؤاد سینوره است و هدف پنجم آن است که در نهایت تمام نیروهای موسوم به مترقی را در منطقه از رویارویی با اسرائیل و مدافع غرب بازدارند و به همین دلیل نه تنها شاهد حضور زمینی که شاهد حضور دریایی این نیروها نیز هستیم، کمابین که نیروی دریایی آلمان آب‌های لبنان و سوریه را تحت پوشش دارد.

● با این حساب، دستاوردهای امریکا و اسرائیل از استقرار این نیروها در جنوب چه بوده است؟

به‌طور یقین آنها از استقرار این نیروها استفاده می‌برند. پیش از جنگ، حزب‌الله بر منطقه جنوب سیطره کامل داشت و از محدودیت تحرک و



غسان بن جدو

سرکوب خواهد کرد.

این حرف نادرستی است، چرا که طبق قطعنامه شورای امنیت حزب الله از حضور در مناطق مرزی منع شده است؛ اما نکته اینجاست که مقاومت اساساً یک امر غیر آشکار و مخفی بوده است، یعنی حتی پیش از تحولات اخیر، حزب الله و عناصر مرتبط با آن هیچ گاه آشکار و در انتظار نبوده اند. اکنون رابطه خصمانه ای بر روابط حزب الله و یونیفل حاکم نیست. به نظر می رسد در آینده قابل پیش بینی تقابلی میان ارتش و حزب الله به وجود نخواهد آمد. اما طرح هایی جدی وجود دارد که در صدد تحریک ارتش و قرارداد آن در یک رویارویی نظامی با حزب الله هستند. اکنون آنچه در نهرالبارد در جریان است، نمونه ای از این طرح هاست. در گذشته ارتش لبنان با هیچ طرفی در داخل، اصطکاک و

درگیری نداشت، بخصوص با مقاومت فلسطینی، نیرنگی بود که ارتش در تله نهرالبارد گرفتار شود. البته درباره حزب الله وضع فرق می کند؛ حزب الله، لبنانی است و ارتش نیز لبنانی است. در صفوف ارتش عناصر طرفدار و مخالف حزب الله وجود دارند. به هر روی در صورت ورود ارتش به هرگونه منازعه داخلی، امکان تقسیم لبنان وجود دارد.

● در تحلیل ناکامی های اسرائیل در جنگ لبنان، چه بسا بتوان گزارش وینوگراد را نقطه عطفی مهم تلقی کرد که آشکارا به برخی از ناکامی های این رژیم اشاره کرده است. نکته های مهم آن بخش هایی از گزارش که آشکار شده است به نظر شما کدام بود؟

گزارش وینوگراد از ناکامی اسرائیل و ضعف اسرائیل در جنگ جولای سخن گفته و از طرف مقابل یعنی حزب الله و قدرت و توانایی آن سخنی به میان نیاورده است. این گزارش نکته های بسیار مهمی را آشکار کرد؛ نخست آن که به طور غیرمستقیم به شکست اسرائیل در جنگ اعتراف کرده و دستگاه سیاسی اسرائیل را در اداره جنگ ناتوان قلمداد می کند. افزون بر آن، اشاره می کند که تصمیم به جنگ علیه حزب الله از پیش وجود داشت، یعنی حداقل از چهار ماه پیشتر، این تصمیم نزد اولمرت وجود داشت. نکته مهم دیگر این است که گزارش وینوگراد تنها از مسائل و مشکلات گریبانگیر زیرساخت نظامی اسرائیل سخن نگفته، بلکه به کیفیت رزم و مقاومت بر ضد اسرائیل نیز می پردازد. نگاه کنید، در این جنگ های اخیر تنها

تکنولوژی و سلاح های پیشرفته تعیین کننده نتیجه جنگ نبوده اند، بلکه مسئله این است که چه کسی این سلاح و تکنولوژی را استفاده می کند؟ نکته اساسی اینجاست؛ در گذشته به نظر می رسید ارتش اسرائیل بر اساس ایدئولوژی و ایمان به حفظ کیان اسرائیل و بهره گرفتن از تکنولوژی به روز و مدرن و حمایت بین المللی می جنگد. این بار معلوم شد که باور و ایمان قوی ای در میان نیروهای ارتش اسرائیل وجود نداشت. این خلأ باور یک خلأ جدی برای ارتش اسرائیل شده است که درمان آن محتاج سال ها گذر زمان خواهد بود. در مورد مقاومت در لبنان عکس این موضوع صادق است. اما نگاه کنید، در گزارش وینوگراد به این خلأها اشاره شده است، اما ما اعراب در مقابل آن چگونه عمل کردیم؟ به جای آن که موقعیت تهاجمی بگیریم دست صلح به سوی اولمرت دراز کردیم. نه لزوماً تهاجمی به معنای نظامی آن، بلکه تهاجمی حداقل به معنای دیپلماتیک و سیاسی آن. این نشان می دهد که تا چه اندازه رهبران عرب دچار ضعف و تزلزل هستند.

● آنچه از جنگ لبنان حاصل شد چه ابعاد استراتژیکی برای اسرائیل خواهد داشت؟

این جنگ ثابت کرد که ارتش اسرائیل آن ارتش شکست ناپذی افسانه ای که می گفتند نیست و ثابت کرد ما می توانیم آن را شکست دهیم و همچنین ثابت کرد که اسرائیل در امنیت دائم و مستمر به سر نخواهد برد. همچنین در آینده شاید قدرت های جهانی قانع شوند که این روند و سیاست های آنها در برابر اسرائیل به جنگ دائمی در منطقه دامن زده است و در نتیجه از پشتیبانی خود از اسرائیل بکاهند. به علاوه نیروهای مقاومت فلسطینی را بیش از پیش قانع کرده ادامه مسیرشان و پایداری در راه مقاومت راه حقیقی (دست کم در مرحله کنونی) برای احقاق حقوقشان است، چرا که سال ها راه مذاکرات را آزمودند و به نتیجه ای دست نیافتند.

در سطح کلان تر نتایج جنگ باعث تقویت نیروهای مقاومتی که ملهم از ایدئولوژی اسلامی هستند شد. در گذشته عمده این نیروها را نیروهای ملی گرا و چپ تشکیل می دادند، برای نمونه در داخل فلسطین، حماس، جهاد اسلامی و حتی جناح اسلامی داخل فتح ارتقا یافتند. به نظر من از منظر استراتژیک جریان اسلامی در حال قدرت گرفتن بیش از پیش است و این امری خوفناک



طرح هایی جدی وجود دارد که در صدد تحریک ارتش و قرارداد آن در یک رویارویی نظامی با حزب الله هستند. اکنون آنچه در نهرالبارد در جریان است، نمونه ای از این طرح هاست. در گذشته ارتش لبنان با هیچ طرفی در داخل، اصطکاک و درگیری نداشت، بخصوص با مقاومت فلسطینی، نیرنگی بود که ارتش در تله نهرالبارد گرفتار شود

در گذشته به نظر می رسید ارتش اسرائیل بر اساس ایدئولوژی و ایمان به حفظ کیان اسرائیل و بهره گرفتن از تکنولوژی به روز و مدرن و حمایت بین المللی می جنگد. این بار معلوم شد که باور و ایمان قوی ای در میان نیروهای ارتش اسرائیل وجود نداشت

برای اسرائیل به شمار می‌رود. از این منظر می‌توان نگرانی بسیار بیشتر از ایران و برنامه هسته‌ای آن را پس از جنگ تابستان گذشته دریافت. ایران تنها یک کشور قدرتمند منطقه‌ای با یک برنامه هسته‌ای به شمار نمی‌رود، بلکه نظام اسلامی آن است که اطراف اسلامی - منطقه‌ای را به خود جلب و از حرکات اسلامی در فلسطین و حزب‌الله حمایت می‌کند. این مسئله‌ای است که آنها را به وحشت انداخته است. در واقع از منظر استراتژیک مشکل اساسی برای آنها فقط حزب‌الله یا سوریه نیست، بلکه مشکل حقیقی و اساسی، جمهوری اسلامی ایران است. طبیعتاً اسرائیل مایل به انجام حمله نظامی به ایران است، بخصوص در برابر

امریکا. اما این امر دشواری است و در نتیجه مشکل استراتژیک بزرگی برای اسرائیل خلق کرده است. نکته آخری که لازم است اینجا با آن بحث را تکمیل کنم این است که به نظر من برعکس برخی تصورات، در مراحل آینده شاهد هر چه بیشتر فشارها بر حرکات اسلامی خواهیم بود. این گونه نیست که برخی امتیازات و گشایش‌ها در برابر این

حرکات، به ورود آنها به قدرت انجامد. من ابداً این امر را باور ندارم. طبعاً برنامه‌ای برای ایجاد فتنه بین حرکات شیعه و حرکات مقاومت سنی وجود دارد که متأسفانه در ماه‌های اخیر برخی توفیقات هم داشته است. به برخی گروه‌های مقاومت سنی چراغ سبز داده می‌شود که دست به عملیات علیه شیعیان بزنند و در عین حال به آنها اجازه داده نمی‌شود که به قدرت دست یابند. بسیار ساده‌لوحانه است اگر آنها به این دام بیفتند.

● برخی تحلیل‌گران چه در داخل اسرائیل و چه در خارج از آن طرح کرده‌اند که یکی از پیامدهای ناتوانی اسرائیل در جنگ سال گذشته، کاسته شدن از اهمیت استراتژیک این کشور برای امریکا در منطقه است. به نظر شما آیا روابط امریکا و اسرائیل به این معنا دستخوش تحولاتی خواهد شد؟

به نظر من خیر. وجود قدرت اسرائیل تنها در منطقه به عنوان حافظ منافع غرب مطرح نیست. نفوذ آن داخل ایالات متحده عنصری اساسی در ادامه بقای آن در منطقه بوده و هست. فکر می‌کنم آنچه در جنگ لبنان رخ داد به دو حالت متصور خواهد شد؛ امریکا



بوش و سینیوره

امکانات بیشتر و بیشتری به اسرائیل دهد که جنگ جدیدی را علیه ایران یا سوریه یا... به راه اندازد تا شاید وجهه خود را بازسازی نماید. یا این که طرحی غیر از جنگ و در قالب صلح در پیش گیرد که امنیت اسرائیل را در بلندمدت تضمین سازد. در مقطع کنونی سه مشکل اساسی در برابر ما وجود دارد: نخست این که دولت جورج بوش به شکل بنیادین به اسرائیل ایمان دارد. دوم، لابی اسرائیلی در امریکا و بین هر دو حزب دموکرات و جمهوریخواه از نفوذ زیادی بهره‌مند است و سوم، ضعف دولت‌های عربی و ارتش‌های عربی است. من بر این باورم که رابطه اسرائیل و امریکا مستحکم‌تر خواهد شد و لابی اسرائیل نفوذ بیشتری خواهد یافت و مدیریت امور نه در تل‌آویو که در دست این لابی تعیین خواهد شد.

● شما درباره نظام اسلامی ایران صحبت کردید. انتقادهایی در میان افکار عمومی عربی درباره سیاست‌های ایران در عراق مطرح است. بخصوص آنچه درباره روابط تهران با دولت تحت‌الحمایه امریکا در عراق مطرح است به موقعیت ایران در میان جریان‌های مقاومت در

منطقه آسیب می‌رساند. آیا شاهد تناقضی در اینجا نیستیم؟

ببینید ایران در نهایت جدای از نظام جمهوری اسلامی آن، دولتی است که دارای منافعی ملی در عراق است. ایران معتقد است به دلایل گوناگون بخصوص جنگی که در گذشته میان این کشور و صدام واقع شد، عراق پس از صدام بهتر از عراق تحت سلطه صدام است. دوم آن که تعدادی از سازمان‌های متحد ایران در آن زمان، اکنون در رأس قدرت در عراق جای دارند و ایران از این امر سود می‌برد. سوم این که فراموش نکنیم که امریکا نیرویی اشغال‌گر در داخل عراق است و حضور قدرتمند آن تهدیدی برای ایران است. انتقادهایی درباره دخالت‌های ایران در عراق و قدرتمند شدن آن از سوی برخی جهات عربی مطرح می‌شود. به نظر من مسئله واقعی در این نکته نهفته است که ما اعراب، ضعیف هستیم. انتظار این است که اعراب در نهایت دست همکاری به سوی ایران در عراق دراز کند نه به سوی امریکا؛ چرا که ایران همسایه آنهاست و در جوار آنها قرار دارد. امریکا از خارج منطقه آمده در حالی که ما در

ایران تنها یک کشور قدرتمند منطقه‌ای با یک برنامه هسته‌ای به شمار نمی‌رود، بلکه نظام اسلامی آن است که اطراف اسلامی - منطقه‌ای را به خود جلب و از حرکات اسلامی در فلسطین و حزب‌الله حمایت می‌کند. این مسئله‌ای است که آنها را به وحشت انداخته است. در واقع از منظر استراتژیک مشکل اساسی برای آنها فقط حزب‌الله یا سوریه نیست، بلکه مشکل حقیقی و اساسی، جمهوری اسلامی ایران است. طبیعتاً اسرائیل مایل به انجام حمله نظامی به ایران است، بخصوص در برابر امریکا

این منطقه قرار است در کنار یکدیگر زندگی کنیم.

اما مشکل سیاست ایران در عراق این است که شبهه‌ای در افکار عمومی عربی وجود دارد که محدود به حکام عرب هم نیست و آن این است که ایران دولتی شیعه است که به حمایت از جریان‌های شیعه در عراق مشغول است و این امر بر افکار عمومی عرب که خواستار نزدیکی به ایران و تعاون و حرکت در کنار ایران علیه سیاست‌های امریکاست تأثیر می‌گذارد. لازم است ایران تلاش کند با ارتباط بیشتر با مردم به شفاف‌سازی سیاست‌های خود در عراق دست زند و نزد افکار عمومی به شبهه‌زدایی در این زمینه دست یازد، امری که تاکنون متأسفانه انجام نداده است.

اکنون مسئله عمده درباره مواضع ایران در عراق این است که سرانجام مسذاکرات آن بسا ایالات متحده چگونه خواهد بود. افکار عمومی عربی، جمهوری اسلامی را با نظام‌ها و حکام عرب مقایسه می‌کند و بی‌گمان اگر ایران به عقب‌نشینی‌های جوهری و امتیازدهی گسترده به امریکا دست بزند، چهره آن در میان این افکار عمومی شکسته



صدام حسین، مشکل بزرگی برای منطقه ایجاد کرد که درمان آن نیازمند سال‌های سال تلاش است. کسانی که صدام را در آن روز خاص و به آن شکل اعدام کردند خطایی جبران‌ناپذیر مرتکب شدند. من ایمان و اعتقاد قوی دارم که آنچه واقع شد حبله و دام امریکا بود و افراد مجری اعدام در آن افتادند و این امر بار دیگر فتنه شیعه و سنی را به عرصه بازگرداند و بر محبوبیت حزب‌الله به شکلی منفی تأثیر گذاشت. به تازگی با توجه به وضعیت جاری در اردوگاه نهرالبارد این فتنه کاهش یافته است. موضع‌گیری دبیرکل حزب‌الله در برابر وقایع اردوگاه‌ها بار دیگر تأییدی بود در دید فلسطینی‌ها بر مواضع حزب‌الله در حمایت از فلسطین و مخالفت با امریکا. طبیعتاً

این امر بر محبوبیت دبیرکل حزب‌الله جناب سیدحسن نصرالله افزود.

● در ماه‌های گذشته،

بویژه به دنبال اعتراض‌های خیابانی نیروهای مخالف دولت لبنان، برخی از شخصیت‌های داخلی و خارجی از تضاد شیعه و سنی و «عراقیزه» شدن لبنان سخن به میان آوردند. تحلیل آنچه که در لبنان در جریان است تا چه اندازه در قالب

تضاد سنی و شیعه قابل گنجاندن است؟

پس از پیروزی باشکوه در جنگ جولای، حزب‌الله محبوبیت کم‌سابقه‌ای در میان توده‌های مردم به دست آورد. این در حالی بود که شکاف میان آن با دولت لبنان روز به روز عمیق‌تر می‌شد. رویارویی سیاسی «معارضه» ای^(۱) به رهبری حزب‌الله با دولت سینیوره و جناح‌های اطراف آن مانند جریان المستقبل حریری به تضاد شیعه و سنی و شورش شیعه علیه حکومت سنی تعبیر شده است. این تعبیر از این تضادها نادرست است، چراکه حکومت حاکم فقط سنی نیست و معارضه نیز تنها به شیعیان محدود نمی‌شود و در صورت ساقط شدن دولت سینیوره جایگزین وی، فردی سنی خواهد بود نه یک فرد شیعه یا

دروزی و یا مسیحی. دولت سینیوره و نیروهای متحد داخلی‌اش این تصویر را القا کرده که شیعیان علیه حکومت سنی در حال قیام هستند و در این رابطه دخالت کرده و به حمایت دولت سینیوره و تقویت طیفی از نیروهای بنیادگرای سنی و سلفی‌ها در لبنان دست زدند. باور آنها این است که حزب‌الله نیرویی مسلح است و سنی‌ها از این امر بی‌بهره‌اند.

درایت و منطقی که حزب‌الله تاکنون براساس آن رفتار کرده است، مانع از آن

خواهد شد. البته این به معنای آن نیست که باگفت‌وگو مخالف باشیم، چرا که گفت‌وگو براساس یک منطق بده‌بستان دوطرفه امری قابل قبول است، اما در نهایت نتیجه گفت‌وگوهای ایران و امریکا بر وزن ایران در افکار عمومی عرب تأثیر جدی بر جای خواهد گذاشت.

● در سطح همبستگی اسلامی، جنگ حزب‌الله و اسرائیل تا چه اندازه از شکاف میان اهل سنت و شیعیان کاست و از دامنه این تخاصم‌ها در سطح منطقه کم کرد؟

جنگ جولای گذشته این فتنه را بسیار کم‌رنگ کرد و نشان داد برای اعراب قضیه اساسی حول شیعه و سنی تعریف نمی‌شود. با این حال دو گروه برخلاف این جریان شنا می‌کردند؛ جناح‌های امریکایی و متمایل به امریکا و دوم متعصبین تندرو. در خلال جنگ تابستان گذشته و حتی در روزهای اوج آن شاهد بودیم که برخی شیوخ متعصب خلیجی علیه حزب‌الله شیعه موضع گرفتند. این در حالی بود که اغلب افکار عمومی عربی و اسلامی در کنار حزب‌الله بود و این نشان می‌داد که مسئله شیعه و سنی در دیدگاه‌ها و رویکرد آنها مطرح نیست. اما اعدام صدام حسین این افکار عمومی را دستخوش تغییر گسترده‌ای کرد. شیوه و چگونگی اعدام

مشکل سیاست ایران در عراق این است که شبهه‌ای در افکار عمومی عربی وجود دارد که محدود به حکام عرب هم نیست و آن این است که ایران دولتی شیعه است که به حمایت از جریان‌های شیعه در عراق مشغول است و این امر بر افکار عمومی عرب که خواستار نزدیکی به ایران و تعاون و حرکت در کنار ایران علیه سیاست‌های امریکاست تأثیر می‌گذارد

شده که در دام کسانی که به دنبال راه انداختن جنگ و خونریزی بین شیعیان و سنی ها هستند بیفتند و همان طور که اشاره کردم امریکا در این زمینه فعال است. مدتی پیش، یکی از اعضای کنگره امریکا به من گفت که یکی از رهبران جناح حکومتی در لبنان در دیدارش با خانم رایس، وزیر خارجه امریکا، درخواست سلاح و پول کرده است و رایس با لحنی متعجبانه پاسخ داده که چگونه شما پول و اسلحه از ما طلب می کنید، در حالی که در خلال جنگ جولای از شما خواستیم به عرصه مخالفت صریح و مستقیم با حزب الله وارد شوید، ولی از ورود به چنین معرکه ای

با حزب الله ترس داشتید و پس از جنگ در جریان اعتراض های «معارضه» خواستیم که حزب الله را به سوی تقابل خشونت بار در داخل سوق دهید و باز هم نتوانستید کاری از پیش ببرید! برنامه ای نزد امریکا و همین طور فرانسه برای سوق دادن حزب الله و سلاح حزب الله به رویارویی خشونت بار و نظامی در داخل لبنان و محمل آن وجود دارد که می تواند همان فتنه شیعه و سنی باشد. به هر روی اکنون فتنه شیعه و سنی بویژه در سایه اتفاق های نهرالبارد، کم رنگ تر شده است.

● از سال ها پیش در مقاطع مختلف، امریکا و متحدان عربی و لبنانی اش امیدوار بودند که خواهند توانست سرانجام حزب الله را به انزوا

کشانده و حذف کنند. پس از مرگ حافظ اسد، خروج سوریه از لبنان و موج احساسات ضدسوری در این کشور و به تازگی در جنگ جولای و چه بسا در آینده نزدیک طرح هایی که بر مبنای دادگاه بین المللی رفیق حریری پیاده خواهد شد، شاهد این تلاش ها و امیدهایی از سوی امریکا و متحدانش در این رابطه بوده ایم. با وجود این فشارها، حزب الله به حضور قدرتمندانه نظامی و سیاسی خود در عرصه مقاومت لبنان ادامه می دهد و امیدهای امریکا به ایجاد تحول از داخل به دلیل ضعف دولت حاکم لبنان و نیروهای متحد امریکا و پایگاه مردمی حزب الله و «معارضه» تا حدود زیادی به یأس مبدل شده است. با این وصف، قدم بعدی امریکا و اسرائیل را علیه مقاومت در لبنان چگونه ارزیابی می کنید؟

دو گزینه حمله نظامی یا تحولی از داخل را می توان تصور کرد. به نظر می رسد امریکا هم اکنون از یک حمله نظامی منصرف شده باشد. جنگ اول ناکام ماند، ولی اکنون برخی شروع جنگ دومی را در سر می پروراند. معتقدم این گزینه بسیار دشواری برای آنها خواهد بود. گزینه مطرح کنونی تضعیف و تحت فشار قراردادن حزب الله و قراردادن سلاح

مقاومت در عرصه ای خارج از مقاومت علیه اسرائیل و به عنوان مشکلی داخلی است. من بر این باورم آنچه در اردوگاه نهرالبارد واقع شده مقدمه ای برای بازکردن باب طرح سلاح فلسطینی و اردوگاه هاست و طرح این امر که هر سلاحی غیر از سلاح ارتش لبنان غیرشرعی است و باید برچیده شود و در وهله پس از آن مقدمه ای باشد برای طرح خلع سلاح حزب الله. البته پیش بردن این گزینه نیز ساده نخواهد بود. در مقطع کنونی، امریکا وارد فرایند مذاکره با ایران شده است تا مشکلاتش را در لبنان، عراق و... حل کند و حزب الله جزئی از این بسته (Package) مذاکره است. این فرایند

طولانی ای خواهد بود. امریکا خود را قوی قلمداد می کند و برگ های ایران را ضعیف می داند. امریکا به این معنا احساس قدرت می کند که فشار بر حزب الله را افزایش داده و سوریه را از طریق دادگاه بین المللی در تنگنای بیشتری قرار دهد. به همین شکل در عرصه فلسطینی بر مقاومت فشار آورد. حزب الله در این راستا مورد هدف می باشد. بنابراین طرح هایی برای درگیر کردن لبنان در تنازعات داخل لبنان وجود دارد و ماه های آینده برای لبنان خطرناک می باشد.

● آیا فکر نمی کنید انعکاس گزارش بیکر - هامیلتون و جهت گیری تازه امریکا در برابر تهران و دمشق، در عرصه سیاسی لبنان به نفع «معارضه» خواهد بود؟

منطقاً باید این گونه باشد. اما امریکا هنوز مصمم است که سیطره و تسلط کامل بر لبنان را عملی کند و ضمن حل مشکلاتش در عراق، لبنان را حفظ نماید. اساساً سوریه خواستار آن است که دولتمردانی که در لبنان بر سر کار می آیند، تهدیدی برایش نبوده و در مرحله کنونی، دادگاه بین المللی را پشت سر گذارد. به نظر من امریکا در ماه های آینده حاضر به امتیازدهی و عقب نشینی نخواهد بود، اما پس از آن متوجه خواهد شد گزینه های چندانی پیش روی ندارد و «معارضه» در لبنان بسیار قوی است. همان طور که گفتم، ماه های آینده لبنان روزهای دشواری را در پیش رو خواهد داشت، اما پس از آن امریکا پی خواهد برد که راهی جز عقب نشینی و واگذاری امتیاز نخواهد داشت و بدین ترتیب «معارضه» به عنوان نیرویی اساسی در لبنان به رسمیت شناخته خواهد شد.

پی نوشت:

۱- منظور از «معارضه»، ائتلاف ۸ مارس نیروهای حزب الله، میشل عون و دیگر نیروهای مخالف دولت سینیوره در برابر ائتلاف ۱۴ مارس است.



**برنامه ای نزد امریکا و همین طور فرانسه
برای سوق دادن حزب الله و سلاح
حزب الله به رویارویی خشونت بار و
نظامی در داخل لبنان و محمل آن وجود
دارد که می تواند همان فتنه شیعه و سنی
باشد. به هر روی اکنون فتنه شیعه و
سنی بویژه در سایه اتفاق های نهرالبارد،
کم رنگ تر شده است**



گفت‌وگو

مقاومت لبنان؛ برخاستن ارتش اسرائیل از خواب

گفت‌وگوی ویژه با تیمور گوکسل (سخنگوی پیشین نیروهای سازمان ملل (یونيفل) در لبنان و استاد دانشگاه امریکایی بیروت) گفت‌وگو از محمد عطایی

زندگی می‌کنند. بنابراین حرف‌هایی که می‌شنویم مبنی بر این که حزب الله به شمال، جنوب، شرق یا غرب رانده شده است، سخنانی بی‌معناست؛ آنها در جنوب ساکن هستند و در آن مناطق زندگی می‌کنند. اتفاقی که رخ داده این است که فرایندهای بین‌المللی گسترده و حضور ارتش لبنان در جنوب، تغییراتی ایجاد کرده که حزب الله خود را متعهد کرده که آنها را به چالش نکشاند. در نتیجه حزب الله با مخفی‌کاری و دقت بالاتری در حال پیش بردن فعالیتش است. چنین چیزی آزادی تحرکات آنها را محدود کرده است. واقعیت دیگری که وجود دارد این است که حزب الله بیش از یک ماه با اسرائیل جنگید و در این مدت بسیاری از تاکتیک‌های رزمی و دفاعی آن برای دشمنش آشکار شد. این امری طبیعی است که دشمن در این مدت به مواضع و مکان‌ها و اساس تحرکات حزب الله پی ببرد. اتفاقی که رخ داده این است که آنها اکنون به هر کاری مشغول هستند، دیگر نمی‌توانند منطقه جنوب را برای همان اهدافی که پیشتر داشتند، استفاده کنند. به دلیل فاش شدن تاکتیک‌های نظامی آنها و مواضع و تونل‌هایشان، باید چیزی تازه انجام داده و خطوط دفاعی جدیدی برای خود ترسیم کرده باشند و احتیاط بیشتری به خرج دهند، چراکه چشمان زیادی نظاره‌گر آنها هستند. همچنین اگر دوباره برخوردی رخ دهد، هم اسرائیل و هم حزب الله باید مراقب باشند که ارتش لبنان و یونيفل به ماجرا کشیده نشوند. منطقه حائلی در جنوب نهر لیطانی به واسطه حضور ارتش لبنان و یونيفل ایجاد شده است و در صورتی که حزب الله برنامه‌ای را بخواهد طرح ریزی کند، نمی‌تواند در این منطقه حائل باشد؛ حتی اگر یونيفل یا ارتش لبنان نیز در

● در سایه حضور تعداد بیشتری از نیروهای یونيفل در جنوب لبنان، دستاوردهای اسرائیل را از جنگ جولای سال گذشته چگونه ارزیابی می‌کنید؟
استقرار تعداد بیشتری از نیروهای یونيفل در کنار استقرار ارتش لبنان در طول مرزهای جنوبی لبنان با اسرائیل، دستاوردی دیپلماتیک برای اسرائیل بود. این نیروها (یونيفل) به سلاح‌های پیشرفته‌تری مجهزند، ویژه در مقایسه با نیروهای یونيفل که در گذشته تنها نقش نظارتی داشتند و دخالت نمی‌کردند. بنابراین برای طرف اسرائیلی، نشان دادن این امر به عنوان یک دستاورد دیپلماتیک مشکل نیست؛ چرا که آنها دیگر حضور حزب الله را در جنوب نمی‌بینند. پیشتر در جنوب، پرچم‌های حزب الله به چشم می‌خورد و اکنون پرچم‌های لبنان. این امر برای اسرائیلی‌ها آزاردهنده بود و همواره خواستار حضور ارتش رسمی و منظم لبنان در جنوب بودند. البته حضور یونيفل برای اسرائیل به عنوان آخرین گزینه تلقی می‌شد. آنها یونيفل را نیز نمی‌خواهند، بلکه خواستار حضور ارتشی در مقابلشان هستند تا با آن بجنگند و اگر مسئله‌ای در آن منطقه روی دهد، این ارتش لبنان است که باید مسئولیت آن را به عهده گیرد، یعنی مسئله، دیگر به دولت لبنان مربوط خواهد شد و نه حزب الله. بنابراین از منظر دیپلماتیک اسرائیل چنین دستاوردی را پس از جنگ حاصل نمود.

● عملاً چنین وضعیتی، فعالیت‌ها و تحرک میدانی حزب الله را چگونه محدود ساخته است؟



تیمور گوکسل

حزب الله حرکتی است مستقر بر شانه‌های مردم محلی. مردم و عناصر حزب الله آنجا هستند؛ چرا که همان‌جا زندگی می‌کنند. بنابراین حرف‌هایی که می‌شنویم مبنی بر این که حزب الله به شمال، جنوب، شرق یا غرب رانده شده است، سخنانی بی‌معناست

به چندین صورت، اما نخست باید اشاره کنم حزب الله حرکتی است مستقر بر شانه‌های مردم محلی. مردم و عناصر حزب الله آنجا هستند؛ چرا که همان‌جا

جنوب استقرار نمی‌یافتند حزب‌الله باز هم گریزی از رهاکردن برخی مواضعش و اتخاذ تاکتیک‌های جدید نداشت.

از منظر حزب‌الله این امور باید خطرناک تلقی شده و طبیعتاً برای این گروه محدودیت ایجاد کرده است. اما در اساس، این امور مانع از حضور حزب‌الله در جنوب نشده است. آنها در آنجا هستند. درست است که طبق قرار با نیروهای سازمان ملل و ارتش لبنان، حزب‌الله حق حضور نظامی و مسلحانه علنی را در جنوب ندارد و این نیروها در صورت مشاهده سلاح، آن را مصادره می‌کنند، ولی اساساً نیروهای حزب‌الله هیچ‌گاه نیروهای مسلح و قابل مشاهده‌ای در منطقه نبوده‌اند. ما هرگز آنها را به صورت مسلح در جنوب ندیده‌ایم، چراکه این طریقه عمل آنها بوده است. در واقع حزب‌الله بسیار دقیق و از لحاظ امنیتی و اطلاعاتی ظریف عمل می‌کند. افزون بر نیروهای یونیفل و وظیفه جست‌وجوی سلاح را بر عهده ندارند.

● شما درباره دستاوردهای دیپلماتیک گفتید، دستاوردهای نظامی اسرائیل چه بود؟

مهم‌ترین دستاورد آنها این بود که با این ضربه از خواب برخاستند. متوجه شدن‌که واقعا ارتش اسرائیل نمی‌جنگد. ارتش و نیروهای امنیتی تنها در فلسطین فعال هستند و سر بازان به خوبی آموزش ندیده‌اند و به دنبال شکار فلسطینی‌ها در غزه و کرانه باختری‌اند. فراموش کرده بودند که جنگ واقعی چیست؟ این بزرگ‌ترین دستاورد آنها به باور من بوده که فهمیدند این ارتش تا این حد در اشتباه و خطا به سر می‌برد؛ ارتشی که بهترین و مجهزترین ارتش‌های دنیا به‌شمار می‌آید، نتوانست کاری از پیش ببرد. وقتی این سیستم سر باز نمی‌تواند بجنگد، کاری از پیش

نمی‌برد، حالا هر چقدر هم نیروی هوایی پیشرفته باشد، زمانی که کار به نیروی زمینی می‌رسد، مجموعه زمین‌گیر می‌شود. به این ترتیب می‌توان تصور کرد که جنگ آینده، متفاوت خواهد بود.

● چه تفاوتی؟ به نظر شما چه اقداماتی خواهند کرد تا این مشکلات را رفع کنند؟
مهم‌ترین مسئله کنونی آنها در رابطه با پرستیژ ارتش اسرائیل و مردمش این است که نتوانستند در مدت یک ماه جنگ، مانع از ادامه حمله‌های راکتی به داخل اسرائیل شوند، بخصوص موشک‌های کوتاه‌برد. در صورتی که جنگی در آینده رخ دهد، اسرائیل نیروی عظیم نظامی‌ای را به داخل خاک لبنان خواهد فرستاد تا با جست‌وجوی خانه به خانه مانع این نوع حمله‌ها شود، یعنی آنها دوباره به مبارزه بر روی زمین روی خواهند آورد.

● اما در حمله‌های زمینی دیدیم اسرائیل متحمل تلفات سنگینی در این جنگ شد.

آنها برای این امر آمادگی نداشتند؛ افزون بر این که دشمن خود را دست‌کم گرفته بودند. در ذهن آنها این بود که سازمان چریکی حزب‌الله نخواهد توانست در برابر ماشین عظیم نظامی آنها ایستادگی کند. آنها دشمن خود را نمی‌شناختند.

● گزارش وینوگراد را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در واقع گزارش بسیار کوتاهی بود که تنها پنج روز نخست جنگ را پوشش می‌داد. در آن اشاراتی به برخی نکته‌های اساسی شده و مسئولیت‌هایی را متوجه برخی اشخاص کرده است. البته به یک معنا این گزارش چیز تازه‌ای در برداشت. هرکس تحولات را دنبال می‌کند به این نکته‌ها بیشتر پی می‌برد. اما جنبه مثبت این گزارش آن است که رسماً مقامات مسئول را متهم و آنها را مجبور به پاسخگویی می‌کند. اسرائیلی‌ها بیشتر متوجه ضعف و مسائل خود بخصوص در ارتش شده و شروع به بازسازی خویش کرده‌اند. این گزارش در واقع تأییدی رسمی بر این مسائل بود.

● آیا این گزارش تغییراتی معنادار در اسرائیل ایجاد خواهد؟

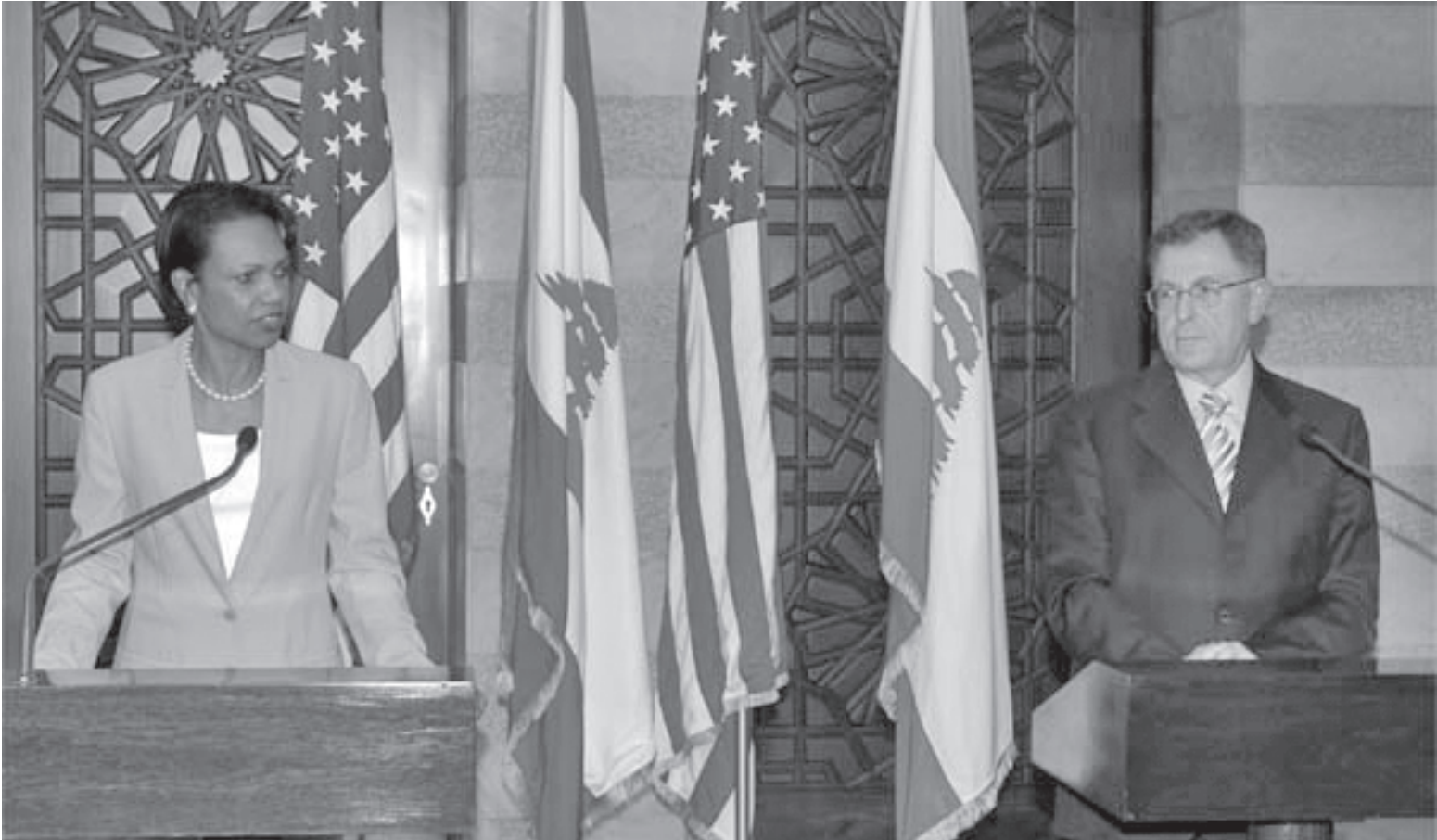
من خیلی مطمئن نیستم. این امر به پروسه تصمیم‌گیری سیاسی در اسرائیل مرتبط می‌شود. این تصمیم‌ها را افراد می‌گیرند. نظام مشورتی خاصی در اسرائیل وجود ندارد و همه چیز در دست افراد قرار دارد. آنها یک شورای امنیت ملی دارند که کسی به آن بها نمی‌دهد. از مشاوره‌ها بهره گرفته نمی‌شود. به راحتی مقامات دولتی توسط مقامات نظامی ارتش فریب داده می‌شوند، کما این که در جنگ لبنان شاهد بودیم. همین امر در حمله به لبنان در ۱۹۸۲ نیز اتفاق افتاد. این است نظام حاکم بر روند تصمیم‌گیری در اسرائیل. بنابراین من باور ندارم این گزارش تغییری در این ساختارها در اسرائیل ایجاد کند. تغییری که رخ خواهد داد در ارتش و دستگاه نظامی خواهد بود و نه در ساختار سیاسی.

● می‌شود کمی درباره این نظام تصمیم‌گیری در اسرائیل توضیح بدهید، بویژه که شما سال‌های متمادی در رابطه با جنوب لبنان با مقامات اسرائیل در ارتباط بوده‌اید. من خاطرم هست که یک بار در سخنرانی خود در مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه امریکایی بیروت گفتید که اسرائیل، دولت در ارتش است نه ارتش در درون دولت و اشاره کردید که هیچ موقع برای انجام امور به مقامات وزارت خارجه اسرائیل رجوع نمی‌کردید و تنها با مقامات وزارت دفاع ارتباط داشتید، چرا که آنها افراد صاحب نفوذ واقعی به‌شمار می‌رفتند.

وقتی درباره سیاست خارجی اسرائیل در برابر لبنان سخن به میان می‌آید، در واقع ارگان‌های غیرنظامی عملاً در حاشیه قرار دارند. نخست‌وزیر،



مهم‌ترین دستاورد اسرائیل در جنگ سی‌وسه روزه این بود که با این ضربه از خواب برخاست. متوجه شدند که ارتش اسرائیل واقعا نمی‌جنگد



حتی رسانه‌های گروهی و روزنامه‌ها تبدیل به سربازان نظامی می‌شوند، چراکه همه در آنجا نظامی هستند. بدون خدمت در ارتش و افراد، هیچ محسوب می‌شوند. اسرائیل که از نخستین روز تشکیلش در جنگ به سر برده است، دارای این ویژگی است. حتی منتقدترین افراد در آنجا، حاضر نیستند ارتش را به چالش بکشانند. این وضعیت در باره جنگ جولای علیه لبنان نیز صادق و حاکم بود. روزهای نخست جنگ، رسانه‌ها در اسرائیل موضعی به شدت شوونیستی (ناسیونالیسم افراطی و زمین‌پرستانه) گرفته و از تخریب لبنان حمایت کردند، اما دو هفته طول کشید تا متوجه شدند که جنگ راه به جایی نخواهد برد. دیدند جنگی که قرار بود دو روزه تمام شود، دو هفته به طول انجامیده است. پس از آن کم‌کم انتقادات شروع شد. بنابراین در اسرائیل، چند ژنرال باهوش می‌توانند دیدگاه خود را به عموم و دولت بقبولانند و آن را تا زمانی که امور به جهت اشتباه فاحشی در نخلتیده، ادامه دهند. این بار این اشتباه‌ها بسیار عمیق بودند. این جنگ، ۳۳ روز طول کشید و تلفات، شروع به افزایش کرد. در تمام مناطق شمالی، مردم به پناهگاه‌ها رفتند، یعنی یک سوم اسرائیلی‌ها. زندگی آنها برای مدتی طولانی فلج شد. اگر مسئله به چند روز یا یک هفته ختم می‌شد، قابل تحمل بود. اما این بار به طول انجامید. این امر چشمان آنها را باز کرد.

**درست است که اسرائیل کشوری
دموکراتیک برای یهودیان ساکن
آنجاست، اما وقتی مسئله به امور امنیتی
ربط پیدا می‌کند، حتی رسانه‌های گروهی و
روزنامه‌ها تبدیل به سربازان نظامی
می‌شوند، چراکه همه در آنجا نظامی
هستند. بدون خدمت در ارتش، افراد،
هیچ محسوب می‌شوند، بنابراین در
اسرائیل، چند ژنرال باهوش می‌توانند
دیدگاه خود را به عموم و دولت بقبولانند
و آن را تا زمانی که امور به جهت اشتباه
فاحش در نخلتیده، ادامه دهند. این بار
این اشتباه‌ها بسیار عمیق بودند**

وزیر دفاع و دیگر وزرا دخیل نیستند. آنها ماشین امضای ارتش به شمار می‌آیند. در عین حال، اغلب مقامات سیاسی اسرائیل، نظامیان پیشین یا بازنشسته‌اند. در خصوص جنگ جولای سال گذشته، این مورد صادق نبود. نه نخست‌وزیر و نه وزیر دفاع، هیچ‌کدام بهره‌ای از تجربیات نظامی نداشتند؛ به همین خاطر نیز به راحتی فریب داده شده و تصمیماتی را تأیید کردند که برایشان در نهایت گران تمام شد. دلیل آن هم این بود که می‌خواستند خود را در داخل اثبات کنند و ثابت نمایند که افرادی قدرتمند هستند. اثبات قدرتمندی، نکته مهمی در سیاست داخلی اسرائیل است.

بنابراین برای نظامیان ساده بود که چنین اشخاصی را با یک مشت اطلاعات نظامی و چند نقشه تحت تأثیر قرار داده و کانالیزه کنند. این دو سیاسی غیرنظامی بدون مشورت با همکاران خود در خارج از ارتش، مسئله را کش دادند و ثابت شد که تا چه اندازه آن تصمیم‌ها اشتباه بود. در واقع می‌خواهم بگویم که نظام تصمیم‌گیری در اسرائیل به چه شیوه عمل می‌کند. در واقع این ارتش است که در باره رابطه با کشورهای همسایه و جنگ

و صلح تصمیم می‌گیرد. ارتش در اسرائیل نفوذی مافوق تصور دارد. درست است که اسرائیل کشوری دموکراتیک برای یهودیان ساکن آنجاست، اما وقتی مسئله به امور امنیتی ربط پیدا می‌کند،

● طبق قطعنامه‌های شورای امنیت، پس از جنگ، ارتش لبنان در راستای گسترش حاکمیت دولت در تمام مناطق جنوب و خطوط تماس با اسرائیل مستقر شده است. این پرسش مطرح است که با توجه به این وظایف و مأموریت‌های تازه، آیا توانایی این ارتش در برابر تهدیدهای خارجی و دفع تجاوزهای اسرائیل به‌طور متناسبی ارتقا یافته است؟

ارتش لبنان، از لحاظ تجهیزات و مسائل دیگر ارتشی ضعیف است؛ دلیل آن هم این است که عمدتاً به‌عنوان یک نیروی امنیتی داخلی در نظر گرفته می‌شود. اعتبار ارتش از دیگر نهادهای حکومتی لبنان بیشتر است و به جهات سیاسی به آن احترام می‌گذارند. در واقع تنها نهاد ملی واقعی، در لبنان است و این مسئله دارای تأثیر روانی داخلی مهمی است. با وجود فقر امکانات در ارتش، نیروهای آن وظیفه خود را به خوبی انجام می‌دهند. در شمال (نهرالبارد) ارتش مجبور است با نیرویی مصمم و مستقر در مناطق مسکونی بجنگد و در عین حال طوری عمل نکند که آن را جنگی علیه فلسطینی‌ها تلقی کنند. این عملیات باید تدریجی پیش رود. با توجه به شرایط کنونی، فکر می‌کنم ارتش دارد و رای ظرفیت‌های خویش عمل می‌کند. این که سعی می‌شود ارتش لبنان را به راه حل سریع و کوبنده‌ای سوق دهند، بسیار خطرناک است. اردوگاه‌های فلسطینی سال‌هاست اینجا وجود دارند و ارتش آن را به وجود نیاورده و این مشکلی نیست که اکنون ارتش بتواند حل نماید.

● به هر حال در جریان درگیری‌های اردوگاه نهرالبارد شاهد هستیم که ارتش لبنان از داشتن سلاح‌های سنگین و موشک در رنج است. در این رابطه، به نظر می‌رسد در موضوع برخی کشورها بخصوص امریکا تناقض وجود دارد. از یک سو امریکا در راستای خلع سلاح مقاومت از توانمندسازی و تجهیز ارتش لبنان سخن می‌گوید و از سوی دیگر از تجهیز آن به موشک و سلاح‌های سنگین به دلیل این که می‌تواند خطری برای اسرائیل باشد، خودداری کرده است.

من فکر می‌کنم امریکایی‌ها نمی‌توانند مانع از آن شوند که ارتش لبنان این تجهیزات را از طرف‌های دیگری تهیه کند. مطمئناً آنها بدون مشورت با اسرائیل، سلاحی به ارتش لبنان نخواهند داد. درست است که این

تناقض وجود دارد و ابتدا امریکایی‌ها همه چیز را با اسرائیل هماهنگ می‌کنند، اما این امر لزوماً نخواهد توانست مانع تجهیز ارتش لبنان به این سلاح‌ها از سوی کشورهای خلیج فارس یا فرانسه شود. ارتش لبنان از سال گذشته که به جنوب لبنان روانه شده است، خواستار دریافت بسیاری تجهیزات شده که محقق نشده‌اند. سربازان ارتش حتی از نداشتن چادر مناسب باکیسه‌های خواب در رنجند؛ چه برسد به سلاح‌های پیچیده و پیشرفته!

● با توجه به وضعیت حاکم بر ارتش لبنان و روندهای داخلی این کشور، آیا احتمال می‌دهید خلع سلاح حزب الله در آینده‌ای قابل پیش‌بینی صورت گیرد؟

این روند، روندی طولانی خواهد بود و

به این زودی‌ها رخ نخواهد داد. سخن از خلع سلاح در شرایط کنونی به معنای بی‌توجهی به واقعیت حزب الله و واقعیت شیعیان لبنان است. رهبران حزب الله می‌دانند که اسرائیل روزی برای انتقام باز خواهد گشت. تا زمانی که چنین احساسی غلبه دارد، سخن از خلع سلاح نمی‌تواند برای آنها مطرح باشد. چگونه در چنین شرایطی می‌توان به آنها گفت که سلاح خود را تحویل بدهید؟ بنابراین این مسئله به کلیت روند صلح در منطقه مرتبط است. هنگامی که صلح میان دو کشور به وجود آمد، می‌توان از خلع سلاح سخن به میان آورد. اما در حال حاضر حزب الله می‌گوید؛ ما ضمن احترام به ارتش بر این باوریم که ارتش لبنان قادر به حمایت از ما نیست، چرا که آنها می‌گویند چه کسی تضمین می‌کند که اسرائیل دیگر به ما حمله نخواهد کرد و چه کسی می‌خواهد در صورت هجوم اسرائیل از ما دفاع کند؟ خب شما می‌خواهید چه جوابی به آنها بدهید و چه استدلالی علیه این سخنان بیاورید؟

افزون بر این، فقط مربوط به حزب الله نیست. جامعه شیعیان در لبنان به دنبال امنیت و همین‌طور هیبت و اعتبار خویش است. بنابراین آنها به راحتی از گزینه سلاح نخواهند گذشت. احساس آنها این است که سلاح حزب الله برای آنها امنیت و استقرار به دنبال آورده و هیچ‌کس مانند حزب الله قادر به انجام این امر نیست، از این رو تا زمانی که احساس عدم امنیت در جامعه شیعه وجود داشته باشد، هیچ‌کسی به سادگی از سلاح نخواهد گذشت. هیچ‌کسی در صدد خلع سلاح حزب الله با توسل به زور نیست، مگر آن‌که فشاری از داخل جامعه شیعه در این راستا به وجود بیاید.

● اما چنین وضعی می‌تواند منجر به آن شود که دیگر گروه‌های داخلی لبنان نیز به دنبال سلاح باشند.

درست. این سلاح در عین حال در سیاست داخلی لبنان نیز دخیل هست و کارکرد سیاسی نیز دارد، اما حزب الله در درجه اول سعی کرده طرف‌های دیگر را قانع کند که این سلاح برای استفاده داخلی نیست و این مسیر دشواری برای آنهاست.

● تا به حال تا چه حد در این زمینه موفقیت داشته است؟

خب تا به حال دیده نشده که پای این سلاح به جریان اختلاف‌های داخلی کشیده بود و در این رابطه صبر، مدارا و دقت به خرج داده‌اند. آنها به خوبی به وضعیت قومی و داخلی آگاهی دارند و تا زمانی که از درگیری‌های خیابانی و خشونت‌بار دوری کنند، واکنش و بازخورد مثبت دریافت خواهند کرد. به نظر من در این رابطه با ظرافت و دقت برخورد کرده‌اند.

● شما به فرایند صلح در منطقه به عنوان الزامی برای خلع سلاح اشاره کردید. آیا فکر می‌کنید با توجه به ایرادهای اساسی در طرح صلح اسلو و مسائل کنونی در حلقه مذاکرات فلسطینی، اسرائیلی، سوریه و اسرائیل و وجود مشکلات عمیقی چون مسئله آوارگان فلسطینی و... صلح میان لبنان و اسرائیل امری قابل تحقق باشد؟

مسئله جولان وجود دارد که ابتدا باید حل

سخن از خلع سلاح در شرایط کنونی به معنای بی‌توجهی به واقعیت حزب الله و واقعیت شیعیان لبنان است. رهبران حزب الله می‌دانند که اسرائیل روزی برای انتقام باز می‌گردد. تا زمانی که چنین احساسی غلبه دارد، سخن از خلع سلاح نمی‌تواند برای آنها مطرح باشد، هیچ‌کسی در صدد خلع سلاح حزب الله با توسل به زور نیست، مگر آن‌که فشاری از داخل جامعه شیعه در این راستا به وجود بیاید



جنوب بوده‌ام و سیر تحول آنها را بسیار چشمگیر دیده‌ام. نه تنها در سطح نظامی، بلکه در همه سطوح سیاسی، اجتماعی و... پیشرفت و تحول آنها از یک نیروی جوان به جریان چریکی حرفه‌ای بسیار جالب بوده است. برخلاف بسیاری از جریان‌ها نظامی که من دیده‌ام، آنها همواره در حال مطالعه و مرور اقدام‌های خود هستند و سعی کرده‌اند دشمن خود را به دقت مطالعه کرده و بشناسند. یک نوع رویکرد حرفه‌ای به مبارزه چریکی داشته‌اند که در سطح یک نیروی میلیشیا، امر معمولی نیست. تحول و پیشرفت نظامی آنها به نظر من خیره‌کننده بوده است. دقیقاً سلاحی را که باید داشته باشند، دارند و پول خود را برای خرید سلاح‌هایی که به کار نمی‌آیند و جنبه نمایشی دارد، هدر نمی‌دهند. در واقع یک نیروی چریکی بسیار حرفه‌ای است. این مسئله نه تنها مرا تحت تأثیر قرار داد، بلکه اسرائیلی‌ها هم تحت تأثیر قرار گرفتند. با این‌که حزب‌الله دشمن شماره یک اسرائیل به‌شمار می‌آید، وقتی به اظهارنظرهای حرفه‌ای اسرائیلی‌ها مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم احترام زیادی برای توانایی‌های نظامی آنها قائلند. بویژه این امر را در جنگ سال گذشته نیز شاهد بودیم. به یاد دارم در ابتدای تشکیل حزب‌الله، آنها در مبارزه با نیروهای اسرائیلی هر روز تلفات می‌داندند و سبک حملاتشان احساسی و بچگانه بود. قهرمانانه و شجاعانه ولی کورکورانه و بدون مطالعه می‌جنگیدند. این روند تغییر کرد و این پیشرفت در یک سطح، بدون شک مدیون حسن نصرالله است.

با این‌که حزب‌الله دشمن شماره یک اسرائیل به‌شمار می‌آید، وقتی به اظهارنظرهای حرفه‌ای اسرائیلی‌ها مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم احترام زیادی برای توانایی‌های نظامی آنها قائلند

و فصل شود و همین‌طور موضوع پیچیده آوارگان فلسطینی که لبنانی‌ها خواستار پذیرششان نیستند. من نمی‌خواهم خیلی وارد این بحث شوم، ولی مطمئناً حل و فصل ساده‌ای در پیش وجود ندارد.

● شما سال‌های طولانی است که در لبنان حضور دارید و به‌طور خاص منطقه جنوب را که برای حزب‌الله مرکزیت داشته به خوبی می‌شناسید. در این سال‌ها نوع ارتباط حزب‌الله با مردم مناطق جنوبی و پایگاه اجتماعی را چگونه دیده‌اید؟

فوق‌العاده است. به شیوه‌ای که حتی کسانی که از لحاظ سیاسی طرفدار حزب‌الله نیستند، در صورت پیش آمدن مسئله‌ای در کنار آن خواهند ایستاد. خدمات اجتماعی که حزب‌الله برای شیعیان فراهم می‌آورد، در کنار احساس امنیت بخشیدن به آنها، در این زمینه شایان توجه‌اند و کس دیگری چنین توجهی به این امور در لبنان ندارد. به نظر من تعبیر دولت در دولت که برای حزب‌الله به کار برده می‌شود، اغراق‌آمیز است. حزب‌الله کاری را انجام می‌دهد که دولت باید انجام می‌داده؛ تعداد زیادی افراد داوطلب در حزب‌الله هستند که به ارائه خدمات اجتماعی به مردم می‌پردازند. مردم بویژه در جنوب یا ضاحیه بیروت می‌دانند در صورت بروز مشکل، حزب‌الله توانایی حل و فصل آن را دارد. حتی برخی برای حل مشکلات خانوادگی‌شان به آنها رجوع می‌کنند.

● جدای از این امر دوست دارم بدانم چه چیزی در حزب‌الله بیش از هر چیز دیگری توجه شما را به خود جلب کرده است؟
من از ابتدای تشکیل حزب‌الله در



حزب الله لبنان: مقاومت، آرمان و سیاست

«أمل سعد غریب» (Amal Saad Ghorayeb)، پژوهشگر مرکز خاورمیانه بیروت
گفت‌وگو از امیلی سوئر (Emilie Sueur)
منبع: اوج‌گیری خطرها: فصلنامه جریان‌های مدیترانه، بهار ۲۰۰۷، شماره ۶۱
برگردان: ه. سحابی



«أمل سعد غریب» مدرس علوم سیاسی در دانشگاه امریکایی بیروت بوده، به موازات آن در سمت مشاور در مرکز تحقیقات و اطلاعات بیروت خدمت کرده است. این مرکز پژوهش‌های خود را بویژه به حوزه افکار عمومی اختصاص داده است. أمل سعد غریب تحولات اخیر حزب الله را در صحنه سیاست لبنان تجزیه و تحلیل می‌نماید:

● چگونه به لحاظ تاریخی حزب الله لبنان با «ایران» پیوند خورده است؟
ایران در به وجود آمدن حزب الله نقش مهمی داشته است. در هنگام حمله اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲، پانصد پاسدار انقلابی ایران برای تجهیز و توجیه نیروهای مبارز، به دره بقاع فرستاده شدند. از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۵ حزب الله هنوز یک سازمان یا حزب سیاسی به معنای دقیق کلمه نبود. بیشتر همانند چتری عمل می‌کرد که هسته‌های پراکنده مقاومت در برابر تجاوزات اسرائیل زیر آن جمع می‌شدند. از سال ۱۹۸۵ بود که هسته‌های رهبری یک جنبش در آن شکل گرفت.

در این هنگام بود که حزب الله نخستین نامه سرگشاده خود را منتشر کرد و از آن روز منشور و اساسنامه آن با تأسی به ایده‌ها و مواد قانون اساسی ایران، به تدریج تهیه شد. ایده‌هایی همچون «دولت اسلامی»، «امت اسلام» یا «مستضعفین زمین» و... بسیار ایده‌هایی که در حزب الله امروز دیگر منعکس نمی‌شوند!

● به عنوان یک حرکت سیاسی آیا حزب الله لبنان بر پایه سیستم دوگانه مذهبی و سیاسی ایران ساخته شده است؟

خیر، حزب الله یک حزب است و نه یک دولت اسلامی. البته بسیاری از افراد مذهبی عضو سازمان آن شده‌اند، ولی بسیاری از افراد لائیک را نیز در میان آنان می‌یابیم و با افرادی که تربیتی غیر دینی داشته‌اند. عامل اصلی که ایران را به حزب الله لبنان پیوند می‌زند، اصل ولایت فقیه است، یعنی بالاترین مقام رهبری ایران، در واقع حزب الله این رهبری را به

رسمیت می‌شناسد.

● این رسمیت در عملکرد حزب الله به چه میزان مؤثر و با اهمیت است؟
بسیاری از اوقات این رسمیت با اهمیت‌تر از آنچه هست ارزیابی شده است. مسلماً ولایت فقیه در درون ایران نسبت به وفاداران خارج از ایران نقشی به مراتب پررنگ‌تر ایفا می‌کند. حزب الله در زمینه مسائل استراتژیک، خود را به ولایت فقیه مربوط یا متصل می‌داند. برای نمونه در سال ۱۹۹۲ مسئولان حزب الله بر سر موضوع شرکت یا عدم شرکت در انتخابات قانونی به تفاهمی دست نیافتند، گفته می‌شد که برای حکمیت به رهبری ایران مراجعه نمودند! ولایت فقیه همچنین در پرونده‌هایی مانند آنچه به مصالح فلسطینیان و یا به رسمیت شناختن اسرائیل مربوط می‌شود، خطوط اصلی و نشانه‌ها را مشخص می‌نماید. ممکن نیست نیروهای حزب الله در این زمینه‌های اساسی با رهبری ایران مخالفت نمایند، ولی این ادعا که همه دستورات را از ایران می‌گیرد، کاملاً اشتباه است.

● نقش ایران در مورد کمک‌های اقتصادی و نظامی به حزب الله چیست؟
در این مورد ابهامات زیاد است. هیچ‌کس آمار و ارقام دقیقی در اختیار ندارد. ولی این روشن است که ایران سلاح در اختیار حزب الله می‌گذارد و همچنین جلسات توجیهی و همکاری میان آنان برقرار است. پس از جنگ ژوئیه ۲۰۰۶ میان اسرائیل و لبنان، حزب الله صدها هزار دلار را بین کسانی که خانه‌هایشان بر اثر بمباران‌های اسرائیل ویران شده بود توزیع کرد. گفته می‌شد این پول مستقیماً از ایران می‌آمد! و با توجه به سرعتی که

در اختیار مردم قرار می‌گرفت، این امر دور از ذهن به نظر نمی‌رسید. به موازات آن، حزب الله وجوهای مذهبی نیز دریافت می‌دارد، (مانند خمس) که از سوی شیعیان لبنان و یا خارج ارسال می‌شود. وفاداران، کمک‌های دیگری را نیز می‌فرستند. از سوی دیگر حزب الله مبلغ زیادی را در بخش کشاورزی و زراعت سرمایه‌گذاری کرده است و از شبکه اقدامات خود نیز اندوخته‌ای را در اختیار دارد، ولی ایران کمک‌های اساسی را الاقل در زمینه نظامی برای آنان فراهم می‌نماید.

● آیا حزب الله لبنان از سوی سوریه هم سلاح دریافت می‌کند؟

سوریه بیشتر امنیت راه‌های رسیدن سلاح به لبنان را برعهده دارد، ولی خود امکان ارسال اسلحه و مهمات را ندارد.

● تفاوت روابط سوریه - حزب الله و ایران - حزب الله در چیست؟

در رابطه با سوریه ما در چارچوب روابط استراتژیک قرار گرفته‌ایم. عوامل ایدئولوژیک نیز وجود دارد. رژیم بشار اسد در برابر ایالات متحده آمریکا و در برابر اسرائیل قرار دارد، ولی روابط با آنان اساساً راهبردی است. اما با ایران، حزب الله روابطی عمیق‌تر را تجربه کرده است. روابطی سازمانی و زنده که ابعادی فرهنگی، مذهبی و سیاسی دارد. روابط میان سوریه و حزب الله به رژیم حکومتی دمشق بستگی پیدا می‌کند. در حالی که روابط با ایران همواره مستحکم خواهد بود؛ هر حکومت و

هر ریاست جمهوری که باشد، چراکه سخن از پیوند با یک ملت و یک نهاد مذهبی و آیینی است.

● نفوذ و تأثیر سوریه بر حزب الله چگونه است؟

از زمان عقب‌نشینی نیروهای سوریه از لبنان در بهار ۲۰۰۵، سوریه نفوذ زیادی بر حزب الله نداشته است و حزب الله هم نماینده آن دولت به شمار نمی‌رود. این سوریه است که از روابطش با حزب الله بهره می‌برد، چراکه این پیوندها به او قدرت مذاکره و معامله می‌بخشد. بنابراین به جای آن که از نفوذ سوریه بر حزب الله سخن بگوییم، بهتر است بر نفوذ حزب الله بر دولت سوریه تأکید کنیم. همین امر، مشخصاً پس از جنگ ژوئیه ۲۰۰۶ موقعیت سوریه را در منطقه بالا برده است.

● پس از مقاومت در برابر تجاوز اسرائیل در ژوئیه سال گذشته حزب الله همانند پیر و زمند بزرگ جنگ معرفی گردید. امروز مشاهده می‌کنیم که در صحنه حکومت لبنان وارد کشمکش و جدایی سیاسی شده است تا بخش بزرگ‌تری از قدرت را به دست آورد؟

در واقع این نخستین بار است که حزب الله برای به دست آوردن سهمی از قدرت مبارزه می‌کند.

● چرا اکنون؟

پیش از جنگ ژوئیه نیز، حزب الله مردم و نیروهای لبنان را برای تشکیل یک حکومت ائتلاف ملی دعوت می‌کرد، ولی این تلاش امروز پررنگ‌تر شده است. با بررسی وقایع تاریخی اخیر، انگیزه‌های این تلاش روشن‌تر می‌شود. هنگامی که سوریه امنیت لبنان را در کنترل خود داشت،

حزب الله هیچ‌گاه خود را برای مشارکت در حکومت‌های متوالی لبنان ذی‌نفع نمی‌دید. آنها به هیچ‌یک از این حکومت‌ها حتی رأی اعتماد هم ندادند، (به استثنای دولت سلیم الحوس) چراکه نسبت به طرز فکر سرمایه‌داری آنان و فساد که آنها را احاطه می‌کرد واکنش منفی نشان می‌دادند. حزب الله مایل نبود در سیاست‌هایی که بدان‌ها اعتقادی نداشت، مسئولیت هیچ تصمیمی را بپذیرد. بنابراین به هیچ‌یک از این دولت‌ها نیوست. به هر حال نیازی هم به این مشارکت احساس نمی‌کرد، زیرا امنیت لبنان توسط نیروهای سوریه کنترل می‌شد و مسئله «مقاومت» نیز حل شده بود.

هنگامی که نیروهای سوریه خاک لبنان را ترک کردند، حزب الله پوشش سیاسی دمشق را از دست داد و خود را به عنوان تنها نیروی مقاومت، در معرض دید مستقیم یافت. به موازات آن نفوذ آمریکا هم در لبنان بیشتر شد. روشن بود که واشنگتن، لبنان را به مثابه سرزمینی می‌دید که نقشه‌های جدید دموکراسی‌سازی آمریکا را در چارچوب طرح خاورمیانه‌اش تجربه می‌کرد! با این زمینه بود که سازمان ملل نیز عهدنامه ۱۵۵۹ را که غیرمستقیم خواستار خلع سلاح حزب الله می‌شد، به تصویب رساند.

در این هنگام بود که حزب الله فهمید برای حمایت از «مقاومت» و برای نجات حاکمیت لبنان و هویت عربی کشور، لازم است نقش سیاسی مهم‌تری ایفا کند. برای همین تصمیم گرفت به حکومت وارد شود.

در فوریه ۲۰۰۵، محمد فنک (عضو حزب الله) و وزیر انرژی و منابع آبی گردید و وزارت کار نیز به تراد حماده از نزدیکان این جنبش سپرده شد. وقتی جنگ ژوئیه رخ داد، حزب الله این مقدار سهم بود در حکومت را کافی ندانست. برای آنها مسلم شد که حضوری نمادین در کابینه برای حمایت از «مقاومت» کافی نخواهد بود.



● حضور نمادین؟!

بله، نمادین. چراکه حزب الله یک حق و تو در اختیار نداشت. در طول جنگ ژوئیه دیده شد که ایالات متحده آمریکا قاطعانه در جست‌وجوی راهبردی برای حذف این جنبش از معادلات لبنان بود و این عملیات حذفی نه به طرق دیپلماتیک و سیاسی، بلکه با استفاده از نیروی نظامی در شرف انجام بود.

حکومت لبنان کاملاً از رویارویی با چنین عملیاتی ناتوان بود. علاوه بر این حکومت «سینوره» به کودک دست‌پرورده آمریکا بدل شده بود. حزب الله این حکومت را متهم به عملکرد در جهت ضدیت و تخریب لبنان نمود و اتهام تحریک واشنگتن برای ترتیب تعرض به لبنان توسط اسرائیل را متوجه دولت او نمود. دولتی که باراً دادن به قطعنامه ۱۷۰۱ در ۱۱ اوت ۲۰۰۶ خواستار پایان جنگ میان حزب الله و اسرائیل و توقف عملیات نظامی حزب الله در جنوب گردید.

درست در هنگامی که حزب الله به پیروزی دست می‌یافت،

حکومت سینیوره در نشست کابینه در ۱۳ اوت خواستار خلع سلاح حزب الله گردید. بنابراین تحت لوای چنین حکومتی حزب الله نگران سرنوشت «مقاومت» شد، حکومتی که به سوی دوستی امریکا و در پی آن دوستی اسرائیل می‌گرایید.

به نظر من این وقایع حوادث سال ۱۹۸۳ را به یاد این جنبش می‌آورد. سالی که در هفدهم ماه می آن، رئیس جمهور «امین جمیل» توافقی را با اسرائیل امضا کرد. در نتیجه این حوادث حزب الله تصمیم گرفت حضوری تعیین‌کننده و نه تنها نمادین در حکومت داشته باشد، حضوری به‌عنوان یک اقلیت تعیین‌کننده در کابینه لبنان! در اول دسامبر، اپوزیسیون لبنان به رهبری جنبش حزب الله تحصنی را در مرکز بیروت به راه انداخت تا این اقلیت تعیین‌کننده را در کابینه بنشانند.

● **تحصن حزب الله تأثیر مطلوب و فوری بر حکومت نگذاشت و دولت سینیوره مقاومت نمود. این شکست استراتژی حزب الله آیا به دلیل نداشتن تجربه کافی در زمینه سیاسی نبود؟**

هیچ نیرویی در لبنان تجربه‌ای سیاسی از این دست ندارد! همه حکومت‌های لبنان در هنگام اشغال سوریه، به این امر راضی شده بودند. ایده اکثریت یا اقلیت نیز مطرح نبود و هرگز اجماعی علیه کل سیستم وجود نداشت. برخی با این قیوموت سوریه مخالفت می‌ورزیدند و لکن آنان

بیرون از نظام بودند. ایده یک اپوزیسیون در لبنان نمی‌توانست شکل بگیرد، چراکه حکومت این کشور بر پایه سیستم سیاسی ائتلافی بنا شده بود. در واقع معنای اپوزیسیون نفی یک ائتلاف کامل در قدرت بود. چیزی که امروز نیز مشاهده می‌شود. دقیقاً به همین دلیل است که قانون اساسی لبنان به «حق وتو» قائل است. همان بندی که حزب الله قصد دارد روی آن مانور دهد.

● **آیا امروز حزب الله لبنان به این واقعیت نرسیده است که با توجه به این که ایدئولوژی «مقاومت» مورد حمله جدی قرار گرفته است، به ناچار باید چرخش به سمت دیپلماسی و سیاست را تجربه نماید؟**

خیر، برعکس. امروز حزب الله قصد دارد مطلقاً از «مقاومت» دفاع کند. برای همین است که سهم افزون‌تری را در قدرت سیاسی طلب می‌کند. برای آنها قدرت سیاسی پایان «مقاومت» نیست، بلکه وسیله‌ای برای حمایت از آن می‌باشد. این ایده در تاریخ حزب الله بی سابقه هم نیست. در سال ۱۹۹۲ این حرکت در انتخابات قانونی شرکت نمود زیرا می‌خواست «مقاومت» را قانونی کرده، آن را به بافت اجتماعی و مردمی پیوند دهد. در سال ۲۰۰۵ تصمیم گرفت رسماً در کابینه وارد شود، چراکه می‌خواست از «مقاومت» دفاع کند. در سال ۲۰۰۶، پس از جنگ ژوئیه بیش از همیشه، این حزب قصد دارد از حق وتو برای خود مطمئن شود تا از هر تصمیمی که قصد خنثی کردن، تضعیف یا حذف مقاومت را دارد، مانع شود.

● **چرا وزرای شیعه حزب الله و جنبش امل در همین زمان یعنی در نوامبر**

۲۰۰۶ تصمیم به استعفا از حکومت سینیوره گرفتند؟

آنها در پی نشان دادن عدم مشروعیت حکومت سینیوره در زمینه قانونی و مردمی بودند، چراکه بی حضور هیچ نماینده شیعه در کابینه، مشروعیت دولت زیر سؤال می‌رفت. بدین ترتیب اتکای حکومت سینیوره بر حمایت‌های بین‌المللی نیز بی‌اثر می‌شد.

● **حزب الله بدون «مقاومت» چه سرنوشتی خواهد داشت؟**

از نظر من حزب الله هرگز به نقشی تنها در زمینه سیاسی رضایت نمی‌دهد. مقاومت دلیل وجودی حزب الله است. این جنبش در واقع یک حزب با یک بال نظامی نیست، بلکه «مقاومت» است با یک بال سیاسی!

● **این موقعیتی بس شکننده است. اگر دولت اسرائیل از دهکده‌های اشغالی «شعبا» عقب‌نشینی کند و افراد در بند زندان‌های اسرائیل را آزاد نماید حزب الله چه توجیهی خواهد داشت؟**

این جنبش هیچ‌گاه مقاومت را به مسئله شعبا متصل نکرده است. اگر اسرائیل از دهکده‌های اشغالی بیرون برود، تنها تغییری در برخورد آنان به لحاظ استراتژیک رخ خواهد داد. اگر امروز این جنبش بر اساس مدل «آزادبخشی» حرکت می‌کند، در صورت رهایی شعبا بر اساس مدل «دفاع» تغییر روش خواهد داد.

به هر حال اسرائیل تهدیدی برای لبنان به‌شمار می‌آید؛ تهدیدی که ارتش لبنان توانایی رویارویی با آن را ندارد. از آنجاست که حزب الله با عملیاتی دفاعی مانند دولتی درون دولت عمل می‌کند بویژه آن‌که در جنوب لبنان عملاً هیچ دولتی وجود ندارد. حزب الله خود را تنها یک حزب سیاسی نمی‌بیند، بلکه خود را یک نهاد اجتماعی، سیاسی و نظامی می‌داند.

● **هرچند که پس از تجاوز اسرائیل در سال ۱۹۸۲، دولت توانایی حمایت از شیعیان لبنان را نداشته است، ولی همه می‌دانند که حزب الله تنها حزب پشتیبانی‌کننده برای شیعیان لبنان نمی‌باشد. آیا این طور نیست؟**

موضوع این است که حزب الله همه چیز را از در پیچه تنگ یک طیف از میردان و هواداران داخلی نمی‌نگرد. این جنبش بیش از آن‌که یک حزب لبنانی باشد، خود را در سطح مسائل منطقه درگیر می‌داند. آنها هرگز از سیاست لبنان کناره نگرفته و خود را پدیده‌ای در حاشیه نمی‌دانند، ولی برخلاف جنبش امل تنها از شیعیان دفاع نکرده، بلکه اعضای خود را همه محرومان و کنارگذاشته‌شدگان می‌دانند. این حزب کرسی‌های بیشتری در پارلمان نمی‌خواهد. بیشتر خود را یک نهاد آرمانی می‌داند که به مسائل محرومان منطقه حتی بیش از خود لبنان می‌پردازد. مثلاً آزادسازی بیت المقدس یکی از آرمان‌های اصلی آنان است. این بدین معنا نیست که مجاهدان حزب الله عملاً وارد بیت المقدس خواهند شد. ولی این دغدغه یکی از پشتوانه‌های آرمانی آنهاست. این جنبش به مسائلی فراتر از مسائل داخلی لبنان فکر می‌کند، به تعدی و بی‌عدالتی که در تمام منطقه به واسطه دخالت‌های ایالات متحده و تجاوز اسرائیل دامنگیر شده است. مسئله دفاع در برابر بی‌عدالتی‌ها دغدغه اصلی حزب الله است.





مقاله

بورژوازی ملی و سازگار ترکیه

منبع: فایننشال تایمز، جولای ۲۰۰۷ (تیر و مرداد ۱۳۸۶)

نویسنده: وینسنت بلند (Vincent Boland)

برگردان: چشم انداز ایران

سازمان‌های دولتی ترکیه که با حجاب و اهمیت مذهبی سیاسی – اجتماعی آن، در یک کشور رسماً سکولار برخورد دارند، درگیر بوده‌اند. دولت تشکیل شده‌سازمان AKP، که ریشه در اسلام سیاسی دارد، تلاش کرده بود عبدالله گل، وزیر امور خارجه و فعال اسلامی با سابقه را برای ریاست جمهوری یک پست نمادین سکولار، برگزیند.

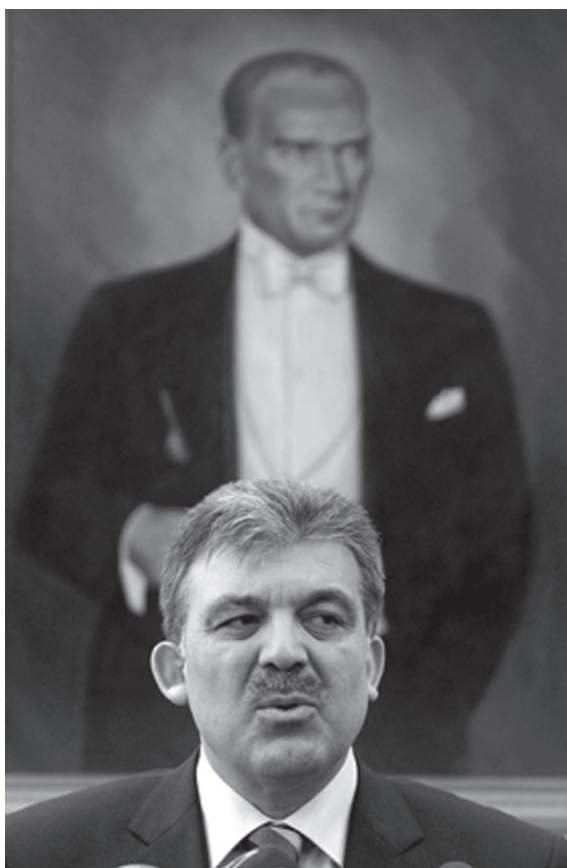
این تلاش بعد از اولتیماتوم ارتش از موضع «تهدید جمهوری سکولار» متوقف شد. ژنرال‌ها علت تهدید را تصریح نکردند، ما آن‌طور که سوت کینیکلیوگلو (Suat Kiniklioglu) – کسی که گفته می‌شود به‌عنوان کاندید AKP در انتخابات شرکت کرده بود – می‌گوید: «تنها علتی که آقای گل رئیس جمهور نشد این است که همسرش روسری دارد.» کنار گذاشتن لباس سنتی یکی از تجدیدنظرهای بزرگی بود که آقای مصطفی کمال آتاتورک، بنیانگذار ملت ترکیه، بعد از ۱۹۲۳ با

بنیانگذاری جمهوری پس از ویرانی امپراتوری عثمانی اعمال کرد. این یک عقیده مرکزی برای پیش‌راندن به سوی مدرن‌سازی و «تمدن معاصر هم‌سطح» بود، که معمولاً آن را تقلید از هم دوره‌های معاصر اروپای غربی تفسیر می‌کنند که آتاتورک تابعین خود را برای رسیدن به آن تشویق کرد.

حدود ۶۰ درصد از زنان، هنوز روسری سر می‌کنند، اما این درصد در حال کاهش است. تصمیم این دو زن جوان نشان می‌دهد در جامعه‌ای که سریعاً تغییر می‌کند، ترک‌ها احتمالاً به راه‌هایی بیش از یک مسیر، به سوی تجدیدره می‌برند. اگرچه ترکیه یک جمهوری انقلابی است مثل فرانسه و آمریکا، اما انقلاب آن از بالا اعمال شد. در عرض تقریباً یک شب؛ حکومت عثمانی، لباس سنتی، محوریت رسومات مذهبی، الفبای عربی و حتی وجه عثمانی زبان ترکی را از بین برد. در عوض

غمزه کاکیر (Gamze Cakir) و اسرا ارتاس (Esra Ertas) ۱۸ ساله، برای اولین بار روز شنبه در انتخابات عمومی ترکیه رأی خواهند داد. این مسئله تا این لحظه، یکی از مهم‌ترین تصمیمات زندگی بزرگسالی‌شان بوده است. خانم کاکیر در روستایی به نام کهر مانلر (Kahramanlar) در غرب کشور، جایی که زندگی روزمره را امرار معاش از طریق زراعت و رسوم اجتماعی سنتی، شکل می‌دهد، زندگی می‌کنند. او تصمیم گرفته است برخلاف مادر و خواهرش، روسری مسلمانانه نپوشد. خانم ارتاس در ۱۴۰۰ کیلومتری از میر (Izmir) زندگی می‌کند؛ یک شهر ساحلی با خیابان‌های پر از نخل و رستوران‌های خوب. او احتمالاً این تصمیم را بعد از اتمام مطالعات روی آیین و رسوم (Fashion Studies) گرفته است. خانم کاکیر در حالی که کنار بقیه خانم‌های روستا – که در زمینه توت‌فرنگی با هم تجارتي تشکیل داده‌اند

– نشسته است؛ می‌گوید: «روسری سر نکردن انتخاب من است و خانواده‌ام روی من، فشاری اعمال نکرده‌اند.» خانم ارتاس، که عضو حزب عدالت و توسعه (AKP) در از میر است، نیز می‌گوید این تصمیم را خودش گرفته است. حزب عدالت و توسعه می‌خواهد محدودیت‌های [ممنوعیت‌های] پوشیدن روسری در ساختمان‌های منطقه، از جمله دانشگاه‌ها حاکم کند. خانم ارتاس از این حرکت حمایت می‌کند، اما نهادها و احزاب سیاسی سکولار، مخالف آن هستند. او می‌گوید: «بقیه احزاب دروغ می‌گویند، آنها سکولار نیستند چون در حق من، برای روسری سرکردن دخالت می‌کنند.» در این‌گونه موارد؛ تصمیمات شخصی زنان جوان در مبارزه با عرف محیط اطرافشان، در جامعه ترکیه انعکاس وسیعی دارد. گفته می‌شود انتخابات دولت جدید به خاطر مجادله‌ای بوده که در آن، همه





رجب طیب اردوغان



رهاسازی اقتصادی را نوید داد. همه این پیشرفت‌ها به همراه هم، فاصله بین طبقه متوسط شهری و توده مردم روستایی، شهر و روستا، مرکز و حومه را فاش کرد.

هر کدام تلاش می‌کرده‌اند گروه دیگر را بشناسند، تا جایی که تیفون آتی، پروفیسور قوم‌شناسی دانشگاه آنکارا می‌گوید: «در ترکیه امروز مرکز همه جا هست و همه جا حومه است. این شیوه عمل، این فرصت را به میلیون‌ها شهروند ترکیه داده است که حس و درک خود را از تجدد بنا کنند؛ آنچه عناصر سخت‌گیر و سکولار کمالیست را بر نمی‌تابد؛ اما به مردم اجازه می‌دهد شبکه‌های اجتماعی و خانوادگی سنتی، ملاحظات مذهبی و وضع فرهنگی موجودشان را داشته باشند. پروفیسور آتی می‌گوید: «این تجدد محافظه‌کارانه است، مدرن شدن در کنار عرف به جای تجدد تحمیلی.» مرکز نهادینه شده این تجدد محافظه‌کارانه جدید، حومه استانبول نیست، بلکه شهری صنعتی به نام کیسری (Kayseri) در فاصله یک مایلی از آنتالیای مرکزی است؛ یک مرکز صنعتی که محوری برای بورژوازی جدید ترکیه است. این طبقه ممتاز جدید آنتالیای یک طبقه کارآفرین است که از سال ۱۹۸۰ شکوفا شد و حالا پایه پشتیبانی را از حزب عدالت و توسعه تشکیل می‌دهد. اتاق صنعت کیسری، ۱۰۵۰ عضو دارد. بیشتر آنها حرفه‌های کوچک هستند، اما بعضی‌ها شرکت‌های بزرگ هستند. با درآمد سالانه بیشتر از ۲ میلیارد دلار (یک میلیارد یوند یا یک میلیارد یورو) در صنعت کابل تا منسوجات و تولید مواد غذایی و مبلمان.

آقای گل (Gul) نماینده این شهر در پارلمان است. فوراً کاهید سینگلی (Murat Cahid Cingi) کاندیدای انتخاباتی AKP در شهر کیسری می‌گوید: «احتمالاً کیسری موفق‌ترین شهر در ترکیه در دوران بعد از اوزال بوده است.»

کت و سلوار و کلاه، الفبای لاتین، کنترل اعمال دین‌داران، برابری مرد و زن را در دولت جایگزین کرد.

پس از این که دوره جمهوری شروع شد، در حالی که ترکیه به صورت یک دولت تک‌حزبی درآمده بود، تجدد انقلابی شکوفه کرد. اما نفوذش را تدریجاً از دست داد. بخشی به خاطر وارونه‌گویی‌ای بود که کمالیست‌ها هیچ وقت آن را درک نکردند تا از آن ایده مدرن، آنچه باقی می‌ماند دیگر مدرن نباشد.

حزب جمهوری خواه خلق (CHP) که بزرگ‌ترین حزب معترض انتخابات است، متعلق به آتاتورک و مدرن‌گراهای اولیه است. اما تفسیر انعطاف‌ناپذیر آن از سکولاریسم، بیان محدود دموکراسی و نزدیکی به ارتش ترکیه، ناراحتی‌های زیادی را ایجاد می‌کند. یک دلیل اصلی برای شکست کمالیست‌ها در مدرن کردن، جدایی نسبی ترکیه از مسیر سیاسی، اجتماعی و روشنفکری اروپایی از دهه ۱۹۵۰ تا اوایل ۱۹۸۰ بود. این جدایی همراه با توسعه‌های داخلی بود که امروز نتایجش منعکس شده است. دهه ۱۹۵۰، شروع مهاجرت عظیم مردم از روستاها به شهرها بود. این تمایل که در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، به اوج رسید و هنوز ادامه دارد، عمیقاً روی چشم‌انداز اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ترکیه اثر گذاشت. در سال ۱۹۴۵ استانبول جمعیتی معادل یک میلیون نفر داشت، اما امروز بیشتر از ۱۲ میلیون سکنه دارد. این مهاجرت ناشی از جست‌وجو برای کار یا فرار از انزوای روستا یا کشمکش قومی بود. وقتی ترکیه در اواخر ۱۹۵۰ روی به سیاست چند حزبی آورد، این بخش از جامعه برای خود چشم‌اندازی را تصویر کرد، اما در واقع در دهه ۱۹۸۰ بود که به شکل واقعی خود به عنوان یک پدیده سیاسی و اجتماعی ظاهر شد. پس از یک سلسله کودتای نظامی و بروز یک کشمکش هولناک بین دولت و کردهای ترکیه، بالاخره دولت تورگوت اوزال آغاز آزادی‌های اجتماعی و



تورگوت اوزال

پس از ۲۵ سال کارآفرینی واقعیت شگفت‌انگیز در باره این بورژوازی جدید، توانگر و ثروتمند بودن آن است. تلگادیز (Tolga Ediz)، یک اقتصاددان در برادران لیهمان (Lehman) می‌گوید بیشتر ابداعات صنعت ترکیه در آن زمان، ناشی از به وجود آمدن تجارت در آنتالیا بوده است نه از تجارت عمده اهالی توانگر استانبول. این طبقه جدید که قدرت سیاسی کمی دارد AKP را به عنوان راهی برای افزایش قدرت می‌بیند. آقای ادیز می‌گوید: «مذاکره مجدد قدرت بین آنهایی که قدرت دارند و آنهایی که می‌خواهند قدرت خود را افزایش دهند وجود دارد و AKP در میان قرار دارد.» حزب

حزب در حال برقراری دوستی با دولت است و می‌تواند به سوی رابطه سازنده‌تری پیش رود، البته اگر آن‌طور که به نظر می‌رسد، حزب پس از انتخابات، دولت را به دست گیرد.

سلی اذل (Soli Ozel)، مفسر و شخصیت فرهنگی در استانبول می‌گوید: «حزب عدالت و توسعه بیشتر به نفوذ در سیستم علاقه‌مند است تا براندازی آن.» هیچ دلیلی برای انکار موفقیت آنها در دست نیست؛ رشد قوی اقتصاد، آغاز مذاکره برای عضویت در اتحادیه اروپا و میل به حرکت در آوردن سیاست‌های قدیمی دولت، مثل قضیه قبرس. در عین حال، شواهدی هست مبنی بر این‌که رجب طیب اردوغان، رهبر چالاک حزب و نخست‌وزیر، خوش اقبال‌ترین مرد در سیاست ترکیه است. آقای اردوغان در بیشتر مواقع مقابل حریفانش خوش اقبال است. رقبای او در احزاب سکولار، اعتبارشان را پس از یکسری شکاف درون‌حزبی نزد رأی‌دهنده‌ها از دست دادند؛ همچنان‌که بقیه رهبرها در طیف سیاسی جناح راست غالب، یا ملی‌گرایان ستیزه‌گر هستند یا دشمنان آشکار بیگانه. با وجود این بزرگ‌ترین شانس برای نخست‌وزیر، باقی ماندن حزب جمهوری خواه خلق (CHP) بر هویت چپ خود بوده است. هر چند او انتظار دارد که حدود ۲۲٪ از رأی روز یکشنبه را از آن خود کند. حزب، بیرون از هسته شهری جذابیت کمی دارد و در افزایش اعتبار برای آقای اردوغان ناتوان بوده است.

تحلیل‌گران سیاسی می‌گویند؛ شکست مخالفان نه تنها باعث می‌شود تاریخچه اصلاحات دولت، بهتر از آنچه که ممکن بود، جلوه کند، بلکه AKP قدرتمندتر از آنچه هست نیز خواهد شد. حزب عدالت و توسعه با همه موفقیت‌هایش هنوز باید به‌طور روزافزون رویایش را برای ترکیه‌ای مبنی بر توسعه فراتر از مدیریت شایسته اقتصادی عملی کرده و آن را نشان دهد و آقای اردوغان ممکن است سوار بر موجی از مردم‌گرایی (پوپولیسم) و سرخوردگی مردم از احزاب دیگر شود و باید نشان دهد که می‌تواند استاد این کار باشد.

عدالت و توسعه AKP که آشکارا تبارش بر پایه احزاب اسلامی واقع است و در دهه ۱۹۹۰ توسط حاکمیت و مراجع قدرت رو به خاموشی رفت، مجبور شد خودش را به منظور سازگاری با دولت حاکم، بوروکراسی، قوه قضاییه، دانشگاه‌ها و ارتش وفق دهد. پس از این سازگاری؛ از زمانی که آنها در سال ۲۰۰۲ در انتخابات پیروز شدند، این فرایند تقریباً همه وقت آنها را در دولت گرفته است. تا این‌که کار آنها به خاطر برخوردی که با ارتش بر سر جریان اعتبارنامه ریاست جمهوری گل رخ داد، با بن بست رو به رو شود. AKP برای انتخابات سال ۲۰۰۲، از یکسو بیشتر عناصر ارتجاعی را پاکسازی کرد تا خودش را از خاستگاه آنها دور کند و از سوی دیگر جایگاه حرفه‌ای‌های جوان را که بیشترشان تحصیلات خارجی داشته‌اند - کسانی که به خاطر ادعای AKP مبنی بر این‌که صدای واقعی دموکراسی است، جذب آن شده‌اند - بالا برد. تحلیل‌گران می‌گویند با این حرکت، این فکر به ذهن خطور می‌کند که



اردوغان و همسرش



تب انتخابات، ملتی با شکاف‌های عمیق را در بر گرفته

منبع: گاردین، شنبه ۲۱ جولای ۲۰۰۷ (۳۰ تیر ۱۳۸۶)
نویسنده: یان ترینور (Ian Traynor)
برگردان: مهدی جاودانی عرفانی



خانمی در حال گوش دادن به سخنرانی نخست وزیر ترکیه رجب طیب اردوغان در یک تجمع انتخاباتی. عکس از آسوشیتدپرس

مادرزادی حق حاکمیت بر ترکیه را دارند و در دریای آبی، نارنجی و سفید - رنگ‌های نیروهای تازه به پا خاسته - در حال غرق شدن هستند. ثروتمندان نوکیسه و محافظه‌کاران اسلام‌گرا از استان‌ها و شهرستان‌ها محکم و با ثبات ایستاده‌اند تا شاهد دومین پیروزی تاریخی خود در کل تاریخ انتخاباتی ترکیه در صحنه انتخابات پیش رو باشند.

بعضی‌ها این رأی‌گیری را جنگ بین سکولاریسم و اسلام تفسیر می‌کنند، بعضی دیگر آن را به‌عنوان رفراندومی برای تأیید نخست‌وزیر

رجب طیب اردوغان می‌بینند. یا شاید

بتوان آن را مبارزه‌ای بین دو تفکر و دیدگاه برشمرد؛ دیدگاهی که خواهان ترکیه‌ای با درهای باز، دموکراتیک‌تر و دلگرم و مطمئن است؛ در مقابل ترکیه‌ای منزوی و در بند توهم دشمن‌تراشی که تمام جهان خارج را در حال توطئه‌چینی و دسیسه بر ضدش می‌پندارد.

اگمان بگیس (Egemen Bagis) مشاور نخست‌وزیر می‌گوید: «این انتخابی است بین کسانی که خواهان دموکراسی بیشتر هستند و آنانی که خواهان دموکراسی کمتری هستند.» پینار کورزای (Pinar Korzay) عقیده دارد: «دموکراسی یک نمایش

نتیجه انتخابات ترکیه برای دو طرف رقیب، یعنی اسلام در مقابل سکولاریسم و دموکراسی در مقابل ارتش، مانند یک قمار سنگین، حساس و مهم است.

این شهر (استانبول) پهناور و وسیع در تب و تاب انتخابات گرفتار شده و پیامد تصادم شدید و خشن دو فرهنگ متفاوت، آینده ترکیه را رقم خواهد زد و حتی دورتر از حریم مشغله‌های محوری کشور از جمله اروپا، خاورمیانه و قفقاز طنین انداز خواهد شد.

در واقع همه کوجه‌ها، خیابان‌ها و

میدان‌ها با نوارها، پوسترها و پرچم‌های احزاب سیاسی متفاوت ترکیه پوشیده شده. وانت‌های ستادهای تبلیغاتی در ازدحام فشرده ترافیک شهر راه می‌کشایند و غرش آهنگ‌های تکنوی بالکان آنها همه‌جا را به لرزش در آورده است. قایق‌ها به سمت شاخ طلایی (golden horn) در حرکتند و کشتی‌ها در امتداد تنگه بسفر (Bosphorus) در رفت و آمدند تا به تبلیغ جناح‌های سیاسی خود پردازند و توجه رأی‌دهندگان را به خود جلب کنند.

بوروکرات‌های حاکم با پرچم‌های سرخ و سفید کلان‌شهر که از روی علاقه دوست داشتند تصور کنند به‌طور

اگمان بگیس (Egemen Bagis)

مشاور نخست‌وزیر می‌گوید: «این انتخابی است بین کسانی که خواهان دموکراسی بیشتر هستند و آنان که خواهان دموکراسی کمتری هستند.»

پینار کورزای (Pinar Korzay)

عقیده دارد: «دموکراسی یک نمایش تجملاتی است که برای هر کشور متلاطم و ناآرامی همانند سمی است که کشور را در وضعیت سخت و دشوار قرار می‌دهد.»



است که برای هر کشور متلاطم و ناآرامی همانند سومی است که کشور را در وضعیت سخت و دشوار قرار می دهد. « یک خانم ثروتمند استانبولی که مانند خیلی از ترک ها، برای ژنرال های قدرتمند، ارزشی بیش از سیاستمداران قائل است می گوید: « اینجا آمریکای لاتین نیست. اینجا ارتش شگفت انگیز بوده و ارزش بسیار بالایی دارد. در اینجا همه ارتش را می پرستند و دموکراسی برای این کشور زیادی است.»

در سوی دیگر ناسیونالیست های افراطی قرار دارند که با ترورها به اعمال خشونت علیه نویسندگان، روزنامه نگاران و دیگران در دو سال اخیر دست می زده اند.

ایرول گل (Erol Gul) رهبر حزب MPH از احزاب ناسیونالیست افراطی که احتمالاً در انتخابات پیش رو دوباره وارد پارلمان خواهد شد ادعا می کند: « آزادی و دموکراسی به عنوان حربه ای برای تضعیف کشور ما مورد استفاده

قرار گرفته است؛ در حالی که ما باید تک و تنها از تمام پتانسیل های موجود استفاده کنیم. اینجا هوشیاری ملی بیدار شده است.»

به علت ماه ها فضای ملتپس و قطبی شده که به خاطر زور آزمایی دولت و ارتش به وجود آمده، سلی اذل (Soli Ozel) کارشناس سیاسی از استانبول عقیده دارد: التهاب انتخابات پیش رو بالا بوده و این رأی گیری برای رقباتی انتخاباتی بسیار مهم است؛ او می گوید: « این انتخابات معنی و مفهوم جهانی خواهد داشت.» بحث این است که آیا ترکیه می تواند به کشوری « سکولار، دارای نظام سرمایه داری و دموکراتیک همراه با اکثریت مسلمان » تبدیل و از آزادی های بیشتری برخوردار شود؟

در بین بیلبوردها و پوسترهایی که در همه جای شهر دیده می شوند و چهره مردان سیاستمداری که با گام های بلند، هدفمندانه به پیش می روند نشان می دهد. یک شکاف بزرگ در بین تصاویر و عکس های تبلیغاتی به چشم می خورد. این که هیچ اثری از زنان محجبه مسلمان وجود ندارد، نشان دهنده یک منازعه آتش افروز است که در ظاهر به انتخابات زود هنگام انجامیده است.

وقتی در ماه آوریل نخست وزیر، وزیر خارجه اش « عبدالله گل » را برای پست ریاست جمهوری معرفی کرد، سر فرماندهی ارتش و مخالفان به شدت واکنش نشان دادند، زیرا همسر آقای گل — یک مسلمان دین دار — حجاب خود

را حفظ می کند.

نتیجه آن، وقفه کامل امور، رویارویی و بحرانی بود که با اولتیماتوم شبانه به نخست وزیر همراه شد. ارتش در دهه های اخیر چهار بار کودتا کرده است. ترک عادت موجب مرض است، اما این اولتیماتوم به حزب عدالت و توسعه، به شکلی نو یعنی از طریق وب سایت سر فرماندهی کل اعلام شد. دلیل تهدید به کودتا از طریق اینترنت، آن بود که آقای اردوغان سکولاریسم مقدس مندرج در قانون اساسی را به خطر انداخته بود. این تهدید جرقه ای از ترس ایجاد کرد.

وفاق و اجماع کلی در استانبول و آنکارا آن است که آقای اردوغان با سماجت و پافشاری زیاد، مرتکب یک اشتباه بزرگ سهوی نادر شد. از این رو، انتخابات را چهار ماه زودتر از موعد مقرر برگزار کرد تا این بحران را حل کند. تمام نظرسنجی ها نشان می دهد که او در این انتخابات مورد حمایت دوباره قرار خواهد گرفت و اکثریت ۵۵۰ کرسی مجلس در آنکارا برای دومین بار به مدت پنج سال به دست حزب AKP یا حزب عدالت و توسعه خواهد افتاد.

چنگیز کاندار (Cengiz Candar) تحلیل گر می گوید: « ما یک گام مهم رو به جلو بر خواهیم داشت. انتخابات پیش رو یک شکست بزرگ برای ناسیونالیست ها و وطن پرست های افراطی و ژنرال هایی خواهد بود که علیه

خانم کرزای چنین بینشی به قضیه دارد:

« برای ما، سکولاریسم از دموکراسی مهم تر است.»

آقای بگیس مشاور اردوغان و کاندیدای حزب AKP می گوید: « تصمیم گیری در مورد مسائلی از قبیل این که مردم باید چه بپوشند، بخورند، بخوانند یا فکر کنند بر عهده دولت نیست. اما در هر صورت ۶۳ درصد زنان ترکیه پارچه ای بر سر دارند و حق سرکردن روسری به همان اندازه مهم است که پوشیدن دامن کوتاه.»



آلتورک

دولت تصمیم عجولانه و شتاب زده گرفته اند.»
این تهدید نظامی احتمالاً نتیجه معکوس خواهد داشت و موضع اردوغان را مستحکم تر می کند، ولی در عوض ممکن است او پست ریاست جمهوری را از دست بدهد.

مهم ترین حزب مخالف CHP یا حزب جمهوری خواه خلق (Republican People's party) هیچ شانسی برای پیروزی در انتخابات پیش رو نخواهد داشت و تمام تلاش خود را در جهت ترساندن و ارعاب مردم و اتهام به دولت و AKP به کار گرفته و ادعا می کند منشأ AKP، «اسلام سیاسی» است و این حزب نقشه کشیده تا با حرکت زیرزمینی و مخفیانه ترکیه را به سمت حکومت مذهبی تئوکراسی بکشاند.

کارشناس مسائل انتخاباتی و مطالعات آماری که تحلیل گر انتخاباتی به شمار می رود، علی کارکولو (Ali Carkoglu) می گوید: «حتی اگر این ادعا درست نباشد، ستاد انتخاباتی

حزب جمهوری خواه بسیار موفق است. در بیش از ۳۰ درصد حوزه های رأی گیری، به کابوس سناریویی شبیه انقلاب ایران باور دارند. بخصوص زن های تحصیل کرده شاغل تصور می کنند دخترهایشان در عرض چند سال، خود را در کشوری مانند عربستان یا ایران ببینند.»

خانم کرزای چنین بینشی به قضیه دارد؛ تمام کسانی را که می شناسم بر ضد AKP رأی خواهند داد، زیرا همسر نخست وزیر حجاب خود را حفظ می کند. AKP به بازار و کسب و کار رونق حیرت آوری داده، اما اکنون اگر شما به پاساژها و فروشگاه های پوشاک جدید سر بزنید، دخترانی را می بینید که روسری هایی با مارک های گوجی و لویس وتون (Louis Vuitton) بر سر دارند. ایران به ما خیلی نزدیک است و این مردم را نگران می کند. سکولاریسم برای ما از دموکراسی مهم تر است.

دلجویی

چنین بحث و جدل هایی پس از دلجویی و وعده و وعید دولت، به آرامی فروکش کرد؛ آقای بگیس مشاور اردوغان و کاندیدای حزب AKP می گوید: «تصمیم گیری در مورد مسائلی از قبیل این که مردم باید چه بپوشند، بخورند، بخوانند یا فکر کنند بر عهده دولت نیست. اما در هر صورت ۶۳ درصد زنان ترکیه پارچه ای بر سر دارند و حق سرکردن روسری به همان اندازه مهم است که پوشیدن دامن کوتاه.»

روسری در این انتخابات تبدیل به یک موضوع توتمی^(۱) سمبل شده است که انتخابات را به رقابتی بین اسلام گرایان بسته و سکولارهای ارتشی تبدیل کرده. آقایان اذل و کندار عقیده دارند؛ این فقط یک بهانه است. نبرد اصلی بر سر قدرت است.

کشور در وسط یک انقلاب آرام، طولانی و پیچیده قرار دارد. طبقه سیاسی و اقتصادی حاکم در آنکارا و استانبول که به طور سنتی اداره ترکیه مدرن اعم از ارتش، سازمان های اطلاعاتی، بوروکراسی و قضاوت را بر عهده داشتند، با مسلمانانی از طبقه متوسط، برخاسته از شهرستان ها و استان ها جایگزین می شوند. این طیف دارای

جسارت، ریسک پذیری بالا، بلند پرواز، موفق و عمیقاً محافظه کار و مذهبی هستند و با این که سابقاً محروم بوده اند، مصرانه در طلب به دست آوردن قدرت هستند.

معمای آقای اردوغان، چهره مردم ترکیه جدید را نشان می دهد و حزب عدالت و توسعه او، عامل سیاسی این حرکت زلزله وار و عظیم است. او در اولین حضورش در اریکه قدرت، کاملاً موفق بود. وی با اتحادیه اروپا مذاکرات را آغاز کرد، تورم افسارگسیخته را مهار کرد، نرخ بهره را کاهش داد، متوسط درآمد را به بیش از دو برابر افزایش داد و با بازکردن درهای کشور، باعث جذب سیلی از سرمایه های خارجی شد. او ترکیه را از گزند صدمات و فجایع گوناگونی که در کشور همسایه، عراق پدید آمده بود، حفظ کرده است.

جرالد کناس (Gerald Knaus) از اتریش که ریاست گروه مشاوره اقتصادی در استانبول را بر عهده دارد، می گوید: «اردوغان کاملاً سیستم ترکیه را متحول کرده است. زنجیره ای از اتفاقات سودمند و خوب، پشت سر هم رخ داده است.»

در قمار جهانی شدن، ترکیه یکی از برندگان بوده است، اما در این قمار، بازنده هایی هم وجود دارند که منبع تغذیه و واکنش های منفی ناسیونالیستی هستند و باعث واپس گرایی ناسیونالیست های افراطی شده اند. این به نوبه خود منجر به بمب گذاری و قتل، فساد و حسیله های کثیف دستگاه امنیتی و آزار و اذیت و ارعاب آزادیخواهانی از جمله ارهان پاموک (Orhan Pamuk) - برنده جایزه نوبل ادبیات - شده است.

بدگمانی

آقای اردوغان بدگمانی هایی را هم برانگیخته است. او مظنون به وارد کردن دوستان مذهبی خود به بدنه دولت - که بیشتر بر پایه تقوا و وفاداری انتخاب شده اند تا شایسته سالاری - است. در کنار آن، به اشتباه وی در تلاش برای به چنگ آوردن ریاست جمهوری می توان اشاره کرد. وی همچنین به نمایندگان و

روسری در این انتخابات تبدیل به یک موضوع توتمی سمبل شده است

آقای اذل عقیده دارد: «به خاطر اشتباهات زیاد احزاب مخالف، اردوغان و AKP ترکیه ای دموکراتیک تر، با درهای باز و دگرگون شده را نمایش می دهند.»



مذهبی جدید، مسلمانان محافظه‌کار پر درآمد» است. شهردار سابق استانبول، فوتبالیست پرانرژی و اسلام‌گرای انقلابی تندرو در دوران جوانی می‌گوید، او بارهبری یک حزب محافظه‌کار و دموکراتیک بر پایه ارزش‌های مذهبی، مشابه دموکرات مسیحی‌های اروپا، به بلوغ سیاسی خود رسیده است. منتقدان اردوغان، از یک حرکت اسلامی زیرزمینی نگرانند.

ژنرال یاشار بویوک‌انیت (Yasar Buyukanit)

فرمانده ستاد نیروهای مسلح. او نظامی‌گری را بر سیاست ترجیح می‌دهد. ژنرال در پشت‌پرده، در صدور تهدید ضمنی به کودتا علیه دولت اردوغان نقش مهمی داشت. با این کار، نمایش قدرتی بین ارتش و سیاستمداران شروع شد که در نهایت به انتخابات پیش رو انجامید. وی که در آگوست گذشته جانشین فرمانده میانه‌روتر پیشین شد. از دخالت در امور سیاسی چندان ابایی ندارد. شاخه سیاسی ارتش، حزب اصلی، اما ضعیف مخالف دولت شناخته می‌شود. وی مدتی در مرکز سر فرماندهی ناتو در بلژیک و به‌عنوان فرمانده اطلاعات ارتش در مرکز فرماندهی جنوبی ناتو واقع در ناپولی مشغول به خدمت بوده است. به‌عنوان فرمانده دومین ارتش بزرگ ناتو، به خاطر داشتن روابط گرم و نزدیکی با پنتاگون - با وجود تنش حاد میان آمریکا و ترکیه بر سر جنگ عراق - مورد توجه است.

مصطفی کمال، آتاتورک، پدر ملت

در سال ۱۹۲۳ افسر ارتش عثمانی رهبری انقلابی را که منجر به ایجاد ترکیه نوین شد و از میان ویرانی‌های به‌جا مانده از امپراتوری عثمانی برخاسته بود، برعهده داشت. شخصیت وی در ترکیه مورد احترام و پرستش بسیار است. آتاتورک برای ترکیه آن نقشی را دارد که لنین برای اتحاد جماهیر و مائو برای چین!

...مهم‌ترین رقبای AKP

حزب جمهوری خواه خلق (Republican People's party)
توسط آتاتورک ایجاد شد و دینز بایکال (Deniz Baykal)
سیاستمدار با سابقه، هدایت آن را برعهده گرفت و وفاداران از سکولاریسم حمایت می‌کند.

حزب نهضت ناسیونالیست (Nationalist Movement party)
توسط دولت بهسلی (Devlet Bahçeli) هدایت می‌شود. یک گروه راست افراطی که در سال ۲۰۰۲ قسمتی از ائتلافی بود که در مقابل AKP شکست خورد.

حزب دموکرات

حزب راست میانه‌رو، که محمات آگار (Mehmet Agar) رهبری آن را برعهده دارد و به احتمال زیاد اگر AKP نتواند به تهنایی دولتی تشکیل دهد، در تشکیل دولت متحد AKP خواهد بود.

پی‌نوشت:

۱- توتم: روح یک چیز مقدس که با قبیله‌های سرخ پوستان در ارتباط است. م.

یارانش اجازه داده فضایی ایجاد کنند که عدم تحمل در مقابل رفتار و عادات نامسلمان‌ها را تشویق می‌کند. تمام شواهد نشان می‌دهد این شک و تردیدها حکایت از یک حرکت زیرزمینی با قصد و غرض خاص دارد.

آقای کارکولو می‌گوید: «آنها این حرکت را به‌عنوان شروع یک پایان تلخ می‌بینند. این نشانه‌ای از تصرف و کنترل تمام نهادهای مرکزی جمهوری به‌دست محافظه‌کاران اسلام‌گرا و اطرافیان آنهاست.» با وجود عقاید این چنینی، نظر و نگرش کلی بر این باور است که باید خوش‌بینانه به قضیه نگاه کرد، به عبارتی حکم بر برائت است مگر آن‌که خلافش اثبات شود.

آقای سلی اذل عقیده دارد: «به‌خاطر اشتباهات زیاد احزاب مخالف، اردوغان و AKP ترکیه‌ای دموکراتیک‌تر، با درهای باز و دگرگون‌شده را نمایش می‌دهند، این کاری است که آنها انجام می‌دهند. حتی اگر دقیقاً به نتیجه کار خود آگاه نباشند. اگر آنها در انتخابات پیش رو اکثریت آرا را به‌دست آورند، تنها انتخاب و نه بهترین انتخاب آنها، بازکردن فضای سیاسی کشور است.»

بر اساس نظر سنجی‌ها اردوغان اکثریت آرا را به‌دست خواهد آورد و قادر خواهد بود رهبری دولت تک‌حزبه خود را برعهده داشته باشد. آقای کندار می‌گوید: «مسئله اصلی این انتخابات، مسئله روستری یا سکولاریسم و اسلام نیست. تنها مسئله حقیقی این است که اعتماد و اعتقاد مردم به اردوغان تا چه حد محکم و پابرجاست و وی از این اعتماد چگونه استفاده خواهد کرد. همه چیز بستگی به میزان و ابعاد پیروزی او دارد.»

نقش‌های کلیدی

رجب طیب اردوغان

نخست‌وزیر ترکیه برای دومین دوره پنج‌ساله به‌عنوان رهبر حزب AKP، حزب عدالت و توسعه ابقا شد. این حزب AKP نماینده «طبقه متوسط

آقای کندار می‌گوید: «مسئله اصلی این

انتخابات، مسئله روستری یا

سکولاریسم و اسلام نیست. تنها مسئله

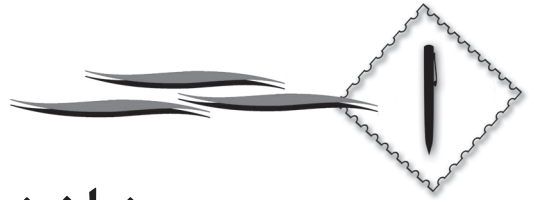
حقیقی این است که اعتماد و اعتقاد

مردم به اردوغان تا چه حد محکم و پا

برجاست و وی از این اعتماد چگونه

استفاده خواهد کرد. همه چیز بستگی به

میزان و ابعاد پیروزی او دارد.»



زبان زمینی و گزارش امر قدسی

درآمدی بر فلسفه زبان دینی

احمد علوی*

از آنجا که دو مؤلفه از عقلانیت دین‌شناسی یعنی «تحقیق‌پذیری» و «انسجام درونی اندیشه دینی» مشروط به شناخت زبان‌شناسی متن دینی است، پرداختن به فلسفه زبان دینی به ضرورت روز تبدیل شده است. در همین راستا، چشم‌انداز ایران بر آن شد در گام اول با درج مقاله دکتر احمد علوی در این شماره و در گام دوم برگردان کتابی به نام «فلسفه زبان دینی» نوشته دکتر رن، استیور (که به زودی توسط نشر صمدیه در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌گیرد) اقدام نماید. از خوانندگان عزیز بسیار سپاسگزار خواهیم بود اگر با برخورد فعال خود با این مقاله به غنا و باروری این بحث کمک کنند.

شناسی، معرفت‌شناسی و زبان‌شناسی طبقه‌بندی نمود. بررسی گوهرشناختی (Substancial approach) مذهب به‌طور تاریخی از نظر زمانی بر پژوهش کارکردشناسی (Functional approach) مقدم است. بررسی کارکردشناسانه مذهب که پیامد پیدایش علوم اجتماعی مدرن و استقلال آن از فلسفه بود، با برجسته شدن معرفت‌شناسی در فلسفه (Epistemological approach) جای خود را به بررسی معرفت‌شناسانه مذهب داد، اما بررسی و نقد مذهب به عرصه معرفت‌شناسانه محدود نشد و در ادامه بررسی زبان‌شناسانه (Approach of the philosophy of religion language)

به‌عنوان راه‌دیگری برای مطالعه مذهب مطرح شد. اهمیت گفت‌وگوی زبان‌شناسانه از این روست که مذهب در سطح جمعی و اجتماعی در ابتدا به‌وسیله ارتباط زبانی ظاهر می‌شود، چون نخستین ارتباطی که میان سخنگویان نهادهای مذهبی دین به عنوان یک نهاد و مخاطبین دین در عرصه روابط اجتماعی برقرار می‌شود، ارتباط زبانی است. افزون بر این؛ بررسی منابع مذهبی که از دوران کهن به شکل متون به جای مانده است، بدون آشنایی با فلسفه زبان دینی و شناخت زبان متن دینی ممکن نیست. هر چند نمی‌توان انکار کرد که مفاهیم مذهبی همچون خدا یا معنا داشتن جهان در سطح فردی به شکل احساس ممکن است به‌طور کامل نتواند در قالب زبان ظاهر شود.

یا بخش قابل توجهی از تجربه دینی اساساً غیر زبانی و درونی است. اما، مهم‌ترین پدیده‌ای که دین‌شناس یا دین‌باور در چارچوب روابط اجتماعی — و نه احساس فردی — با آن رو به‌رو می‌شود، زبانی است که دین با آن سخن می‌گوید، نه خود مفاهیم ناب دینی. هر چند اندیشه در فردی‌ترین و درونی‌ترین شکل خود نیز مشروط به استفاده از زبان است. بنابراین دین‌شناس و دین‌باور هر دو نیازمند به یک گفت‌وگوی جدی پیرامون



کانت

به‌طور تاریخی نهادهای دینی در زندگی اجتماعی نقش قابل توجهی را ایفا نموده‌اند. در عرصه فردی نیز نقش دین قابل توجه است و بر جهت‌گیری افراد، تأثیر غیر قابل انکاری دارد. هر چند تعاریفی که از دین عرضه شده بسیار متنوع و گاه با هم ناسازگارند اما توافق عمومی میان پژوهشگران عرصه دین پژوهی وجود دارد، که: «باور به امور مقدس» (Divine or Sacred) از مؤلفه‌های ذاتی و مشترک تعریف دین به‌شمار می‌آید.^(۱) بسیاری از مفاهیم «مقدس دینی» همچون خدا، صفات او و همچنین فرشتگان، بنا به تعالیم سخنگویان نهادهای مذهبی از جنس عالم خاک نبوده و موضوع ادراک احساس‌های پنج‌گانه نیستند.

مقدس بودن «خداوند» و «صفات» او به معنی جاودانگی و مطلق بودن و نفی هر حد و قید و «تعریف حقیقی» از چنین مفاهیمی است. بنا به ادعای دین‌باوران، انسان خاکی را که نیازمند هدایت است گریزی از گفت‌وگو پیرامون این مفاهیم نیست، چرا که هدایت او مشروط به شناخت و باور به همین امور «مقدس» است. بسیاری بر این عقیده‌اند که حتی صرف نظر از مسئله رستگاری اخروی، زندگی بدون «باور» تهی و بی‌معناست. طبیعتاً ضرورت اندیشه درباره مفاهیم دینی هم‌زمان اهمیت دنیوی نیز پیدا می‌کند. نهادهای مذهبی که در دوره طولانی کهن مخاطبینش را قانع می‌کرد و جهانی را مقهور خود نموده بود، دست کم در سه قرن اخیر به‌طور روش‌مند مورد نقد و پرسش قرار گرفته

است. اگر شرط لازم را برای قانع‌کنندگی ادعاها و گزاره‌های دینی «قابل فهم بودن»، «روشن بودن» و همچنین «سازگاری درونی» بدانیم، به نظر می‌رسد بخش‌های قابل توجهی از ادبیات دینی حاضر — صرف نظر از نوع دین و یا تأویل — از جهات یادشده، موضوع پرسش است. در طی دوره یادشده؛ برای بررسی و نقد مفاهیم دینی روش‌های گوناگونی مطرح شده است. این روش‌ها را می‌توان در چهار مقوله گوهرشناختی، کارکرد

زبان‌شناسی دینی هستند، پژوهش در مورد زبان دین برگرفت‌وگو در مورد دین - با هر معنا - مقدم است. البته باید یادآوری کرد که مرزهای کاملاً روشنی میان عرصه فردی و اجتماعی مذهب یا کارکرد زبان در این دو عرصه نیز وجود ندارد. زبان یک پدیده اجتماعی است و ساخته پرداخته انسان اجتماعی است. اما زبان آن‌گاه که نهادینه و مستقر می‌شود، بر انسان نیز مسلط می‌شود. انسان اجتماعی در اینجا با گونه دیگری از خود بیگانگی (Alienation) رو به رو می‌شود؛ چراکه مقهور و مسحور زبانی می‌شود که ساخته و پرداخته خود اوست و دارای کاستی‌ها و کژنمایی‌های (Biases) بسیاری است.

خویش‌نشان ساخت مسکین آدمی

از فزونی آمد و شد در کمی

خویش‌نشان را آدمی ارزان فروخت

بود اطلس، خویش بر دلقی بدوخت

صد هزاران مار و که حیران اوست

او چرا حیران شدست و مازدوست

خاستگاه چالش‌هایی که فلسفه زبان دینی آن را مطالعه می‌کنند نیز همین است. پرسش اساسی این چالش‌هایی این است که چگونه زبان که ساخته پرداخته بشر است و دارای محدودیت‌های گوناگونی است می‌تواند، برای گزارش امر «قدسی» به کار رود؟ رابطه «کلمه» و «مدلول» در زبان متن دینی چگونه است؟ آیا کارکرد زبان دینی همان کارکردهای زبان در عرصه‌های دیگر زندگی، عرصه‌هایی همچون علوم تجربی و طبیعی، زندگی روزمره، جهان تکنولوژی است؟ اگر کارکرد زبان دینی دارای تفاوت‌هایی با کارکرد زبان در این عرصه‌هاست، در این صورت این تفاوت‌ها کدام است؟

کارکردهای پایه زبان، یعنی کارکردهای ارتباطی (Communicative Function)، بیانی (Expressive Function) و اندیشه‌پردازانه زبان (Cognitive Function) از جمله ساده‌ترین کارکردهای زبان به‌شمار می‌روند که از دوران کهن شناخته شده بودند (Binkley & Hick, 1962). اما زبان دارای کارکردهای بسیار متنوع دیگری هم است، چراکه شناخت این کارکردهای زبان در عرصه آنچه زبان عرفی (Everyday Language) یا روزمره یا گاه (Natural language) نیز خوانده می‌شود بسیار معمول است. اما زبان آن‌گاه که در زمینه‌های دیگر زندگی اجتماعی

به کار گرفته می‌شود بر پیچیدگی و پویایی آن افزوده می‌شود و ساختار و کارکردهای دیگری را می‌پذیرد. فیلسوفان کهن، از قدیم‌الایام کم یا زیاد با پیچیدگی زبان و زبان دینی و برخی از کارکردهای آن آشنا بودند. مثلاً آناکساگوراس (Anaxagoras: 450 BC) بر این باور بود اگر قرار باشد گوسفند و گاو خدا را نقاشی کنند، خدا را به شکل خود نقاشی می‌کنند و زبان را با همین نقاشی قابل مقایسه می‌دانست. یونانیان برای فهم جهان قدسی، از تمثیل کوه‌المپ که سرزمین خدایان بود کمک می‌گرفتند. جهان قدسی المپ برای آنها جهان بزرگی بود از جنس دیگری به جز جنس زمین و در دوردست‌ها قرار داشت. بزرگی این جهان و دوری آن از دسترسی انسان‌ها موجب شده بود که بشر با استفاده از زبان استعاره و تمثیل، جهان قدسی را با خود مأنوس و قابل فهم کند. کارکرد هرمس - خدای پیام‌آور - در این میان کمک به انسان برای فهم جهان خدایان بود. این او بود که خط و زبان را کشف نموده، به انسان یاد داد تا بتواند به فهم پیام‌های جهان برین بپردازد، چراکه هر فهمی و بخصوص فهم پیام‌هایی که از جهان خدایان می‌رسید، مشروط به استفاده از زبان بود. فهم به گمان آنها نوعی ترجمه تلقی می‌شد. این تمثیل‌های ساده جهان کهن، که مشابه آن در غالب فرهنگ‌ها موجود است، بیان این نکته است که بازگفت (Reintrepretation) پدیده‌های قدسی، همواره با نوعی بازتأویل یا بازتنزیل آنها همراه است. معمولاً در این فرایند تأویل یا تأویل‌گر آمیخته شده نوعی همسازی یا هم‌شکلی میان آنها به وجود می‌آید. زبان بویژه زبانی که نهادینه شده است دارای نقش غیرقابل‌انکاری در این بازتأویل و بازتنزیل است. به گونه‌ای که نقش زبان، دیگر از یک رسانه (Media) فراتر می‌رود و به صافی و فیلتری تبدیل می‌شود که تأویل متن دینی مشروط به آن می‌شود. در همین فرایند است که امور قدسی در چارچوب زبان رنگ زمینی به خود می‌گیرند.

در چپستی زبان

طبیعی است که منظور از زبان - در اینجا - آن اندام تولید و مدیریت اصوات و یا الفاظ و بالاخره آن عضوی نیست که کارکردش مدیریت فرایند گفتار است. موضوع بررسی در اینجا زبان به معنی گفتار یا نظام گفتاری است. زبان اندامی است که به کمک آن توانایی گفت‌وگو و گفتار شکل می‌گیرد. هوا از نای عبور می‌کند. در دهان در قالب اصواتی شکل می‌گیرد. اندام‌های درونی دهان و به‌طور اخص زبان در فرایند تولید صوت مشارکت دارند تا صوت با هوا به بیرون

برای بررسی و نقد مفاهیم دینی روش‌های گوناگونی مطرح شده است. این روش‌ها را می‌توان در چهار مقوله گوهر شناختی، کارکرد شناسی، معرفت‌شناسی و زبان‌شناسی طبقه‌بندی نمود. بررسی گوهر شناختی

(Substancial approach) مذهب به‌طور تاریخی از نظر زمانی بر پژوهش کارکردشناسی

(Functional approach) مقدم است. بررسی کارکردشناسانه مذهب که پیامد پیدایش علوم اجتماعی مدرن و استقلال آن از فلسفه بود، با برجسته شدن معرفت‌شناسی در فلسفه

(Epistemological approach) جای خود را به بررسی معرفت‌شناسانه مذهب داد، اما بررسی و نقد مذهب به عرصه معرفت‌شناسانه محدود نشد و در ادامه بررسی زبان‌شناسانه به‌عنوان راه دیگری برای مطالعه مذهب مطرح شد

از دهان بجهد (کلمه لفظ در عربی به همین معناست). صدا بر پایه‌های درونی گوش مخاطب «تأثیر» می‌گذارد. یکی از معنای لغت عربی کلام نیز تأثیر گذاشتن می‌باشد. صداها به وسیله مخاطب رمزگشایی و تأویل شده و معنا در جهان درون او آفریده می‌شود. در همین فرایند است که «معنا» از «ذهن» گوینده به «ذهن» مخاطب او گذر می‌کند. مولانا این مراحل گوناگون را چنین سروده است:

چون ز حرف و صوت و دم یکتا شود

آن همه بگذارد و دریا شود

حرف‌گو و حرف‌نوش و حرف‌ها

هر سه جان‌گردند اندر آنها

مولانا در ابیاتی که آمد فرآورده نهایی ترکیب دم و صوت و حرف؛ یعنی معناراکه از نظر کیفی و ماهوی با تک تک اجزاء یکسان نیست، با صفاتی همچون «دریا» و «جان» توصیف می‌کند، چراکه به گمان او با پیوستن مؤلفه‌های گفتار یعنی صدا و حرف در فرایند گفتار جهان بزرگ معنایی آفریده می‌شود، که بزرگی آن هم طراز دریاست. این توصیف از گفتار و شنودار بسیار ساده و دارای کاستی است، اما به هر رو تصویری از فرایند گفتار - شنودار را ارائه می‌دهد. اما گفتار با خود اندام زبان - که نامش از آن گرفته شده است - یا حتی سایر اندام‌های فرستادن و دریافت پیام یکی نیست. بر همین منوال فهم گفتار نیز از شنیدن یا دریافت صوت از مجرای گوش هم یکی نیست. البته گفتار از جنس زبان یعنی اندام مدیریت صوت نیست، بلکه از جنس و سنخ دیگری است. این

جابه‌جایی نام لازم و ملزوم، عرفاً انجام شده تا رابطه‌ای را به نمایش بگذارد. در زبان عربی هم همین کار صورت گرفته، یعنی لسان که نام اندام گفتار است بر خود گفتار نهاده شده است. کارکرد زبان کنترل و تغییر فرم اصواتی است که الفاظ از آنها تشکیل شده است. حال آنکه نظام گفتاری سلسله نمادها، علائم و سمبل‌هاست که در چارچوب یک فرهنگ معین دارای معناست ولی خارج از آن بی‌معناست. زبان، براساس این نگاه، حامل و حاوی پیام‌های معینی است که در صورتی که خطاب‌کننده و مخاطب بر آن توافق داشته باشند معانی را از یکی به دیگری منتقل می‌کند. این معمول‌ترین و ساده‌ترین تصویر از کارکرد زبان است. اما کارکردهای زبان و بخصوص زبان متن دینی، موضوع پرسش‌های بسیار گوناگونی است.

در چارچوب توصیفی که آمد؛ زبان دینی بخشی از زبان رایج هر جامعه و منظومه‌ای (System) از نشانه‌هاست

که دارای کارکردهای گوناگونی است. از جمله این کارکردها؛ یکی بیان طیفی از موضوعاتی مانند اصول عقاید، سرگذشت و سرانجام انسان، احساس، موعظه، قصص، تاریخ، احکام، دعا، نفرین و عبادت است. اما «بیان» و «ابراز» عقیده که کارکرد ارتباطی زبان دین است، تنها کارکرد آن نیست. همچنان که خواهیم دید زبان دین کارکردهای بسیار بیشتری دارد. تهییج، ترغیب، دادن بیم و امید از دیگر کارکردهای زبان دین است. وجود چنین کارکردهایی موجب می‌شود زبان دین در چارچوب دیگر زبان‌ها نگنجد و دارای کارکردی کنش مند (Speech act function) شود. زبان دین گاه رسمیت یافته، استاندارد و نهادینه می‌شود، اما بخش عمده آن بخصوص آن بخش که در عرصه فردی قرار دارد، به شکل غیر رسمی باقی می‌ماند. هر چند بخشی از زبان دینی به شکل نوشتار باقی مانده و نسل به نسل منتقل می‌شود، اما بخش عمده منابع و ادبیات به شکل زبان گفتاری باقی می‌ماند. به همین دلیل عرصه فلسفه زبان دینی از نظر موضوعات و کارکردها بسیار وسیع است. بنابراین گفت‌وگو در مورد زبان دینی تنها به زبان دینی اسلام، مسیحیت، یا یهودیت خلاصه نمی‌شود، بلکه آنچه فلسفه زبان دینی خوانده می‌شود گفت‌وگو پیرامون زبان دینی را صرف نظر از نوع، شکل و شاخه‌های خاص دنبال می‌کند. هر زبانی که بدون یا غیر مدون، نوشتاری و یا گفتاری با امور قدسی در ارتباط است زبان دینی به شمار می‌رود. منظر فلسفه زبان، نگاه به دین به عنوان پدیده‌های اجتماعی است که شامل همه نهادها و مذاهب است خواه مذاهب یکتاگرا (یهودیت و اسلام) باشد یا ادیان چندخدایی (ادیان یونان قدیم) یا مذاهب بی‌خدا (بودایی)،

چونان قدیم) یا مذاهب بی‌خدا (بودایی)،

چونان قدیم) یا مذاهب بی‌خدا (بودایی)،

چونان قدیم) یا مذاهب بی‌خدا (بودایی)،

چونان قدیم) یا مذاهب بی‌خدا (بودایی)،

اهمیت فلسفه زبان دین

هر چند بررسی زبان متون دینی

پژوهش جدیدی نیست اما به نظر می‌رسد

بر اهمیت پژوهش پیرامون فلسفه زبان و

فلسفه زبان دینی در دوره ما افزوده شده

باشد، چراکه پژوهش فیلسوفان پیش از

کانت بیشتر به روی «وجود» و «موجود»

یابه زبان دقیق تر بر «معلوم» بشر متمرکز

بود. همان موضوع اساسی معرفت بشری

هم تلقی می‌شد. یکی از تأثیرات اندیشه

کانتی این بود که توجه فیلسوفان بر خود

معرفت که وسیله دسترسی یا رسیدن

«فاعل» به «موضوع شناسایی» است،

جلب شود. اما امروز زبان و چگونگی

رابطه آن با معرفت و معلوم است که مورد

توجه فیلسوفان قرار گرفته است. اگر محور

فلسفه کانت رابطه معرفت با واقعیت بود،

اینک رابطه زبان و معرفت به محور

گفت‌وگوی فیلسوفان بدل شده است.

مهم‌ترین پدیده‌های که دین‌شناس یا دین‌باور در چارچوب روابط اجتماعی - و نه احساس فردی - با آن روبه‌رو می‌شود، زبانی است که دین با آن سخن می‌گوید، نه خود مفاهیم ناب دینی. هر چند اندیشه در فردی‌ترین و درونی‌ترین شکل خود نیز مشروط به استفاده از زبان است



زبان بویژه زبانی که نهادینه شده است دارای نقش غیرقابل انکاری در بازتأویل و بازتنزیل است. به گونه‌ای که نقش زبان، دیگر از یک رسانه (Media) فراتر می‌رود و به صافی و فیلتری تبدیل می‌شود که تأویل متن دینی مشروط به آن می‌شود. در همین فرایند است که امور قدسی در چارچوب زبان رنگ زمینی به خود می‌گیرند

به همین دلیل دوران ما دوره فلسفه زبان نیز هست (Stiver, 1996). اگر برای ساده کردن تحولی که یاد شد مثلی را با سه زاویه متشکل از معرفت، واقعیت و زبان در ذهن خود استفاده کنیم، می توان ادعا کرد در فلسفه کلاسیک و حکمت رایج رابطه این سه، رابطه ای متقارن بود. معرفت نماد واقعیت بود (صوره الشی عند العقل یا حضور المعلوم عند العالم) و زبان نیز بیان آنچه در نزد عقل بود. به همین دلیل تحلیل آنها به روی مفاهیم و کلمات متمرکز بود، چراکه گمان می کردند با تحلیل ذات مفهوم می توان به شناخت کنه و ذاتیات مصادیق بیرونی دست یافت. تأکید بر تحلیل عقلی و روش قیاسی هم به همین دلیل بود. هر چند عنایت فیلسوفان به چگونگی



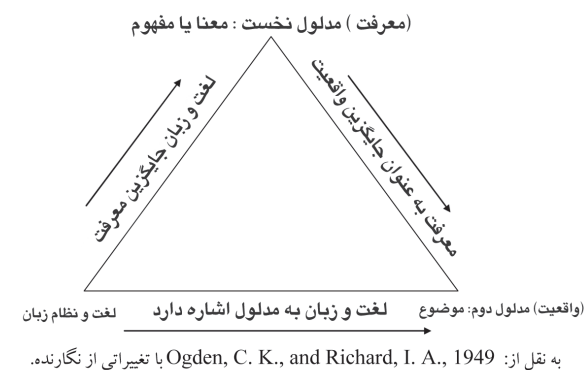
ویتگنشتاین

رابطه زبان، مفاهیم و مصادیق بیرونی نسبت به امروز کم بود، ولی آنها به هر حال در مباحث الفاظ منطقی و اصولیون مسلمان نیز تحت همان عنوان به این مهم پرداخته بودند. گفت وگویی فیلسوفان گذشته مسلمان در خصوص رابطه این سه، به روی تقسیم وجود به مراتب عینی، لفظی، ذهنی و کتبی متمرکز می شود. به گمان آنها وجود در این مراتب هر چند دارای وحدت معنایی است، ولی تشکیکی است. اما ماهیت در همه این مراتب یکی است، مگر این که حیثیت هایی که در نظر گرفته می شود مانند حیثیت یا نوع حمل متفاوت باشد. می توان ادعا کرد که فیلسوفان مسلمان همه بر این باور بودند که معرفت بشر بازتاب واقعیت بوده و زبان نیز رسانه خنثی و البته صدیق و صادق این معرفت است. اعتماد بر گسترده کارکرد و توانایی زبان چنان بوده که کمتر در این شک می شده که زبان نتواند بیان واقعیت و بیان خودش باشد. زبان، ابزاری بود که توان نقل همه گزاره های ارتسامی (حصولی) را داشت و کلمات نیز کم و بیش با عنوان «توقیفی» توصیف می شدند (فخر رازی، جلد نخست). اما عارفان کم و بیش با محدودیت های زبان بخصوص در عرصه بیان احوالات درونی سالک بی خبر نبودند.

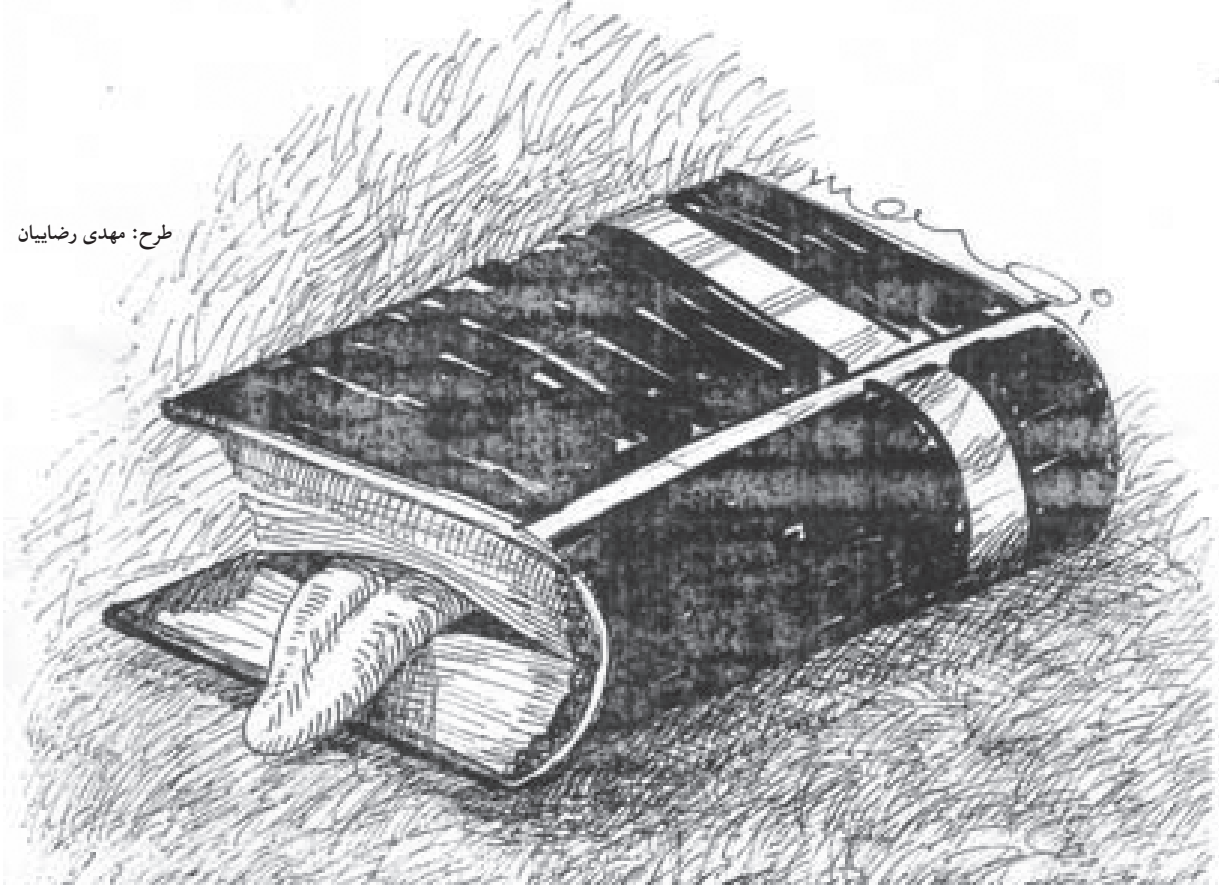
هر چه گویم عشق را شرح و بیان
چون به عشق آیم خجل باشم از آن
گر چه تفسیر زبان روشن گر است
لیک عشق بی زبان روشن تر است
چون قلم اندر نوشتن می شتافت
چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت
عقل در شرحش چو خر در گل بخت
شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت
در اینجا مولانا، زبان را ناتوان از بیان عشق دانسته، برای فهم عشق – واقعیت سوپوزکتیو درونی – به خود واقعیت عشق پناه می برد. حافظ هم به گونه دیگری مطلب مورد اشاره مولانا را سروده است:
زبان ناطقه در وصف شوق نالان است
چه جای کلک بریده زبان بیهده گوست

حافظ بر این نکته اشاره دارد که وقتی زبان گفتاری یا به قول وی «زبان ناطقه» که زبان زنده ای است از وصف شوق درونی از ناتوانی به فغان آمده نمی توان از زبان نوشتاری قلم انتظار زیادی داشت. عارفان تنگنای زبان در شرح و بیان «عشق»، یعنی درونی ترین «حال» انسان را می شناختند و بر آن تأکید داشتند. از آن جهت که به گمان آنها روان انسان از جنس جهان قدسی بود، اعتقاد آنها به ناکارایی زبان بشر در بازگفت جهان قدسی عجیب نیست. همزمان آنها در بیان امور ساده تر نیز از زبان استعاره در قالب تشبیه و تشخیص و تمثیل کمک می گرفتند. با این وجود آنها عمد و اهتمامی برای تدوین روش شناسی نحله تأویلی خود نداشتند، چراکه روش مفاهمه آنان در چارچوب جامعه زبانی معین و حلقه های گروه بندی های اجتماعی محدود موضوعیت داشت و نسل به نسل به ارث می رسید. البته این طبیعی است چراکه هرگونه از سازمان گری دارای الزامات زبانی و ارتباطی خود است. اما عکس مطلب نیز معتبر است، چون هر زبان معین نیز با شکل سازمانی خاص ملازمه دارد، به همین دلیل زبان و معرفت فرقه های مذهبی از زبان و معرفت شناسی جمعیت های باز (Open organisation) متفاوت است.

گفت وگو در خصوص فلسفه زبان به طور عام و زبان دینی به طور خاص دارای نوعی تداخل و همبستگی با گفت وگویی معرفت شناسانه نیز هست. چون مدلول نخستین زبان مفاهیم ذهنی است که یک فرآورده معرفتی است و واقعیات بیرون برخلاف آنچه احساس می شود، مدلولات ثانوی زبان هستند. به همین دلیل هر گفت وگو پیرامون چگونگی دلالت زبان بر مدلولات خود با چگونگی رابطه مفاهیم ذهنی و معرفتی بر مصادیق، گره خورده است. هر دگرگونی نظری در عرصه فلسفه زبان طبیعتاً بر درک معرفت شناسانه مؤثر است. عکس این مطلب هم درست است، یعنی آن که دگرگونی در پارادایم معرفت شناسانه قاعداً می بایست بر پارادایم فلسفه زبان مؤثر باشد.



بنا به استدلال اوگدن (۱۹۴۹)، زبان در فرایند گفت وگو به عنوان



از ساز و ارغنون منطقی او می‌تواند به فیلسوفان شیوه درست اندیشه کردن را بیاموزد، زیرا انسانی که منطق ملکه ذهن او نیست همواره در مخاطره انواع مغالطه است. اما او معرفت حقیقی و منطبق با واقعیت یا نفس‌الامر را ناممکن نمی‌داند همان‌گونه که امکان انتقال آن معرفت به وسیله زبان را نیز میسر تلقی می‌کرد. مباحث الفاظ منطق او دستگاهی

برای تضمین درستی این مبادله معرفتی بود. در مباحث مربوط استدلال و برهان راهکارهای ترکیب گزاره‌هایی را می‌آموزد که درست هستند (Kenny, 1998). اما پس از قرون وسطا مسیر اندیشه دگرگون می‌شود. فرانسیس بیکن (1561 - 1626) منطق ارسطو را به نقد گرفت و نشان داد که بت‌های (Idols) چهارگانه همواره در فرایند اندیشه کردن حضور دارند و آن را هدایت می‌کنند. بت قبيله (Idola tribus)، بت غار (specus)، بت بازاری (Idola fori) و بت نمایشی (idola theatri) بت‌های گوناگونی هستند که معرفت حقیقی بر سر راه آنها قربانی می‌شود تا بشر از دستیابی به خداوند حقیقت محروم بماند. هم او بود که به کوتاهی هم شده به ناکارایی‌های زبان برای انتقال معانی اشاره کرد. او نشان داد که نظام زبانی بر ذهن و اندیشه چیره است و فرایند اندیشه‌ورزی را تحت تأثیر قرار

بدیل (Alternative) و نماینده معرفت شده تلقی می‌شود. اما از آنجایی که معرفت به نوبه خود، بدیل و نماینده واقعیت تلقی می‌شود، در هنگام گفتار، زبان به عنوان نماینده واقعیت یا مدلول به جای واقعیت می‌نشیند. از این روست که مثلاً کلمه که به تصور انسان اشاره دارد، به عنوان نماد واقعیت محسوب می‌شود. در این فرایند تنزیلی، واقعیت

به معرفت و معرفت به زبان تقلیل پیدا می‌کند. عبور پیاپی و مداوم واقعیت از صافی معرفت جمعی و نظام زبانی، دیگر از واقعیت زنده چیزی جز نمادی تحریف (Biased) شده باقی نمی‌گذارد.

شک در خصوص «حقیقی» بودن معرفت بشری، در دوران افلاطون و حتی پیش از او نیز وجود داشت. افلاطون مدعی بود معرفت انسان به جهان چیزی شبیه سایه‌ای بر غار تاریک است. انسان که همچون اسیری در غار تنگ و تاریک وجود محدود خود گرفتار آمده، بخشی از این سایه‌ها را به شکل نارسا احساس می‌کند. معرفت حقیقی به نظر او، معرفت به نمونه برین موجودات (مُثَل) بود. اما این تشبیه برای نشان دادن، محدودیتی که بر معرفت بشر است، کفایت نمی‌کرد (Platon, 1998). ارسطو ادعا می‌کرد استفاده

**هر زبانی که مدون یا غیر مدون،
نوشتاری و یا گفتاری با امور قدسی در
ارتباط است زبان دینی به شمار می‌رود.
منظر فلسفه زبان، نگاه به دین به عنوان
پدیده‌های اجتماعی است که شامل همه
نهادهای مذهبی است خواه مذاهب
یکتاگرا (یهودیت و اسلام) باشد یا ادیان
چند خدایی (ادیان یونان قدیم) یا
مذاهب بی‌خدا (بودایی)، چرا که گمان
می‌رود زبان مذاهب دارای اشتراکات
زیاد و غیر قابل انکاری است**



**اگر محور فلسفه کانت رابطه معرفت با
واقعیت بود، اینک رابطه زبان و معرفت
به محور گفت‌وگوی فیلسوفان بدل
شده است**

می‌دهد (Kenny, 1998).

هر چند راهکار تشبیهی که بیکن برای نشان دادن محدودیت‌های ذهن و زبان بشر برگزید، امروز کمی ساده‌گرایی به نظر آید، اما همین ساده‌سازی مفاهیم گام بلندی برای نقدهای معرفت‌شناسانه بعدی بود. در چارچوب همین مباحثه بوده که کانت استدلال کرد بشر قادر نیست جهان را آن‌گونه که هست بشناسد. بشر جهان را تنها از لابه‌لای شبکه مقوله‌هایی معین درک می‌کند. بدین ترتیب ضلع نخست مثلث یعنی رابطه میان واقعیت و معرفت ترک برداشت و موضوع شک جدی قرار گرفت. با تقسیم موجودات به فنومن (Phenomena) یعنی شی برای ما و شی یا معلوم آن‌گونه که هست (Noumena)، شکاف میان واقعیت و معرفت، در فلسفه کانتی، رسمیت یافت اما در آنجا محصور نماند، چون دست‌کم در علوم اجتماعی نیز به تدریج این شکاف پذیرفته شد. اما این آغاز راه بود. با ظهور ویتگنشتاین ضلع دیگر مثلث که در طول چندین هزار سال دوام آورده و بر ذهنیت انسان سایه افکنده بود، ترک برداشت. ویتگنشتاین (Ludwig Wittgenstein) بر این باور است که معرفت بشر محدود به مرزهای زبان است. زبان، صافی فعالی است که نه تنها اندیشه را مدیریت می‌کند بلکه تأثیر قابل توجهی بر رفتار انسان دارد. او حتی پارا از این فراتر می‌گذارد و با

نقد دوآلیسم سنتی (dualism Traditional) «کلمه» و «معنا» را به عنوان واقعیتی یگانه توصیف می‌کند.^(۲) این فیلسوف مدعی می‌شود انسان واقعیت را از شبکه مقولات می‌بیند اما خود این مقولات محصول فرایند زبان هستند. زبان یک رسانه یا واسطه منفعل و سترون نیست، زبان ابزار اندیشه است و چگونگی فهم ما از واقعیت را شکل می‌دهد (Lubcke, 1982, 1998 Kenny)، حتی ادراکات حسی ما متأثر از نظام زبانی حاکم بر ذهن ماست. از این رو می‌توان ادعا کرد که جهان انسان یک جهان مجازی (Virtual world) متشکل از زبان است. چنین جهانی مملو است از علائم، نمادها و نشانه‌ها. کنش‌های روانی، پنداری، گفتاری، نوشتاری و کرداری ما نیز متأثر از همین عناصر است. انسان اجتماعی از جام همین جهان زبانی است که جهان‌های دیگر را دیده و تأویل می‌کند. به عبارت دیگر همین جهان زبانی مدیوم (مسامحتاً واسطه) نگاه به جهان‌های دیگر است. رابطه ما به جهان بیرون را همین مدیوم هدایت می‌کند. برخلاف

انگاره و اندیشه سنتی، زبان گزارش‌گر صدیق و مدیومی سترون نیست. زبان پر از باور، پیش‌فهم و داوری است. فرایند تولید زبان بدون مدیریت گروه‌هایی که در چارچوب جامعه طبقاتی متولی آن هستند، امکان‌پذیر نیست. به نظر ویتگنشتاین با ارجاع نمی‌توان کلمات را معنا نمود و زبان را درک کرد، بلکه این چگونگی استفاده از کلمات در متن واقعی زندگی است که معانی آنها را می‌سازد و آشکار می‌کند، کما اینکه نقش مهره‌های شطرنج تنها در هنگام بازی شطرنج است که آشکار می‌شود. نقش مهره‌های شطرنج خود به خود روشن نیست و تنها در متن حرکت است که به نمایش در می‌آید. بازی زبانی (game Language) اشاره به همین مطلب دارد (Lubcke, 1982)، بنابراین پرسش از معنای یک کلمه یا جمله موضوعیت ندارد؛ این چگونگی استفاده از آنهاست که معانی آنها را بازگو می‌کند. گادامر به پیروی از افلاطون بر این باور است که اندیشه کردن چیزی جز سخن گفتن با خویش نیست (Gadamer, 2006). با تقلیل اندیشه به «سخن گفتن» البته نقش زبان بسیار برجسته می‌شود، حتی شاید بتوان گفت اندیشه کردن جز نوعی سخن گفتن نباشد. او می‌نویسد: «کسی چیرگی زبان ما بر اندیشه ما را انکار نخواهد کرد. ما با کلمات اندیشه می‌کنیم (همان). تعریف ارسطو از انسان بنا به آنچه «حد تامه» خوانده می‌شود، حیوان ناطق بود. اگر نطق را نه آن‌گونه برخی تعریف کرده‌اند، توانایی اندیشه ندانسته، بلکه توانایی گفت‌وگو بدانیم، فصل یا تفاوت ذاتی انسان از حیوان همین استفاده از نظام زبانی است. ریکور و هایدگر تعریف ارسطو از انسان را باز تفسیر نمودند و مدعی شدند که انسان همان زبان است (Riceur, 2004). رویکرد تازه فلسفه زبان دارای هماهنگی درونی (Intimate consistency) با معرفت‌شناسی تئولگر است.

به نظر می‌آید که دین‌شناسی و بخصوص دین‌شناسی معاصر ایران کم و بیش نیز مسیری که جهان اندیشه در غرب پیمود را طی نماید. دوره‌های گذشته تلاش اندیشمندان و دین‌شناسان به روی شناخت «حقیقت» دین و تفکیک عناصر ذاتی و عرضی آن متمرکز بود. هر گروه مدعی بود که نه تنها «حقیقت» دین را در دسترس دارد بلکه آن را هم نمایندگی می‌کند. حتی در دوره اخیر نیز افرادی اعم از اهل حوزه یا غیر آن، مدعی بیان و نمایندگی

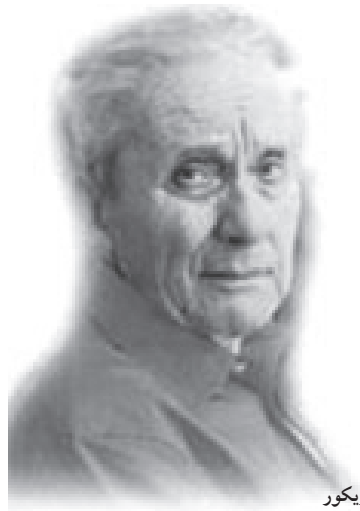
هر گفت‌وگو پیرامون چگونگی دلالت زبان بر مدلولات خود با چگونگی رابطه مفاهیم ذهنی و معرفتی بر مصادیق، گره خورده است. هر دگرگونی نظری در عرصه فلسفه زبان طبیعتاً بر درک معرفت‌شناسانه مؤثر است. عکس این مطلب هم درست است، یعنی آن‌که دگرگونی در پارادایم معرفت‌شناسانه قاعداً می‌بایست بر پارادایم فلسفه زبان مؤثر باشد

برخلاف انگاره و اندیشه سنتی، زبان گزارش‌گر صدیق و مدیومی سترون نیست. زبان پر از باور، پیش‌فهم و داوری است. فرایند تولید زبان بدون مدیریت گروه‌هایی که در چارچوب جامعه طبقاتی متولی آن هستند، امکان‌پذیر نیست. به نظر ویتگنشتاین با ارجاع نمی‌توان کلمات را معنا نمود و زبان را درک کرد، بلکه چگونگی استفاده از کلمات در متن واقعی زندگی است که معانی آنها را می‌سازد و آشکار می‌کند

«دین ناب» شدند. در دو دهه اخیر نحله جدیدی مباحثات خود را متوجه دین‌شناسی و یا معرفت‌دینی نمود. بدین ترتیب مدار گفت‌وگو از حقیقت «دین» به دین‌شناسی یا معرفت‌شناسی دینی نه «حقیقت» ارتقا یافت. این تلاش هر چند ممدوح است ولی کافی به نظر نمی‌رسد. اینک گفت‌وگو در خصوص فلسفه زبانی دینی به یک ضرورت تبدیل شده است، چرا که دو مسئله اساسی یعنی تحقیق‌پذیری (Verification) و سازگاری درونی اندیشه دینی (Consistency) که شرط‌های اصلی عقلانیت دین‌شناسی است مشروط به شناخت زبانی‌شناسی متن دینی است. به همین دلیل تا پیش از آن‌که پژوهشگر موضع خود را در مورد سرشت زبانی متن دینی روشن نکند، تأویلی که او از متن عرضه می‌کند، فاقد مبانی روشن است.

در نتیجه بررسی فلسفه زبانی متن از نظر ترتب منطقی بر پژوهش معرفت‌شناسانه و پژوهش عقلانیت متن مقدم است. فلسفه زبانی در چارچوب جهان زبانی و به کمک ابزار زبانی به گفت‌وگو و پژوهش گذاشته می‌شود. چنین گفت‌وگویی تابع همه محدودیت‌های زبانی می‌باشد. همین مشکل در مورد «شناخت» نیز مصداق دارد، چون انسان، شناخت خویش را در چارچوب و با کمک خود ابزار شناخت مورد بررسی و نقد قرار می‌دهد. البته برون شدن از مرزهای شناخت و زبان برای بررسی آنها میسر نیست. دگرگونی موضع زبانی‌شناسی دارای پیامدهای بسیار کلانی در فهم معنای متن دینی است، زیرا جزمیت برخی از دین‌باوران محصول این ادعاست که زبان یعنی حکایت‌گر متن دینی آئینه تمام‌نمای معرفت حقیقی است. طبیعی است وقتی زبان تحریف‌کننده معرفت و معرفت انسانی نیز مجموعه‌ای از اعتباریات (Social construction) تلقی شود، دیگر ادعای دسترسی به حقایق مطلق و «اسلام ناب» میسر نخواهد بود. بدین ترتیب جدل میان نحله‌های کلامی و تفسیری که تا دیروز به عنوان جدال میان «حق» و «باطل» توصیف می‌شد، به عنوان قرائت‌های گوناگون از منابع دینی تلقی خواهد شد. روشن است که پذیرش تکثر (Pluralism) نحله‌های کلامی و تفسیری شرط لازم پذیرش تکثر دین‌شناسی (pluralism Religious) است. به همین دلیل می‌توان ادعا کرد هر دگرگونی در گرایش کلامی و تفسیری مشروط به دگرگونی در فلسفه زبانی متن و دین است.

در دو دهه اخیر نحله جدیدی مباحثات خود را متوجه دین‌شناسی و یا معرفت‌دینی نمود. بدین ترتیب مدار گفت‌وگو از حقیقت «دین» به دین‌شناسی یا معرفت‌شناسی دینی نه «حقیقت» ارتقا یافت. این تلاش هر چند ممدوح است ولی کافی به نظر نمی‌رسد. اینک گفت‌وگو در خصوص فلسفه زبانی دینی یا فلسفه زبانی متن دینی به یک ضرورت تبدیل شده است، چرا که دو مسئله اساسی یعنی تحقیق‌پذیری (Verification) و سازگاری درونی اندیشه دینی (Consistency) که شرط‌های اصلی عقلانیت دین‌شناسی است مشروط به شناخت زبانی‌شناسی متن دینی است



ریکور

این ادعا مسوق به تجربه تاریخی و مطالعه مدارس گوناگون دین‌شناسی در میان مسلمانان است.

ریشه‌های تاریخی فلسفه زبانی دین بررسی مدارس گوناگون فقهی، کلامی، عرفانی و فلسفی نشان می‌دهد که هر کدام دارای نوعی موضع‌گیری و گرایش خاص به فلسفه زبانی متن دینی هستند. برای نمونه، زبان متن برای فقیهان بنا بر آنچه در منابع اصولی آمده است اصاله الحقیقه، اصاله العموم و اصاله الظهور است (مظفر، ۱۳۷۹ ص ۳۵-۳۷). در چارچوب چنین روشی، زبان می‌تواند معنا را به مخاطب منتقل کند. زبان متن دینی حقیقت (در مقابل مجاز) است و صرف‌نظر از هر دگرگونی زبانی، مخاطبین همه زمان‌ها می‌توانند منظور متن را دریابند. چنین ادعاهای مهمی جزو اصول موضوعه معرفت فقهی به‌شمار می‌آید و موضوع گفت‌وگوی مستقیم فقیه نیست. زبان موضوع بسیار مهم از معارف خاص همچون زبانی‌شناسی، فلسفه زبان و فلسفه زبانی دینی است. گفت‌وگو پیرامون چگونگی دلالت زبان متن دارای سابقه بسیار طولانی است و به نظر می‌رسد با جدال میان معتزله و اشعریه و همچنین مُشبهه و مُعتزله رسمیت یافته باشد. معتزله بر این باور بودند که گفته خداوند، آفریده‌ای حادث در موضوع معین است (شهرستانی، ۱۹۸۶). حرف، صوت و کتاب مثال‌های این کلام است (همان). به باور اشعری امری قائم به خود (مستقل از موضوع) است و البته از عبارت متمایز است (شهرستانی، ۱۹۸۶). در نزد معتزله «کلام» کردار گوینده است ولی به باور اشعری کلام به‌گوینده قائم است یعنی صفت اوست (همان). معتزله سبک تأویلی خاص خود را داشتند. عقل برای آنها ملاک نهایی صحت و سقم گزاره‌های دینی بود. آنها تلاش می‌کردند تا با دستیابی به معانی متن، ظاهر آنرا تأویل نمایند. کلماتی همچون دست (یدالله)، صورت (وجه الله) نمی‌تواند دارای معنی «حقیقی» باشد، از این رو در کادر زبان روزمره قابل فهم نیستند. پیامد چنین امری به گمان آنها ناسازگاری در متون دینی و دستگاه اندیشه دینی بود (مقایسه‌کنید با الذهبی ۱۹۷۶ و همچنین شیرازی، ۱۳۴۱، شیرازی، ۱۳۶۱).

برای کسانی همچون احمد بن حنبل و کسانی مانند مالک بن انس، مقاتل، ظاهر متن (قرآن) ملاک فهم بود (شهرستانی، ۱۹۸۶). برخی متکلمین این گرایش بر این باور بودند که زبان قرآن حقیقت است و مجاز

راهی در آن ندارد (ابی عبیده معمر بن المثنی، مجاز القرآن، بی تا، مقایسه کنید با ابن تیمیه: رساله فی الحقیقه و المجاز). آنها هرچند در مقابل تأویل‌گرایی معتزله مقاومت نشان می‌دادند اما با مُشبهه نیز مرزبندی آشکار داشتند. به گزارش شهرستانی پیروان چنین گرایشی حتی از ترجمه آیات قرآن خودداری نموده و تلاش می‌کردند تا خود الفاظ و کلمات قرآن را به جای ترجمه یا تعبیر به کار ببرند (همان).

پیروان گرایش مُشبهه اما از این هم پا را فراتر گذارده و مدعی بودند که هرچه در متون دینی در خصوص صفات خدا و مانند آن آمده عیناً واقعیت دارد. آنها خداوند را موجودی شبیه به انسان می‌دانستند، از این رو مفاهیمی همچون دست و صورت خدا در قرآن را نیز به استعاره و مجاز تأویل نمی‌کردند. هشامیه شیعه و حشویه اهل سنت از پیروان چنین نظری بودند (همان). حشویه مدعی بودند که حروف، صداها، نوشته‌های دینی قدیم و ازلی هستند. آنها بر این باور بودند که کلامی که به شکل حروف، کلمه و صدا نیست قابل فهم نیست و قرآن نیز چیزی فراتر از اینها تلقی نمی‌شد، از این رو گفت‌وگوی میان پیامبر و خداوند و فرشتگان را همانند گفت‌وگوی میان انسان‌ها می‌دانستند (همان و همچنین البغدادی، ۱۹۸۷). اما مُعطله بر این باور بودند که دستگاه معرفتی انسان محدودتر از آن است که بتواند به درک جهان قدسی نائل شود. آنها برای اثبات این ادعای خود گاه به محدودیت‌های زبانی نیز اشاره می‌کردند (همان). نتیجه طبیعی چنین موضع معرفت‌شناسانه و زبان‌شناسانه این بود که آنها زبان قرآن را، زبان مجاز می‌دانستند. کشمکش میان معتزله و اشعریه به شکل پنهان در متون مذهبی به گونه‌های متفاوتی ادامه یافت.

از بررسی مدرسه‌های تفسیری، روایی، کلامی، فقهی و فلسفی چنین برمی‌آید که آنها را می‌توان با وجود آن‌که تنوعشان براساس دو مؤلفه بنیادی یعنی چگونگی درک آنها از زبان متن دینی و همچنین قابل شناخت بودن آن به‌طور کلی به چهار گرایش اساسی طبقه‌بندی نمود. چگونگی درک آنها از زبان متن دینی میان تأویل‌گران بسیار متنوع است و طیفی را در بر می‌گیرد که یک قطب آن تأویل‌گرانی قرار دارند که معتقدند

که زبان دین زبان مجاز و تشبیه است و در قطب دیگر تأویل‌گرانی که زبان دین را زبان حقیقت می‌دانند. همین دو گرایش از نظر چگونگی تلقی‌شان از قابل شناخت بودن یا غیر قابل شناخت بودن زبان دین به دو قطب ناسازگار تقسیم می‌شوند. این طبقه‌بندی بر اساس دو مؤلفه ذاتی بنا شده است و تنوع و شباهت مدارس تفسیری را به صورت روشن‌تری به نمایش می‌گذارد. فایده استفاده از این طبقه‌بندی این است که مفسر را قادر می‌کند تا پیش از هر چیز مختصات نظری و زبان‌شناسی خود را تعریف کند. تعریف و معرفی موضع نظری و زبان‌شناسی شرط اصلی هر نقد معتبری است. افزون بر این، طبقه‌بندی

یاد شده می‌تواند همچون ابزار و شاقولی برای ارزیابی ادبیات تفسیری به کار رود. بنا به جایگاه تأویل‌گر در این طبقه‌بندی است که تأویل او شکل می‌گیرد. به زبان ساده‌تر تأویل و قرائت از متن دینی آشکار یا پنهان دارای نوعی موضع‌گیری نسبت به زبان نهفته در متن نیز هست.

طبقه‌بندی رویکردهای گوناگون در تأویل زبان متن دینی

Non-Literal زبان مجاز و تشبیه	
رویکرد اشاری صوفیه	رویکرد شناختاری متن Cognitive Language
رویکرد غیر شناختاری متن Non-cognitive Language	رویکرد مبتنی بر حکمت معنایی
رویکرد فقهی و کلامی	برخی فرقه‌هایی که معتقدند قرآن قابل فهم نیست
Literal زبان حقیقت	

رابطه زبان با واقعیت بدیهی و روشن نیست، اما می‌توان ادعا کرد تجربه ساده واقعیت بیرونی با احساس‌های پنج‌گانه دست‌کم یکی از عناصر ساده و بنیادی زبان است. به نظر می‌رسد اشاره به پدیده‌های محسوس کارکرد نخستین زبان است، اما این امر تا زمانی کارکرد داشت که زبان به شکل یک نظام بر ذهن جمعی مسلط نشده است. زبان آنگاه که به شکل نهاد اجتماعی شکل می‌گیرد و از فرد مستقل می‌شود، کارکرد نخستین آن به سود کارکردهای دیگر رنگ می‌بازد. استقرار زبان به عنوان نهاد موجب می‌شود تا مفاهیمی که به عنوان «معنا» پذیرفته شده، مرجع نخستین کلمات تصور شوند. البته این معانی کم و بیش به عنوان نماینده واقعیتی اعم از واقعیتی ذهنی، درونی، قراردادی، اجتماعی یا بیرونی تلقی می‌شوند. مثلاً آن‌گاه که از سیب به صورت کلی گفت‌وگو می‌شود، منظور سیبی است که وجود ذهنی دارد و این وجود ذهنی به عنوان اعتبار در یک «جامعه زبانی» مثلاً فیلسوفان پذیرفته شده است، اما تصور کلی از سیب در ابتدا محصول تجربه بشر از سیب‌های گوناگون در شرایط مختلف است. تجربه حسی سیب از سوی انسان اجتماعی هر چند شرط لازم و نخست برای ایجاد یک معادل ذهنی و سپس معادل زبانی برای مفهوم سیب است ولی شرط کافی نیست، چراکه تجربه ابتدا باید صورت ذهنی پیدا کند، در مرحله بعد از زمان و مکان و موقعیت خاص مجرد شود و سپس به مفهومی مورد پذیرش عمومی تبدیل شود. بدین ترتیب می‌توان ادعا کرد که بستر پیدایش، پویا و فرسایش زبان تجربه ساده انسان است. زبان محصول تجربه انسان اجتماعی بوده و تابع محدودیت‌های همین تجربه است. مفاهیم بسیار پیچیده و معقول نیز در نهایت محدود به مرزهای همین تجربه است. انسان دائماً در کار انتزاع مفاهیم مجرد از تجربه‌های ساده و فرایند مخالف آن یعنی به ترجمه مفاهیم پیچیده درونی به همین تجربه‌های ساده است. هدف

در نزد معتزله «کلام» کردار گوینده است ولی به باور اشعری کلام به گوینده قائم است یعنی صفت اوست. معتزله سبک تأویلی خاص خود را داشتند. عقل برای آنها ملاک نهایی صحت و سقم گزاره‌های دینی بود. آنها تلاش می‌کردند تا با دستیابی به معانی متن، ظاهر آنرا تأویل نمایند. کلماتی همچون دست (پدال)، صورت (وجه الله) نمی‌تواند دارای معنی «حقیقی» باشد، از این رو در کادر زبان روزمره قابل فهم نیستند. پیامد چنین امری به گمان آنها ناسازگاری در متون دینی و دستگاه اندیشه دینی بود

این فرایند «فهم» است. توضیح آن که در چارچوب آنچه که آمد، کلمه «رب» که آن را معادل کلمات فارسی پرورنده یا خداوندگار دانسته‌اند، در تجربه ابتدایی به نوعی رابطه میان انسان‌ها ناظر بود. منظور از رب همان ارباب و یا صاحب خانه بود. این کلمه معادل یک مفهوم بود که خود دارای معادلی (مصدق) در واقعیت اجتماعی بود. تجربه ابتدایی از رب همان ارباب خانه بود که بر خانه مدیریت می‌کرد و مشکلات آن را مرتفع می‌نمود. این کلمه در ابتدا برای اشاره به فرد یا افراد خاص وضع شده و پذیرش عمومی پیدا کرده بود. در آن زمان رابطه مفهوم و مصداق همان چیزی بود که در منطق به آن دلالت «تطابق» گفته می‌شود. اما تجربه انسان در فرایند تجرید (Abstraction) از ماده زمان، مکان، موقعیت و تعلق به سایر مؤلفه‌ها خالی می‌شود. کلمه «رب» دیگر اشاره به آن رب که تجربه ابتدایی بر پایه آن شکل گرفته شده بود، ندارد. آن رب و ارباب‌های مشابه (Analogy) از صحنه زندگی اجتماعی و تاریخ حذف شده‌اند. آنچه باقی است کلمه است که به معادل معنایی اشاره دارد که مفهوم «رب» به شمار می‌آید و از بسیاری از خصوصیات اولیه مانند زمان، مکان، اندازه، کیفیت و... تهی شده است. آنچه از آن تجربه نخستین باقی مانده است و معادل کلمه پنداشته می‌شود احتمالاً ویژگی‌های اساسی همچون کارکرد و نقش رب است. سرپرستی، یاری‌کردن و مدیریت از اهم این کارکردهاست. بعدها انسان اجتماعی هر فرد یا پدیده‌ای که کارکرد یا نقشی مشابه را ایفا کند کلمه رب را به کار می‌برد. این فرایند حتی برای توصیف و نامیدن پدیده‌هایی که محصور ذهن بشر نیست نیز به کار برده می‌شود. به کارگرفتن کلمه برای نامیدن خداوند از مصادیق این ادعاست. نامیدن خداوند با عنوان رب به واقع به نوعی زمینی کردن مفهومی است که خدا خوانده می‌شود یا انتساب صفتی و کارکردی به اوست که با ذات او سازگاری ندارد. (۳) بنابراین کلمات و مفاهیمی که برای «اشاره» به خدا، صفات او، فرشتگان، بهشت و جهنم به کار برده می‌شود ساخته پرداخته بشر و اسیر محدودیت‌های ذهن فردی و فرهنگ اجتماعی اوست.

* استاد روش‌شناسی علوم اجتماعی سوئد

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- این تعریف از دین اساساً از تایلور (Edward Burnett Tylor 1832-1917) است که وجه مشترک اصلی ادیان را باور به امر قدسی تعریف نمود. انتقادات زیادی بر جامعیت و مانعیت این تعریف وارد است.
- ۲- دوآلیسم (ثنویت) سنتی (Traditional dualism) یعنی این پارادایم مسلط در اندیشه سنتی فلسفه‌ای که بر دوگانگی میان کلمه و زبان از معنا و مفاهیم استوار است.
- ۳- اشاره‌هایی در نهج البلاغه وجود دارد که نوعی از درک از زبان و زبان متن را به نمایش می‌گذارد. برای نمونه در خطبه نخست آمده است: «نخست پایه دین، شناخت خداوند است و کمال شناخت او، تصدیق به وجود اوست و کمال تصدیق به وجود او، یکتا و یگانه دانستن اوست و کمال اعتقاد به یکتایی و یگانگی او، پرستش اوست. دور از هر شائبه و آمیزه‌ای و پرستش او زمانی از هر شائبه و آمیزه‌ای پاک باشد که از ذات او، نفی هر صفت شود، زیرا هر صفتی

گواه بر این است که غیر از موصوف خود است و هر موصوفی، گواه بر این است که غیر از صفت خود است». بدین ترتیب هر توصیفی از خداوند در چارچوب زبان انسانی ناقص تلقی می‌شود. برخی از آیات قرآن نیز تأیید همین نکته است، مثل سوره انعام آیه ۱۰۰؛ برای خدا شریکانی از جن قرار دادند، با این که خدا آنها را خلق کرده است و برای او، بی هیچ دانشی، پسران و دخترانی تراشیدند. او پاک و برتر است از آنچه وصف می‌کنند.

منابع:

عربی و فارسی:

- ابن تیمیه، ت. ا. رساله فی الحقیقه والمجاز، نسخه الکترونیکیه.
مجاز القرآن، تعلیق: محمد فؤاد سزکین، الناشر: مکتبه الخانجی بمصر.
أبی عبیده معمر بن المثنی
البغدادی، ع. الفرق بین الفرق، دارالجیل، بیروت، ۱۹۸۷.
الذهبی، م. ح. التفسیر والمفسرون. احیاء التراث العربی بیروت، ۱۹۷۶.
رازی، م. تفسیر کبیر، ترجمه حلبی، ع. انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۷۱.
شهرستانی، ا. الملل والنحل، دارالجیل، بیروت، ۱۹۸۹.
شیرازی، م. ا. ص. الشواهد الربوبیه، دانشگاه مشهد، مشهد، ۱۳۴۱.
شیرازی، م. ا. مفاتیح الغیب، مع تعلیقات للمولی علی النوری، صحح و قدم له: محمد خاجوی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، چ ۱، ۱۳۶۳.
مظفر، م. ر. اصول فقه، ترجمه علیرضا هدایی، دوره دوجلدی، انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۷۹.

انگلیسی

- Kenny, A. (1998) Brief History of Western Philosophy, Malden, USA, Blackwell.
-Binkley, L. J. Hick, J. H. (1962) What Characterizes Religious Language? Journal for the Scientific Study of Religion, Vol. 2, No. 1, pp. 18-24
-Lycan, W. G. (1999) Philosophy of Language, A contemporary introduction. London Rutledge.
-Gadamer, H. G. (2006) Truth and Method, London. Continuum.
-Ogden, C. K., and Richard, I. A., 1949. The Meaning of Meaning: A Study of the Influence of Language upon Thought and of the Science of Symbolism, 10th ed. With supplementary essays by Bronislaw Malinowski and F. G. Crookshank. Routledge & Kegan Paul. 1st ed., 1923.
-Ricoeur, P. (2004) The Conflict of Interpretations, London. Continuum.
-Stiver, Dan R. (1996). The Philosophy of Religious Language. Sign. Symbol & Story. Oxford: Blackwell.

سوئدی:

- Platon, (1998) Skrifter, Atlantis, Malmö, Sweden.
Lubcke, P. (1982) Vår tids filosofi, Forum, Oslo, översättning: Bauhn, P.



مقاله

روش‌شناسی پژوهشی در آثار آیت الله صالحی

محمد نوری

مخالفت و عده‌ای به دفاع برمی‌خاستند. ریشه‌تمایز نوشته‌های صالحی در روش جدید پژوهشی بود و با روشی به تألیف می‌پرداخت که با روش‌های متداول قبلی متفاوت بود، البته به دلیل متعارف شدن روش‌های پیشین و معتاد شدن نویسندگان و پژوهشگران با سبک خاصی از پژوهش، هرگونه روش جدیدی، تنش‌زا بوده است. چنان‌که نوشته‌های دکتر شریعتی هم چنین بوده است.

این مقاله درصدد است ابعاد مختلف روش‌شناختی مرحوم صالحی را بررسی کند و یافته‌های خود را ذیل این سرفصل‌ها سامان می‌دهد:

جایگاه تاریخی؛ منابع پژوهشی؛ مبانی و مفروضات؛ کارنامه پژوهشی و دستاوردها



من هم مثل بسیاری با این پرسش روبه‌رو بودم که آثار چایی شیخ نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی (درگذشت اردیبهشت ۱۳۸۵) چه ویژگی‌هایی دارد که توانسته در مجادلات فکری شیعیان ایران و در جدال جریان‌های روحانیت قم نقش محوری داشته باشد؟ لزوماً تفکر ایشان و آثار علمی او تمایزهایی دارد که تأثیر آنها زیاد و موجب برانگیخته شدن منتقدان مختلف و فراوان علیه این آثار شده است. به هر حال کتابی مثل «شهید جاوید» چند دهه در مجالس و محافل محل گفت‌وگو بوده است. وقتی ایشان در قید حیات بود این پرسش گاه و در برخی مجالس مطرح می‌شد، ولی پس از درگذشت‌اش تقریباً در همه مجالس و محافل این بحث مطرح بود

و همه سعی می‌کردند به نوعی به پرسش فوق پاسخ دهند. اینجانب که با آثار ایشان آشنا بودم و از آنها استفاده کرده‌ام، بر اساس شناخت خود، تلاش کردم پاسخی برای پرسش فوق بیابم؛ و پس از بررسی‌ها به این نتیجه رسیده‌ام که روش پژوهشی صالحی، زیربنای اختلافات او با دیگران است و تمامی تمایزها در روش‌شناسی^(۱) اوست. او دغدغه روش داشت و معتقد بود باید روش تحقیقاتی و اجتهادی اصلاح شود؛ وقتی مجهز به شیوه‌کارآمد و جامع پژوهشی شویم، زودتر و بهتر مجهولات را به معلوم تبدیل کرده و معضلات علمی را پاسخ می‌گوییم؛ و پس از آن است که مشکلات اجتماعی و فرهنگی را می‌توانیم مرتفع نماییم.

اساساً پژوهش‌های صالحی، روش محور است؛ حتی وقتی یک مسئله تاریخی یا یک موضوع فقهی را بررسی می‌کرد، بررسی آن مسئله یا آن موضوع، هدف ذاتی او نبوده بلکه با این بررسی‌ها می‌خواست ناکارآمدی روشی را اثبات یا مطلوبیت روش دیگری را تأیید کند.^(۲) به هر حال نوشته‌های او انتقادهایی در جامعه شیعه برانگیخت. فقط نوشته‌های تاریخی او توجه برانگیز نبود بلکه همه نوشته‌های او متمایز است؛ در رأس آنها شهید جاوید است؛ حتی مقاله او درباره محل شهادت امام علی (ع)^(۳) هم نقدهایی را موجب شد.^(۴)

نوشته‌های مرحوم صالحی حتماً و طبیعتاً تمایزهایی با دیگر نوشته‌ها داشت که فضای موجود را ملتهب می‌ساخت؛ عده‌ای به

و بالاخره تأثیرات اجتماعی.

جایگاه تاریخی

تأملات و بررسی‌های آن مرحوم نسبتی با اندیشه‌های پیشین دارد و در دوره خودش وقتی آن را با دیگران بسنجیم، جایگاه ویژه‌ای برای او در نظر می‌گیریم. جایگاه ایشان در سه بخش بررسی می‌شود.

زمینه‌های تاریخی: اینکه روش خاصی را برای پژوهش برگزیده است، تصادفی نبوده بلکه در یک فرایند تاریخی شکل گرفته است. از یک نظر صالحی را می‌توان با ابن خلدون مقایسه کرد و از طرف دیگر باید پیش زمینه‌ها را در روش آیت‌الله بروجردی و مرحوم آیت‌الله ارباب به عنوان استادان صالحی جست‌وجو کرد. اما در مقایسه با ابن خلدون می‌توان گفت: ابن خلدون، منطق تاریخ‌نگاری مسلمانان را نقادی کرد و روش جدیدی را پیش روی تاریخ‌نگاران قرار داد. البته او از امکانات لازم برخوردار بود و توانست تأملات خود را سامان دهد و مقدمه ابن خلدون را بنویسد. این کتاب روش‌شناسی تاریخ است و راه و روش صحیح پژوهیدن در تاریخ را به تاریخ‌نگاران می‌فهماند. در مقایسه با صالحی به نظر می‌رسد، او استعداد منطق‌نگاری برای دانش تاریخ در این زمان را داشت، اما مرحوم صالحی امکانات ویژه حتی امکانات اولیه برای پیشرفت نداشت؛ از این رو مجالی برای عرضه روش و منطق

تاریخیت در این دوره را پیدا نکرد. از سوی دیگر موانع و مانع تراشی‌ها، فرصت‌های او را هم می‌سوزاندند و هر گونه زمینه پیشرفت را از او می‌ستاندند.

مرحوم صالحی همچون ابن خلدون (۷۳۲-۸۰۸ق) استعداد شخصی برای تأسیس روش‌شناسی کارآمد و ایجاد تحول در این زمینه را داشت و راه را شروع کرد تا اندازه‌ای ادامه داد، ولی به مرحله تأسیس مکتب نرساند. او کتاب عصبای موسی را در سال ۱۳۸۰ به چاپ سپرد و علی‌القاعده باید روش‌شناسی خود را در این کتاب تعمیق و گسترش داده باشد؛ زیرا این اثر را بعد از شهید جاوید نوشت و تجارب گذشته‌اش باید در این اثر وسیع‌تر و منظم‌تر مطرح می‌شد. ولی ادبیات مجادله‌ای آن نشانگر این است که منطق استدلالی‌اش به جای توسعه، افول کرده است. محتوای این کتاب نغدهای صالحی نسبت به مخالفان‌اش است که عمدتاً در سال‌های بعد از ۱۳۵۰ نوشته است. شاید یک علت این تنزل عدم تعامل مثبت مسئولان فرهنگی جمهوری اسلامی با او است و اینکه امکانات مقتضی در اختیارش نگذاشتند. برای مثال اگر یک کرسی درسی دانشگاهی یا یک مدرسه تخصصی تاریخ‌نگاری با بودجه و امکانات کافی می‌داشت، کتابی که چند سال بعد از شهید جاوید نوشته بود، حتماً ساختار پیشرفته‌تری داشت.

عصر ابن خلدون با عصر صالحی شباهت‌های بسیار دارد؛ از جمله هر دو در دوره انحطاط می‌زیستند. قرن هشتمی که ابن خلدون در آن زندگی می‌کرد، خورشید تمدن اسلامی رو به افول بود، حداقل تمدن و فرهنگ مسلمانان در برخی علوم رونق خود را از دست داده بودند.^(۵) دوره صالحی هم مسلمانان در انحطاط و عقب ماندگی به سر می‌بردند. از دیگر سو هم ابن خلدون و هم صالحی در فکر کشف علل عقب ماندگی و انحطاط مسلمانان بودند. صالحی غلو و ظاهرگرایی را عامل رکود اندیشه شیعی یافت و ابن خلدون به تعصب و عمران به عنوان کلید وضع مسلمانان رسید.^(۶) اما هر دو معتقد بودند باید تاریخ اسلام را بر اساس عقلانیت و درایت بازخوانی کرد.

ابن خلدون خود در مقدمه و ویژگی‌های روش خود را توضیح داده است و تأکید می‌کند که برخلاف دیگر تاریخ‌نگاران که به نقل حوادث پرداخته‌اند، می‌خواهد علل حوادث و مبادی آنها و کیفیات وقوع آنها را به دست آورد و سیر تحول حوادث را کشف کند. عین نوشته ابن خلدون اینگونه است: «تاریخ از فنون متداول در بیان همه ملت‌ها و نژادهاست، هم مردم عامی و بی‌نام و نشان، به معرفت آن اشتیاق دارند و هم پادشاهان و بزرگان به شناختن آن شیفتگی نشان می‌دهند. تاریخ ظاهر اخبار روزگارها و دولت‌های پیشین و سرگذشت حوادث قرون گذشته است و اما در باطن اندیشه و تحقیق درباره

حوادث و مبادی آنها و جست‌وجوی دقیق جریان یافتن علل آنهاست و علمی است درباره کیفیات وقایع و موجبات و علل حقیقی آنها و به همین سبب تاریخ از حکمت سرچشمه می‌گیرد.»^(۷)

ابن خلدون معتقد است تاریخ دولا به؛ ظاهری و باطنی است و تاریخ‌نگار واقعی کسی است که به سراغ لایه‌های باطنی تاریخ برود و با تعقل آنها را بررسی دقیق نماید. ابن خلدون در ادامه علت گرفتاری‌های تاریخ‌نگاران در عرضه گزارش‌های دروغ و غیر واقعی را، ندانستن علل وقایع و فقدان روشی برای بررسی باطنی و ریشه‌ای گزارش‌ها دانسته است و معتقد است هر تاریخ‌نگاری به این روش و ابزار مجهز نباشد دچار همان کذب و تلبیس‌های تاریخی می‌شود.^(۸)

همچنین متذکر می‌شود که تقلید در بین تاریخ‌نگاران فراوان است و چشم بسته به نقل از یکدیگر می‌پردازند. نوشته ابن خلدون چنین است: «روش تحقیق در بین تاریخ‌نگاران اندک... غلط و گمان‌را آن چنان با تاریخ در آمیخته‌اند که گویی به منزله خویشاوندان و یاران اخبارند. تقلید در رگ آدمیان ریشه دوانده و میدان طفیلی‌گری و ریزه‌خواری در فنون بسیار پهناور شده است.»^(۹)

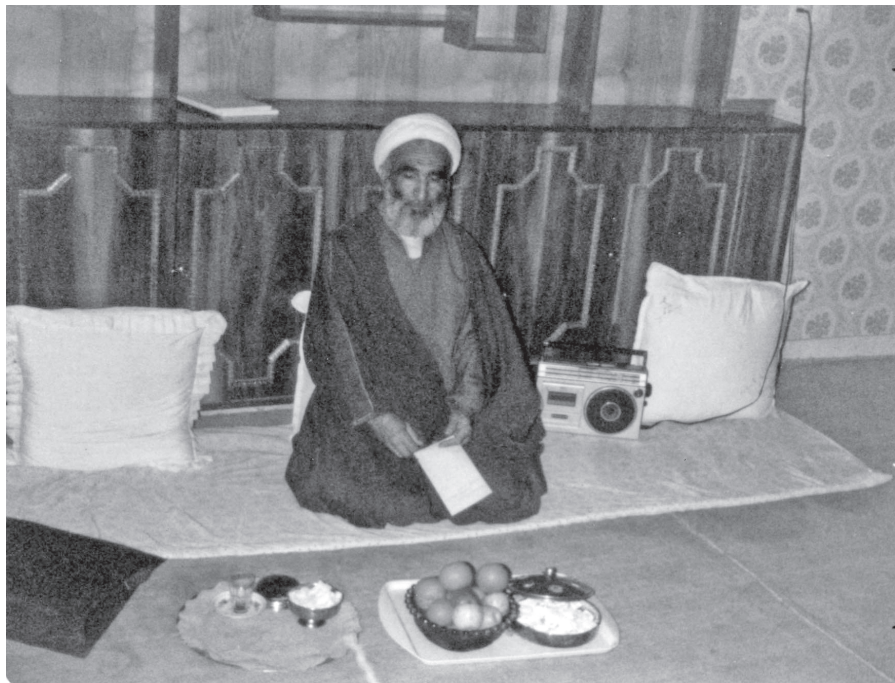
اما تاریخ‌نگار با رجوع و استناد به مدارک معتبر باید انتقادکننده باشد و سره بودن یا ناسره بودن منقولات تاریخی را کشف نماید.

چه تمدن و عمران دارای طبایع خاصی است که می‌توان اخبار را به آنها رجوع داد و روایات و اخبار را بر آنها عرضه کرد.^(۱۰)

ابن خلدون در مقدمه‌ای که برای کتاب تاریخ خود نوشته، اولاً شیوه تاریخ‌نگاری مورخان گذشته را نقد کرده، ثانیاً روش پژوهشی خود را معرفی کرده و در مجموع منطق جدیدی برای تاریخ‌نگاری پیشنهاد نموده است. آیت‌الله صالحی هم در لابه‌لای نوشته‌های خود، یافته‌ها و نکاتی در نقد روش دیگران و اثبات شیوه خود دارد ولی مجال نیافت تا یافته‌های خود را در قالب یک مکتب عرضه کند. شاید برخورداری ابن خلدون از امکانات دولتی و حمایت امیران و پادشاهان اندلس از او، عامل موفقیت او بود؛ ولی صالحی رانه تنها کسی همراه و یاری نمی‌کرد، بلکه مبلغان را علیه او بسیج می‌کردند، او را به زندان و تبعید می‌فرستادند.^(۱۱) گذران زندگی صالحی

بسیار سخت بود. خودش سبدی به‌دست گرفته و در میدان میوه قم در جست‌وجوی میوه ارزان به خرید مشغول بود؛ یا در نانوائی در صف نان نشسته و مشغول مطالعه بود یا با پای پیاده از خانه به درس و کار رفت و آمد می‌کرد تا نخواهد کرایه بپردازد. می‌بینیم ابن خلدون با آن همه رفاه قابل مقایسه با صالحی نیست. ولی وقتی به روش‌شناختی آنها نظر می‌افکنیم، تشابهاتی در اندیشه و روش هر دو می‌یابیم. البته مدعی تداوم آگاهانه شیوه ابن خلدون توسط صالحی نیستیم؛ زیرا

روش پژوهشی صالحی، زیربنای اختلافات او با دیگران است و تمامی تمایزها در روش‌شناسی اوست. او دغدغه روش داشت و معتقد بود باید روش تحقیقاتی و اجتهادی اصلاح شود؛ وقتی مجهز به شیوه کارآمد و جامع پژوهشی شویم، زودتر و بهتر مجهولات را به معلوم تبدیل کرده و معضلات علمی را پاسخ می‌گوییم؛ و پس از آن است که مشکلات اجتماعی و فرهنگی را می‌توانیم مرتفع نماییم



در پژوهش‌های دینی به متن و نقد متن توجه ویژه داشت و روی دانش‌های حدیث جدید می‌ورزید.^(۱۳) به هر حال این ویژگی‌ها به صالحی هم منتقل شد و او هم که سال‌ها در محضر آیت‌الله بروجردی تلمذ کرده بود، این مشرب در جان و عقلش رسوخ یافته بود. چهارمین عاملی که ذهنیت و روش پژوهشی صالحی را شکل داد، اندیشه‌ها و مشرب آیت‌الله خمینی (ره) بود. بویژه، مبارزه او با رژیم پهلوی و طرح نظریه ولایت فقیه به عنوان یک تئوری سیاسی و جانشین نظریه شاهنشاهی بسیار در صالحی مؤثر افتاده بود. او برخی از پژوهش‌های خود را به توسعه نظریه امام خمینی اختصاص داد.

به هر حال مرحوم صالحی در شرایطی از تاریخ قدم به عرصه فرهنگ شیعی و پژوهش و تاریخ‌نگاری نهاد که زمینه‌های اولیه برای تأسیس روش‌شناسی جدید فراهم آمده بود؛ اساساً بدون آن زمینه، صالحی نمی‌توانست به پیش برود و جایگاه صالحی را در چارچوب این زمینه‌ها می‌توان شناخت. از سوی دیگر عوامل مختلفی در او مؤثر افتاد که سبک و اسلوب جدیدی برای تحقیقات خود برگزیدند. در این بخش به بعضی از زمینه‌ها و عوامل پرداخته شده و فقط از باب ذکر نمونه‌ها، چند علت و عامل به اختصار بررسی شده است.

اتخاذ موضع در روش‌شناسی: برخلاف منطق قدیم که روش هر علم را جزء مبادی آن علم نمی‌دانست، امروزه به روش اهمیت زیادی می‌دهند و ملاک تمایز علوم را، به روش آنها می‌دانند. به نظر منطق دانان قدیم، هر پژوهشی شامل مبانی یا مبادی یا رئوس ثمانیه بود و شامل غرض، موضوع و امثال اینها می‌شد، ولی جامعه‌شناسی، تاریخ و روش‌شناسی را جزء مبادی نمی‌دانستند. معمولاً پژوهش‌های قدیم این پنج بخش را دارند. منطق قدیم متکفل بررسی مباحث فلسفی هر علم بود که به ماهیت مبادی و مسائل می‌پرداختند معمولاً هدف، غرض و موضوع را از بین رئوس هشت‌گانه مهم‌تر می‌شمردند و بعداً مسائل را تعریف می‌کردند. و سه مقوله جامعه‌شناسی، پیشینه و روش‌شناسی مهم شمرده نمی‌شد و اساساً اطلاعاتی از مسائل آنها نداشتند تا به آنها پردازند. دوره جدید دو علم متولد شد، یکی فلسفه علم و دوم متدلوژی. فلسفه علم، مبانی و علاوه بر آن سه مقوله بیرونی علم را تحلیل می‌کند و متدلوژی به بررسی روش‌های علمی توجه دارد.

وقتی روش‌شناسی اهمیت پیدا کرد و اساس پیشرفت علوم گردید، مسلمانان آن را مهم یافته و با اقتباس از علوم جدید، آن را در فضای علوم اسلامی بازسازی کردند.

بنابراین مسلمانان منهجیه یا روش‌شناسی را به عرصه علوم اسلامی بردند و صدها کتاب و مقاله درباره روش علوم اسلامی و روش دانشمندان مسلمان تألیف کردند. جهت آشنایی با این گروه کارها، برخی از آنها معرفی می‌شود:

او در هیچ‌کدام از آثار خود به آثار ابن خلدون ارجاع نداده و اسمی از او به میان نیاورده است. بلکه فقط در صدد اثبات تشابهات در پژوهش‌های تاریخی آن دو هستیم؛ با اینکه یکی در شمال آفریقا و در تونس و دیگری در وسط ایران و در شهر قم می‌زیستند.

از قرون گذشته به دوره معاصر می‌آییم؛ با توجه به اینکه مرحوم صالحی شاگرد حاج آقا رحیم ارباب (۱۲۹۷-۱۳۹۶ق/ ۱۳۵۵ش) از شخصیت‌های مؤثر در بعضی جریان‌های روحانیت بود و در اصفهان سکونت داشت. مرحوم ارباب مشرب خاصی داشت و به لحاظ فکری مروج فلسفه و تعقل‌گرایی و در عین حال مطیع روایات ائمه معصومین (ع) بود. از نظر اجتماعی، دارای مشربی مردم‌گرا و اجتماعی بود و اسلام را دین اجتماعی می‌دانست که به هدایت فرد در عرصه جامعه می‌پردازد. در عین حال تابع مکتب اخلاقی و معنویت‌گرای خاصی بود که کاملاً به جلوات دنیا بی‌اعتنا بود.^(۱۴)

این ویژگی‌ها در صالحی مؤثر افتاد. از این رو صالحی از یک سو اجتماعی بود و به مقوله‌های اجتماعی دین توجه داشت و و نیز روایات را با متدهای رجال و درایه می‌سنجید و بر اساس درجه اعتبار آنها به فحوای محتوای آنها عمل می‌کرد. همچنین دارای معنویت و بی‌اعتنا به دنیا بود و به عنصر تعقل و عقلانیت اهمیت می‌داد.

صالحی شاگرد آیت‌الله بروجردی هم بود، حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی معروف به آیت‌الله بروجردی (درگذشت ۱۳۴۰) از مراجع بزرگ معاصر است. او سبک و نظم جدیدی را بر حوزه حاکم کرد و اقدامات جدیدی را به انجام رساند. او بر تحقیق و تألیف و نگارش اصرار داشت و همواره طلاب را تشویق می‌کرد تا بنویسند و پژوهش کنند. همچنین دارای نگرش اجتماعی بود و به رخدادهای اجتماعی حساس بود و روحانیون را به حل معضلات مردم تشویق می‌کرد.

«نسق اسلامی لمنهاج البحث العلمی»، احمد فؤاد باشا، قضایا المنهجية فی الفكر الاسلامی، الجزائر، ۱۹۸۹م؛ «منهج البحث العلمی عند ابن خلدون»، علی احمد عیسی، اعمال مهر جان ابن خلدون، قاهره، ۱۹۶۲م؛ «المنهج عند الامام احمد بن حنبل»، فاروق منصور، التریب، العدد ۵۸ (رجب ۱۴۰۳/ آوریل ۱۹۸۳)، ص ۵۸-۶۳؛ منهاج البحث عند الغزالی، عادل زغبوب، بیروت، الرسالة، ۱۲۰ص؛ «منهج المسلمین فی علم الکلام»، فوقیه حسن، ندوة قضایا المنهجية فی الفكر الاسلامی، الجزائر، ۱۹۸۹م؛ منهج البحث الاجتماعی بین الوضعیة والمعیاریة، محمد محمد امزیان، ویرجینیا، المعهد العالمی للفکر الاسلامی، ۱۴۱۲ق، ۵۱۶ص.

عرضه ده‌ها عنوان مقاله، کتاب و پایان‌نامه در زمینه متدلوژی در فرهنگ مسلمانان نشانگر اهمیت این مبحث در این فرهنگ است.^(۱۴) اما نسبت مرحوم صالحی با متدلوژی چیست؟ آیا او صاحب سبک و روش ویژه است؟ اگر هست، آیا آگاهانه آن را انتخاب کرده یا ضمن مطالعات خود به‌طور خودجوش به روش ویژه‌ای رسیده است؟

نخست اینکه مسلم است: آقای صالحی در هیچ کدام از آثارش به روش‌شناسی خود اشاره نکرده و تحلیل خود درباره مسائل و مباحث روش‌شناختی را بیان ننموده است، ولی آثار او مشتمل بر متدلوژی خاصی است، زیرا سه رکن روش‌شناسی یعنی فرضیه، منابع علمی و دستاوردها یا ثمرات علمی در آثار ایشان وجود دارد. برای نمونه وقتی می‌خواست کتاب شهید جاوید را بنویسد ابتدا فرضیه خود را تصور کرد و این فرضیه را در ابتدای همان کتاب معرفی کرده است و نیز منابع خود را شناسایی و تحلیل نموده و استنتاج‌ها و نتیجه‌گیری‌ها را هم در هر مبحث و در کل کتاب آورده است. از این‌رو می‌توان گفت: مرحوم صالحی آگاهانه یا از سر عادت به روش پژوهشی خاصی اهتمام داشت. به همین دلیل آثارش تابع اسلوب و نظم و ویژه و ترتیب خاصی است.

مانمی‌دانیم ایشان با متدلوژی جدید آشنایی داشته یا نه؛ ولی آثار خود را در چارچوب ضوابط این حرفه تألیف کرده است. این سنت که اغلب در آثار آکادمیک غربی مشاهده می‌شود و در مقدمه روش خود را معرفی می‌کنند، در بین دانشمندان مسلمان بدون سابقه و غیر متعارف است. صالحی هم در چنین جامعه‌ای می‌زیست و با این سنت خو گرفته بود. اگر نسبت به سنت غربی‌ها آگاه بود قطعاً در مقدمه روش خود را معرفی می‌کرد.

منطق درون‌دینی: بعضی از نویسندگان نوشته‌اند که صالحی به جای روش برون‌دینی، روش درون‌دینی را به

کارگرفت.^(۱۵) روش درون‌دینی نگاه از درون دین به مفاهیم و مسائل دینی است، ولی شیوه برون‌دینی از منظر بیرون از دین به دین می‌نگرد و آن را تحلیل می‌کند. در روش اول ابزار و قواعد فهم دین از خود دین گرفته می‌شود، ولی در روش دوم منطق فهم از بیرون گرفته می‌شود و بر اساس یافته‌های بیرون‌دینی، مسائل دینی بررسی می‌شود. حال صالحی واقعاً فقط تحلیل درون‌دینی داشت؟ و اصلاً بیرون‌دینی فکر نمی‌کرد؟ پاسخ به این پرسش‌ها به این نکته برمی‌گردد که قلمرو دین را چه بدانیم؟ بویژه تاریخ دین را جزء دین بدانیم یا نه؟ یا ادبیات متون دینی را جزء دین بیاوریم؟

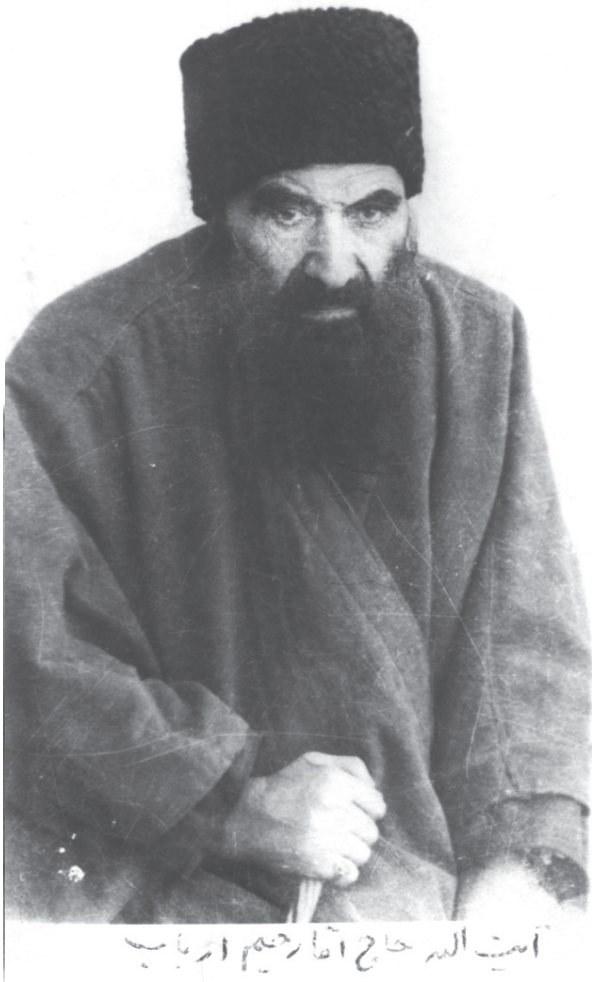
گاه قلمرو دین را فقط گزاره‌های دینی بیان شده در متون اولیه اسلام یعنی قرآن و روایات دانسته‌اند و غیر از اینها همه بیرون دینی است، از این‌رو گزاره‌های تاریخی موجود در روایات یا قرآن درون دینی است و بقیه برون دینی است؛ در ادبیات هم همین‌طور. عده‌ای دیگر با به میان آوردن دین عصری و تجربه نبوی، حتی برخی گزاره‌های موجود در قرآن و حدیث را، ذاتاً برون دینی دانسته‌اند که پیامبر اکرم (ص) یا ائمه (ع) به دلیل داشتن جنبه بشری و پیروی از قواعد زیست در جامعه و عصر خاص و تعامل با جامعه، آنها را بیان کرده‌اند، اگر این دیدگاه پذیرفته شود، تعیین مرزهای برون و درون دینی بسیار مشکل است.

گذشته از بحث‌ها و تحلیل‌های فوق وقتی که سراغ آثار مرحوم صالحی می‌رویم می‌بینیم ایشان هم به آیات و روایات استناد و تکیه می‌کند و هم به عقل و تجربه بشری و سیره عقلا، البته سعی می‌کند مشروعیت همه اینها را از دین بگیرد؛ ولی به همه این منابع و مستندات تکیه می‌کند. مهم آن است که داوری کلی را کنار نهاده و به بررسی‌های جزئی مبادرت ورزیم. آن مرحوم در پژوهش خود درباره ولایت فقیه، هر دو منطق درون و برون دینی را به کار گرفته بود.

نظریه‌هایی که پژوهشگران شیعه در عرصه حکومت عرضه کرده‌اند یک سیر چهار مرحله‌ای داشته است. نسل اول پس از انقضای عصر امامت، حکومت و حاکمیت سیاسی را در محدوده روایات تحلیل می‌کردند، یعنی کاملاً جنبه درون دینی به آن می‌دادند. همچنانکه کل فقه شیعه روایت بود.^(۱۶) مرحله بعد و رودرآی و تحلیل‌های عقلی در بررسی‌های حکومت شیعی است.^(۱۷) در اینجا ضرورت همکاری با سلطان یعنی همکاری با دولت موجود و مماشات با آن، نه تشکیل حکومت مستقل توسط بزرگان شیعه مطرح شد.^(۱۸) مرحله سوم طرح دولت مستقل شیعی در قالب نظریه نیابت عام فقیه است^(۱۹) و بالاخره مرحله چهارم مشارکت مردم در حکومت و وکالت فقیه از جانب مردم در عرصه

مرحوم صالحی همچون ابن خلدون (۷۳۲-۸۰۸ق) استعداد شخصی برای تأسیس روش‌شناسی کارآمد و ایجاد تحول در این زمینه را داشت و راه را شروع کرد تا اندازه‌ای ادامه داد، ولی به مرحله تأسیس مکتب نرساند

هم ابن خلدون و هم صالحی در فکر
کشف علل عقب ماندگی و انحطاط
مسلمانان بودند. صالحی غلو و
ظاهرگرایی را عامل رکود اندیشه شیعی
یافت و ابن خلدون به تعصب و عمران به
عنوان کلید وضع مسلمانان رسید. اما
هر دو معتقد بودند باید تاریخ اسلام را بر
اساس عقلانیت و درایت بازخوانی کرد



حکومت.^(۲۰) قطعاً عناصر برون دینی در ذهنیت طراحان هر کدام از این تئوری‌ها مؤثر بوده است. صالحی در مرحله چهارم می‌زیست و در کتاب حکومت صالحان به وکالت فقیه به عنوان حاکم رأی داد، اما اینکه او همه عناصر اندیشه‌های خود را از نصوص دینی گرفته؛ یا کدامین عناصری را از بیرون دین اخذ کرده است، قابل بررسی جدی است.

مرحوم صالحی وقتی ولایت فقیه را مطرح می‌کند می‌نویسد: در این مسئله تعبد کور وجود ندارد و همه مسائل آن مبنی بر حکم عقل فطری است. اساساً در ولایت فقیه مسئله‌ای وجود ندارد که مبنی بر تعبد بی دلیل و تحمیلی باشد و عقل فطری آن را درک نکند و دلیل آن را نفهمد.^(۲۱) سپس دلایل قرآنی و روایی اصالت عقل را مطرح می‌کند و به آیاتی نظیر (لعلکم تعقلون) استناد می‌کند.^(۲۲)

اصل عقلانی دیگری که در ولایت فقیه پیش می‌کشد، ضرورت اجتماعی حکومت است و اینکه جوامع در همه زمان‌ها احتیاج به زمامدار و تشکیلاتی برای اداره جامعه دارند.^(۲۳)

در مورد قیام سیدالشهداء هم معتقد است این حرکت علاوه بر جنبه آسمانی آن، از نظر سنت‌های عقل و قوانین اجتماعی حرکتی عاقلانه و ضروری بوده است؛^(۲۴) یعنی ایشان علاوه بر تاریخ نقلی امام حسین (ع) به تعقل برای تحلیل تاریخ این دوره هم تکیه می‌کند.

اگر این قضایا را عقلی بدانیم که شارع همه آنها را امضاء و تأیید کرده، آنگاه بر برون دینی بودن آنها صحه گذاشته و منطبق تحلیلی صالحی را روشی دو جنبه‌ای یعنی درون و برون دینی دانسته‌ایم.

منابع پژوهشی

روش پژوهش با منابع مورد استفاده و مورد استناد ارتباط وثیق دارند. تلقی امروزی این است که منابع جزء ذات پیکره یک تحقیق است، نه بیرون آن. و هر تحقیقی با مصادر و منابع مورد استفاده عجین شده است. زیرا محقق برای اثبات فرضیه خود و برای نقد مخالفان علمی خود، منابعی را گزینش و از آنها استفاده می‌کند و مصادری را مسکوت می‌گذارد. در روش شناختی، غیر از فرضیه و مفروضات، منابع به عنوان یک رکن مهم است. شیوه صالحی در این بخش هم قابل بررسی است. مثلاً در کتاب شهید جاوید، نخست به جست‌وجو و شناسایی منابعی پرداخته که علاوه بر ویژگی‌هایی مثل اعتبار و صحت و مقبولیت، با فرضیه هم تناسب داشته باشد. دوم اینکه گاه منابعی را کشف کرده که مغفول اند یا مجهول؛ سوم اینکه گاه از منابعی استفاده کرده که هر چند خود منبع مشهور و متداول است ولی بعضی مطالب آن مغفول و ناشناخته‌اند.

صالحی به دلیل تبحر و تخصص در دانش‌های رجال و درایه،^(۲۵) متن پژوهی نقاد و چیره‌دست بود. به خوبی رگه‌های افکار اهل سنت را در متون تشخیص می‌داد و اساساً در مباحثی مثل امام حسین (ع) تأکید بر منابع شیعی داشت. در مقدمه شهید جاوید تأکید می‌کند که مطالب خود را از دو کتاب شیعی، یکی مقتل لوط بن یحیی معروف به ابی مخنف و دوم مقتل هشام بن محمد معروف به کلبی اخذ کرده است؛ البته به واسطه تاریخ طبری. هر دو از علمای قرن دوم قمری بودند. تاریخ طبری در موضوع قیام امام حسین (ع) از آن دو کتاب نقل کرده است.^(۲۶) همچنین در ابتدای همان اثر به دفع این شبهه که مهمترین منبعش

یک کتاب سنی یعنی تاریخ طبری بوده پرداخته است. با این استدلال که طبری از آن دو منبع نقل کرده و خودش اصالتاً در این زمینه گزارشگر نیست. این شیوه‌گویی اینست که به جایگاه تاریخی متون توجه داشت. صالحی در همین راستا فرضیه‌های دیگر را همراه با ادله و منابع آنها بررسی کرده است، البته روش تطبیقی نظریه خود را بی‌عیب‌تر معرفی می‌کند؛ شاید به دلیل اینکه منابعی گزینش کرده که استحکام بیشتر دارند. منابع مکتوب صالحی در حکومت صالحان کتب اصیل شیعه است. اساساً او در هر بحثی به سراغ منابع دست اول و مرجع می‌رود و بر اساس روش نقادی متن، ابتدا نکات مرتبط با متن را توضیح می‌دهد و پس از متن شناسی به سراغ تحلیل متن می‌رود. حتی وقتی می‌خواهد نظر مارکسیست‌ها را نقل کند به سراغ کتاب‌های دست اول آنها رفته و مثلاً از کتاب ولایت فقیه که راه‌کارگزار گروه‌های مارکسیستی در تهران چاپ کرد یا کتاب دیگری با همین نام که گروه پیکار با همان گرایش چاپ کرد، نقل مطلب می‌کند.

صالحی یک روش متین و مقبولی در بخش منابع دارد: نخست مانند برخی تحلیل‌گران، کثرت منابع ندارد که فهرستی با صدها منبع معرفی کند و به اصطلاح اظهار لحنیه نماید، بلکه تعدادی از منابع گلچین شده دست اول اما متنوع را مبنای کار خود قرار می‌دهد. دوم اینکه بر اساس اطلاعات وسیع کتاب‌شناسی از همه علوم مرتبط منبع‌گزینش می‌کند و

فقط به یک دانش بسنده نمی‌نماید؛ سوم، به تحولات و جایگاه تاریخی هر متن توجه دارد؛ چهارم، با به‌کارگیری روش مقایسه و مقارنه، مشکلات و محاسن متون را کشف می‌کند.

منابع غیر مکتوب (آبی): مرحوم صالحی غیر از منابع نوشته شده به مصادری مثل عقل، سیره عقلا هم فراوان استناد می‌کرد.^(۳۷) به طوری که برخی او را پایه‌گذار سنت عقل‌گرایی و عقلانیت مذهبی در این عصر نامیده‌اند،^(۳۸) زیرا با اسلوب عقلانی به گزارش و تحلیل قیام امام حسین (ع) پرداخت.^(۳۹) نیز گفته‌اند صالحی برای نظریه سیاسی امام خمینی، پشتوانه عقلانی و مستند به ادله عقلی ساخت و پرداخت.^(۴۰) در روش‌شناسی مرحوم صالحی، توجه به دستاوردهای علمی بشر یک رکن مهم و یک اصل است. برای مثال در مسئله آب‌کُرم معتقد بود، تجربه‌های علم بهداشت و پزشکی با نظریه برخی فقها که می‌گویند آب دلو که از جنس آب چاه است، اگر نجس شد و به درون چاه ریخته شد، فقط یک دلو آب چاه نجس و بقیه آن پاک است سازگار نیست؛ زیرا میکروب در کل آب پخش می‌شود و همه آب مشکل دارد و نمی‌شود از آب‌های یک مجموعه، قسمتی از آن پاک باشد.^(۴۱)

در مورد گوشت ماهی می‌گوید: اگر کارشناس بهداشت غذا نظر داد که گوشت ماهی بی‌پولک بهداشتی است و فقیهی بر مبنای آن فتوا داد، فقهای دیگر نمی‌توانند او را تکفیر کرده و بگویند او فتوای شاذ و برخلاف رأی مشهور داده است و علیه او بر آشوب‌اند و فتوای او را مخالف اجماع و مخالف اصول مذهب و باطل بدانند، چنانکه ابن ادریس در مقابل فتوای شیخ طوسی که می‌گوید مار ماهی، زمار و زهو حرام نیست و ابن ادریس، این فتوا را ضد اصول مذهب شیعه دانست، ولی علامه حلّی داوری کرد و خطاب به ابن ادریس نوشت که شیخ طوسی به‌عنوان یکی از سران مذهب، چگونه فتوایش علیه مذهب است.^(۴۲)

به نظر آن مرحوم، سنجش روایات و استنباطات فقهی و هر نوع کارشناسی در زمینه مسائل شریعت و دین، منوط به سیره عقلا و عرف عالمان می‌تواند باشد.

به نظر می‌رسد اگر آن مرحوم، فرصت و مجال کافی داشت، می‌توانست یافته‌ها را به یک منطق تبدیل کند؛ حتی آن را در حوزه تدریس کند و گسترش دهد تا دستگاه فقهات شیعی به روش خطایابی مجهز شود و اشکالات موجود به آسانی کارشناسی شود. شاید نسل جوان حوزویان و نسل‌های آینده شیعه به خاطر رفتاری که با او و امثال او شد و خواستار محرومیت تلاش علمی اینان؛ بلکه راندن اینگونه متفکران به کنج عزلت بودند، نبخشند. مناسب بود او را به وسط میدان علم می‌آوردند و از دانش و تجربه او برای بهینه‌سازی نظام علمی حوزوی کمک می‌گرفتند. متأسفانه این سرمایه از دست رفت ولی این عبرت بر جای ماند.

کسانی که قدرت منطقی‌سازی دارند و با ابتکارات پژوهشی، گره‌های کور علمی را می‌گشایند، باید توسط زعمای قوم محترم شمرده شوند تا بتوانند رسالت علمی خود را به انجام برسانند، هر چند خط و خطا هم در کارشان باشد با تمهیداتی مثل ایجاد زمینه‌های علمی گفت‌وگو می‌توان آن خطاها را زدود، ولی با کنار زدن یک متفکر، جریان علمی یک ملت دچار بحران می‌شود.

بیلیومتریکس^(۳۳): در این بخش می‌خواهم با استفاده از روش کتاب‌سنجی روش‌شناسی صالحی را توسعه بدهم. آمار منابع صالحی در شهید جاوید اینگونه است: از هشتاد عنوان کتاب استفاده کرده است. ۳۳ عنوان از این عناوین سنی، ۴۲ عنوان شیعه، دو عنوان با اینکه شیعه است ولی شائبه سنی بودن هم دارد و یک مورد مسیحی است. این کتاب‌ها را در سه دسته طبقه‌بندی کرده است: کتاب‌های صرفاً مدرک (۵۶ کتاب) که ۲۷ عنوان آن شیعی است؛ کتاب‌های هم مدرک و هم منبع برای انتقاد (۸ عنوان)؛ کتب صرفاً برای انتقاد (۱۴ عنوان).

آقای صالحی اصطلاح مدرک و منبع را با تعریف ویژه خود به کار برده است. منظورش از مدرک، مرجع مستند است که برخی مطالب را از آنها اخذ کرده یا با تکیه بر آنها به تحلیل و بررسی پرداخته است و منظورش از منبع این است که برخی کتابها را صرفاً جهت نقد پاره‌ای از مطالب آورده است نه اینکه تحلیل‌های خود را مستند به آنها کرده باشد. داوری کسانی که گفته‌اند صالحی در شهید جاوید از منابع سنی استفاده کرده است،^(۳۴) درست نیست، زیرا آمار نشان می‌دهد، آواز منابع اصیل شیعه در کل بیشتر استفاده کرده است، یعنی ۵۳ درصد از منابع شیعه و ۴۰ درصد از منابع سنی استفاده کرده است. نکته دوم اینکه اگر کتاب‌هایی که به منظور نقد مطالب آنها آورده از کل آمار کم شود به آمار جدید با ارقام زیر می‌رسیم:

کل منابع: ۶۰ عنوان؛ منابع سنی: ۲۴ عنوان، تقریباً ۴۰٪، منابع شیعه: ۳۲ عنوان، تقریباً ۵۳٪.

این آمار، تفاوتی با آمار کل ندارد و مؤید این است که مرحوم صالحی بیشتر از منابع شیعی نه سنی استفاده می‌کرد.

از نگاه دیگر در گروه اول یعنی کتاب‌های مدرک، از ۵۶ اثر استفاده کرده است، یازده عنوان مربوط به دوره علامه مجلسی تاکنون است یعنی متعلق به دوره متأخرتر است و بقیه کهن و قدیمی است. از این یازده عنوان فقط دو عنوان سنی است و بقیه شیعی است. عناوین آنها این‌گونه است:

بحار الانوار، مجلسی؛ حجة السعادة، اعتماد السلطنه؛ لؤلؤ و مرجان، محدث نوری؛ تفسیر المنار، رشیدرضا؛ عظمت حسین، ابو عبدالله زنجانی؛ کنی و القاب، محدث قمی؛ ابوالشهداء، عقاد مصری؛ الغدير، علامه امینی؛ الحسین، سیدعلی الخطیب؛ قاموس الرجال،

**ابن خلدون معتقد است تاریخ دولایه؛
ظاهری و باطنی است و تاریخ‌نگار واقعی
کسی است که به سراغ لایه‌های باطنی
تاریخ برود و با تعقل آنها را بررسی دقیق
نماید. ابن خلدون علت گرفتاری‌های
تاریخ‌نگاران در عرضه گزارش‌های دروغ
و غیر واقعی را، ندانستن علل وقایع و
فقدان روشی برای بررسی باطنی و
ریشه‌ای گزارش‌ها دانسته است و معتقد
است هر تاریخ‌نگاری به این روش و ابزار
مجهز نباشد دچار همان کذب و
تلبیس‌های تاریخی می‌شود**



آیت الله بروجردی

علامه شوشتری؛ بحثی کوتاه در علم امام، علامه طباطبایی. یازده اثر فوق متاخرترند و بقیه قدیمی اند: مثل کافی از کلینی؛ مروج الذهب از مسعودی؛ خصال از شیخ صدوق. نتیجه اینکه داوری کسانی که صالحی را به سنی‌گری و وهابیت متهم کرده‌اند، اولاً از منابع وهابیت یافت نشد، حتی صالحی از کتب ابن تیمیه استفاده نکرده است و نام ابن تیمیه و کتاب‌های او در لیست ۸۰ عنوان کتاب منبع نیست. ثانیاً حجم عناوین شیعی بسیار بیشتر است ثالثاً ۱۲ کتاب سنی را صرفاً برای نقد آنها مورد استفاده قرار داده است.

این بررسی آماری مربوط به یک اثر مهم ایشان یعنی شهید جاوید است. بقیه آثارش هم کمابیش همین‌گونه است. در مورد تهمت وهابیت یکی از طرفداران انقلاب در خاطرات خود چنین نوشته است:

«چنین القا شده بود که کتاب شهید جاوید مروج آراء و عقاید وهابیون است. به این ترتیب در میان مخالفین شهید جاوید چنین تلقی می‌شد که انقلابی یعنی طرفدار شهید جاوید و طرفدار شهید جاوید مساوی است با طرفداری از وهابیون و وهابیت.»^(۳۵) بنابراین کسانی که تهمت و شبهه وهابیت را به راه‌انداختند، اگر وابسته نبودند و به خود آثار ایشان مراجعه می‌کردند، می‌دیدند که به هیچ وجه نظرشان درست نیست.

اما در کتاب حکومت صالحان، از ۶۸ عنوان کتاب استفاده کرده است. از این عناوین، ۴۶ عنوان شیعی مثل توحید صدوق، تذکره علامه حلی و خصال صدوق است و ۱۶ عنوان سنی است. نیز ۲ عنوان کمونیستی و یک عنوان بدون گرایش خاصی است.^(۳۶)

در این کتاب هم اغلیت و اکثریت با منابع شیعه است. از سوی دیگر در متن کتاب هیچ‌کجا به ترویج دیدگاه‌های سنی نپرداخته است. هم در کتاب شهید جاوید و هم در کتاب حکومت صالحان وقتی از منابع سنی مطلبی آورده، بلافاصله نقد آن را هم می‌آورد؛ مثل صفحه سیزده شهید جاوید. توجه خوانندگان محترم را جلب می‌کنم که فعلاً در مقام گزارش و توصیف آثار صالحی از جمله شهید جاوید هستم و به هیچ وجه در مقام قضاوت و داوری نمی‌باشم.

منابع اصلی شهید جاوید: قبلاً مطرح شد که صالحی در شهید جاوید، اصلی‌ترین منبع‌اش مقتل ابی مخنف و مقتل کلبی است که هر دو در سده دوم قمری می‌زیسته‌اند و از شاگردان امام جعفر صادق (ع) بوده‌اند.^(۳۷) همچنین تصریح می‌کند که طبری در کتاب تاریخ طبری متن این دو مقتل را آورده است و به دلیل دسترسی به آن دو مقتل به تاریخ طبری استناد کرده است. همچنین تأکید می‌کند تاریخ طبری را نه دلیل سنی بودن بلکه به دلیل نقل این مقتل‌ها مورد استناد قرار داده است، چنانکه عالمان بزرگ شیعه مثل سیدرضی و شیخ طوسی از تاریخ طبری استفاده کرده‌اند.^(۳۸)

تمامی اطلاعاتی که مرحوم صالحی راجع به تاریخ طبری و دو مقتل ابی مخنف و کلبی داده، همین بود که نقل شد. اما در این زمینه پرسش‌های فراوانی مطرح است و پژوهشگران تاکنون با تحقیقات مفصل تلاش کرده‌اند، مشکلات علمی این متون مرتفع شود. بخشی از مشکلات علمی موجود را فهرست‌وار می‌آورم:

۱- مقتل الحسین (ع) از هشام بن محمد بن سائب بن بشر کلبی (درگذشت ۲۰۵ق) در زمره منابعی است که به دست ما نرسیده است. نویسنده شیعه بوده و نجاشی در کتاب رجالش به شماره ۱۱۶۶ از این کتاب خبر داده است. گاهی او را در کتاب ابی مخنف از راویان اصلی کربلا دانسته‌اند.^(۳۹)

به هر حال این کتاب به دست ما نرسیده و آنچه موجود است فقط منقولات طبری از آن است.

۲- مقتل الحسین (ع) از لوط بن یحیی بن سعید بن اخنف معروف به ابومخنف (۹۰-۱۵۷ق). ابومخنف را شیعه امامیه و راوی اصلی کربلا دانسته‌اند. داوری همگان این است که اصل این کتاب به دست ما نرسیده و آنچه رسیده مجعول است. طبری گزارشی از آن را آورده است. گویا این کتاب نزد طبری موجود بوده است.

۳- طبری گاه بدون واسطه از ابومخنف نقل کرده و گاه به واسطه هشام بن محمد بن سائب کلبی این نشانگر اینست که کتاب ابومخنف نزد او موجود بوده است.^(۴۰)

۴- مقتل ابومخنف چاپ‌های گوناگون دارد. نخستین بار در بمبئی به سال ۱۳۲۶ق چاپ سنگی شد. همچنین در بحار الانوار مجلسی در چاپ قدیم به سال ۱۲۸۷ق درج شده است.

اولین چاپ منقح آن را حسن غفاری عرضه کرده و درباره انگیزه خود می‌نویسد: مقتل ابی مخنف موجود با گزارش طبری و دیگر گزارش‌های موجود در منابع کهن تعارض‌هایی دارد، به طوری که یقین حاصل می‌شود که آنچه به نام مقتل ابی مخنف چاپ شده کتاب ابی مخنف نیست.^(۴۱)

۵- برخی پژوهشگران گزارش طبری را تحریر یافته و بازسازی شده

مقتل ابی مخنف می‌دانند. به نظر اینان این بازسازی رنگ و صبغه اهل سنت گرفته است.^(۴۲)

اگر این داوری درست باشد، معلوم می‌شود اساس پژوهش‌های صالحی بر یک متن بازسازی شده بر اساس ذهنیت اهل سنت استوار شده است. البته می‌توان از جانب مرحوم صالحی پاسخ گفت که طبری را در حد و چارچوب مقتل ابی مخنف و مقتل کلیبی شیعی قبول دارم و اگر لغزش و کج فهمی از طرف طبری مشاهده شود، اعتنایی نمی‌شود. به عبارت دیگر گزارش‌های شیعی طبری را قبول دارم نه بیشتر. خود صالحی در کتاب دیگرش گویا متوجه اشکالات مربوط به مقتل ابی مخنف شده است و می‌نویسد من، ابی مخنف معقول را قبول ندارم بلکه ابی مخنف شیعی و معتبر را مورد استناد قرار داده‌ام و تفاوت‌های دو مقتل ابی مخنف که یکی تقلبی و دیگری صحیح و موثق است را بیان می‌کند.^(۴۳)

بر اساس نکات پیشین می‌توان گفت، اصرار مرحوم صالحی بر دو متن ابی مخنف و کلیبی که در یک متن توسط طبری گزارش شده، این پژوهش را با آسیب‌ها و خطرات زیادی همراه ساخته و درجه آسیب‌پذیری آن را بالا برده است. زیرا بگومگوها و حرف‌های زیادی پیرامون دو مقتل ابی مخنف و کلیبی و گزارش طبری هست که خود یک تحقیق مستقل نیاز دارد، البته بسیاری از زوایای آنها در مقاله‌های محمد نوری، رسول جعفریان و به ویژه سیدعلی میرشریفی بررسی شده است.^(۴۴)

هر چند آن مرحوم با چشم باز و آگاهانه به سراغ منابع رفته ولی بهتر بود که صالحی ابتدا تحقیق مفصلی درباره منابع اش انجام می‌داد، آنگاه فرضیه‌اش را مطرح می‌کرد، این شیوه در پژوهش‌های غربی‌ها به چشم می‌خورد و ابتدای کتاب یک فصل کامل و گاه بسیار طولانی را به منابع اختصاص می‌دهند.

در ادامه مناسب است کتاب‌های مرحوم صالحی را از نگاه کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی نیز بررسی کنیم، البته این قسمت از پژوهش، جنبه‌ها و ابعاد متنوع دارد و اینجا فقط می‌توان به اختصار توضیح داد:

● از نظر نسخه‌شناسی، ایشان گویا در این رشته تبحری نداشته و آثارش خالی از نکات نسخه‌شناسانه و در پی آن نکات مربوط به احیای متون و چاپ‌های متعدد یک نسخه است. برای نمونه وقتی به مقتل ابی مخنف می‌رسد به سرعت رد می‌شود، در حالی که پیرامون این اثر حرف‌ها و تحلیل‌های نسخه‌شناسانه فراوانی وجود دارد. این تحلیل‌ها محدود به چارچوب‌های نسخه‌شناسی نیست، بلکه در سرنوشت تحقیق و در متدلوژی پژوهش هم مؤثر است. چنانکه برخی نسخه پژوهان همچنین نوشته‌اند: للمخطوطات اهمیة عظیمة فی الدراسات التاریخیة.^(۴۵)

● مرحوم صالحی با پژوهش‌های جدید تاریخ پژوهی و فلسفه علم تاریخ

گویا آشنایی نداشته یا حداقل در آثارش گزارشی در این باب وجود ندارد. البته گاه مطالبی بسیار جدید که مطابق آخرین دستاوردهای این رشته است در آثار صالحی به چشم می‌خورد. مهم آن است که منابع مطالعاتی خود را، اگر داشته، در این رشته معرفی نکرده است. همچنین فهرست‌های منابعی که در پایان هر جلد آورده از تحقیقات جدید در رشته‌های دیگر هم خبری نیست.

● کتاب‌های صالحی، در چارچوب بین فرقه‌ای در فرهنگ اسلامی است و کاری به دیگر مکاتب و ادیان نداشته و نیز کاری به پژوهش‌های خاورشناسان و شبهات آنها نداشته است. فقط در شهید جاوید یک جا کتاب *السیاسة الحسینیة* از مارتین آلمانی را نقد می‌کند. و در حکومت صالحان نظریات مارکسیست‌ها را بر اساس جزوه ولایت فقیه گروه پیکار نقادی کرده است. غیر از اینها، با وجود انبوهی تحقیقات خاورشناسان و دیگر ادیان، برای شناسایی و بررسی آنها اقدامی نکرده است.

مبانی و مفروضات

پژوهش‌های صالحی، فرضیه محور است. روش بسیاری از محققان اینگونه است که پس از مطالعه، ذهنیت خود را بر اساس آن مطالعات شکل و سامان می‌دهند، آنگاه به طرح فرضیه می‌پردازند. صالحی به دلیل کثرت مطالعات می‌توانست به سرعت به تدوین فرضیه‌اش بپردازد. ولی برای اثبات یا نفی فرضیه به مطالعه‌های گسترده دست می‌زد.

او در بخش فرضیه، آگاهانه یا به میدان تفحص و تحقیق می‌گذاشت، ناآگاهانه و بدون هدف به تحقیق دینی نمی‌پرداخت، یعنی ابتدا فرضیه‌ای را در نظر می‌گرفت و تلاش می‌کرد با روش علمی آن را در آزمایشگاه تأملات خود به اثبات برساند یا رد و نفی کند.

صالحی در مقدمه شهید جاوید پنج نظریه را در مورد ماهیت قیام امام حسین (ع) مطرح می‌کند، آنگاه یک فرضیه ششمی را مطرح و می‌گوید: این نظریه اکنون فراموش شده است. ولی ده قرن پیش از طرف برخی علمای شیعه اظهار شده بود، ولی این اواخر تقریباً فراموش شده و کمتر به آن توجه می‌شود.^(۴۶)

این نظریه منتسب به شیخ مفید و سیدمرتضی و شیخ طوسی است. البته صالحی فرضیه تشکیل حکومت اسلامی توسط امام حسین (ع) را به منزله یک نظریه می‌داند، یعنی مراحل اثباتی خود را طی کرده است. از این رو همواره از این دیدگاه و نیز دیدگاه‌های دیگر با نام نظر و نظریه یاد می‌کند. البته وقتی این دیدگاه را نسبت به پنج دیدگاه دیگر بسنجیم خواهیم یافت که این نظر فرضیه‌ای بیش نیست و هنوز قابلیت ابطال‌پذیری دارد.

فرضیه‌ای که صالحی در مورد قیام امام حسین (ع) مطرح می‌کند مفروضاتی دارد. داوری بعضی این است که دیدگاه صالحی با بنیان‌های فکری شیعه تنافی و تعارض دارد. ولی دیدگاه‌های دیگر موافق مبادی فکری شیعه است.^(۴۷)

صالحی از یک سو اجتماعی بود و به مقوله‌های اجتماعی دین توجه داشت و و نیز روایات را با متدهای رجال و درایه می‌سنجید و بر اساس درجه اعتبار آنها به فحوا و محتوای آنها عمل می‌کرد. همچنین دارای معنویت و بی‌اعتنا به دنیا بود و به عنصر تعقل و عقلانیت اهمیت می‌داد

یعنی این داور می‌پندارد دیدگاه صالحی فقط نتیجه‌گیری و برداشت و تحلیل است و این تحلیل‌ها با مبانی که دیگران گفته‌اند تعارض دارد. در حالی که چنین نیست و نکته مهم از نظر روش‌شناختی هم همین جاست که: دیدگاه صالحی دو بخش دارد: تحلیل‌ها و مبانی. هر کدام از دیدگاه‌های دیگر هم یک بخش تحلیل و یک بخش مبانی دارند. بله، مبانی نظریه صالحی با دیگر مبانی، دیدگاه‌ها تفاوت و تعارض دارد، البته با برخی از آنها هم تلاقی و تشابه دارد. یعنی نمی‌توان برداشت صالحی را بر اساس مبانی دیدگاه آیت‌الله صافی سنجیده و رد کرد. بلکه تحلیل‌ها و برداشت صالحی را باید بر اساس مفروضات و مبانی خودش سنجید و تأیید یا نقد کرد. البته اینکه خود مفروضات هر نظریه را بر اساس ملاک‌های علمی و به روش منطقی می‌توان بررسی کرد، سخن دیگری است، ولی نمی‌توان برداشت‌های یک دیدگاه را بر مبنای مفروضات دیگر بررسی نمود. به هر حال اختلاف بین شش دیدگاهی که صالحی مطرح کرده است، مبنایی است و آنها در مفروضات و مبانی جدال دارند. البته در روایات و برداشت‌ها هم تضارب هست؛ ولی اولاً و بالذات در

ریشه‌ها اختلاف هست. شاید در بین منتقدان شهید جاوید علامه طباطبایی از همه منصف‌تر بوده است که به تحلیل‌ها نپرداخته و یک مفروض (علم امام) را گرفته و در دستگاه خودش بررسی کرده است.^(۴۸) گویا عده‌ای می‌خواهند صالحی بر اساس مبانی آنها کار کنند و پژوهش نمایند، در واقع می‌خواهند مفروضات خود را به او تحمیل نمایند. در حالی که خود مجتهد و صاحب فکر است و حق دارد مبانی ویژه برای بررسی خود انتخاب کند. برای نمونه در شهید جاوید، ائمه را دو بعدی می‌داند، یعنی آنها از یک نظر الهی‌اند؛ ولی جنبه دیگر مثل دیگر ابناء بشر دارند، از این رو آداب و رسوم دیگر انسان‌ها را مراعات کرده و عامل به خوردن و آشامیدن‌اند.^(۴۹)

تاکنون هیچ‌کس نظریه شهید جاوید را سیستمی بررسی نکرده است. یعنی فرضیه‌ای است که یک دستگاه کامل علمی را تشکیل می‌دهد، مفروضاتی دارد و تحلیل‌هایی و نیز منابعی. نخست نسبت و تناسب اینها، دوم، حد و حصر آنها، سوم، تطورات تاریخی و هویت تاریخی هر کدام از آنها قابل تحلیل و بررسی است. حتی مفروضاتی که صالحی بر اساس آنها اقدام به بررسی کرده هنوز به طور جامع احصا و تعریف نشده است. هم او در کتاب حکومت صالحان نیز ابتدا فرضیه‌اش یعنی دغدغه‌ای که در پی اثبات آن است را طرح کرده و چنین می‌نویسد:

«مبانی این کتاب این است که مشروعیت و لایت فقیه مبتنی بر رأی مردم و ناشی از مقبولیت نزد اکثریت است و ولایت رهبر بر رأی مردم پدید می‌آید.»^(۵۰)

پس از طرح این فرضیه، ادله اثباتی آن را آورده و نظریات مخالف آن



را نقد و رد کرده است. پس از بررسی‌های کلی درباره مفروض‌گزینی آن مرحوم به مصادیق مفروضات می‌پردازم.

شأن امام: یکی از مفروضات و مبانی آقای صالحی تفکیکی است که برای معصومین (ع) قائل است. اینکه ایشان برای ائمه (ع) دو شأن بشری و الهی قائل است، یکی از شاخص‌های کلامی در روش‌شناختی او در کتاب شهید جاوید و کتاب حکومت صالحان است. تا پیش از او تحلیل‌گران قیام حسینی در طف (عاشورا)، فقط یک شأن برای امام حسین (ع) قائل بودند: صالحی چیزهایی مثل خوردن و آشامیدن، ازدواج و طلاق را مربوط به قلمرو و بُعد بشری ائمه (ع) دانست و گفت حکومت و مبارزه ائمه (ع) چون در جامعه انسانی است پس نمی‌تواند قدسی و ماوراءالطبیعی باشد بلکه بشری و زمینی است، زیرا او با کسی مبارزه می‌کند که بشر است و یاوران او بشراند. یعنی تمام محیط بشری است و چگونه ممکن است یک غیر بشر در چنین محیط بشری حکومت یا مبارزه کند.

این تحلیل صالحی بسیار حساسیت برانگیز شد. زیرا برخی بر این باور شدند که این نظریه قداست و قدسیت امام را نفی و علاقه مردم به کر بلا و حادثه عاشورا را کم می‌کند. امام مانند بشرهای دیگر؛ به جزئیات علم نداشت، از این رو مخالف او، یعنی صافی گلیپایگانی نام کتاب‌اش را شهید آگاه گذاشت و علم امام را مطلق دانست.

صالحی اهدافی چون حمایت از نیروی قانونگذار، حمایت از قانونگذاری، حمایت از موقعیت جهانی اسلام، حمایت از عدالت را از اهداف قیام می‌داند که همه آنها با تشکیل حکومت اسلامی تحقق

می‌پذیرد ولی مخالفان معتقدند امام به قصد تشکیل حکومت نرفت. عده‌ای گفتند امام به قصد انجام مأموریت الهی‌ای رفت و در این مأموریت، کشته شدن خود و یارانش و اسارت خاندان‌اش به خواست خداوند رقم خورده بود.^(۵۱)

خواست مردم: برای اولین بار اراده، رأی و خواست مردم توسط آقای صالحی به عنوان یک مبنا و یک قاعده در پژوهش‌های اسلامی به کار رفته است، تا پیش از او این عامل مغفول بود و کسی به آن توجه نمی‌کرد. صالحی حتی در قیام امام حسین (ع) معتقد است امام برای کمک به مردم و رهانیدن مردم از چنگ ظلم قیام کرد و می‌خواست مردم را آزاد کند. البته مردم هم ابتدا واقعاً چنین خواستی داشتند و کوفیان نامه‌ها و دعوت نامه‌های فراوانی به امام نوشتند. امام پس از این دعوت و نامه‌ها بر خود واجب دید حرکت کند و به سمت کوفه برود. ولی بعداً مردم با تطمیع و تبلیغ یزید از رأی خود برگشتند و امام را نیمه‌راه رها کردند.

صالحی می‌گوید: امام می‌فرماید مردم از من دعوت کرده‌اند، پس باید به کمک آنها بروم، امام نمی‌فرماید: من امام هستم من خلیفه پیامبر هستم، پس باید قیام کنم، بلکه می‌فرماید مردم از من خواسته‌اند.^(۵۲) در مسئله ولایت فقیه هم، اساساً کتاب حکومت صالحان را برای همین نوشته است و مشروعیت و ولایت فقیه را به خواست و رأی مردم می‌داند. و ولی فقیه را وکیل مردم در مدت محدود و در چارچوب خواسته‌های مردم دانست.^(۵۳)

پایان ناپذیری دانش: کسانی که عملاً جلوی نوابع و مبتکران را می‌گیرند تا مباحث جدید را مطرح نکنند، در واقع می‌پندارند، دانش موجود و مسائل آن مثل دانش و مسائل فقه به انتهای خود رسیده است. این به دلیل سیطره ذهنیت خاص و تداول آن در جامعه علمی و عادت عالمان به آن است. اما دانشمندانی بوده‌اند که با ابتکار و نوآوری خواب آسوده جامعه علمی را برهم زده و موجب رشد دانش شده‌اند. مرحوم صالحی در مورد نجاست کفار و آراء فقهاء همین تصویر را دارد: فقهاء فراوان پژوهش کرده و همه زوایای این مسئله را کاوش کرده‌اند و بر اثر این

تحقیقات به این نتیجه رسیده‌اند که کافر نجس است. این نظر در جامعه علمی و حوزه علمیه، رأی غالب و قول مسلم شده است به حدی که بعضی از علما حتی تصور خلاف آن را نمی‌کنند و اگر کسی بگوید کافر ذاتاً پاک است دچار تعجب می‌شوند و آن را بدعت می‌شمارند. با اینکه هیچ علمی همه مسائل را کشف نکرده و به انتهای راهش نرسیده است. صالحی به دلیل باور به همین نکته بود که می‌خواست با بحث علمی و آوردن استدلال منطقی زوایای جدید علوم را بگشاید. و معتقد بود با چنین روشی می‌توان فضا را باز کرد. از این رو به شدت به مفروضات و اصول موضوعه‌هایی مثل

موارد زیر اعتقاد داشت.

دانش‌های حوزوی مثل فقه هر چند غنی و جامع است ولی کامل و پایان یافته نیست و با اجتهاد و کوشش علمی می‌توان زوایای نهفته و مخفی مسائل را بررسی کرد و به پرسش‌ها و مشکلات جدید به روش علمی پاسخ مناسب داد.

تنها با شیوه مباحثه و گفت‌وگوی استدلالی و منطقی می‌توان مشکلات را حل کرد و علوم را توسعه داد. در این شیوه باید شجاعت و آزاداندیشی داشت و فضا را به متفکران ابداع‌گر سپرد.^(۵۴) این شیوه همان اجتهاد است که در فقه شیعی رواج داشته است و فقهای سلف به آن عمل می‌کرده‌اند ولی در دوره جدید این نوع اجتهاد شجاعانه جای خود را به اجتهادهای مماشاتی و مصلحت‌جویانه داده است. مرحوم صالحی نام اجتهاد مقبول را، اجتهاد باز در مقابل اجتهاد بسته گذاشته بود.^(۵۵)

تعریف او این‌گونه است: اگر فقیه در سیر فحص و بررسی خود به مناطات و ملاکات احکام توجه کند، چشم و گوش بسته عمل نکند، به عبارت دیگر تعبد محض نداشته باشد بلکه عقل خود را به کار انداخته و محتویات ادله و نتایج و دستاوردها را سبک و سنگین کرده و با شیوه تحقیقی با دیگر مسائل بسنجد. فقیه‌ای که به تعبد محض عمل کند اجتهادش بسته است و فقیه‌ای که ملاکات و معیارها را در نظر بگیرد و در استنباطش مؤثر بداند، اجتهادش باز است.^(۵۶)

گویا این دیدگاه همان فقه مقاصدی است که در اهل سنت رواج دارد و هر استنباطی را بر اساس رعایت مقاصد مثل حفظ دین، عقل و نفس می‌سنجد؛ اگر استنباطی، مخالف این مقاصد بود، رأی نمی‌دهد و اگر منجر به حفاظت این مقاصد شود، حکم مثبت می‌دهد.^(۵۷)

ابطال پذیری: یکی از ویژگی‌های قضایای علمی ابطال‌پذیری آنها است. هر فرض ثابت شده علمی را در نظر بگیرید، ممکن است در آینده تن به ابطال داده و لباس بطلان بر آن پوشانده شود و توسط ادله جدیدتر، نظریه دیگری اعلام گردد.^(۵۸)

در روش شناختی صالحی یک مسئله مهم هست و آن اینکه ایشان وقتی فرضیه خود را اثبات کرد، بر آن تعصب می‌ورزد و به هیچ وجه به ابطال‌پذیری آن نمی‌اندیشند و یافته‌های خود را خطاناپذیر می‌داند.

به همین دلیل تلاش زیادی می‌کند که فرضیه‌های مقابل فرضیه خودش را ابطال کند. در قصه شهید جاوید روایات مشهور و معروف که بسیاری از عالمان پیشین به آنها استناد می‌کردند را کنار گذاشت و غیر مطمئن و مردود اعلام کرد. نظریه‌ای که دکتر شریعتی در مورد شهادت امام حسین داشت نیز مورد پسند صالحی نبود و به نقد آن پرداخت. البته دلائل تخصصی از دانش‌های گوناگون مثل درایه و رجال برای ابطال دیگر آراء

در روش‌شناسی مرحوم صالحی، توجه به دستاوردهای علمی بشر یک رکن مهم و یک اصل است

متأسفانه محققان این زمان از منابع مالی مکفی برخوردار نیستند تا بدون دغدغه به تکمیل بپردازند. او از دو ابزار برای تکمیل استفاده می‌کرد: یکی شناسایی منابع دیگر، کتب جدید و تهیه و مطالعه آنها؛ دوم با مباحثه و گفت‌وگو در شرایط مختلف، موضوع را مطرح می‌کرد تا نظریات همگان را به دست آورد



اقامه می‌کرد^(۵۹) و مثلاً بسیاری از روایات که فرضیه شفاعت را تأیید می‌کنند را با این توجیه که از قرن هفتم به بعد وارد کتب روایی شیعه شده است وارد کرد. به ویژه روایات لهوف ابن طاووس را تصریح می‌کنند که از قرن هفتم به بعد وارد شده است.^(۶۰)

به هر حال صالحی هیچ احتمال نمی‌دهد که نخست ممکن است آرای دیگران بهره‌ای از حقیقت داشته باشد و صددرصد باطل نباشند؛ دوم ممکن است نظریه خودش، مشتمل بر عناصر باطلی باشد و در آینده تیغ ابطال به سراغ آن نیز بیاید.

تکامل تدریجی: صالحی در پخته کردن فرضیه خود عجله نداشت و با حوصله فراوان سیری را می‌پیمود، اصلاً عجول نبود. معمولاً پیش از چاپ کتاب مطالب خود را در قالب مقاله در نشریات منتشر می‌کرد یا به صورت جزوه برای متخصصان می‌فرستاد. برای نمونه بخشی از شهید جاوید را در سال ۱۳۴۷ در سالنامه معارف جعفری به چاپ رساند. خودش در مقدمه شهید جاویدی می‌نویسد: برای این کتاب هفت سال تمام وقت صرف کرده است. عنوان چاپ اول آن مرد صلح و دفاع خونین بود، که نشانگر موضع ایشان است.

روش او در پخته کردن و تکمیل جالب است. راهی که او می‌پیمود برای پژوهشگران کنونی، نیاز و ضرورت مبرم است. به ویژه در این دوره که سرعت جزء لاینفک پژوهش شناخته شده و بدون سرعت، وجه اقتصادی پروژه آسیب‌پذیر می‌گردد. متأسفانه محققان این زمان از منابع مالی مکفی برخوردار نیستند تا بدون دغدغه به تکمیل بپردازند. او از دو ابزار برای تکمیل استفاده می‌کرد: یکی شناسایی منابع دیگر، کتب جدید و تهیه و مطالعه آنها؛ دوم با مباحثه و گفت‌وگو در شرایط مختلف، موضوع را مطرح می‌کرد تا نظریات همگان را به دست آورد.

نگرش سیستمی به حوادث: تاریخ‌نگاران دوگونه نگاه به حوادث تاریخی دارند، یک گروه از آنها نگرش فردی و جزئی دارند و دیگران با نگرش جامع به تحلیل می‌پردازند. برای نمونه این گروه حادثه کربلا را در چارچوب یک سیستم و در ارتباط با حوادث مختلف و مسائل دیگر بررسی می‌کنند.

صالحی به دلیل تلمذ در چند رشته علمی و تبحر در علوم مختلف، به ویژه تخصص او در همه ابعاد اسلام، برای بررسی هر مسئله، طرح جامع ترسیم می‌کرد و عوامل مختلف را بررسی می‌کرد. این گونه بررسی‌ها در عرصه تاریخ برخلاف منطق ارسطویی است که تاریخ را علمی جزئی و فاقد اعتبار علمی می‌دانست. برای نمونه در شهید جاوید نخست ابعاد مختلف حادثه را در ارتباط با هم و همه آنها را در ارتباط با فرضیه بررسی می‌کند؛ دوم، علوم مختلف را به کمک می‌گیرد و غیر از بررسی‌های تاریخی گاه به فقه و کلام هم می‌پردازد.

کارنامه علمی و دستاوردها

یک بحث در روش‌شناسی، بررسی کارنامه علمی و دستاوردهای فرهنگی پس از اعمال روش است. حتی در پزشکی و مهندسی چنین است که پس از اجرای یک روش خاص و گذشت مدتی، به بررسی دستاوردها، آثار عینی و علمی می‌پردازند. طبیعی است، پس از اجرای روش، نوبت به کارنامه سنجی می‌رسد. در مورد مرحوم صالحی، تماماً

آیندگان قضاوت می‌کنند، از همین الآن و حتی از سال‌های گذشته و وقتی ایشان زنده بود، داوری تاریخ آغاز شده بود. این فصل اهم داوری‌های دیگران را گزارش می‌دهد تا روش صالحی چکار کرد و کارهایش چه تأثیری بر جای گذاشته است؟ یعنی انجام پروژه‌های تحقیقاتی بر اساس این روش دستاوردهایی دارد که گزارش می‌شود.

احیای و اصلاح طلبی: آیت‌الله صالحی را در جرگه محییان دوره معاصر ثبت کرده‌اند که به روش تجدیدی می‌خواست نخست پاره‌ای از مفاهیم شیعه را بازسازی کند؛ نیز یک اصلاح طلب فکری بود که به روش پیرایشی می‌خواست اندیشه‌ها و کلاً فرهنگ شیعه را از غلو پاکسازی کند. او از غلوزدایان سترگ تاریخ شیعه است.^(۶۱)

شیعیان در طول تاریخ پرفراز و نشیب خود تلاش کرده‌اند تشیع را با شرایط اجتماعی و فرهنگی هر دوره انطباق‌پذیر سازند تا مکتبی پویا و محرک عرضه کنند. به ویژه وقتی مدرنیسم و تکنولوژی جدید از غرب به کشورهای اسلامی و شیعی به ارمغان آمد، نخبگان و متفکران شیعه باید برنامه‌ها و تدبیرهای جدی برای تطابق با شرائط جدید عرضه می‌کردند. به طوری که بعضی گفته‌اند: در دو قرن اخیر، اثنی عشریه در ایران، عراق و لبنان چه در عمل و چه در نظر از خود نشاط و تحرک سیاسی‌ای نشان داد که در تاریخ طولانی بی سابقه بوده است.^(۶۲)

یک بخش از تدبیرهای شیعیان با مسلمانان اشتراک داشت و این دو در شرایط همانند می‌زیستند. ولی در مقولاتی شیعیان تمایز داشتند؛ بویژه شیعه تلاش کرد در سه زمینه، خود را بازسازی کند تا بتواند با تحولات اجتماعی و سیاسی هماهنگی پیدا کند. یکی اجتهاد بود که

باید با شرایط جدید انطباق می‌یافت. دوم تقیه بود که شیعه می‌بایست مناسبات و روابط خود با دیگران را با تجدیدنظر در تقیه روشن می‌ساخت و سوم مفهوم شهادت بود که به جای اینکه عاملی مخدر باشد یک عنصر پویا و محرک و مؤثر در زندگی شیعیان بود.^(۶۳)

مرحوم صالحی در اجتهاد و معرفی اجتهاد پویای شیعه اولاً و در شهادت و تبدیل شهادت به یک عامل محرک ثانیاً نقش و جایگاه ویژه در تاریخ شیعه دارد. کسانی مثل دکتر حمید عنایت که در دوره معاصر مقبولیت عام داشته است، به جایگاه صالحی در زمینه تجدید و احیای تشیع اشاره کرده است.^(۶۴) از دوره آل بویه در قرن چهارم مراسم عزاداری در ماه محرم برای شهادت امام حسین (ع) رسمیت یافت و سوگواری‌های پرشور در شهرهای کوچک و بزرگ برگزار می‌شد. تا اینکه در قرن دوازدهم وقتی صفویه، قدرت را به دست گرفتند، انواع عزاداری برای شهادت امام حسین (ع) و یاران‌اش رونق بیشتر پیدا کرد. اما ذهنیت غالب شیعیان این بود که حسین بن علی (ع) خود را فدای امت کرد؛ باید برای امام گریست تا به شفاعت امام نائل آمد. گریه تنها وظیفه هر شیعه معتقد؛ گریه و سوگواری‌های پرروش خواندن مقتل، زنجیر زنی، سینه زنی و امثال این روش‌ها بود؛ بلا و مصیبت در همه مقتل‌ها، بلا و مصیبت ویژه اولیاء و از جمله ائمه (ع) است؛ مظلوم به معنای کسی که به ستم تن داده و با ظلم مبارزه نمی‌کند، بلکه از روی ترس و جبرونی سازشکاری می‌کند.^(۶۵)

عنایت معتقد است برای اولین بار یک نفر سنی مذهب به نام ابراهیم عبدالقادر مازنی با تفکرات سنتی درباره شهادت حسین بن علی (ع) در افتاد و در مقاله‌ای به نقد دیدگاه‌های سنتی پرداخت. وی در مقاله‌ای در مجله الرسالة (آوریل ۱۹۳۶) نوشت: از وقتی که برای نخستین بار در منزل یک ایرانی به روضه خوانی گوش داده است به فکر تحقیق درباره اهداف حسین (ع) و قیام‌اش افتاده و به تفحص و مطالعه پرداخته است.^(۶۶) گویا قبل از مازنی نوشته‌های انتقاد آمیز چاپ شده است.^(۶۷) پس از اینها محمود عقاد با نوشتن مقاله «حسین ابوالشهداء» پرسش‌هایی مطرح کرد و مخالفت خود با تفکرات قدیمی را مطرح ساخت.^(۶۸) عنایت نوشته عقاد را به تفصیل بررسی کرده است.^(۶۹) تا می‌رسیم به دیگر متفکران

سنی مثل عبدالرحمن شرفاوی و احمد عباس صالح که با تفکرات سنتی مبارزه کردند و مطلب نوشتند.^(۷۰)

داوری فوق که نخستین آغازگران سوگواری سنتی، سنی مذهب‌ها بودند از حمید عنایت است ولی مطابق اسناد و مدارک در جامعه شیعه هم کسانی مثل میرزای نوری با نوشتن لؤلؤ و مرجان مراسم سوگواری و آداب و رسوم عزاداری را نقادی کردند. در دوره جدیدتر برای اولین بار صالحی تفکرات سنتی درباره امام حسین (ع) را نقادی کرد و فرضیه جدیدی را مطرح کرد. تأثیر این اقدام فوق‌العاده بود و شیعه را وارد فاز جدیدی از تجدید نمود. داوری عنایت اینست که از میان چند کار معدود که تاکنون در

عرصه تجدیدنظر طلبی و بازسازی عاشورا در قالب حماسه‌ای محرک و شور آفرین، از همه جسورانه‌تر و مؤثرتر شهید جاوید است.^(۷۱) به همین دلیل وقتی این اثر در سال ۱۳۴۷ منتشر شد، همچون بمب صدا کرد و همه ارکان جامعه شیعه را تحت تأثیر قرار داد. زیرا هوشمندانانه تجدیدخواهی شیعه را وارد فاز جدید می‌کرد و دامنه آن را گسترش می‌داد. به خاطر اینکه شیعیان از میان مقولات متعدد مثل تقیه و اجتهاد، با امام حسین و نهضت حسین (ع) و کربلا و محرم مانوس‌تر بودند و در طول زندگی خود بیشتر از نظر زمانی با آن محشور بودند. حال اگر بازسازی می‌شد و به سان یک عنصر محرک درمی‌آمد، تأثیرگذاری آن فوق‌العاده بیشتر می‌شد. در قسمتی از این مقاله که به رابطه پژوهشی صالحی با انقلاب اسلامی ایران می‌پردازم این مبحث را بیشتر توضیح می‌دهم. خلاصه اینکه صالحی در تاریخ احیای شیعه جایگاهی مؤثر و غیر قابل تردید دارد و کسانی مثل حمید عنایت به آن پرداخته است و ذیل بررسی تجدیدخواهی شیعه به آراء سیاسی می‌پردازد.

غلوستیزی: احیای صالحی از غلوستیزی او جدا نیست و دستاوردهای روش شناختی صالحی یکی غلوستیزی او است. حتی می‌توان گفت غلوستیزی جزء اهداف آن مرحوم بوده است.

صالحی در پایان کتاب عصای موسی می‌نویسد: در جامعه ما دو گروه درباره امام حسین (ع) فعال‌اند؛ یکی تفریطی است که در اقلیت‌اند و مورد انواع تحقیر و تهمت واقع می‌شوند و زمینه رشد و پیشروی ندارند و دوم گروه افراطی است که مورد تشویق و تکریم واقع می‌شود و زمینه رشد و پیشروی دارد... و این خود دلیل این است که مزاج اجتماع و محیط مذهبی ما آماده پذیرش یک بیماری روحی و اعتقادی خطرناکی است که اگر پیشگیری نشود جامعه ما گرفتار همان انحرافی می‌شود که نصاری بدان مبتلا شدند و حضرت مسیح (ع) را تا سرحد خدایی بالا بردند و خدا را تا سرحد یک انسان پایین آوردند.^(۷۲)

متأسفانه محیط مذهبی ما در طول سال‌ها بر اثر تبلیغات انحرافی و افراطی مسموم شده است و مردم از آموزه‌های واقعی ائمه (ع) فاصله گرفته‌اند و به دور افتاده‌اند.^(۷۳)

مرحوم صالحی همواره هشدار می‌داد که ما باید در طرز فکر خود تجدید نظر کنیم و با روشی درست، ائمه (ع) را صحیح‌تر بشناسیم و با نظری تیزبین و دور از هرگونه احساسات افراطی به قرآن و اخبار اهل بیت (ع) مراجعه کنیم.^(۷۴) آن مرحوم کل پروژه شهید جاوید را رهایی از غلو و گریز از افراطی‌گرایی فکر معرفی می‌کند.^(۷۵) اما متأسفانه همان قوم غالی بلایی بر سرش آوردند که زندگی را بسیار با تلخ‌کامی گذرانند. البته ممانتی شیرین داشت و پس از درگذشت‌اش، فرهیختگان و متفکران استقبال خوبی از او داشتند و یک روز پس از رحلت، حداقل ۱۰ مقاله در سایت‌ها درباره‌اش آمده بود و روزنامه‌ای ویژه‌نامه‌اش منتشر کرد.^(۷۶) و

صالحی به دلیل تلمذ در چند رشته علمی و تبحر در علوم مختلف، به‌ویژه تخصص او در همه ابعاد اسلام، برای بررسی هر مسئله، طرح جامع ترسیم می‌کرد و عوامل مختلف را بررسی می‌کرد

■

مرحوم صالحی همواره هشدار می‌داد که ما باید در طرز فکر خود تجدید نظر کنیم و با روشی درست، ائمه (ع) را صحیح‌تر بشناسیم و با نظری تیزبین و دور از هرگونه احساسات افراطی به قرآن و اخبار اهل بیت (ع) مراجعه کنیم



ابن خلدون

بررسی کنیم، می‌بینیم که ابن خلدون توانست تجربیات روش شناختی خود را جهانی و تاریخی و فراگیر سازد ولی صالحی نتوانست، چرا؟ یک علت آن که به صورت یک مسئله پارادوکسی مطرح است، اینگونه است: صالحی در همه آثارش به گونه‌ای از امام خمینی سخن می‌گوید که نشانگر علاقه وافر او به امام است، از سوی دیگر در نظام جمهوری اسلامی ایران که امام خمینی در رأس آن قرار داشت، صالحی نه تنها نتوانست استعدادهای خود را بسط دهد، بلکه از دوره پهلوی منزوی تر نیز بود. کسانی که بسیار پایین تر از او بودند و چنین ارادتی هم به رهبری نداشتند از امکاناتی عالی برخوردار شدند ولی صالحی که باید در مراکز مهم حوزوی و مراکز مهم فرهنگی خط‌دهنده و هدایت‌گر باشد، در کنج عزلت می‌زیست. صالحی در عمل ارادت خود را به امام خمینی اثبات کرده بود و جزء ۱۲ نفر مجتهدی بود که مرجعیت امام خمینی را برای اولین بار تأیید کرد و به خاطر همین امضا محرومیت‌هایی مثل تبعید شدن را کشید. اگر گفته شود روحیه و منش او به گونه‌ای بوده که زیر بار این حرفها نمی‌رفت، گفته خواهد شد بله، او طبعی بلند داشت ولی مسئولان جمهوری اسلامی و بیت امام و کارگزاران این نظام آیا نباید چنین فردی که عاشقانه برای امام سوخته بود و در اوج کمالات معنوی و از سوی دیگر دارای ابتکاراتی راه‌گشا برای حل مشکلات فقهی و حقوقی نظام بود، دعوت به کار می‌کردند، به او مجال می‌دادند، به او امکانات می‌دادند؟ این پرسش همواره مطرح است و روح نظام جمهوری اسلامی را همیشه آزار خواهد داد. بنده مطمئن هستم آیندگان این جفایی را که در حق این مرد بزرگ رفت نمی‌بخشند و می‌پرسند کسی که این همه به شما خدمت کرده، آیا نباید از کوچکترین امکاناتی برای بسط و توسعه اندیشه‌اش برخوردار باشد. به ویژه از زعمای حوزه پرسش خواهد شد چرا نخبگان

در مراسم رحلت، هفته‌ها استقبال بی نظیر یا کم نظیر بود. مرحوم صالحی در کتاب حکومت صالحان مشورت را جزو وظایف ولی فقیه می‌شمارد زیرا مشورت آثار زیادی دارد از جمله روحیه ولی فقیه را از غلو دور می‌سازد و معالجه غلو و افراط‌گرایی است.^(۷۷) نیز هم او به نویسندگی توصیه کرده که در زمینه غلو تحقیق کند و مطلب بنویسد، زیرا غلو در جامعه ما بیشتر شده است.^(۷۸) همگان اذعان دارند که غلو در دو دهه اخیر روز به روز رو به ازدیاد بوده است بطوری که در سال گذشته، صدای مراجع هم علنی شد و از دست مداحان غالی فریاد برآوردند.^(۷۹)

همین جا نقدی به مرحوم صالحی وارد است که نظریه ولایت فقیه او مشکلی دارد، زیرا او در کتاب حکومت صالحان، ولایت فقیه را به گونه‌ای مطرح می‌کند که نه تنها غلو ندارد و اهل شور و مشورت است بلکه مانع و معالج غلو هم هست.^(۸۰) حال اگر چنین جامعه‌ای که این تئوری بر آن سیطره دارد، دچار غلو باشد و روز به روز غلو آن هم زیادتر شود، یا خود تئوری مشکل دارد و یا اجرای آن.

پیامبر اکرم (ص) و پس از او همه ائمه برنامه‌های توجیهی، ارشادی، علمی و عملی علیه غلو و غلاة داشته‌اند و غلو را مرادف با کفر و شرک و مضر برای جامعه اسلامی می‌دانستند. پیامبر اکرم (ص) در روایتی می‌فرماید: صنفان من امتی لا نصیب لهما فی الاسلام: الغلاة والقدریة^(۸۱) غیر از این روایت روایات فراوانی در مذمت غلو غلاة از طریق ائمه (ع) به ما رسیده است.^(۸۲) متأسفانه این دستور دینی و این آموزه مذهبی نه تنها به فراموشی سپرده شده بلکه جامعه ایرانی به آفت و بلای غلو دچار شده است. البته هشدارهای مرحوم صالحی تا اندازه‌ای در بیدارباش جامعه و راهنمایی نسل جوان مؤثر بوده است و کارنامه‌اش از این نظر نمره قبولی دارد.

توسعه فرهنگ دینی: در فصل قبل به دستاوردها و کارنامه پژوهش‌های مرحوم صالحی پرداختیم و جایگاه او را در احیای تشیع و غلوزدایی توضیح دادیم و اکنون به بخش دیگری از کارنامه او در زمینه نقش او در توسعه فرهنگ شیعی در جامعه ایران می‌پردازیم.

مرحوم صالحی معتقد بود، رشد و ترقی حوزه‌های علوم دینی در گرو برنامه‌ریزی‌های حساب شده و تخصیص بودجه‌ها و اعتبارات کافی در رشته‌های مختلف مثل فقه، تفسیر، فلسفه و حدیث است. لزوم و ضرورت تحقیق و پژوهش در همه رشته‌های حوزوی فوریت دارد.^(۸۳) او عمر خود را بر تسری پژوهش نهاد، از مناصب سودآور و درآمدزاد مثل تبلیغ یا منصب‌های پرستیژدار مثل مرجعیت صرف نظر کرد و فقط به تحقیق پرداخت. گام نهادن در تحقیق را ولو در مراکز و در موقعیت‌هایی که دون شأن او بود، به هیچ وجه عیب و عار نمی‌پنداشت. سال‌ها در اتاق کوچکی در مرکز معارف قرآن می‌نشست و تحت اشراف مدیریتی افرادی که از شاگردش گرد او هم کمتر بودند کار می‌کرد و هیچگاه نگفت جایگاه بالاتر است. زیرا به کارش ایمان و اعتقاد جدی داشت و پژوهش را روشی برای حل معضلات فکری شیعه و راه‌کاری برای سامان دادن به فرهنگ ایرانی - شیعی می‌دانست.

به خاطر همین ویژگی صالحی است که گذشته بر اشتهاش بر تقوا، بزرگان روحانی و حوزه او را محقق لقب داده‌اند.^(۸۴) **تعمیم روش شناسی:** اگر مرحوم صالحی را در مقایسه با ابن خلدون

و متفکران حوزه مثل مرحوم صالحی به کار گرفته نشدند و تجارب آنها در راه توسعه علوم اسلامی و حوزه به کار گرفته نشد.^(۸۵)
گفت‌وگو و مناظره: حوزه علمیه به ویژه قم دارای سنت‌ها و آداب ارزنده و سودمند است، از طرف دیگر سنت‌هایی در این نظام نهادینه شده که موجب فقدان پویایی آن شده است. در حوزه غیر از نقدی که احتمالاً شاگردان در درس نسبت به استاد مطرح می‌کنند، دیگر روش‌های انتقاد و نقد وجود ندارد و کلاً جو نقد به شیوه علمی در حوزه علمیه فراگیر نیست.

شهید جاوید برای اولین بار جو را شکست و روحانیت را در سطوح مختلف حتی در سطح مرجعیت که دارای قداستی عالی بود وارد معرکه بحث و بررسی کرد. یک طرف مرحوم صالحی بود که کف از همه چیز شسته بود و با روحیه باز هر نوع نقدی را می‌شنید و مخالفان را نقادی می‌کرد و از همه می‌خواست به میدان بیایند. این مباحثات و درگیری‌های علمی تأثیر فراوانی در حوزه بر جای نهاد، زیرا او حیات نظام حوزه و فرهنگ شیعه را در گرو نقد و حتی رد می‌دانست و این جمله را حتی در ابتدای برخی کتاب‌هایش نوشت: حیات العلم بالنقد والرَد.^(۸۶) حوزه علمیه قم که می‌خواهد مرکز علمی برای جهان اسلام، حداقل جهان تشیع باشد و با اندیشه‌های مختلف و متنوع باید برخورد نماید، لزوماً باید ظرفیت شنیدن انواع نظریات به ویژه نظریه‌های جدید را داشته باشد و با استدلال و منطق به رد و نقد دیگران پردازد. ولی متأسفانه جو و فضای حوزه این امکان و استعداد پذیرش نظریات جدید را نداشت. صالحی در یکی از کتاب‌هایش از قول آقای ابراهیم جنانی نقل می‌کند که در جلسه‌ای، نزد آیت‌الله آملی چگونه یک روحانی که معتقد به نجاست کفار بوده با جیغ و فریاد بر سر جناتی می‌گفته که قائلین به طهارت کفار اشتباه می‌کنند، تا اینکه آیت‌الله آملی از او می‌خواهد به جای فریاد و فحش، استدلال و دلیل بیاورد. ولی او همچنان به روش تحکمی و جدلی خود ادامه می‌دهد.^(۸۷)

مناسب بود زعمای حوزه علمیه قم، امکانات مناسبی در اختیار صالحی قرار می‌دادند تا برای مخارج روزانه‌اش مشکل نداشته باشد و در محیطی آرام بتواند خلایق‌های خود را به منصفه ظهور برساند و ده‌ها پروژه اجرا کند، کتاب بنویسد و آثار دیگران را نقادی کند، اما متأسفانه این سرمایه را به راحتی درگیر پاسخگویی کرده و استعدادش را تلف کردند. متأسفانه حوزه علمیه به جای اینکه استعداد‌های درخشان خود را حفاظت و رشد دهد، یا آنها را اخراج می‌کند و آنها جذب نظام دانشگاهی می‌شوند مثل مرحوم مطهری و یاد در حوزه می‌مانند ولی خانه نشین می‌شوند و هرگونه امکاناتی را از آنها می‌گیرند.^(۸۸) لازم است زعمای مسئولان حوزه خود را با نظام‌های آموزشی غربی که آنها را کافر می‌دانیم مقایسه کنند و ببینند روش‌هایی که ائمه (ع) مثل امام صادق (ع) در برخورد با مخالفان فکری اعمال می‌کردند آنها عمل می‌کنند ولی ما هر کس کوچکترین نوآوری داشته باشد، به تکفیر و طرد او

می‌پردازیم.

استقامت صالحی موجب شد آزاداندیشی و شجاعت علمی و جو گفت‌وگو و دوطرفه‌نه‌القای یک طرفه و اطاعت مخاطبان در حوزه علمیه و در بین طلاب رواج پیدا کند. امروزه که سخن از تولید علمی حوزویان و نهضت نرم‌افزاری است، سزاوار آنست که از زحمات صالحی و امثال او تقدیر شود. در واقع تولید علم بدون روشی که صالحی رفته امکان پذیر نیست. زیرا در جوی که همگان به تقلید و پیروی و رونگاری از دست یکدیگر مشغول‌اند و همگان اسیر اقوال مشهور و مسلط‌اند، هیچ دانش جدی ساخته و پرداخته نمی‌شود و نظریه جدی ابداع نمی‌گردد، همچنین ذهن‌های مبتکر و خلاق می‌میرند یا به کنج خلوت و انزوا فرو می‌غلطند. از سوی دیگر بازار مکاره‌کسانی که سخنی برای گفتن ندارند و فقط چاپلوسی می‌دانند پر رونق می‌گردد و در نهایت فضایی مثل امروزه سیطره پیدا می‌کند که کتاب‌های بی‌ارزش، مقالات غیر علمی به فراوان دیده می‌شود و کار نو و جدید به ندرت دیده می‌شود. علت پیدایش چنین جوی، پاس نداشتن حرمت صالحی و امثال او و تقدیر نکردن از خدمات آنهاست.

در پایان این مبحث خاطره‌ای از آقای صالحی می‌آورم که می‌گفت آیت‌الله بروجردی در درس خارج فقه در مبحث تقیه می‌فرمود: بعضی از افراد تعجب می‌کنند که چگونه امام صادق (ع) گاهی از دشمن تقیه می‌کرد و فتوای واقعی خود را نمی‌گفت، این تعجب ندارد، ما گاهی فتوایی داریم ولی دشمن که هیچ حتی از دوستان و نیز از مقلدان خود تقیه می‌کنیم و نمی‌توانیم آن را اظهار کنیم.^(۸۹) در چنین جوی که سانسور و خودسانسوری و کتمان حقایق فراوان است به هیچ وجه تولید دانش و ابتکار و نوآوری و رقابت با جهان مدرن امکان‌پذیر نیست.

تأثیرات اجتماعی

در فصل گذشته کارنامه علمی و دستاوردهای پژوهشی مرحوم صالحی را بررسی کردیم، جا دارد به یک مسئله دیگر هم بپردازیم و آن نقش صالحی در جامعه ایرانی در دهه‌های اخیر چه بوده است؟ بعد از ظهر روز جمعه‌ای نزد مرحوم صالحی برای پرسیدن سؤال رفته بودم، ضمن پاسخگویی به سؤالم به نقل خاطرات روزهای پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و ایام تحریم کتاب شهید جاوید پرداخت و گفت مرحوم مطهری به من زنگ زد و گفت چکار کرده‌ای که همه جاسخن از تو و کتاب تو است و به شوخی گفت: شهر آشوب شده‌ای یا ابن شهر آشوب شده‌ای یعنی شهر را به آشوب کشانده‌ای.

این کلام شهید مطهری در گفته‌ها و نوشته‌های فراوانی هست که می‌گویند صالحی و کتاب‌هایش موجب تشدید اختلاف‌ها و علت ریشه‌ای شدن شقاق‌های موجود در جامعه تشیع شده است و مثلاً وقتی موضع امام خمینی را بررسی می‌کنند او را به این دلیل مخالف می‌دانند که با هرگونه تفرقه و اختلافی مخالف بود. به هر حال این قضاوت رانه همه که بسیاری دارند که شهید جاوید

**مرحوم صالحی معتقد بود، رشد و ترقی
حوزه‌های علوم دینی در گرو
برنامه‌ریزی‌های حساب شده و تخصیص
بودجه‌ها و اعتبارات کافی در رشته‌های
مختلف مثل فقه، تفسیر، فلسفه و
حدیث است. لزوم و ضرورت تحقیق و
پژوهش در همه رشته‌های حوزوی
فوریت دارد**

اختلاف‌ها را تشدید کرد. ولی باید تقلیدگونه به تکرار این داوری نپرداخت، بلکه به بررسی دقیق آن پرداخت. این فصل را تا اندازه‌ای که امکانات و شرایط اقتضا دارد به بررسی همین مسئله اختصاص می‌دهم. **اختلاف و اتفاق امت:** روش مرحوم صالحی دستاوردهایی از جمله تثبیت برداشت انقلابی از قیام حسینی بود. نتیجه اینک شهید جاوید از کتاب‌های مذهبی ایرانی شد که در قم تألیف شده و نویسنده آن یک نفر روحانی است، این اثر تنها اثری است که چاپ‌های آن از سی گذشته است، یعنی هر یک سال حدوداً یک چاپ. با توجه به اینکه یک اثر عمومی مثل نهج البلاغه و مفاتیح الجنان نیست، که همه مردم آن را بخردند بلکه در زمره آثار آکادمیک است و این اندازه چاپ، بی سابقه است.

این اثر چند سال پیش از پیروزی انقلاب اسلامی تألیف و عرضه شد و نقش بارزی در پیروزی این انقلاب داشته است. متأسفانه عده‌ای که داعیه دفاع از انقلاب اسلامی را دارند ولی وقتی به شهید جاوید می‌رسند به نفی و رد آن می‌پردازند. در حالی که شهید جاوید یکی از علت‌های فرهنگی انقلاب به شمار می‌رود، زیرا تا وقتی ذهنیت مردم عوض نشده بود، حرکت علیه رژیم شاهنشاهی پهلوی امکان‌پذیر نبود. شهید جاوید این ذهنیت را عوض کرد و به مردم گفت امام علیه بی‌عدالتی و ظلم قیام کرد و در این راه همه چیز حتی جان و خانواده خود را از کف داد تا نظامی عدالت‌آمیز به وجود آورد. نه اینکه امام برای بخشودن گناهان قیام کرده باشد و عالم به شهادت‌اش باشد. نظریه‌گری به جامعه سکون و سازش با وضع موجود را می‌دهد ولی دیدگاه صالحی جنبش و حرکت و قیام به وجود می‌آورد.

شهید جاوید جو گفت‌وگو البته به شکل مجادله‌ای آن را در سطح عالی بین حوزویان گشود و همه حوزویان را وارد این گفت‌وگو نمود، یعنی دو دسته مخالف و موافق برای خود یارگیری از اقشار مختلف حوزه می‌کردند و مراسم و نشست‌های پرجمعیتی در نقد یا موافقت این اثر تشکیل می‌شد.

در مقاله‌ای اینترنتی گزارش شده که در همه حجره‌ها بحث تأیید و رد شهید جاوید داغ بود.^(۹۰)

هیچ رخدادی حوزه را این‌گونه متأثر نساخت هم به لحاظ مشارکت همه حوزه و هم به لحاظ ورود بزرگان و زعمای حوزه در این بحث.

اگر از نگاه «اختلاف امتی رحمة» نگاه کنیم این رخداد، اختلافی است که حوزه را تکان داد و فرسنگ‌ها به پیش راند؛ و بیداری، آگاهی به مسائل روز و جاری نیز شناختن راه کارهای انطباق شریعت و دین با عصر جدید را برای نسل جدید حوزه به ارمغان آورد.

بزرگانی که مخالف شهید جاوید بودند و به آن نقد داشتند: علامه رفیعی قزوینی، علامه طباطبایی، لطف‌الله صافی، آیت‌الله گلپایگانی، رضا استادی. بنابراین در هیچ مسئله و موضوعی دامنه اختلاف اینقدر گسترده نشده بود، ولی زعمای این فضا استفاده مطلوب می‌کردند و همه نیروها و پتانسیل‌ها را مصروف کارهای علمی در این زمینه می‌کردند. ولی هیچ‌گونه تدبیری وجود نداشت، در عوض ساواک عنان و نبض حوادث را به دست گرفته بود و با برنامه‌ریزی‌های کوتاه مدت و درازمدت می‌خواست به اهداف‌اش برسد.

در اینجا مطالب فراوانی هست که نقل و بررسی همه آنها خودکتاب حجیمی خواهد شد. فقط یک نمونه از تحلیل‌هایی که پس از درگذشت

صالحی عرضه شد می‌آورم: رسول جعفریان پس از اینکه صالحی را عامل تفرقه در آن دوره می‌داند به نوشته حمید عنایت اشاره می‌کند و با اینکه در نوشته عنایت نکات و اطلاعات زیادی هست و تقریباً بسان مقاله بلندی است، فقط حدود هشتاد کلمه آن را نقل کرده است.^(۹۱) در این نقل اصلاً به نکته اصلی عنایت که صالحی را سردمدار و سلسله جنبان تجدیدطلبی در عرصه شهادت در فرهنگ شیعه می‌داند نپرداخته است.

عنایت نظریات آیت‌الله خمینی را همانند شهید جاوید می‌داند و چنین نوشته است:

«آیت‌الله خمینی نیز به همین ترتیب [یعنی به روش شهید جاوید] به مسلمانان ایرانی صلا می‌دهد که در مبارزه‌شان برای برپا کردن حکومت اسلامی نظیر عاشورا را پدید آورند.»^(۹۲)

ولی آقای جعفریان نه تنها از این داوری حرفی نمی‌زند بلکه راجع به دیدگاه امام خمینی درباره هدف امام حسین (ع) ساکت است.

مهم‌تر اینکه آقای جعفریان در همان مقاله می‌نویسد: این تصور که اندیشه شهید جاوید برای طرح حکومتی کردن نهضت امام حسین (ع) در انقلاب [اسلامی ایران] تأثیر داشته به نوعی محل تردید است.^(۹۳) ایشان را به انبوهی از نوشته‌هایی که در این باره هست ارجاع می‌دهیم، حتی پژوهشگران خارجی مثل هگ‌لند پژوهش میدانی خود به وجود چنین تأثیری اعتراف نموده‌اند.^(۹۴)

عدم موقعیت سنجی: گزارش‌های برخی یاران و همراهان آیت‌الله خمینی این است که ایشان با مطالب شهید جاوید مشکل نداشت،^(۹۵) ولی عرضه و انتشار آن را در آن شرایط به صلاح نمی‌دانست. زیرا موجب صف‌آرایی نیروها و تعویض جبهه از مبارزه با رژیم به درگیری‌های درون جامعه شیعی است. از سوی دیگر رهبری داخلی مبارزه علیه رژیم که عمدتاً در دست آیت‌الله منتظری بود گویا این طور تشخیص داده بود که باید افکار جامعه و حتی روحانیت را عوض کرد تا جامعه برای مبارزه انگیزه پیدا کنند، از این رو اصرار داشتند شهید جاوید منتشر شود و فضای فکری و فرهنگی جامعه عوض شود، زیرا کتاب شهید جاوید یک کتاب سیاسی هم بود از این جهت که با ادله و شواهد تاریخی اثبات می‌کند که حضرت امام حسین (ع) به انگیزه تشکیل حکومت، حرکت و قیام خویش را آغاز نمود و هدف‌اش تنها آمدن به کربلا و شهید شدن نبود. سیدالشهدا گذشته از جنبه امامت و عصمت به عنوان یک انسان عاقل و آگاه به زمان و اهل سیاست و تدبیر اوضاع زمانه‌اش را به دقت زیر نظر داشت و هنگامی که زمینه را برای قیام و به دست گرفتن زمام امور مهیا دید، حرکت‌اش را آغاز کرد منتها در میانه راه شرایط دیگری پدید آمد و امام به آن هدف اولیه‌اش نرسید.^(۹۶)

تلقین این برداشت به جامعه برای رژیم پهلوی خطرناک بود و رژیم با بدبین کردن مردم و روحانیت به نویسنده شهید جاوید و تقریظ‌نویسان می‌خواست اصل کتاب را از سودمندی ساقط کند.

همچنین مبارزین داخلی معتقد بودند چاره‌ای ندارند و برای بسیج جامعه علیه رژیم پهلوی باید فرهنگ و ذهنیت مردم را آماده سازند.^(۹۷) از سوی دیگر قیام امام حسین (ع) و رخداد طف به جای اینکه محرک باشد و مردم را علیه رژیم بشوراند، به مردم سکون و ایستایی می‌داد. و بسان مخدر عمل می‌کرد. منظوم تحلیلی است که از این واقعه به جامعه

شیعی و همواره در منابر و مجالس سوگواری بیان می‌شد. ولی صالحی با تحقیق جدید و عالمانه، نخست کج فهمی‌ها در مورد این قیام بر برملما کرده بود، دوم، اندیشه درست را مطرح کرده است.

پایان: این مقاله تلاشی بی‌طرفانه برای بررسی روش شناسی آیت‌الله صالحی نجف‌آبادی و به ویژه منابع، زمینه و دستاوردهای آن مرحوم در تاریخ معاصر ایران است؛ هم ضعف‌های روش‌شناختی گفته شد و هم قوت‌های آن. البته به دلیل اینکه هنوز ابعاد شخصیت، افکار و آثار صالحی تاریخی نشده، و هنوز بسیاری از مسائل در کتمان و در خفاء است، نمی‌توان داوروری‌های صریح عرضه کرد و باید صبر کرد تا حداقل چند دهه بگذرد و تاریخ صحت و سقم مخالفت و موافقت‌ها دربارهٔ ایشان و نیز دامنهٔ تأثیرات خود آثار ایشان را به محک تجربه بگذارد، آن وقت به راحتی می‌توان به قضاوت نشست و ابعاد این قضایا را تحلیل کرد. به ویژه اینکه هم شخصیت و هم اندیشه‌ها و آثار مرحوم صالحی با مقولاتی مثل نظریه ولایت فقیه و جمهوری اسلامی ایران، گره خورده است و تکلیف این مقولات در آزمون تاریخ مشخص خواهد شد، آنگاه وضعیت صالحی از نظر درستی یا نادرستی نظریاتش نیز به دست می‌آید. حتماً نسل‌های آینده، راحت‌تر از ما دربارهٔ صالحی بررسی و تحلیل خواهند داشت، زیرا آنان به مدارک و اسناد جدیدتری رسیده‌اند و هم در گذر تاریخ، جوهره و بطن مخفی حوادث این زمان، هویدا و بر ملا شده‌اند، بطوری که تاکنه ذات مقولات را به سهولت می‌بینند. از این رو به راحتی به قضاوت می‌نشینند. امیدواریم در آن دوره، مطالب این مقاله بهره‌ای از صدق و واقعیت داشته باشد و با حقایق انطباق‌پذیر باشد. البته اکنون و در زمان حال هم بر خودم فرض می‌دانم از نظریات اساتید و سروران‌ام استفاده کنم و خطاهای خودم را یافته و جبران نمایم.

* دانشجوی دکترای فلسفه

پی‌نوشت‌ها:

۱- methodology

۲- برای نمونه حتی وقتی آب‌کار یا طهارت‌کافر را بررسی می‌کنند در بی‌یافتن روشی بهتر و نقد روش موجود است (پژوهشی جدید، ص ۵۷ به بعد و ص ۱۸۹ به بعد).

۳- مکتب اسلام، سال ۸، ش ۴.

۴- رسول جعفریان به انتقادات بعضی عالمان شیعه، نسبت به بعضی از مواضع مرحوم صالحی اشاره کرده است. گویا موضع خود آقای جعفریان سکوت است و چنین جوی را نمی‌پسندد بلکه سکوت را در این فضا ترجیح می‌دهد (داستان عبرت‌آموز، ص ۱).

لازم به ذکر است که بعضی نخبگان حوزه علمیه همواره مروج خط مشی سکوت بوده‌اند و این را کار را بهترین شیوه برای زدودن اختلافات می‌دانسته‌اند. البته کسانی هستند که با هر نوع نوآوری به دلیل ایجاد اختلاف مخالفانند و استدلال‌هایی برای خود دارند. اما توجه به این نکته هم ضروری است که اگر فضاهایی برای گفت‌وگوی رودررو پدید نمی‌آمد، جو حوزه علمیه ممتحول نمی‌شد و لازمهٔ تحول، عدم سکوت است.

۵- محمد عابد جابری در کتاب فکر ابن خلدون العصبیة والدولة، این موضوع را به تفصیل بررسی کرده است (ص ۱۹ به بعد).

۶- همان، ص ۱۰۷-۱۱۰، نیز عزت‌الله رادمنش در کتاب کلیات عقاید ابن

خلدون، نظریه عمران را به خوبی تشریح کرده است.

۷- مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۲.

۸- همان، ص ۳.

۹- همان.

۱۰- همان، ص ۴.

۱۱- ابن خلدون، کمک‌ها و مساعدت‌های دولتی را گاه خود گزارش کرده است، برای نمونه می‌نویسد در سال ۱۳۷۶م وقتی به تونس بازگشتم، رأفت و احترام پادشاه سایه بر زندگی‌ام داشت. زن و فرزند خویش را نیز به آن شهر آوردم تا در مرغزار نعمت سلطان مرفه به سر برند. (مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۶۴-۶۷).

۱۲- درباره حاج آقا رحیم ارباب و تأثیر مشرب علمی و عملی او نوشته‌های آکادمیک بسیار قلیل است. اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان اصفهان در سال ۱۳۷۵ بزرگداشتی برای او ترتیب داد و مقالات رسیده را در یک جلد با عنوان مجموعه ارباب معرفت به کوشش محمدحسین ریاحی و مدیر کل وقت آن اداره، رسول حامدیان چاپ و منتشر کرد. ولی این کتاب اگر منتشر نمی‌شد بهتر بود. اهل کتاب اگر این اثر، حتی جلد آن را دیده باشند، داوری بنده را تأیید می‌کنند که کاری بس ضعیف و فاقد ضوابط فنی و علمی است. به هر حال برخی نویسندگان در این مجموعه به مشرب مرحوم ارباب پرداخته‌اند، مثل: مقاله‌های سید جلال‌الدین همایی، مهدی دهباشی، محمدباقر کتابی.

۱۳- برای اطلاعات بیشتر از ویژگی‌ها و مکتب آیت‌الله بروجردی نگاه کنید به: مجله حوزه، سال ۸، ش ۱ و ۲؛ زندگی زعیم بزرگ عالم تشیع، علی دوانی؛ خاطرات زندگی حضرت آیت‌الله العظمی آقای بروجردی، محمدحسین علوی بروجردی.

۱۴- نگاه کنید به موسوعة مصادر النظام الاسلامی، ج ۱۰، ص ۱۹۳-۲۰۷.

۱۵- «صالحی و تفکر انتقادی»، عمادالدین باقی، ص ۱.

۱۶- نظریة السلطة، ص ۷۵ به بعد. منظور آقای توفیق السیف در این کتاب از سیر چهار مرحله‌ای این است که نظریات غالب و قابل توجه در هر دوره چنین ویژگی‌هایی داشته‌اند، اما در هر دوره کسانی بوده‌اند که به تئوری دوره قبل باور داشته‌اند ولی اینگونه نظریات معتنا به نیست.

۱۷- همان، ص ۸۳.

۱۸- همان، ص ۱۰۱.

۱۰- همان، ص ۱۱۱.

۲۰- همان، ص ۱۹۳ به بعد.

۲۱- حکومت صالحان، ص ۳۶-۳۷.

۲۲- همان، ص ۳۷.

۲۳- همان، ص ۳۸.

۲۴- شهید جاوید، ص ۱۴.

۲۵- آقای موسوی در خاطرات‌اش آورده که در کنار آیت‌الله مشکینی، آیت‌الله فاضل لنکرانی و آیت‌الله نوری که درس‌های نهج البلاغه، تفسیر قرآن و کلام در دارالتبلیغ آقای شریعتمداری تدریس می‌کردند، آقای صالحی رجال و درایه تدریس می‌کرد، بنابراین ایشان حدود نیم قرن پیش در این رشته تخصص کافی داشته‌اند (خاطرات آیت‌الله موسوی تبریزی، ج ۱، ص ۱۵۱).

۲۶- شهید جاوید، ص ۵.

۲۷- برای نمونه فصلی با عنوان «اصالت عقل» در کتاب حکومت صالحان (ص ۳۶-۳۷) گشوده است.

۲۸- صالحی و تفکر انتقادی، ص ۲.

- ۲۹- همان.
- ۳۰- همان.
- ۳۱- پژوهشی جدید، ص ۱۶.
- ۳۲- همان، ص ۱۷۳-۱۷۴.
- ۳۳- این واژه را در فارسی به کتاب سنجی ترجمه کرده‌اند و دانشی است که در کتاب‌شناسی از آمار استفاده می‌کند، یعنی کتاب‌شناسی آماری.
- ۳۴- اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، حمید عنایت، ص ۳۶۶.
- ۳۵- خاطرات آیت‌الله سیدحسین موسوی تبریزی، ج ۱، ص ۳۱۶.
- ۳۶- ولایت فقیه حکومت صالحان، ص ۳۰۲-۳۰۴.
- ۳۷- شهید جاوید، ص ۵.
- ۳۸- همان.
- ۳۹- «منابع اولیه تاریخی کربلا»، محمد نوری، ص ۲۹؛ الملهوف، مقدمه فارس تبریزیان، ص ۳۶؛ چکیده کنگره مقالات بین‌المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا، محمدجواد صاحبی، ص ۱۱۳.
- ۴۰- «منابع اولیه تاریخی»، ص ۳۱.
- ۴۱- مقتل الحسین، ابومخنف، به کوشش حسن غفاری، قم، علمیه، ۱۳۹۸ق. ص و او از مقدمه.
- ۴۲- این داوری را فقط یک نفر به نام اصغر قائدان در مقاله‌ای که در کنگره امام خمینی و عاشورا عرضه کرد آورده است (نک: چکیده مقالات کنگره، مقاله اصغر قائدان، ص ۱۳۷). البته نمی‌دانیم ایشان تا چه اندازه برای داوری خود دلیل و استدلال دارد.
- ۴۳- نگاهی به حماسه حسینی، ص ۳۵۴-۳۵۹.
- ۴۴- نک: «ابومخنف و سرگذشت مقتل او»، از سیدعلی میرشریفی.
- ۴۵- التدریس تاریخی، ص ۱۲۳.
- ۴۶- شهید جاوید، ص ۱۳-۱۲.
- ۴۷- برای نمونه گفته‌اند در علم امام دیدگاه صالحی بامبانی شیعه در تعارض است؛ نگاه کنید به: «بحثی کوتاه درباره علم امام»، علامه سیدمحمدحسین طباطبایی؛ پاسدار وحی، محمد فاضل لنکرانی؛ شهید آگاه، لطف‌الله صافی گلپایگانی.
- ۴۸- بحثی درباره علم امام، علامه سیدمحمدحسین طباطبایی، ص ۳-۷.
- ۴۹- شهید جاوید، ص ۱۴.
- ۵۰- حکومت صالحان، ص ۶.
- ۵۱- لازم به تذکر است این مقاله فقط گزارشگر آراء است و به داوری و ارزش‌گذاری نمی‌پردازد.
- ۵۲- شهید جاوید، ص ۲۷-۲۸.
- ۵۳- نظریه السلطه، ص ۲۵۸-۲۶۵.
- ۵۴- پژوهشی جدید، ص ۱۹۲ به بعد.
- ۵۵- همان، ص ۱۵.
- ۵۶- همان، ص ۱۶-۱۵.
- ۵۷- ابن عاشور در کتاب مقاصد الشریعة الاسلامیة به دقت این مسئله را بررسی کرده است.
- ۵۸- علم چیست، فلسفه چیست؟، ص ۷۷.
- ۵۹- داستان شهید جاوید، ص ۵.
- ۶۰- همان.
- ۶۱- یادی از صالحی، یوسفی اشکوری، ص ۱.
- ۶۲- اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ص ۲۷۵.
- ۶۳- همان، ص ۲۷۶-۲۸۵؛ یادمان دکتر حمید عنایت، ص ۴۹۴ به بعد و ۲۱۲ به بعد.
- ۶۴- اندیشه سیاسی در اسلام، ص ۲۷۵-۲۸۱ و ۳۲۵-۳۳۱.
- ۶۵- آقای حمید عنایت این ذهنیت‌های شیعیان در طول قرون متمادی را به خوبی شرح داده است (نک: اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ص ۳۱۱-۳۱۴).
- ۶۶- الرسالة، دوره چهارم، ش ۱۴۶ (۱۳۵۵/۱۹۳۶)، ص ۶۱۲-۶۱۵.
- ۶۷- مثلاً المقتطف که اولین مجله روشنفکری در قاهره بود ضمن گزارشی از کتاب الحسین (ع) از علی جلال الحسینی بیگ به نقد دیدگاه‌های سنتی پرداخته است (اندیشه سیاسی در اسلام، ص ۳۲۷).
- ۶۸- این کتاب در مجموعه اسلامیات (قاهره، ۱۹۵۹) منتشر شده است.
- ۶۹- اندیشه سیاسی در اسلام، ص ۳۱۷-۳۲۵.
- ۷۰- همان، ص ۳۲۵ به بعد.
- ۷۱- اندیشه سیاسی در اسلام، ص ۳۲۵.
- ۷۲- عصای موسی، ص ۲۱۳.
- ۷۳- همان، ص ۲۱۸.
- ۷۴- همان، ص ۲۲۰.
- ۷۵- همان، ص ۲۲۰-۲۲۱.
- ۷۶- منظور روزنامه شرق است.
- ۷۷- حکومت صالحان، ص ۲۶۳-۲۶۴.
- ۷۸- یادی از صالحی، حسن یوسفی اشکوری، ص ۱.
- ۷۹- مراجعه شود به جرائد و روزنامه‌های ایرانی.
- ۸۰- حکومت صالحان، ص ۲۶۳.
- ۸۱- الجذور التاريخية والنفسیة للغلو والغلاة، ص ۲۶۹.
- ۸۲- نویسنده کتاب فوق این روایات را به تمامی آورده است.
- ۸۳- پژوهشی جدید، ص ۱۶۰.
- ۸۴- خاطرات آیت‌الله موسوی تبریزی، ج ۱، ص ۴۸۵.
- ۸۵- مرحوم صالحی وقتی سخن از اجتهاد و نظریات امام در مورد اجتهاد به میان می‌آورد، می‌نویسد: حضرت امام (قدس سره) هم فقیه بود و هم دردرا احساس می‌کرد و هم در صحنة اجرا و عمل به این حقیقت تلخ رسیده بود که فقه با وضعی که فعلاً دارد برای اداره جامعه کافی نیست. (پژوهشی جدید، ص ۱۶۰).
- ۸۶- علم با نقد و رد زنده می‌ماند.
- ۸۷- نگاه کنید به پژوهشی جدید در چند مبحث فقهی، ص ۱۹۰-۱۹۱.
- ۸۸- آقای سعیدیان فرکه چند سالی همسایه آقای صالحی بود نقل می‌کرد که چند مرجع شهریه ایشان را قطع کرده بودند و ایشان در کمال مناعت طبع ولی عسرت زندگی می‌کرد. خودش به خرید نان، میوه و تمامی مایحتاج زندگی می‌پرداخت و هرگاه به نانوانی می‌آمد در صف به مطالعه می‌پرداخت.
- ۸۹- آقای صالحی این خاطره را در کتاب پژوهشی جدید، ص ۱۹۲ نوشته‌اند.
- ۹۰- داستان شهید جاوید، یکشنبه ۲۷ مرداد ۱۳۸۱. این مقاله گویا از رسول جعفریان است که به مناسبت جمع‌آوری کتاب عصای موسی نوشته نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی از بازار کتاب نوشته است.
- ۹۱- داستان عبرت آموز شهید جاوید، ص ۱۲.
- ۹۲- اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ص ۳۳۱.

۹۳- داستان عبرت آموز شهید جاوید، ص ۷.

۹۴- مقاله هگ لند در کتاب زیر درج شده است: International Journal of Middle East Studies, London, 1980, p.527-548.

این مقاله را نگارنده ترجمه و قرار است در مجله حضور چاپ شود.

۹۵- امام خمینی در چند جا وقتی درباره ماهیت نهضت امام حسین (ع) و هدف امام حسین (ع) اظهار نظر کرده جملاتی به زبان آورده که شبیه به دیدگاه شهید جاوید است (نک: صحیفه نور). صالحی این جملات را در تأیید رأی خودش در ابتدای شهید جاوید آورده است.

ذکر یک خاطره در این مورد سودمند است. سال ۱۳۶۳ همراه کارمندان و محققان مرکز تحقیقات سپاه پاسداران که بنده به عنوان مسئول آرشیو و کتابخانه در آنجا مشغول بودم به دیدار امام خمینی رفتم.

ایشان در حسینیه جماران در آن روز درباره امام حسین (ع) و نهضت حسینی سخن گفت و این جمله را به زبان آورد که امام حسین (ع) برای تشکیل حکومت و به دست گرفتن حکومت رفت. بعد از بازگشت در اتوبوس بین محققین گفت وگو و بگو مگوهای فراوان بود. بنده به یکی از پژوهشگران مخالف شهید جاوید گفتم: امام امروز صریحاً حرف‌های شهید جاوید را تأیید کرد، ولی او می‌گفت: نه باید ببینیم چی پشت پرده است.

۹۶- خاطرات، ج ۱، ص ۲۶۴.

۹۷- نگاه کنید به فقیه عالیقدر، ج ۱، ص ۱۲۸-۱۳۶؛ خاطرات آیت الله منتظری، ص ۱۷۱-۱۷۳.

مآخذ:

مقالات:

«ابومخنف و سرگذشت مقتل او»، سیدعلی میرشریفی، آینه پژوهش، سال اول، ش ۲ (مرداد و شهریور ۱۳۶۹)، ص ۳۱-۴۰.

«داستان شهید جاوید»، [رسول جعفریان]، سایت رسول جعفریان، یکشنبه ۲۷ مرداد ۱۳۸۱.

«داستان عبرت آموز شهید جاوید: به بهانه درگذشت صالحی نجف‌آبادی»، رسول جعفریان، وب‌لاگ رسول جعفریان، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۵.

«درباره منابع عاشورا»، رسول جعفریان، آینه پژوهش، سال دوازدهم، ش ۷۱ و ۷۲ (آذر و اسفند ۱۳۸۰)، ص ۴۱-۵۰.

«صالحی نجف‌آبادی و تفکر انتقادی»، عمادالدین باقی، سرمقاله روزنامه شرق، روزنامه شرق، ۱۷ اردیبهشت ماه ۱۳۸۵، ص ۱. برگرفته از سایت گویا.

«منابع اولیه تاریخی درباره امام حسین (ع) و عاشورا»، محمد نوری، فصلنامه کتابهای اسلامی، سال اول، ش ۳ (زمستان ۱۳۷۹)، ص ۲۵-۳۹.

«یادی از صالحی نجف‌آبادی»، حسن یوسفی اشکوری، سایت گویا، سه شنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۵.

کتاب‌ها:

«اندیشه سیاسی در اسلام معاصر»، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۵.

«بختی کوتاه درباره علم امام، علامه سیدمحمدحسین طباطبائی، قم، ۱۳۹۱ق.

«پژوهشی چند در چند مبحث فقهی، نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، تهران، امید فردا، ۱۳۸۱.

«التدوین تاریخی و دور المخطوطات السياسية في العالم الاسلامی، محمد نصر مهناء، قاهره، دار الفجر، ۱۹۹۶م.

الجنود التاريخية والفسیة للغلو والغلاة، سامی الغری، قم، دلیل ما، ۱۴۲۴ق.

«چکیده مقالات کنگره بین المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا، به کوشش محمدجواد صاحبی، تهران، ۱۹۹۵م.

«خاطرات آیت الله سیدحسین موسوی تبریزی، تهران، عروج، ۱۳۸۴.

«خاطرات زندگی حضرت آیت‌الله العظمی آقای بروجردی، محمدحسین علوی بروجردی، تهران، ۱۳۴۰.

«زندگی زعیم بزرگ عالم تشیع آیت‌الله بروجردی، علی دوانی، تهران، ۱۳۷۱.

«شهید آگاه، لطف‌الله صافی گلپایگانی، قم.

«شهید جاوید، نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، چاپ دوازدهم، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۱.

«صالحی نجف‌آبادی، شیخ مغضوب، گفت‌وگو با تقی رحمانی، سایت گویا، ۱۳۸۵/۲/۲۴.

«عصای موسی: نقدی بر نقدها، نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، تهران، امید فردا، ۱۳۸۲.

«علم چیست، فلسفه چیست؟، عبدالکریم سروش، تهران، طلوع آزادی، ۱۳۶۱.

«فقیه عالیقدر، مصطفی ایزدی، تهران، سروش، ۱۳۶۱.

«فکر ابن خلدون العصبیة والدولة: معالم نظریة خلدونیة فی التاريخ الاسلامی، محمد عابد الجابری، بیروت، مرکز دراسات الوحده العربیة، ۱۹۹۲م.

«کلیات عقاید ابن خلدون: درباره فلسفه تاریخ تمدن، تهران، قلم، ۱۳۵۷.

«متن کامل خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری، آلمان، اتحاد ناشران ایرانی در اروپا، ۱۳۷۹.

«مجله حوزه، سال هشتم، ش ۱ و ۲ (فروردین و تیر ۱۳۷۰).

«مجموعه ارباب معرفت، به کوشش رسول حامدیان و محمدحسین ریاحی، اصفهان، اداره کل ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵.

«المسلمون و کتابة التاريخ: دراسة فی التأسیل الاسلامی لعلم التاريخ، عبدالعلیم عبدالرحمن خضر، ویرجینیا، المعهد العالمی للفکر الاسلامی، ۱۹۹۳م.

«مقاصد الشریعة الاسلامیة، محمد طاهر ابن عاشور، تونس، الشركة التونسیة للتوزیع، ۱۹۷۸م.

«مقتل الحسین، ابی مخنف، به کوشش حسن غفاری، قم، علمیه، ۱۳۹۸ق.

«مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹.

«الملهوف علی قتلی الطفوف، علی بن موسی بن طاووس، به کوشش فارس تبریزیان، تهران، دار الاسوه، ۱۴۱۷ق.

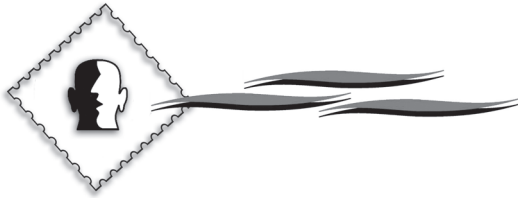
«موسوعة مصادر النظام الاسلامی: اسلمة المعرفة، عبدالجبار الرفاعی، قم، مرکز الابحاث والدراسات الاسلامیة، ۱۴۱۷ق/ ۱۳۷۵.

«نظریة السلطنة فی الفقه الشیعی، توفیق السیف، بیروت، المرکز الثقافی العربی، ۲۰۰۲م.

«نگاهی به حماسه حسینی استاد مطهری، نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، تهران، کویر، ۱۳۷۹.

«ولایت فقیه: حکومت صالحان، نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، تهران، امید فردا، ۱۳۸۲.

«یادمان دکتر حمید عنایت: پدر علم سیاست ایران، به کوشش داود غرایاق زنده، تهران، بقعه، ۱۳۷۹.



گفت‌وگو

راسخان در علم و تأویل مکتبی

گفت‌وگو با لطف‌الله میثمی - بخش پنجم

بخش اول «راسخان در علم و تأویل مکتبی» در شماره ۴۴ نشریه درج شد که عناوین آن عبارت بود از:

- ایمان به خدا از ارکان شناخت راسخان در علم است.
 - راسخان در علم، قرآن را خدا نمی‌گیرند، بلکه آن را مخلوق و از جانب خدا می‌دانند.
 - تقدم ایمان بر شناخت، متدلوژی راسخان در علم است.
 - در نظام آیه‌گرا، پدیده‌ها آیه‌اند، نه جزء یا کل.
 - ایمان علمی و شهودی برتر از ایمان اولی و فطری است.
 - راسخان در علم حضور محکم را در متشابه می‌بینند.
 - راست‌بینی و راست‌منشی از ویژگی‌های راسخان در علم است.
 - ویژگی راسخان در علم ثبات در عین حرکت است.
 - راسخان در علم دارای کمال نسبی یقین‌آور یا اطمینان‌آور می‌باشند.
- در این شماره بخش دوم آن گفت‌وگو از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد و شامل محورهای زیر است:
- ویژگی راسخان در علم، وحدت بینش و متدلوژی آنهاست.
 - تزکیه از ارکان متدلوژی الهی است.
 - شیعه شبکه تزکیه‌شده‌ای است که می‌خواهد قرآن را تحقق دهد.
 - دعامندی روش راسخان در علم است.
 - تأویل راسخان در علم، برگشت تنزیل و به عبارتی قرآن صاعد است.
 - حرکت راسخان در علم، هدفدار، سمت‌دار و متضمن مقصود است.
- برای پیگیری مطلب رجوع شود به: تفسیر «پرتوی از قرآن» از صفحه ۳۴ - ۷ جلد سوم، آیات یکم تا دهم سوره آل عمران و همچنین مقاله «یادی از یادآوران عرصه روشمندی» شماره ۳۷، «زمان در متن دین» شماره ۴۰، «تأویل بافی کج‌دلانه و تأویل» شماره ۴۱، «زمان‌زدگی یا سوارشدن بر زمان» شماره ۴۳ و «راسخان در علم و تأویل مکتبی، شماره ۴۴ چشم‌انداز ایران».

در ادیان چگونه تبیین می‌شود؟

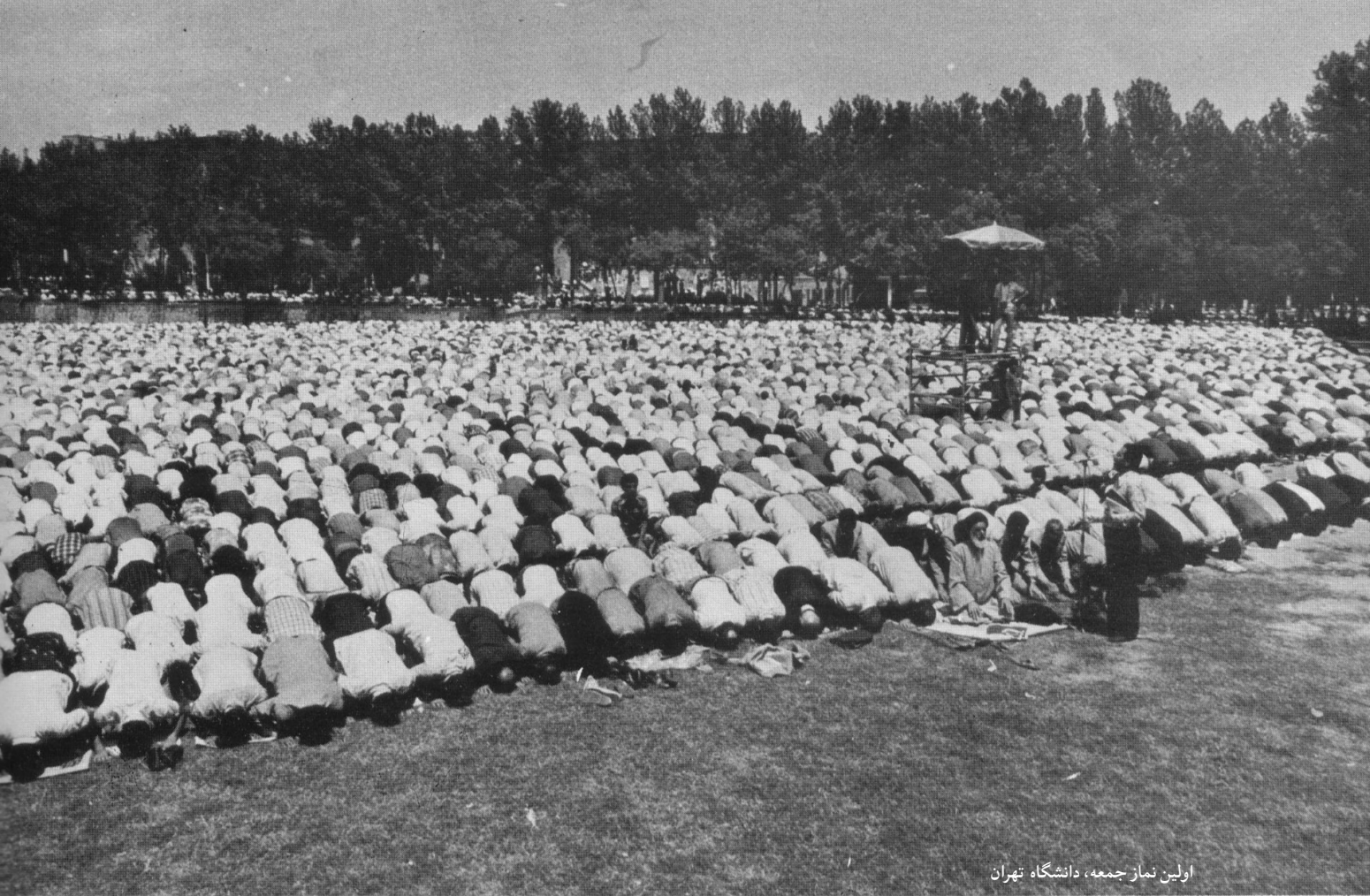
توضیح این‌که انبیا همه با ملاک خدا و مبنا گرفتن او، با پدیده‌ها برخورد می‌کرده و هریک از آنها این اصل واحد را در بستر زمانی و مکانی خویش تنزیل داده و به روز درآورده‌اند و به همین دلیل به ظاهر در میان ادیان اختلاف وجود دارد، اما نه تنها هیچ‌کدام از آنها ضد دیگری نبوده بلکه یکدیگر را بارور نموده و غنا بخشیده‌اند. هر پیامبر در طول رسالت خود پیام‌برتر شده و با این تبیین جریان انبیا در عین ثبات و پایداری نسبت به هم دارای تکامل و تحول نیز هست. در سوره بقره، آیه ۲۸۵ چنین آمده است: «أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمِنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ لَانْفِرَقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا



مرحوم طالقانی می‌گویند: «راسخان چون در یک شعاع مستقیم رسوخ می‌یابند نه از زوایای محدود و مختلف، اختلافی ندارند»، ممکن است درباره این فراز توضیح دهید؟

مرحوم طالقانی معتقدند راسخان در علم در برداشت‌ها و فهم دینی‌شان وحدت نظر دارند، چرا که همه با یک روش واحد با قرآن برخورد می‌کنند و همه از در ایمان - به هستی که نیستی در آن گذری ندارد - وارد قرآن می‌شوند (آنها به کل من عند ربنا). نکته‌ای که مرحوم طالقانی به آن اشاره کرده‌اند این است که انبیا جریان واحدی بوده و در برداشت‌های دینی‌شان از دیدگاه واحدی برخورددار بوده‌اند.^(۱)

حال با این دید، وجود بعضی اختلافات



اولین نماز جمعه، دانشگاه تهران

نیست، اما فهم دینی بشر واجد اختلاف می باشد. بنابراین امکان دستیابی به وحدت اصولی در زمینه برداشت های دینی وجود ندارد و بهتر است برای حل مسائلمان سراغ علم برویم.

طبق این نظریه؛ بشر قدرت درک صحیح دین را ندارد و برداشت های

او مشروط به شرایط زمانی و مکانی اش

می باشد و کسی نمی تواند ادعا کند که فهم

دینی او صحیح، کامل و منطبق با مبادی

دینی است و به همین دلیل برداشت های

دینی نمی تواند اطمینان آور و الزام آور

باشند، از این رو امکان دستیابی به

وحدت اصولی در زمینه برداشت های

دینی نیز وجود ندارد. در این نظریه، به

اختلاف نظرهای دینی اصالت داده شده

و برای آن تبیین ایدئولوژیک نیز آورده

می شود و نتیجه طبیعی این تفکر به اینجا

می رسد که چون امکان استفاده از دین و

راهنمای عمل قرار دادن آن برای حل

مسائل کنونی بشر وجود ندارد، بهتر است

آن را کنار گذاشته و برای حل مسائلمان

سراغ علم (Science) برویم. در رابطه

با این نظر باید گفت آیا پیامبران و ائمه

هدی تحقق کامل دین در زمان خودشان

سمعنا و اطعنا عُقرانک ربنا و الیک المصیر...» یعنی ایمان آوردن رسول به آنچه از جانب پروردگارش بر او نازل شد و مؤمنان نیز ایمان آوردند به خدا و ملائکه و کتاب های او و پیامبرانش و فرق نگذاریم بین احدی از پیامبرانش و گفتند شنیدیم و فرمان بردیم، آموزش تو را می طلبیم و بازگشت به سوی توست.

در این آیه، تسلیم در برابر امر خدا،

استغفار، نیاز به تزکیه و ایمان به

هدفداری جهان، بازگشت همه چیز به

سوی خدا و تمام گردیدن ها و تحولات

در جهت او، از جمله اصول و محکمت

ذکر شده است که تمام انبیا و مؤمنان روی

آن وحدت نظر داشته و دارند. منتها شکل

تحقق این اصول در شرایط مختلف

متفاوت بوده است. برای نمونه؛ نماز که

جوهره آن نیایش و پیوند با خداست، در

سیر تمام انبیا وجود داشته اما شکلش

متفاوت بوده و مرتب بارور شده تا به نماز

کنونی و بهتر بگوییم اقامه صلاه یا قیام به

محتوای آن رسیده است.

یکی از نظراتی که در حال

حاضر در جامعه مطرح است، این است

که دین به خودی خود واجد اختلاف

انبیا همه با ملاک خدا و مبنا گرفتن او، با

پدیده ها برخورد می کرده و هریک از آنها

این اصل واحد را در بستر زمانی و مکانی

خوبش تنزیل داده و به روز درآورده اند و

به همین دلیل به ظاهر در میان ادیان

اختلاف وجود دارد، اما نه تنها هیچ کدام

از آنها ضد دیگری نبوده بلکه یکدیگر را

بارور نموده و غنا بخشیده اند



نماز که جوهره آن نیایش و پیوند با خداست،

در سیر تمام انبیا وجود داشته اما شکلش

متفاوت بوده و مرتب بارور شده تا به نماز

کنونی و بهتر بگوییم اقامه صلاه یا قیام به

محتوای آن رسیده است

نبوده‌اند؟ پیامبر در حدیث ثقلین، بر این امر تأکید می‌کنند که قرآن و عترت از یکدیگر جدایی ناپذیرند، یعنی همواره یک قرآن ناطق وجود دارد که حامل وحی است. با اعتقاد به این امر و این که انبیا قانون مندی جدا از سایر انسان‌ها نداشته و آنها نیز از طریق «آمنابه‌کل من عندربنا» به رسوخ در علم دست یافته‌اند و ما نیز به پیروی از آنها می‌توانیم به مراتبی از علم الهی دست یابیم، به این نتیجه می‌رسیم که امکان درک صحیح و منطبق بر دین وجود دارد و به قول مرحوم طالقانی وقتی رسوخ در یک شعاع مستقیم و با منطبق «آمنابه‌کل من عندربنا» انجام شود، وحدت نظر در برداشت‌های دینی هم به دست خواهد آمد.

در چه شرایطی می‌توان در برداشت‌های دینی به وحدت نظر رسید؟

به نظر می‌رسد برای کسب وحدت نظر در برداشت‌های دینی به سه شرط اساسی نیاز است: اول تزکیه، دوم متدلوژی واحد قرآنی و سوم مشورت. تزکیه: تزکیه به این معناست که انسان خودش را به قول مرحوم طالقانی در معرض وحی قرار دهد و تسلیم خدا و وحی و همدفاری جهان و تاریخ شود.

متدلوژی واحد قرآنی: یعنی متدلوژی قرآن را راهنمای عملمان قرار دهیم، چرا که قرآن را با متدلوژی الهی می‌توان فهمید نه با متدلوژی اصطلاحاً بشری، که الزاماً باید از یک دستگاه معرفتی استفاده می‌گردد. مشورت: به این معنا که بایستی با نیروهای صالح زمان خودمان برخورد کرده و نظرها را مرتباً ارائه دهیم و درصدد باروری و رفع اشتباهاتمان باشیم. در این سیر نظرهای ما مستدل شده و قدرت ارائه

دلیل را کسب خواهیم کرد و بهترین شکل برای این امر تشکیلات صحیح، آموزش و گفت‌وگوست که می‌تواند در یک سیر صحیح، نظرات افراد را به سوی وحدت پیش ببرد. اگر فرد یا جریانی صادقانه سعی کرد در راستای تحقق این اصول حرکت کند اما اشتباهاتی هم داشت باید آنها را به حساب حد و توان تاریخی اش گذاشت. مثال تنزیل یافته آن، جوانان مسلمان و پیرو قرآنی هستند که روی برخی از آیات و سوره‌ها در سخت‌ترین شرایط به وحدت رسیدند و بدان عمل کردند و به حق تعالی پیوستند و اینان علیرغم وحدتی که در متدلوژی داشتند، به علت ضعف‌ها و عدم انسجام‌هایی که در بطن متدلوژی‌شان وجود داشت، ضرباتی هم خوردند. به نظر می‌رسد چنین اشتباهاتی که با وجود صداقت و مشورت رخ داده، ناشی از توان تاریخی‌شان است.

بعضی می‌گویند همین

اختلاف نظرهای موجود بین علما دلیلی است برای این که برداشت‌های دینی ما نمی‌تواند واحد شود و به سوی وحدت حرکت کند.

در اینجا باید پرسیم که آیا تمام علمای ما واجد این سه شرط هستند؟ آیا همه آنها در سیر تزکیه می‌باشند؟ آیا با متدلوژی واحدی با قرآن برخورد می‌کنند و این متدلوژی مبنای صحیح و الهی داشته و قدرت حل اختلافات را دارد؟ و آیا مشورت و تبادل نظر نیز با یکدیگر دارند؟ پس اگر چنین نیست نمی‌توان به اختلافات موجود اصالت داد.

به هر حال اختلاف در برداشت‌های دینی یک واقعیت است، اما پرسش این است که چگونه باید با آنها برخورد کرد؟

نکته‌ای که در اینجا باید روی آن تأکید کرد، این است که میان اصالت دادن به اختلافات، با قبول واقع بینانه آنها فرق هست. درست که فهم دینی ما ناقص است ولی این نقص‌ها و اختلاف‌ها حد بشر است و اصالت ندارند و در هر مرحله تاریخی این حدود شکسته شده و راه برای درک بالاتری از دین باز می‌شود. اما اگر به این نقص‌ها اصالت دهیم، می‌گوییم بشر اصلاً قدرت تحقق دادن دین را ندارد و پیروان ادیان هیچ‌گاه نمی‌توانند به وحدتی اصولی در رابطه با برداشت دینی شان برسند، چون هیچ‌کدام قدرت درک صحیح دینی را ندارند. اصالت دادن به حد، با برخورد صبورانه در جهت رفع حدود، تفاوت دارد.

ولی می‌بینیم در شرع رایج به حدود انسان اصالت داده می‌شود و حتی رعایت آن، حکم واجب تلقی می‌شود، مثلاً می‌گویند که اگر جان انسان در معرض خطر بود، واجب است دروغ بگوید.

اگر دروغ‌گویی واجب باشد، دیگر توبه از آن هم لزومی نخواهد داشت. در تفسیر مرحوم طالقانی نیز آمده است اگر انسانی در شرایط اضطرار قرار گرفت و بنابراین لغزشی از او سرزد، خداوند هم غفور است و هم حلیم، هم آمرزش‌گرو پوشاننده است و هم این که صبر می‌کند که ما با بالا بردن توان خود، توبه کرده و دیگر دچار چنین لغزشی نشویم. برای نمونه؛ در زمان شاه، رسمی وجود داشت که وقتی کسی زیر شکنجه ساواک می‌رفت، به خودش حق می‌داد که برای لوندان افراد، ردگم کردن و کم کردن فشار شکنجه دروغ بگوید. یکی از مجاهدین به نام «مراد نانکلی» برخلاف این رسم عمل کرد. وقتی او را زیر شکنجه برده و پرسیده بودند که اسلحه را از کجا گرفته‌ای، گفته بود: می‌دانم اما نمی‌گویم و حتی برای حفظ جان‌ش حاضر نشده بود به دشمنش هم دروغ بگوید که بالاخره در اثر شدت شکنجه به شهادت رسید. دیدن چنین فردی، دیگران را خیلی متحول کرد. تا آن زمان به حفظ جان و

به نظر می‌رسد برای کسب وحدت نظر در برداشت‌های دینی به سه شرط اساسی نیاز است: اول تزکیه، دوم متدلوژی واحد قرآنی و سوم مشورت. تزکیه به این معناست که انسان خودش را به قول مرحوم طالقانی در معرض وحی قرار دهد و تسلیم خدا و وحی و همدفاری جهان و تاریخ شود. متدلوژی واحد قرآنی: یعنی متدلوژی قرآن را راهنمای عملمان قرار دهیم، چرا که قرآن را با متدلوژی الهی می‌توان فهمید نه با متدلوژی اصطلاحاً بشری، که الزاماً باید از یک دستگاه معرفتی استفاده می‌گردد. به این معنا که بایستی با نیروهای صالح زمان خودمان برخورد کرده و نظرها را مرتباً ارائه دهیم و درصدد باروری و رفع اشتباهاتمان باشیم

شکنجه و بازجو اصالت داده می‌شد و معتقد بودند که باید دروغ گفت و فقط ائمه می‌توانند در چنین مواردی دروغ نگویند، اما «مراد نانکلی» برای ما نقطه عطفی شد و نشان داد که ما هم می‌توانیم مثل ائمه باشیم و دروغ نگوئیم اما به شرطی که نترسیم و برایمان مسئله شکنجه حل شده باشد. پس این که در آموزش‌های رایج به نارسایی‌ها و حدها اصالت می‌دهند و دروغ را در پاره‌ای موارد واجب می‌شمرند درست نیست، چرا که به تدریج یک روحیه عافیت طلب و سازشکار را در انسان جامی اندازد.

مرحوم طالقانی در این برداشت سیر راسخان در علم را سیر تکاملی و باروری بیان کرده‌اند. راسخان در پرتو ایمان به الله و هدایت قرآن و ارجاع متشابهاات و محکمات به خدای آفریدگار، همواره در حال شکستن اضلال و تصویرهای نادرست خویش بوده و به سوی اصول و حقایقی پایدار پیش می‌روند که مبنای حرکت و تحولات پدیده‌ها هستند. به بیان دیگر؛ راسخان در علم تحول و تکامل دارند و هر چند برداشت‌های جدیدشان از برداشت‌های گذشته‌شان متفاوت است، اما در راستای باروری آنهاست.

لطفاً نمونه‌هایی در این رابطه بیان کنید تا بحث شفاف شود.

در روایت داریم که تفسیر واقعی و کامل سوره توحید نزد امام زمان (ع) است و ایشان می‌توانند این سوره را به طور کامل تفسیر نمایند. در این صورت؛ آیا برداشت‌ها و تفسیرهایی که امام علی (ع) کرده‌اند مغایر با امام زمان است؟ اگر ما هم خودمان را در معرض وحی قرار دهیم و تسلیم خدا باشیم، برداشت‌هایمان ۱۸۰ درجه با امام زمان متفاوت است؟ خیر این سیر، یک سیر باروری است. ویژگی امام زمان این است که هم از بُعد جهان بینی و هم جهان شناسی قدرت تأویل کامل قرآن را دارد و ما نیز به طور نسبی در انتظار ظهور آن حضرت، این کار را انجام می‌دهیم. در مورد ائمه نیز همین مثال وجود دارد. ائمه ما در عین این که همه دارای اصول واحدی بوده‌اند اما برای تحقق و تنزیل این اصول در ظرف زمانی خودشان، خط مشی‌های متفاوت با یکدیگر اتخاذ کرده‌اند که در عین این که با هم منافات ندارند، بارورکننده یکدیگر نیز می‌باشند.

برای نمونه؛ خوب است به تاریخ معاصر ایران نیز نگاهی بیندازیم؛ در ابتدای انقلاب، تبیینی نسبت به انقلاب مشروطه وجود داشت و گفته می‌شد انگلیسی‌ها مشروطیت را به پا کرده‌اند و آن‌گاه به یکسری حدود و نقص‌هایی که در انقلاب مشروطه وجود داشته است استناد می‌شد. اما اگر با متدلوژی صحیح، تاریخ را بررسی کنیم، درمی‌یابیم انقلاب مشروطه نه تنها به بیگانگان وابسته نبود بلکه حرکتی اصیل و عدل طلبانه در راستای مبارزه با سلطنت موروثی و گامی به سوی حاکمیت مستضعفین بوده است. در آن شرایط، نفی کامل سلطنت، نه در توان

مردم بوده و نه علما برای چنین کاری انسجام لازم را داشته‌اند. به همین دلیل؛ شعار اصلی نهضت، مشروط نمودن سلطنت می‌شود نه نفی آن. علما و رهبران مشروطه با گنجاندن ماده‌ای در قانون اساسی، برای آیندگان راه را باز گذاشتند تا بتوانند انقلاب آنها را بارور کنند. در این ماده آمده است: «سلطنت موهبتی است الهی که به موجب رأی مردم به شخص پادشاه تفویض می‌شود.» از این رو در سیر رشد مردم و قیام‌ها و نهضت‌هایی که انجام شده از جمله قیام میرزا کوچک خان و حرکت مدرس و نهضت ملی کردن نفت و ۱۵ خرداد و... کم‌کم توان مردم بالا رفته و به مرحله نفی کامل سلطنت رسیدند و به موجب همان اصل قانون اساسی، مردم توانستند رأی خود را پس گرفته و شاه را از سلطنت خلع کنند. یعنی نفی سلطنت و ایجاد انقلاب اسلامی، طبق قانون اساسی مصوبه مشروطه، حرکتی است که کاملاً قانونی محسوب می‌شود. حال اگر ما توان تاریخی مردم و علما را در انقلاب مشروطه در نظر گرفته و متشابهاات این انقلاب را به محکمات و به خداجویی و خدای مردم ارجاع می‌دادیم، با دستاوردهایشان تعالی بخش برخورد کرده و انقلاب اسلامی و نفی سلطنت را بر مبنای باروری آنها تبیین می‌نمودیم. در این صورت سلطنت طلب‌ها هم نمی‌توانستند پشت قانون اساسی مشروطه سنگر بگیرند و برای خود طرفداران قانونی بتراشند و به انقلاب، بر حسب اغتشاش و بی‌قانونی بزنند. اگر ما تمام حرکت‌های گذشته را به این دلیل که نقطه ضعف‌هایی داشته‌اند رد کنیم، در این صورت قیام‌ها و انقلاب‌های بعدی را نیز بی‌ریشه، بی‌بته و بی‌بنیاد کرده و قدرت تعالی جریان‌های تاریخی و اجتماعی را از دست خواهیم داد. باید توان تاریخی هر نیرویی را متناسب با شرایط خودش بررسی کرد و سعی در باروری دستاوردهای آن داشت. اگر ما میرزا کوچک خان، مدرس، مصدق، طالقانی، حنیف‌نژاد، شریعتی و... را نفی کنیم و بگوئیم انحرافی داشته‌اند، دیگر هیچ نیرو و جریان تاریخی باقی نمی‌ماند که بتوانیم با آن پیوند بخوریم. هر کسی صادقانه و جان برفک تلاش کرده و تا آنجا که امکان داشته با جریان‌های دیگر نیز مشورت کرده است، اگر اشتباهی هم دارد ناشی از حدود تاریخی‌اش است و نباید به او بر حسب انحراف زد.

مرحوم طالقانی در رابطه با دعای

راسخان در علم «ربنا لا تُزغ قلوبنا...» (آل عمران: ۸) و ویژگی راسخان را طلب هدایت مستمر و زیغی نشدن قلوبشان دانسته‌اند تا مبادا انحراف و نوسان در قلبشان پدید آید، این فراز را نیز توضیح دهید.

طلب هدایت مستمر برای آن است که بتوانند تأویل مکتبی کرده و آیات را به منافع فردی، گروهی و یا طبقاتی خویش ارجاع ندهند و با اصالت دادن به بدیهیاتی غیر از خدا دچار تأویل زیغی یا کج‌دلانه نشوند. این دعامندی، همان بازتاب و بازخورد ایمان راسخان (آمنّا به کُلّ من عند ربنا) و

در تفسیر مرحوم طالقانی نیز آمده است

اگر انسانی در شرایط اضطرار قرار گرفت

و بنابراین لغزشی از او سر زد، خداوند

هم غفور است و هم حلیم، هم آموزش‌گر

و پویشاننده است و هم این که صبر می‌کند

که ما با بالا بردن توان خود، توبه کرده و

دیگر دچار چنین لغزشی نشویم



راسخان در علم تحول و تکامل دارند و

هر چند برداشت‌های جدیدشان از

برداشت‌های گذشته‌شان متفاوت است،

اما در راستای باروری آنهاست

تحقق نیازمندی و طلب آنان برای تعالی و حرکت به سوی خدا است.^(۳) به نظر می‌رسد اعتقاد مرحوم طالقانی چنین است که انسان بایستی خود را از طریق ترکیه در معرض وحی قرار دهد. یعنی تسلیم خدایی شود که قرآن را نازل کرده و با این مبنا با آیات قرآن برخورد نماید. حدیثی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِطِبَ بِهِ» یعنی به راستی قرآن را کسی درک می‌کند که مورد خطاب آن باشد. برخی از این حدیث؛ چنین استنباط نموده‌اند که درک قرآن تنها در انحصار پیامبر است که مورد خطاب خدا در قرآن بوده است. در این رابطه مرحوم امام خمینی در تفسیر سوره حمد، قرآن را به سفره‌ای گسترده تشبیه کرده‌اند که هر کس به اندازه وسعش از آن بهره می‌برد. ایشان در رابطه با این حدیث، درک کامل قرآن را از آن نبی اکرم و کسانی که متعلم به تعلیمات او باشند، دانسته‌اند.

انسان دعامند که خواهان ترکیه باشد، در یک سیر تعالی، خودش هم عین ربط به خدا شده و به نسبتی مخاطب خدا و آیات قرار می‌گیرد و چنین انسانی در سیر ابتلائات آیه‌مند شده و جوهر اشیا را درک نموده و در ظاهر اشیا و آیات متوقف نمی‌شود. با این تعریف، مقوله شناخت، ناشی از نیاز و جوشش درونی و معرفت طلبی انسان است نه فقط انعکاس جهان خارج در ذهن او. بعضی از مفسران از آنجا که در تفسیر قرآن به خدای خالق آن توجه ندارند، چنین می‌اندیشند که آیات متشابه و محکم از یکدیگر جدا بوده و مفسر باید با ارجاع متشابه به محکم، آن دورا به هم ارتباط دهد و در این رابطه چون خود را به جای خدا می‌گذارد، دچار خود خدایی و غرور و مبالغه‌گرفتن غیر خدا هم می‌شوند. در صورتی که مرحوم طالقانی معتقدند محکم در عمق آیات متشابه حضور دارد و ما از طریق بینش و ترکیه قادر به درک این حضور خواهیم بود. ترکیه ما را به خدا ربط داده و به منطق راسخان که می‌گویند: «أَمَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» نزدیک می‌کند. در اینجا انسان درمی‌یابد که خودش هم جز آیه و نشانه‌ای از خدا نیست و به فطرتش توجه می‌کند و به همین دلیل به انانیت و منیت نمی‌رسد و در این سیر همواره نیازش به خدا افزایش می‌یابد و دعامندتر می‌شود که همین دعامندی جوهر متدلوزی الهی و تأویل مکتبی است. با این تعریف، دعا نیز از حالت فردی خارج شده و نقش تکمیل شناخت را ایفا می‌نماید.

در مقابل این دیدگاه، جریانی در جامعه، قرآن را سراسر منطقی دانسته و درک صحیح از آن را مشروط به استفاده از منطق ارسطو می‌کند و معتقد است که برای درک قرآن باید ذهن و فکری مصون از خطا داشته باشیم و از آنجا که بدیهیات اولیه و منطق ارسطو را مبنایی مصون از اشتباه

می‌دانند، ذهن متکی بر منطق را ذهنی خالی از اشتباه تصور می‌کنند. بله، این تفکر معتقد است که حتی مسائل پیش پا افتاده و به ظاهر بدیهی مثل دو، دوتا چهار تا هم تا وقتی به این مبنا ارجاع داده نشود، اعتبار ندارد. اشکال اصلی این جریان این است که برای آیات، جدا از خداوند خالق آیات، استقلال قائل شده و با ملاک خدا سراغ آیات نمی‌روند و از این رو تسلیم نظم و قانونمندی مستقل از ذهن حاکم بر آیات نمی‌شوند، بلکه می‌خواهند آیات را مطابق با ذهن خود تفسیر و تقسیم‌بندی نمایند و از این رو توان شناخت صحیح قرآن را نیز ندارند. در داستان حضرت آدم (ع) می‌خوانیم ملائک بر آدم سجده کردند. حال این پرسش مطرح است که آیا تمام انسان‌ها حتی اگر طغیانگر و عصیانگر هم باشند، مسجود ملائک‌اند؟ به نظر می‌رسد هر چه ترکیه و دعامندی بیشتر باشد به همان نسبت مسجود ملائک واقع خواهیم شد و سجده ملائک بر آدم مشروط بر این است که انسان تسلیم امر خدا باشد که این سیر متضمن درک اسماء الهی می‌باشد. همان طور که می‌دانیم ملائک یا فرشتگان کارگزاران طبیعت‌اند و سجده ملائک بر انسان متقی، نشان‌دهنده آن است که هر قدر انسان بیشتر به سوی آیه شدن حرکت کند، بیشتر قادر به درک قانونمندی‌های حاکم بر طبیعت است.

آیا اولوالالباب در آیه ۷ سوره آل عمران همان جریان ترکیه‌شده‌ای است که می‌خواهد قرآن را تحقق دهد؟^(۴) به نظر می‌رسد اولوالالباب جریان ترکیه شده‌ای هستند که نیازمند شناخت‌کنه اشیا یا جوهر پدیده‌ها هستند، از این رو به رسوخ می‌رسند و از اینجا است که هم‌نوا با راسخان در علم، دست به دعا برمی‌دارند تا به شناخت صحیح از پدیده‌ها و تحقق قرآن برسند.

در حدیث ثقلین، پیامبر (ص) در وصیت به امتش می‌گوید: «أَنْتِ تَارِكٌ فَيْكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا فَأَنْهَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ» یعنی من در بین شما دو وزنه و امانت سنگین باقی می‌گذارم، کتاب خدا و عترت و اهل بیت که اگر به آن دو تمسک بجوید، هیچ‌گاه گمراه نمی‌شوید و این دو هیچ‌گاه از هم جدا نمی‌شوند تا وقتی که به حوض برسند. بنا بر بیان پیامبر برای دستیابی به هدایت به صراط مستقیم باید هم به قرآن و هم به حامل آن که اهل بیت پیامبر باشد، توجه نمود و این دو لازم و ملزوم یکدیگرند. مرحوم استاد محمدتقی شریعتی در رابطه با حدیث ثقلین بر جدایی ناپذیری قرآن از عترت تأکید زیادی داشته و معتقد بودند قرآن را بدون توجه به امامت نمی‌توان درک کرد.

آیا گروه خوارج در تاریخ نمونه این نوع برخورد هستند؟

ائمه هدی (ع) در عین این‌که همه دارای اصول واحدی بوده‌اند اما برای تحقق و تنزیل این اصول در ظرف زمانی خودشان، خطمشی‌های متفاوت با یکدیگر اتخاذ کرده‌اند که در عین این‌که با هم منافات ندارند، بارور کننده یکدیگر نیز می‌باشند

اگر ما تمام حرکت‌های گذشته را به این دلیل که نقطه ضعف‌هایی داشته‌اند رد کنیم، در این صورت قیام‌ها و انقلاب‌های بعدی را نیز بی‌ریشه، بی‌بته و بی‌بنیاد کرده و قدرت تعالی جریان‌های تاریخی و اجتماعی را از دست خواهیم داد. باید توان تاریخی هر نیرویی را متناسب با شرایط خودش بررسی کرد و سعی در باروری دستاوردهای آن داشت

در این رابطه جریانی هم در جامعه صرفاً به قرآن توجه دارد و در واقع به قرآن منهای امامت معتقد است، مثل گروه خوارج که در جنگ صفین فریب قرآن‌های بر سر نیزه معاویه را خوردند و به قرآن ناطق که امام علی (ع) بود، پشت کردند.

جریان دیگری را هم که برعکس آن است، توضیح می‌دهید؟
جریان دیگر، جریانی است که به امامت و رهبری بدون قرآن معتقد است و در این رابطه می‌توان به تشکل‌های بشری که به راه انبیا توجه ندارند اشاره کرد. اما آنچه برای ما مشکل‌گشا می‌باشد این است که هم قرآن و هم امامت تزکیه شده و برحق، هر دو را مورد توجه قرار دهیم. یعنی قرآن را ملاک قرار داده و شیعه جریان امامت که تحقق دهنده کامل آیات بوده و خودشان آیه و عین ربط به خدا شده‌اند، شویم.

تحقق امامت و رهبری با ملاک قرآن چگونه است؟

تحقق این اصل در جامعه این است که با ملاک قرار دادن خدا و قرآن دنبال امامت صالحی برویم که در جامعه وجود دارد؛ چراکه پیوند با امامت صالح موجب رشد و ارتقای خودمان شده و پاسخگوی نیازمندی ما به امام زمان است. در روایت داریم که امام زمان هنگامی ظهور می‌کنند که آیات قرآن تحقق یافته و ظاهر شوند، یعنی مردم حامل آیات شده و توانشان بالا رفته باشد و تا وقتی که آیات قرآن مهجور باشند، امام زمان نیز ظهور کامل نخواهند داشت. پس حرکت در جهت تحقق آیات، پیوند خوردن با امامت صالح را نیز در بر دارد.

اگر در سیر زندگی مرحوم طالقانی نیز دقت کنیم، می‌بینیم ایشان این حدیث را تحقق داده‌اند، چراکه از سویی چهل سال مداوم روی تفسیر قرآن پیگیری داشته‌اند و از سویی دیگر در هر مقطع زمانی با جریانات صالح و اصیل پیوند می‌خوردند و اهل مبارزه و سازماندهی نیز بوده‌اند و به همین دلیل، توشه‌گیری‌های ایشان زنده و حرکت آفرین است. در حال حاضر نیز می‌بینیم که مشکل جامعه ایران را همین هماهنگی قرآن

و مبارزه حل می‌کند، نه کار کارشناسی صرف. نه تمرکز قدرت می‌تواند مشکل ایران را حل کند، نه قرآن بدون تحقق و مبارزه. راسخان در علم و اولوالباب نیز، هم خدا و به اعتبار او قرآن را مبنا قرار داده و هم به دنبال تحقق آن در جامعه می‌باشند.

آیا می‌توان گفت قرآن از انسان و حامل آن جدا نیست؟

بحث کلیدی همین است که قرآن از انسان و از حاملش جدا نیست. قرآن، کتابی متعلق به راه بشر اصطلاحی نیست که قابل تحقق و عینیت نباشد. مارکس می‌گفت: "من مارکسیست نیستم." یعنی خودش را هم تحقق کامل مارکسیسم نمی‌دانست و مکتبش حامل نداشت، چراکه مارکسیسم از نظر مارکس

تنها یک نظریه بود اما قرآن از آنجا که یک کتاب الهی است و پاسخگوی نیاز بشری است حامل دارد و حامل آن هم پیامبران و ائمه هدی می‌باشند. قرآن تا امام یازدهم به طور کامل تحقق یافته و پس از آن هم تحقق کاملش در ظهور امام زمان (ع) است و اساس اعتقاد ما به امام زمان (ع) نیز در اعتقاد به همین محکم قرآنی است که نمی‌توانیم قرآن را بدون حامل و تحققش تصور نماییم. اگر از قرآن به امام زمان (ع) نرسیم، بی‌تردید درک ما از قرآن نواقصی دارد. نیازی که انسان به رهبران تزکیه شده و صالح دارد، تحقق همان نیاز او به امام زمان (ع) است.

با توجه به بیان مرحوم طالقانی آیا ممکن است راسخان هم دچار انحراف و نوسان شوند و در قلبشان تجری پدید آید؟^(۴)

مرحوم طالقانی بر چند نکته تأکید کرده‌اند: نخست؛ دعای راسخان در علم «ربنا لاترغ قلوبنا بعدا ذهدیتنا و هب لنا من لدنک رحمه انک انت الوهاب» را پس از بیان «أمنّا به کلّ من عندرنا» و تأویل تمام آیات به خالق و پروردگارشان بیان نموده‌اند. دوم، امکان حدوث زیغ در قلوب راسخان نیز وجود دارد و به همین دلیل آنان دست به دعا برداشته و از مقام ربوبی تقاضای هدایت مستمر می‌کنند. سوم، دعای راسخان برای این که قلبشان بعد از هدایت، زیغ‌گونه نشود، در برگیرنده نیاز آنان برای تأویل مکتبی نیز هست که در قسمت قبلی آیه آمده است، کج‌دلی (قلب زیغی) در روش شناخت تأثیر داشته و تأویل زیغی را به دنبال دارد و قلب هدایت یافته نیز در روش شناخت اثر داشته و تأویل مکتبی را در بر خواهد داشت. چنان که مرحوم طالقانی نیز در تعریف «لب» و «الباب» بر این تأثیر صحنه گذاشته‌اند.^(۵)

اگر ممکن است در اینجا از ویژگی‌های راسخان یک جمع بندی داشته باشیم.

اگر به آیات ۷ و ۸ و ۹ سوره آل عمران توجه کنیم، درمی‌یابیم که در این آیات دو وجه موجود است:

۱- وجه متدلوزی که همان مبنا گرفتن خداست.

۲- وجه دعامندی که به نظر می‌رسد تکیه اصلی نیز روی این موضوع است، چرا که انسان دعامند قادر به شکستن حدها و موانع وجودی و ذهنی خویش و نزدیکی بیشتر به خدا و درک قانونمندی پدیده‌هاست. هر زمان تصور کنیم که با به کار بستن متد و ارائه فرمول از خدا بی‌نیاز شده و دیگر نیازی به هدایت مستمر الهی نداریم، همان جا آغاز سیر افولی ماست. باید توجه داشت که آیه نیز به معنای نشانه است و راه صحیح شناخت آیات نیز توجه به خدای خالق و پرورش دهنده آنهاست.

ویژگی راسخان در علم نیز همین نیاز دائمی به خداست. به این ترتیب که

مرحوم امام خمینی در تفسیر سوره حمد، قرآن را به سفره‌ای گسترده تشبیه کرده‌اند که هرکس به اندازه وسعش از آن بهره می‌برد. ایشان، درک کامل قرآن را از آن نبی اکرم و کسانی که متعلم به تعلیمات او باشند، دانسته‌اند

ملائک یا فرشتگان کارگزاران طبیعت‌اند و سجده ملائک بر انسان متقی، نشان‌دهنده آن است که هر قدر انسان بیشتر به سوی آیه شدن حرکت کند، بیشتر قادر به درک قانونمندی‌های حاکم بر طبیعت است



نمی‌توانند از خدا جدا شوند و به بیان مرحوم طالقانی: «از زیغ قلوب اندیشناک بوده (ربنا لا تُغِ قلوبنا) و چشم به رحمت خاص پروردگار (وهب لنا من لدنک رحمه) دارند» این است که دست به دعا برمی‌دارند و این نیاز دائمی به خدا را در ادعیه همه انبیا و امامان نیز می‌توان مشاهده نمود.

مکانیزم تأویل راسخان در علم، با توجه به ویژگی‌های آنها چگونه است؟^(۶)

در اینجا آیت الله طالقانی دو مرحله را مطرح کرده‌اند. یکی مرحله تنزیل که همان نزول وحی از جانب خداست و دیگری مرحله تأویل و صعودی که از جانب راسخان به سوی خداوند است. به نظر می‌رسد با دقت در آیه هفتم سوره آل عمران، بتوان دریافت که در این آیه نیز این دو مرحله بیان شده است. آیه با «هوآلذی أنزل علیک الکتاب» آغاز شده که نشان‌دهنده سیر نزولی کتاب است و بعد از بیان آیات محکم و متشابه و تأویل من عندی زبغیون و انحصار علم خدا برای تأویل، به بیان منطق و روش راسخان که همان «امنا به کل من عند ربنا» بوده، رسیده است. بیان راسخان، نحوه تأویل آنان را از کتاب روشن می‌سازد. همان‌طور که

اعمالش و جامعه می‌شود، بلکه دعایی که عین طلب و ناشی از نیاز انسان به حرکت و تعالی به سوی خدا بوده و منشأ علم و عمل می‌شود. مثل دعای حضرت موسی در کوه طور.^(۷) می‌بینیم که حضرت موسی در این دعا، خط مشی نجات قوم بنی اسرائیل و مبارزه با فرعون را از موضع انجام امر الهی طلب می‌کند و از خدا می‌خواهد که برادرش هارون را وزیر او قرار دهد. یعنی سازماندهی و خط مشی اش را از دل رابطه با خدا و مبنا گرفتن رضای او استخراج می‌نماید.

بنابراین نیازمندیم به متدلوژی‌ای دست یابیم که خدا و تزکیه هم در آن حضور داشته باشد و این توجه را به نوبه خود ناشی از رحمت خدا بدانیم و به نظر می‌رسد اگر امامت و رهبری توحیدی را در متدلوژی منظور کنیم، می‌توانیم تزکیه را هم در آن داخل کنیم و این همان پشتوانه قرآنی و محتوای حدیث ثقلین است که قرآن از امامت جدا نیست. یکی از «دور»هایی که در جامعه ما وجود دارد و ذهن همه ما را به خود مشغول داشته، این پرسش است که: «آیا دین برای انسان است یا انسان برای دین؟» در بیان‌های فوق معلوم شد که انسان پرسش‌گر، جست‌وجوگر و دعانمند در اوج پرسش‌گری به قرآن صاعد تبدیل می‌شود و خداوند از طریق وحی، دین و قرآن را بر او نازل می‌کند و شاید این بتواند ما را به برون رفتی از این دور رهنمون کند.^(۸) همچنین در رابطه با تأویل راسخان مرحوم طالقانی تأکید می‌نمایند تأویل را

در مبحث راسخان و ایمان علمی و شهودی گفته شد، بیان راسخان نشان‌دهنده یک نقطه عطف و آغاز سیر صعودی آنان همراه با توبه و انابه به سوی خداست. اساساً شرط نزول وحی نیازمندی و دعانمندی پیامبران بوده است. پیامبران زمانی که به اوج نیاز و دعانمندی می‌رسیدند، بر آنان وحی نازل می‌شده است و اگر دعا و طلب آنان نبود، وحی هم برایشان نازل نمی‌شد.

پس می‌توانیم بگوییم قرآن سراسر دعاست. مرحوم امام خمینی (ره) در تفسیر سوره حمد بدین مضمون می‌گویند: «ادعیه لسان قرآن هستند، ادعیه شارح قرآن هستند، راجع به مسائلی که دیگران دستشان به آنها نمی‌رسد. ایشان در یکی از سخنرانی‌هایشان، ادعیه را به «قرآن صاعد» تعبیر کردند و گفتند معارف زیادی در ادعیه هست.

بنابراین می‌توان گفت قرآن دو وجه دارد: یک وجه نزولی که از جانب خداست و یک وجه صعودی که از جانب انسان است. قرآن مکتوب و نازل، ظاهر قرآن است و آنجا که ایمان اولیه و فطری بشر تبدیل به ایمان تفصیلی، علمی و شهودی می‌شود و می‌گوید: «امنا به کل من عند ربنا» و همه چیز را به خدا تأویل می‌دهد، «قرآن صاعد» بوده و عمق و بطن و غایت قرآن نازل است. جوهر متدلوژی مکتبی نیز همین توجه روشمند انسان به خدا و دعانمندی او می‌باشد. امانه آن دعای خرافی که منجر به سلب مسئولیت انسان در مقابل

مشکل جامعه ایران را همین هماهنگی قرآن و مبارزه حل می‌کند، نه کار کارشناسی صرف. نه تمرکز قدرت می‌تواند مشکل ایران را حل کند، نه قرآن بدون تحقق و مبارزه

کج‌دلی (قلب زبغی) در روش شناخت تأثیر داشته و تأویل زبغی را به دنبال دارد و قلب هدایت یافته نیز در روش شناخت اثر داشته و تأویل مکتبی را در بر خواهد داشت

جز خدا نمی‌داند، ولی در رابطه با تأویل مکتبی راسخان و اولوالالباب می‌گویند: «از این شب متشابهات و اضلال تا آن روز میعاد، تأویلات در حد رسوخ در علم و نفوذ در اعماق و بطون است.» پس ملاحظه می‌کنیم راسخان در علم با ایمان به خدا و تکیه بر نهضت‌های انبیا و اصل هدفداری و سمت‌داری پدیده‌ها و ایمان به قیامت یا روز بازپسین که تجلی آن حرکت، متضمن مقصود است، از تأویل مکتبی بی‌بهره نخواهند ماند.

به نظر می‌رسد مصداق وهاب بودن خداوند در این باشد که در روز قیامت همه به شناخت کامل می‌رسند. مؤمنان در این دنیا هم امکان نائل شدن به شناخت کامل را داشتند، ولی روز قیامت روزی است که حتی کافران هم به معرفت و شناخت کامل می‌رسند و این از الطاف خداوندی است.

پی‌نوشت‌ها:

۱- «راسخون در علم در حد وصف رسوخشان، احاطه علمی به تأویلات دارند و چون در یک شعاع مستقیم رسوخ می‌یابند نه از زوایای محدود و مختلف، اختلافی ندارند «ان الراسخین فی العلم من لا یختلف فی علمیه» (حدیث) همچنان‌که همه پیغمبران، با اختلاف زمان و محیط، از جهان و عالم و مبدأ و معاد و اصول حیاتی، یک دید و یک دعوت داشتند.» (پرتوی از قرآن، جلد سوم، صفحه ۲۸)

۲- «این دعا و التماس خاضعانه، بیان پیوستگی راسخان در علم است به مقام ربوبی و آگاهی و هشجاری و نگرانی‌شان به جوایب مخالف و جنبش‌های درونی تا مبادا انحراف، نوسان و تجری در قلبشان پدید آید و به پیروی از متشابهات و فتنه و تأویل جویی کشیده شوند: «والذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ماتشابه منه ابتغاء الفتنه و ابتغاء تأویله» و هم احساس کامل به نیازمندی و جذبشان را به مقام ربوبی می‌نمایند.» (پرتوی از قرآن، صفحه ۳۰)

«بشر محبوب به حواس و آلودگی‌ها، آن را (قرآن) لمس نمی‌کند. «انه لقرآن کریم. فی کتاب مکنون. لا یمسه الا المطهرون». (همان، صفحه ۱۹)

«جز اندیشه قلوب پاک از زیغ و آلودگی نمی‌تواند با آن تماس گیرد.» (همان، صفحه ۲۹)

۳- مرحوم طالقانی در صفحه ۲۹ پرتوی از قرآن پس از تعریف تذکر، (تذکر، آگاهی حاصل از تنبیه و تذکیر و یا برخورد با مسائل متشابه و متضاد) در تعریف الباب می‌نویسد: «الباب جمع لب: مغز اندیشمند و مایه دار و نمودار تکاملی آدمی است.»

۴- «ربنا لا ترغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمه انک انت الوهاب» (آل عمران: ۸) «این دعا و التماس خاضعانه، بیان پیوستگی راسخان در علم است به مقام ربوبی و آگاهی و هشجاری و نگرانی‌شان به جوایب مخالف و

جنبش‌های درونی تا مبادا انحراف و نوسان و تجری در قلبشان پدید آید و به پیروی از متشابهات و فتنه و تأویل جویی کشیده شوند. (پرتوی از قرآن، جلد سوم، صفحه ۳۰)

۵- «... بیش از مغز، انگیزه‌ها و طلب‌هایی است که از درون می‌جوشد و می‌خواهد و می‌جوید و دوست می‌دارد و عشق می‌ورزد و نفرت دارد و پیش می‌راند و می‌هراسد و چون در سراسر وجود انسان و در حرکات قلب و نبض و با جریان خون است، نام و نشانی از مبدأ و منشأ آن جز قلب نمی‌توان یافت. همان چیز است که مغز و اعصاب حسی و تحریکی رازیر نفوذ می‌گیرد و برای خواسته‌هایش به دیدن و شنیدن و لمس و تخیل و تفکر و حرکت وامی‌دارد. اگر قلب مستقیم و در طریق حق و خیر و کمال بود، همه ادراکات و دستگاه‌ها را بدون سو پیش می‌برد و اگر متمایل به اباطیل و هواها (زایغ) بود، همه را بدان جهت می‌دارد و مغز را در دیوار اوهام و شهوات، تهی و پوک می‌کند و بیماری‌های میراثی و عصبی هم در بی‌مغزی و آفت‌زدگی موثر است.» (همان، صفحه ۲۹)

۶- «پس تأویل در خط برگشت تنزیل و در ابعاد طولی و اعماق و بطون کتاب است.» (همان، صفحه ۳۳)

۷- «اذهب الی فرعون انه طغی، قال رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقده من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیراً من اهلی هارون اخی اشد به از ی و اشکره فی امری کی نسحک کثیراً و نذکرک کثیراً انک کنت بنا بصیراً.» (طه: ۳۵-۲۴)

۸- آیه ۹ سورة آل عمران «ربنا انک جامع الناس لیوم لاریب فیه ان الله لا یخلف المیعاد» [پروردگارا! همان تویی گردآورنده مردم برای روزی که نیست ریبی در آن، همانا خدا خلاف نکند وعده را] می‌نویسند: «این مناجات عمق ایمان و بعد دید راسخین را تا مسیر نهایی می‌نمایند. صفت ثبوتی «جامع» به جای فعل حدوثی «تجمع» کشندگی و پیشبری را، لیوم به جای «فی یوم» مالکیت و تصرف و غایت رامی‌رساند، لاریب فیه از نظر دید ایمانی و رسوخ علمی و یقینی راسخان است هم در ابعاد نزولی که به همه ابعاد تا حواس و مشاعر و اذهان نازله و مختلف نزول یافته «کل من عند ربنا» و هم در تحولات و تکاملات ذهنی و عقلی مردم. «انک جامع الناس» که از متشابهات و اضلال حروف و کلمات و تمثیل‌ها و محدوده آنها می‌گذرند و حدود را از میان برمی‌دارد و روز به روز او را به ظهور حقایق عریان می‌رساند، «لیوم لاریب فیه» که در آن هرچه هست و آنچه هست بی‌شبهه متشابهات و ریب، آشکارا رخ می‌نماید. صفت ربوبی «جامع الناس» شعاعی از اسم کامل و جامع (الله) است با همه تجلیات و برخوردها و تضاد در نموده‌ها. عدول از خطاب و اسم رب: ربنا، به اسم جامع «الله» گویا ناظر به همین است.» (پرتوی از قرآن، جلد ۳، صفحه ۳۱)

هر زمان تصور کنیم که با به کار بستن متد و ارائه فرمول از خدا بی‌نیاز شده و دیگر نیازی به هدایت مستمر الهی نداریم، همان جا آغاز سیر افولی ماست



جوهر متدلوزی مکتبی توجه روشمند انسان به خدا و دعامندی او می‌باشد. اما نه آن دعای خرافی که منجر به سلب مسئولیت انسان در مقابل اعمالش و جامعه می‌شود، بلکه دعایی که عین طلب و ناشی از نیاز انسان به حرکت و تعالی به سوی خدا بوده و منشأ علم و عمل می‌شود



مثنوی معنوی به مثابه تفسیری بر قرآن کریم

سیدحامد علوی - بخش دوم

گشت و گذار در اندیشه‌های مولوی در مثنوی معنوی در ذهنیت انسان آنچنان خلجانانی ایجاد می‌کند که سر از پانمی شناسد. همه پژوهندگانی که به قرآن به عنوان یک اثر دینی فوق العاده می‌نگرند بیشتر می‌خواهند بدانند این کتاب مطرح در جهان امروز برای امروز بشر چه پیامی و چه راهی را پیشنهاد می‌کند، ما نیز بدین منظور گردشی می‌کنیم و از اندیشه‌های تابناک مثنوی بهره‌مند می‌شویم.

مولانا از همان دوران کودکی، با تحولات غربی که در روان و فکر او ایجاد شد هر چه بیشتر او را به قرآن نزدیک‌تر کرد، در حدی که برکرسی تفسیر این کتاب تکیه زد و الحق که مفسری توانا بود و معرفتی که او نسبت به قرآن مجید پیدا کرد از او انسانی رازدان ساخت. پیچیده‌ترین و عمیق‌ترین مطالب قرآنی را بسیار ساده در اختیار مردم قرار داد و می‌توان گفت که مثنوی معنوی او پیام‌های قرآن را در قالب داستان‌های بسیار دلچسب، جالب و جاذب به مخاطبان می‌رساند.

خداوند در سوره زلزله آیه‌های ۷ و ۸ می‌فرماید: «فمن یعمل مثقال ذره خیراً یره و من یعمل مثقال ذره شراً یره». مولانا در تفسیر این آیات شریفه می‌گوید:

متهم کن نفس خود را ای فتی

متهم کم کن جزای عدل را

توبه کن مردانه سر آور به ره

که فمّن یعمل بمثقال یره

در فسون نفس کم شو غره‌ای

کآفتاب حق نپوشد ذره‌ای

هست آن ذرات جسمی ای مفید

پیش این خورشید جسمانی پدید

هست ذرات خواطر و افتکار

پیش خورشید حقایق آشکار

(دفتر ششم)

اما جالب است که آیات نخستین این سوره را در تفسیر زیبای مولانا بخوانیم:

سر از آن رو می‌نهم من بر زمین

تا گواه من بود در یوم دین

یوم دین که زلزلت زلزالها

این زمین باشد گواه حالها

کو تحدث جهره اخبارها

در سخن آید زمین و خارها

فلسفی گوید ز معقولات دون

عقل از دهلیز می‌ماند برون

فلسفی منکر شود در فکر و ظن

گو برو سر را بدان دیوار زن

نطق آب و نطق خاک و نطق گل

هست محسوس حواس اهل دل

فلسفی کو منکر حنانه است

از حواس انبیا بیگانه است

گوید او که پر تو سودای خلق

بس خیالات آورد در رای خلق

بلکه عکس آن فساد و کفر او

این خیال منکری رازد بر او

فلسفی مر دیو را منکر شود

در همان دم سخره دیوی بود

گر ندیدی دیو را خود را ببین

بی جنون نبود کبودی در جبین

(دفتر اول)

دغدغه مولانا این است که انسان‌ها از روی تحقیق به یقین برسند و شک‌های مقدس، مقدمه‌ای برای رسیدن به باورهای قطعی باشد، زیرا که ظن و گمان به انسان راهی را نشان نمی‌دهد مگر گمراهی و تاریکی را: از حق ان الظن لا یعنی رسید

مرکب ظن بر فلک‌ها کی دوید؟

(دفتر اول)

«و ما یتبع اکثرهم الا ظناً ان الظن لا یعنی من الحق شیئاً.» اکثرشان جز ظن و گمانی را پیروی نمی‌کنند و این روشن است که گمان از حق بی‌نیاز نکند. (یونس: ۳۵)

یکی از مهم‌ترین مطالب و اساسی‌ترین مبانی فکری مکتب توحید پرهیز از توهمات، تسویلات، تصورات و تخیلات واهی است که موجب دور شدن انسان از اصل حقیقت و جوهره اصلی پیام پیامبران است. قرآن کریم در آیه ۱۰۶ سوره کهف می‌فرماید: «قل هل ننبئکم بالآخسرین اعمالاً الذین ضل سعیمهم فی الحیوه الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا.» بگو آيا شما را به زیان‌کارترین مردم آگاه‌کنم؟ زیان‌کارترین مردم آن کسانی هستند که

عمر خویش را در راه زندگی دنیوی تباه می‌کنند و پیش خود گمان می‌کنند کار نیکو انجام می‌دهند. به قول حکیمی، قومی متفکرند اندر ره دین و قومی به غلط فتاده در راه یقین، می‌ترسم از آن که بانگ آید روزی کای بی‌خبران، راه نه آن است و نه این. تصور این که انسان کاری که می‌کند درست است و عملی که مرتکب می‌شود عین صواب و در همین راستا بسیاری لغزیده‌اند و لغزنده‌اند و مسئولیت بسیاری را برگردن خویش نهاده تا خداوند با آنها چه کند، زیرا که سرنوشت قوم و ملتی بر عهده آنهاست. رؤسای عوام تا می‌توانند آتش جهل و نادانی را گرم‌تر می‌کنند تا بیشتر بتوانند بر این مرکب راهوار ابلیسی، پیروان گمراه خویش را به چاه غی رهنمون شوند. مولوی در دفتر اول مثنوی بسیار زیبا آیه ۱۰۶ سوره کهف را شرح داده است:

بس کسان که ایشان عبادت‌ها کنند

دل بر رضوان و ثواب آن نهند

خود حقیقت معصیت باشد خفی

آن کدر باشد که پندارد صفی

همچو آن کر که همی پنداشته است

کونکویی کرد و آن بر عکس جست

او نشسته خوش که خدمت کرده‌ام

حق همسایه به جا آورده‌ام

بهر خود او آتشی افروخته است

در دل رنجور و خود را سوخته است

مولانا داستان دلپذیری بس عبرت‌آموز را در دفتر اول به بیان آورده که خود داستان کسانی است که به تصور، توهم و تخیل خود کار نیکو انجام می‌دهند، در حالی که کاری بسیار زشت و ناپسند می‌کنند.

داستان مرد ناشنوایی است که به او خبر دادند همسایه‌ات بیمار است و او به عیادتش می‌رود. مرد کز پیش خود و به تصور خود گفت و گویی خیالی را ترتیب داد و گفت که به او می‌گویم حالت چطور است و او خواهد گفت خدا را شکر خوبم. من می‌پرسم چه خورده‌ای و او خواهد گفت آتش و من خواهم گفت نوش جانست. دوباره خواهم پرسید کدام حکیم را برای عیادت تو آورده‌اند و خواهد گفت فلان را و من خواهم گفت قدمش مبارک است و خلاصه از این پرسش و پاسخ‌ها در ذهن خود ساختن گرفت و به عیادت بیمار رفت. هنگامی که مرد ناشنوا نشست و پرسید: حالت چطور است بیمار گفت دارم می‌میرم. ناشنوا می‌گوید: خدا را شکر. وقتی که بیمار شکر و سپاس را می‌شنود پریشان می‌شود و با خود می‌گوید این مردک هذیان می‌گوید و یا دشمن من است. ناشنوا می‌پرسد: غذا چه خورده‌ای؟ بیمار می‌گوید: زهر خورده‌ام. ناشنوا می‌گوید: نوش جانست. از این پاسخ، بیمار بسیار ناراحت می‌شود. ناشنوا می‌پرسد: کدام حکیم برای درمان تو می‌آید؟ بیمار می‌گوید: عزرائیل. ناشنوا می‌گوید: قدمش مبارک است و من تجربه کرده‌ام که او هرگاه به بالین بیمار می‌آید بسیار خوب حال بیمار را جا می‌آورد. مرد ناشنوا پس از عیادت بیمار، خشنود از این که حق همسایگی را رعایت کرده و به عیادت همسایه بیمار خود رفته شکر خدا را به جای آورد. در حالی که همسایه بیمار ناراحت دل شکسته است که چطور همسایه مرگ مرا می‌خواهد و شروع می‌کند به او دشنام دادن. این داستان حکایت مردمان کم‌خرد است که با بینش محدود خود مسائلی را در ذهن خود می‌سازند و می‌پردازند و قاطعانه و جزم دآوری می‌کنند و به تصور این که حق همین چیزی است

که آنها در ذهن محدود خود پروده‌اند و غیر از این حقیقتی نیست. این است معنی آیه شریفه (۱۰۶: کهف) که پیر بلخ شرح کرده است:

او نشسته خوش که خدمت کرده‌ام

حق همسایه به جا آورده‌ام

بهر خود او آتشی افروخته است

در دل رنجور و خود را سوخته است

این است آن آتشی که از دل‌ها برمی‌آید، یعنی این که آدمیان خود آن را افروخته‌اند و بر همین اساس قرآن کریم پرهیز می‌دهد از آتش سوزان محدوداندیشی، تصورات واهی، خیالات بی‌اساس و توهمات بعضاً سوزنده که کیان فرد و جامعه را خاکستر خواهد کرد.

فاتقوا النار التي او قدموا

انکم فی المعصیه ازددموا

یعنی پرهیزید از آن آتشی که خود بر افروخته که آتش‌گیره آن مردمان و سنگ‌هاست. (بقره: ۲۴) البته خدای مهربان برای خاموش کردن این آتش‌ها، آب اندیشه، تفکر و تأمل را قرار داده و این که آدمیان هر روز چندین مرتبه آیه شریفه «اهدنا الصراط المستقیم» را در نماز هر روزه خود تکرار کنند تا این هدایت از ظن، گمان، توهم و تخیل به یقین مبدل شود و آن ترس‌ها و هول‌ها بر طرف شود.

از برای چاره این خوف‌ها

آمد اندر هر نمازی اهدنا

کین نمازم را می‌آمیز ای خدا

با نماز ضالین و اهل ریا

از قیاسی که بگرد آن کرگزین

صحبت ده‌ساله باطل شد بدین

خاصه‌ای خواجه قیاس حس دون

اندر آن وحی‌ای که هست از حد فزون

گوش حس تو به حرف ار درخور است

دان که گوش عیب‌گیر تو کراست

(دفتر اول)

در طول تاریخ بشریت؛ چه کشتارها، قتل‌ها و جنایاتی که بر اثر همین توهمات و قیاسات شخصی صورت نگرفته و چه گرفتاری‌های فراوانی که برای خانواده بشری نیافریده است؟ البته در تحلیل نهایی مسلم است که عنصر فساد آفرینی و شرافرینی ابلیس در کار است و این قیاس‌های مع الفارق به وسیله این عنصر صورت می‌گیرد و هشدار مولانا که:

اول آن کس کین قیاسک‌ها نمود

پیش انوار خدا ابلیس بود

گفت نار از خاک بی‌شک بهتر است

من ز نار و از خاک اکدر است

گفت حق نی بل که لا انساب شد

زهد و تقوا فضل را محراب شد

(دفتر اول)

که اشارتی است به آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون و همچنین اشاره به آیه ۱۲ سوره حجرات.

جلال‌الدین بلخی تمامی مثنوی را برای تبیین آیات قرآنی سروده است و برای این که سریعاً آدمیان این پیام‌رهای بخش را دریابند بسیار

رنج برده است. او نیز مانند بسیاری از فرزندگان و خردمندان دچار تعصبات بی جا و جانبداری های بی منطق رؤسای عوام بود. همان ها که پیام را شنیده بودند و فهمیده بودند و چون چشم حقیقت بینشان را دنیاپرستی و جاه طلبی کور کرده بود فقط شعار حق طلبی سر می دادند و از خود حقیقت خبری نبود، آنها می دانستند اما تعهد نداشتند. آنان عالم بودند، اما عمل نمی کردند. آنان حامل کتاب خدا بودند، اما زیر بار مسئولیت، تعهد و وظیفه شناسی نمی رفتند و در نهایت قهر خداوند را به خود خریدند و در چاه غی و ضلالت افتادند. قرآن بسیار روشن و جالب در سوره جمعه بیان می فرماید که مثل کسانی که به تورات مکلف شدند، ولی به حقیقت آن دست نیافتند و بدان عمل نکردند، همچون خرانند که بر پشت خود کتاب هایی را حمل می کنند. «مثل الذین حملوا التوریه ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفاراً.» (جمعه: ۵)

علم های اهل دل حملشان

علم های اهل تن حملشان

علم چون بر دل زند یاری شود

علم چون بر تن زند باری شود

گفت ایزد یحمل اسفاره

بار باشد علم کآن نبود زهو

علم کآن نبود زهو بی واسطه

آن نیاید همچو رنگ ماشطه

لیک چون این بار را نیکو کوشی

بار برگیرند و بخشنندت خوشی

هین مکش بهر هو این بار علم

تاشوی راکب تو بر رهوار علم

(دفتر اول)

این تمثیل هم سرانجام کسانی را که پیام پیام آوران را تکذیب می کنند ترسیم می کند و هم این که ستمگران تنها آدم کشان، فاسدان، شهوت رانان و هرزگان نیستند، بلکه کسانی که خداوند به آنان کتاب، علم، آگاهی و فقاقت داد و آنان ضایعش کردند نیز بدتر از هر قوم ستمگر و ظالمی خواهند بود و سرانجامی بس خظیر خواهند داشت، زیرا سرنوشت توده های عظیم مردمی را رقم می زنند بویژه آن که با روح و روان مردمان سروکار دارند. پناه بر خدا از سرنوشت بد.

مر خران راهیچ دیدی گوشوار

گوش و هوش خر بود در سبزه زار

حیوانات فقط آخورشان را آباد می خواهند و پیوسته مثلث خوردن، خوابیدن و تولید زباله را تکرار می کنند و اگر انسان نیز همین مثلث را تکرار کند و در طول عمرش غیر از این معنی را نفهمد با بقیه جانوران هیچ فرقی ندارد.

احسن التقویم در والتین بخوان

که گرامی گوهر است ای دوست جان

احسن التقویم از فکرت برون

احسن التقویم از عرشش فزون

گر بگویم قیمت آن ممتنع

من بسوزم هم بسوزد مستمع

(دفتر ششم)

در جای دیگری باز در مثنوی معنوی پیر بلخ سوره والتین را باز می کند

و می نمایاند که آدمی چگونه و به چه ترتیب آن نیم خدایی یا آن دیگر نیم را که لجن است تقویت می کند و انسانیت خود را چگونه درمی یابد. این که خداوند آدمی را در احسن تقویم آفریده است. پیام اصلی در سوره کوچک، ولی بسیار با اهمیت والتین همین آفرینش انسان در بهترین قوام است. مولانا در اینجا وارد جزئیات نمی شود فقط کوشش می کند بیشتر آدمیان به اندیشه فرو روند که:

اصل آب نطفه اسپید است و خوش

لیک، عکس جان رومی و حبش

می دهد رنگ احسن التقویم را

تا به اسفل می برد این نیم را

این سخن پایان ندارد باز ران

تا نمایم از قطار کاروان

یوم تبیض و تسود وجوه

ترک و هندو شهره گرد دزان گروه

در رحم پیدا نباشد هند و ترک

چون که زاید بیندش زار و سترگ

(دفتر اول)

اصل آفرینش از آن خداست و جهان و آدمیان را دست قدرت لایزال الهی می آفریند، اما این خود انسان است که سرنوشت خویش را رقم می زند و به هر سوی که بخواهد به بالا یا که به اسفل می رود و روشن است کسانی که ایمان بیاورند و عمل شایسته و نیکو انجام دهند، پاداشی بس بارزش خواهند داشت، یعنی این که اگر آدمی استعدادها و توانمندی های خودش را شناسایی کند لاجرم به سمت ایمان و عمل صالح گام برخواهد داشت و با اختیاری که دارد سرانجامی بس نیکو با اراده خودش برای خودش فراهم خواهد کرد.

عقل و دل ها بی گمانی عرشیند

بی حجاب از نور عرشی می زیند

همچو هاروت و چو ماروت آن دو پاک

بسته اند اینجا به چاه سهمناک

عالم سفلی و شهوانی درند

اندرین چه گشته اند از جرم بند

(دفتر پنجم)

از دیدگاه مولانا انسان هایی که در جریان پیام های حیات بخش پیامبران قرار می گیرند و آن پیام ها را دریافت می کنند اصولاً جهت گیری آنها، آنان را به سرانجامی نیکو و عاقبت نیک رهنمون خواهد شد.

اگر بخواهیم این معنی بلند و مهم را در مثنوی دنبال کنیم باید اعلام کنیم که تمام سروده های مثنوی برای تبیین همین معنی آفریده شده و با تمثیل های شیرین و بیان روشن مولانا، پیام روشن تر دریافت می شود.

چون که اوحی الرب الی النحل آمده است

خانه و حیش پر از حلوا شده است

او به نور وحی حق عز و جل

کرد عالم را پر از شمع و عسل

(دفتر پنجم)

دیدگاه مولانا بسیار ساده و بدون هیچ گونه پیچیدگی است از این

جهت می توان مولانا را متفکری اصلاح گر هم نامید، زیرا که با نوع تفکر قرآنی کوشش می کند انسان ها با پیام پیامبران جهت گیری دینی پیدا کنند و همچون بقیه پدیده ها که جمعا و کلا در تسبیح پروردگاران آدمیان نیز در جهت پیام پیامبران حرکت کنند.

او به نوری حق عز و جل

کرد عالم را پر از شمع و عسل

این که کرمناست و بالا می رود

وحی اش از زنبور کمتر کی بود

یعنی انسانی که تاج کرمنا بر سرش نهاده شده و نماد آیه شریفه لقد کرمنا بنی آدم است (اسرا: ۷۰) و روحش پیوسته در حال تعالی است کی ممکن است وحی او پایین تر و کمتر از وحی به زنبور عسل باشد.

نه تو اعطیناک کوثر خوانده ای

پس چرا خشکی و تشنه مانده ای

ای انسان مگر تو آیه شریفه «انا اعطیناک الکوثر» را نخوانده ای، یعنی ما به تو کوثر عطا کرده ایم پس چرا خشک لب و تشنه ای. در سوره کوثر می خوانیم که ای محمد ما به تو کوثر عطا کردیم پس برای پروردگارت صلوه برگزار کن و قربانی نما که البته دشمن تو خود سترون است.

نه تو اعطیناک کوثر خوانده ای

پس چرا خشکی و تشنه مانده ای

یا مگر فرعونی و کوثر چونیل

بر تو خون گشته است و ناخوش ای علیل

تو به کن بیزار شو از هر عدو

کو ندارد آب کوثر در کدو

هر که را دیدی ز کوثر سرخ رو

او محمد خوست با او گیر خو

تا احب لله آبی در حساب

کز درخت احمدی با اوست سیب

هر که را دیدی ز کوثر خشک لب

دشمنش می دار همچون مرگ و تب

گر چه بابای تو است و مام تو

کو حقیقت هست خون آشام تو

از خلیل حق پیاموز این سیر

که شد او بیزار اول از پدر

(دفتر پنجم)

که در بیت اخیر اشاره به داستان ابراهیم و جریان توحید می کند که به خاطر بت پرستی پدرش، از او بیزار شد و هرگز جریان پدری نتوانست او را از راه توحید باز دارد که مفصلاً در آیه ۱۱۴ سوره توبه به بیان شده است. از دفتر اول مثنوی تا آخر دفتر ششم همه ابیات مثنوی را می توان تفسیرگونه ای بر آیات قرآن به حساب آورد.

البته مهتاب شبی خواهد و آسوده سری تا به این مهم پرداخته شود. اما:

آب دریا اگر نتوان کشید

هم به قدر تشنگی باید چشید

همچنان که بسیاری از معاندان و مشرکان با قرآن مخالفت می کردند و دشمنی می ورزیدند، بسیاری با مثنوی هم دشمن بودند و نیز هستند.

چون کتاب الله بیامد هم بر آن

این چنین طعنه زدند آن کافران

که اساطیر است و افسانه نژند

نیست تعمیقی و تحقیقی بلند

کودکان خرد فهمش می کنند

نیست جز امر پسند و ناپسند

ذکر یوسف ذکر زلف پر خمش

ذکر یعقوب و زلیخا و غمش

ظاهر است و هر کسی پی می برد

کو بیان که گم شود در وی خرد

گفت اگر آسان نماید این به تو

این چنین آسان یکی سوره بگو

(دفتر سوم)

که به آیه ۲۳ سوره بقره اشاره می کند که اگر شک دارید بر آنچه ما فرو فرستادیم بر بنده خویش، پس سوره ای مانند آن بیاورید اگر راست می گوئید.

جنتان و انستان و اهل کار

گویکی آیت از این آسان بیار

که باز اشارتی است به آیه ۸۸ سوره اسرا.

مولانا پیشنهاد می کند اگر آدمیان با قرآن آمیزش کنند باروان پیامبران آمیزش کرده اند.

چون که در قرآن حق بگریختی

باروان انبیا آمیختی

هست قرآن حال های انبیا

ماهیان بحر پاک کبریا

ور بخوانی و نه ای قرآن پذیر

انبیا و اولیا را دیده گیر

(دفتر اول)

ور پذیرایی چو بر خوانی قصص

مرغ جانت تنگ آید در قفص

(دفتر اول)

و نیز مولانا می سراید که هر کس به تقوا روی آرد بی شک خداوند قوه تمییز حق از باطل را به او خواهد آموخت.

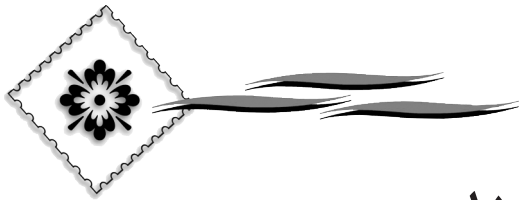
نور فرقان فرق کردی بهر ما

ذره ذره حق و باطل را جدا

نور گوهر نور چشم ما شدی

هم سؤال و هم جواب از ما بدی

(دفتر دوم)



چشم انداز ادبیات متعهد

رنج

فریدون مشیری

من نمی دانم
 — و همین درد مرا سخت می آزارد —
 که چرا انسان، این دانا
 این بیغمبر
 در تکاپوهایش:
 — چیزی از معجزه آن سو تر —
 ره نبرده است به اعجاز محبت،
 چه دلیلی دارد؟
 چه دلیلی دارد
 که هنوز
 مهربانی را نشناخته است؟
 و نمی داند در یک لبخند،
 چه شگفتی هایی پنهان است!
 من بر آنم که درین دنیا
 خوب بودن — به خدا —
 و نمی دانم

سهل ترین کار است

که چرا انسان،

تا این حد،

با خوبی

بیگانه است.

و همین درد مرا سخت می آزارد!

ای کاش

احسان تاجیک — تهران

ای کاش...
 ای کاش جای پای او را
 در کوی عشق بیابم
 و چشم بگشایم
 به نگاه زیبایی اشک آلودش
 و تجلی هستی جای پایش
 ای کاش
 آن گاه
 او قدم بر می داشت شکوه قدم هایش را
 چشم هایم به خاطر می سپردند
 ای کاش
 در آن غروب هستی
 تو را در زلال اشک های غروب می یافتم
 و به پاکی اشک های غرورت
 مرا برای همیشه می بخشیدی...

سفر

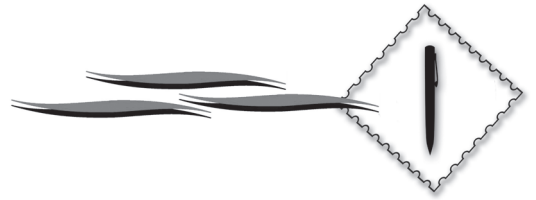
حسن صفرپور - رشت

باید سفر کنم؛
 از شهر قصه ها
 اسب اصیل تجربه را زین کن
 تا بگذرم
 از شوره زار خاطره ها
 نقل پیر
 در بند آخرین
 از قصه ای دراز
 اندوه را
 با مرگ قهرمانش
 تصویر می کند
 اما من...
 من آشنایی خود را
 باشهر انکار می کنم
 در شهر شب
 در انتظار دوست
 در انتظار دست عزیز دوست
 اما کجاست؟
 او از کدام راه می آید؟!!

زیباترین دریا را

ناظم حکمت (از مجموعه تو را دوست دارم چون نان و نمک)
 ترجمه: احمد پوری

زیباترین دریا را
 هنوز نپیموده اند
 زیباترین کودک
 هنوز بزرگ نشده
 زیباترین روزهایمان را
 هنوز ندیده ایم
 و زیباترین واژه ها را
 هنوز برایت نگفته ام...



فقر و نابرابری، ۲۵ سال پس از انقلاب

جواد صالحی اصفهانی* - بخش سوم

برگردان: چشم‌انداز ایران

۵- نابرابری

فقر تنها نیمی از توضیح دوگانه‌ای است که برای نتایج انتخابات اخیر ایران داده می‌شود. بخش دیگر، افزایش نابرابری است. سیاست‌های منجر به کاهش فقر الزاماً منجر به کاهش نابرابری نمی‌شوند. در این گفتار، تحولات نابرابری در سه دهه گذشته با استفاده از دو استاندارد اندازه‌گیری نابرابری، یعنی شاخص جینی و سهم نسبی دهک بالا به دهک پایین جامعه بررسی می‌شود. سنجه‌های یادشده برای نابرابری در سطح خانوار تنها در دهه ۱۹۷۰ موجود بوده، از این رو در مقایسه پیش و پس از انقلاب با داده‌های مربوط به سطح خانوار سروکار داریم.

برای سال‌های ۱۹۸۴ تا ۲۰۰۴ که داده‌های ثبت شده موجود بوده می‌توان سنجه‌های نابرابری را در سطح فردی نیز - که ارجح است - ارائه نمود.

یافته‌ها نشان داده که موفقیت حکومت اسلامی در کاهش فقر، به نابرابری تسری نمی‌یابد. کاهش فقر، با آن‌که دستاورد مهمی بوده، وقتی قیمت نفت افزایش یافته و اقتصاد در حال رشد بوده شگفت‌آور نیست. کاهش نابرابری پیچیده‌تر بوده، چراکه وضعیت نابرابری ممکن است در هنگام رشد و خیم‌تر شدن، مانند دهه ۱۹۷۰ که به نظر می‌رسید عایدات نفتی بیشتر به جیب طبقه ثروتمند می‌رفت. از سال ۱۹۸۴ نابرابری تقریباً ثابت بوده است. جهش نفتی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴ برخلاف جهش نفتی دهه ۱۹۷۰ نابرابری را تا حدودی کاهش داده است و این نیز بادیگه رایج در مورد علت نتایج انتخابات مغایرت دارد.

در چسبیدن و هندن نیز رشد اقتصادی بود که فقر را کاهش داد اما توزیع درآمد را نابرابرتر ساخت. این امر با نظریه مشهور کوزنتس

(Kuznets, 1955; Milanovic, 1994; Deininger and Squire, 1996) مطابق بوده که می‌گوید، در مراحل اولیه رشد اقتصادی، نابرابری تشدید می‌شود و سپس بهبود می‌یابد. پویه (دینامیک) منحنی کوزنتس به ساختار اقتصادی بستگی دارد. اما در کشورهای صادرکننده نفت، پویه (دینامیک) این منحنی، علاوه بر تغییرات توزیع تولیدگری، به دسترسی به حق و ویژه (رانت) نفتی هم بستگی دارد که خود به توزیع قدرت سیاسی وابسته است. در این شرایط، ممکن است رشد اقتصادی منجر به تشدید نابرابری هم بشود. انقلاب اسلامی تغییر بزرگی در قدرت سیاسی در ایران به وجود آورد اما هیچ‌گواهی در دست نیست

که نشان دهد توزیع قدرت سیاسی نیز چندان تغییری کرده باشد. حتی دو انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۹۷ (خرداد ۱۳۷۶) و ۲۰۰۵ (تیر ۱۳۸۴) هم که به نظر می‌رسید منجر به تغییرات بزرگی در قدرت سیاسی شود، بیشتر دست به دست شدن دوباره قدرت در میان صاحبان پیشین آن بود تا تغییری در توزیع قدرت. ثبات قابل توجه نابرابری در درآمد و هزینه در ۲۵ سال گذشته این حدس و گمان‌ها را تقویت می‌کند.

۵-۱- نابرابری در هزینه خانوار

همان‌گونه که اشاره شد، جهت مقایسه نابرابری در دوره پیش و پس از انقلاب می‌بایست به سنجه‌های سطح خانوار تکیه شود، چراکه تمام برآوردهای منتشر شده درباره نابرابری در سال‌های پیش از ۱۹۸۴ در سطح خانوار هستند. مقایسه مبتنی بر هزینه سرانه مرجح است، چراکه از تغییرات توزیع بعد خانسوار برحسب درآمد تأثیر نمی‌پذیرد.^(۳۳) پس از سال ۱۹۹۰ با کاهش زادوولد، ترکیب خانوار هم در ایران شروع

یافته‌ها نشان داده که موفقیت حکومت

اسلامی در کاهش فقر، به نابرابری تسری

نمی‌یابد. کاهش فقر، با آن‌که دستاورد

مهمی بوده، وقتی قیمت نفت افزایش

یافته و اقتصاد در حال رشد بوده

شگفت‌آور نیست. کاهش نابرابری

پیچیده‌تر بوده، چراکه وضعیت نابرابری

ممکن است در هنگام رشد و خیم‌تر شود



انقلاب اسلامی تغییر بزرگی در قدرت

سیاسی در ایران به وجود آورد اما هیچ

گواهی در دست نیست که نشان دهد

توزیع قدرت سیاسی نیز چندان

تغییری کرده باشد



برخلاف جهش نفتی دهه ۱۹۷۰ که

نابرابری را بیشتر کرد، رشد ناشی از

تزریق پول نفت در سال‌های ۲۰۰۰ تا

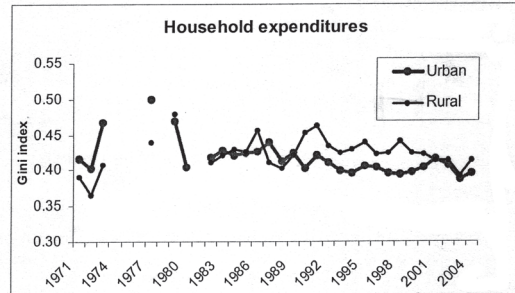
۲۰۰۴ میزان نابرابری را تغییر نداد و

حتی شاید بتوان گفت که آن را کاهش

هم داده است

به تغییر نمود. پدیده جمعیت‌شناختی متفاوتی ممکن است بر دقت ردیابی نابرابری در سطح خانوارها تأثیر بگذارد و آن مهاجرت از روستا به شهر در دهه ۱۹۷۰ است که تعداد خانواده‌های فقیرتر و جوان‌تر را در نواحی شهری به صورت ناهمگونی افزایش داد و از این راه، بُعد خانوار را در انتهای پایینی توزیع هزینه‌ای شهری کم کرد.

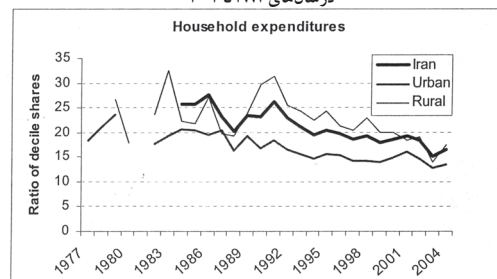
تصویر ۵: شاخص جینی نابرابری بر اساس هزینه‌های خانوار، در سال‌های بین ۱۹۷۱ تا ۲۰۰۴



Source: 1971-73: Pesaran (1976); 1977-83: Behdad (1989); 1984-04: author's calculations using HEIS data files, various years.

تصویر ۵ برآوردهای ضریب جینی (ضریب نابرابری هزینه‌های خانوار) را که از مطالعات منتشر شده در مورد سال‌های ۱۹۷۱ تا ۱۹۸۳ و از محاسبه بر داده‌های ثبت شده در "پیمایش هزینه و درآمد" به دست آمده، ارائه می‌کند.^(۲۴) بزرگ‌ترین تغییر در توزیع درآمد در سال‌های پایانی پیش از انقلاب، در هنگام جهش نفتی دیده می‌شود (Pesaran and Gahvary, 1978). بین سال‌های ۱۹۷۲ و ۱۹۷۷ شاخص جینی از ۰/۴ به ۰/۵ در نواحی شهری و از ۰/۳۷ تا ۰/۴۴ در نواحی روستایی افزایش یافت. بلافاصله پس از انقلاب شاخص جینی تا ۰/۴ برای نواحی شهری و روستایی کاهش یافت (1994). اما در دهه ۱۹۸۰ بار دیگر به آرامی افزایش یافت. تغییرات مزبور در نابرابری مشابه فراز و فرود فقر در دهه ۱۹۸۰ می‌باشد. از زمان پایان جنگ با عراق تاکنون نابرابری در سطح خانوار نسبتاً ثابت بوده است. نابرابری شهری که پیش از انقلاب بیشتر از نابرابری روستایی بود، در ۲۰ سال گذشته عموماً کمتر از نابرابری روستایی بوده است. برخلاف جهش نفتی دهه ۱۹۷۰ که نابرابری را بیشتر کرد، رشد ناشی از تزریق پول نفت در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴ میزان نابرابری را تغییر نداد و حتی شاید بتوان گفت که آن را کاهش هم داده است.

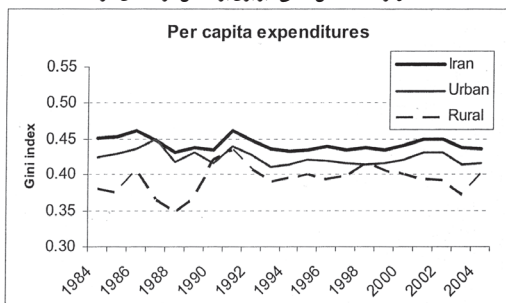
تصویر ۶: سهم ثروتمندترین دهک (بر اساس هزینه‌های خانوار) به فقیرترین دهک در سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۴



Source: 1977-83: Behdad (1989); 1984-04: author's calculations using HEIS data files, various years.

تحول مشابهی در نابرابری در سطح خانوار در تصویر ۶ ارائه شده که شاخصی تقریباً مبهم از نابرابری یعنی سهم خانوارهای دهک بالا به دهک پایین را نشان می‌دهد. این شاخص در مورد اوائل دهه ۱۹۷۰ در دست نیست تا بتوان مقایسه را به آن دوره هم تسری داد. بلافاصله پس از انقلاب نسبت دهک‌های مزبور در خانوارهای شهری از بیش از ۲۸ به حدود ۱۸ کاهش می‌یابد، سپس در دهه ۱۹۸۰ به بیش از ۲۰ افزایش یافته، و در سال ۲۰۰۲ به زیر ۱۵ کاهش می‌یابد. نسبت مزبور در خانوارهای روستایی بیشتر از مناطق شهری تغییر کرده، یعنی وسیعاً بین ۱۸ تا ۳۲ در سال‌های ۱۹۷۷ تا ۱۹۹۲ تغییر می‌کند. پس از آن به زیر ۲۰ در سال ۲۰۰۰ کاهش می‌یابد. در سال‌های اولیه بازسازی، افزایش نسبت مزبور در خانوارهای روستایی منجر به بزرگ‌ترین شکاف بین روستا و شهر در ۱۹۹۲ شد و نسبت مزبور در سطح ملی را هم به بیش از ۲۵ افزایش داد. این افزایش نابرابری روستایی در طول ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۲ که در تصاویر ۵ و ۶ نیز مشهود است، با ادعاهایی همخوان است که منتقدان اصلاحات در ایران درباره افزایش نابرابری بر اثر اصلاحات ارائه می‌کنند. در حالی که سایر ادعاها در مورد افزایش فقر و نابرابری شهری در دوره اخیر با این داده‌ها در تناقض است.

تصویر ۷: شاخص جینی نابرابری بر اساس هزینه‌های سرانه



Source: Author's calculations using HEIS data files, various years.

۵-۲- نابرابری در هزینه سرانه

بنا به دلایلی که پیشتر بیان شد، سنج‌های سطح فردی نابرابری، تصویر دقیق‌تری از آن ارائه می‌کنند. شاخص جینی هزینه سرانه در دوره ۱۹۸۴ تا ۲۰۰۴ (تصویر ۷)، از شاخص هزینه خانوار ثبات بیشتری داشته و این به معنای آن است که نابرابری در ایران در دوره مزبور یا تشدید نشده یا بسیار کم تشدید شده است. تفاوت این دو شاخص با مشاهداتی در گذشته همخوان است که نشان می‌دادند بُعد خانوارهای فقیر در ۱۵ سال گذشته با سرعتی بیشتر از بُعد خانوار ثروتمند کاهش یافته، از این رو نابرابری در سطح فردی پایین‌تر از نابرابری در سطح خانوار می‌باشد. کسر دهک‌ها، شاخص نابرابری هزینه سرانه، نیز نشان‌دهنده ثباتی بیشتر از شاخص نابرابری در سطح خانوار می‌باشد (تصویر ۸). جالب آن‌که، نابرابری فردی برخلاف نابرابری خانواری، نشان‌دهنده آن است که در بیشتر زمان‌ها بخصوص در ده سال گذشته؛ نابرابری در شهر بیشتر از روستا بوده است.

جدول ۶: متوسط میزان رشد سالانه هزینه‌های سرانه واقعی به تفکیک دهک‌های سرانه (ایرانی، شهری، روستایی)

Decile	Iran			Urban			Rural		
	1984-89	1990-04	1984-04	1984-89	1990-04	1984-04	1984-89	1990-04	1984-04
1	-4.28	4.58	2.35	-9.27	4.71	2.02	-2.21	4.42	1.93
2	-4.01	4.18	2.36	-8.16	4.58	1.70	-2.16	3.71	1.95
3	-4.06	4.10	2.35	-7.94	4.56	1.60	-2.07	3.34	2.01
4	-4.52	4.18	2.34	-7.71	4.68	1.55	-2.16	3.14	2.04
5	-4.74	4.30	2.35	-7.43	4.71	1.55	-2.30	3.02	2.10
6	-5.12	4.35	2.30	-7.59	4.75	1.49	-2.42	3.02	2.19
7	-5.42	4.34	2.25	-7.79	4.68	1.43	-2.62	2.95	2.28
8	-5.96	4.35	2.16	-7.90	4.57	1.31	-2.81	2.68	2.34
9	-6.45	4.39	1.99	-7.95	4.63	1.31	-2.70	2.55	2.45
10	-7.19	4.46	1.74	-7.67	4.46	1.29	-3.47	2.64	2.49
Total	-6.03	4.37	2.05	-7.80	4.58	1.40	-2.79	2.86	2.31

Source: Author's calculations using HEIS, various years.

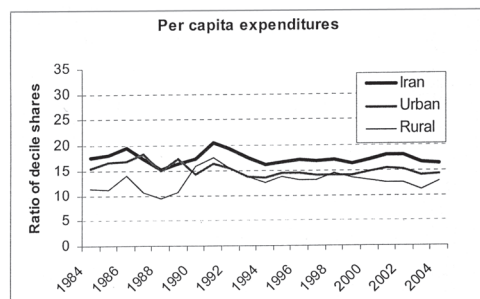
درخور تحقیق بیشتر است.

۵-۳- نابرابری درآمدی

برای سنجش فقر و توزیع درآمد، سنجش‌های مبتنی بر مصرف، عموماً بر سنجش‌های مبتنی بر درآمد، به چند دلیل ارجحیت دارند؛ نخست این‌که بسیاری از افراد در هنگام پاسخگویی، اطلاعات مربوط به مصرف را راحت‌تر از اطلاعات مربوط به درآمد در اختیار می‌گذارند، بخصوص هنگامی‌که به سؤالاتی جزئی درباره مصرف همانند سؤال‌های "پیمایش هزینه و درآمد خانوار" پاسخ می‌گویند. دوم این‌که درآمد خویش فرمایان و کشاورزان در کشورهای در حال توسعه با صحتی کمتر از دستمزد و حقوق، گزارش می‌شود چون نیازی به ثبت صحیح آنها نیست. در نتیجه، برآورد سطح نابرابری در هر سال بر اساس درآمد صحتی کمتر از برآورد نابرابری بر اساس مصرف داشته، اما داده‌های درآمد نیز مثل داده‌های هزینه، برای تعیین روند، پایتار (قابل اطمینان‌تر) اند چراکه نواقص مطرح شده درباره آنها در تمام سال‌ها به یک سان مطرح است. بررسی داده‌های درآمد از آن رو با ارزش است که این امکان را به ما می‌دهد تا میان نابرابری در کسب درآمد و نابرابری ناشی از پرداخت‌های انتقالی تمایز قائل شویم و ببینیم آیا پرداخت‌های انتقالی، نابرابری را تخفیف داده یا نه؟ و آیا افزایش تحصیلات افراد در دو دهه اخیر نابرابری در کسب درآمد را کاهش داده یا افزایش؟ تحلیل نابرابری درآمدی صرفاً در مورد دوره ۱۹۸۴ تا ۲۰۰۴ که داده‌های آن وجود دارد، انجام می‌شود. هیچ برآوردی از نابرابری درآمدی در سال‌های پیشتر وجود ندارد.

روند و نیز سطح نابرابری درآمد سرانه و درآمد خانوار (اعم از کسب درآمد و پرداخت‌های انتقالی) به صورت شگفت‌آوری مشابه ارقام به‌دست آمده از هزینه‌هاست (تصاویر ۹ و ۱۰). تغییرات شاخص‌های جینی درآمد‌های روستایی و شهری در کوتاه‌مدت از یکدیگر پیروی نموده و روند کلی آنها ثبات آن دو را نشان می‌دهد. تغییرات نابرابری درآمدی مثل تغییرات نابرابری هزینه‌ای پیام خاصی در بر ندارد. در آغاز دهه ۱۹۹۰ (۱۳۶۹) که درآمد‌های نفتی افزایش پیدا کرد و کشور زیر بار

تصویر ۸: سهم ثروتمندترین دهک بر اساس هزینه‌های سرانه به فقیرترین دهک در سال‌های ۱۹۸۴ تا ۲۰۰۴

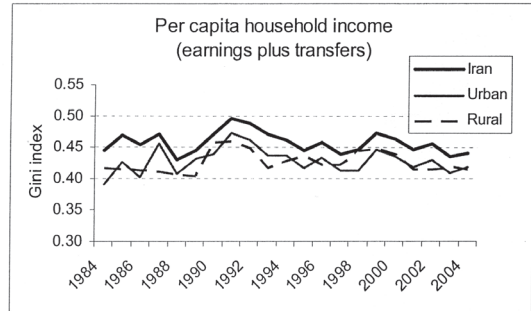


Source: Author's calculations using HEIS data files, various years.

روش مستقیم‌تر برای نشان دادن تغییرات نابرابری در میان افراد، سنجش میزان (سرعت) رشد هزینه‌های سرانه در دهک‌های متفاوت هزینه سرانه می‌باشد. جدول ۶ نشان می‌دهد که در طول سال‌های ۱۹۸۴ تا ۲۰۰۴ وضعیت افراد دهک‌های پایین بیشتر از دهک‌های بالاتر بهبود یافته است. در کل کشور، پایین‌ترین دهک در دوره افول اقتصادی ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۹ آسیب کمتری دیده و در دوره بازسازی ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۴ نیز کمابیش همین وضع را داشته است. ولی داده‌های ملی، روندهای واگرایی شهری و روستایی را نشان نمی‌دهند. افراد شهری که در پایین‌ترین دهک قرار دارند آسیب زیادی دیده‌اند و در دوره ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۹ سالانه ۹/۳ درصد نزول داشته‌اند. البته وضعیت آنها در دوره بازسازی و کلاً در ۲۰ سال گذشته بهتر شده است. در مقابل، روستاییان پایین‌ترین دهک، در دوره افول آسیب کمتری را تجربه کرده‌اند یعنی ۲/۲ درصد در سال نزول داشته‌اند و همین‌طور در طول دوره بازسازی نیز دارای رشد ۴/۴ درصدی بوده‌اند. این مشاهده‌ها با نتیجه‌گیری پیشین در مورد این‌که درآمد روستاییان عموماً ثبات بیشتری داشته و از شوک‌های اقتصادی کمتر تأثیر پذیرفته، مطابقت دارد. نفس تفاوت روندهای مصرف فقیرترین دهک‌های روستایی و شهری در دوره ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۹ مشاهده‌ای جالب و

استقراض سنگین خارجی کمر خم کرده بود، افزایش بارزی در نابرابری دیده می شود. در سال ۱۹۹۹ هم که درآمدهای نفتی به کمترین مقدار خود در ۲۰ سال گذشته رسید شاهد افزایش مختصری در نابرابری هستیم. اما جهش نفتی ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴ به نفع کاهش نابرابری در ایران بوده است.

تصویر ۹: شاخص جینی نابرابری بر اساس درآمد سرانه خانوار در سال های ۱۹۸۴ تا ۲۰۰۴

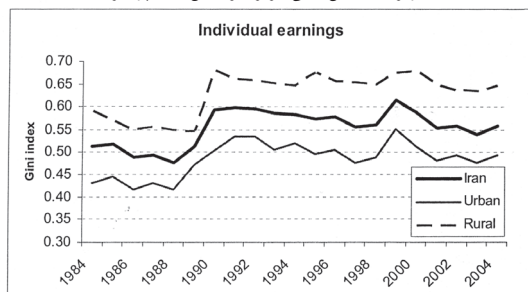


Note: Total household income, including monetary and in-kind transfers.
Source: Author's calculations using HEIS data files, various years.

به عنوان خلاصه نتایج مربوط به نابرابری، می توان گفت که شواهد ارائه شده در این گفتار نشان می دهند که از یک طرف رشد اقتصادی ده سال گذشته و حتی جهش نفتی در نیمه دوم آن به کاهش نابرابری کمک کرده، یعنی فواید آن به همه افراد کمابیش یکسان رسیده است. از طرف دیگر بر خلاف فقر پیشرفت چندانی به سمت برابری بیشتر در سال های پس از انقلاب و با اجرای سیاست های بازتوزیعی دیده نمی شود. در سطح خانوار، شاخص جینی در سال ۲۰۰۴ تقریباً با سال های ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ برابر است. در سطح فردی نیز ثباتی نسبی در طول ۲۰ سال گذشته دیده می شود. اثر انقلاب صرفاً معکوس نمودن روند افزایش نابرابری ای بود که در اواخر دهه ۱۹۷۰ پدید آمده بود. گویی نابرابری کلی در ایران نه تنها در برابر تغییر سیاست ها، که حتی در برابر انقلاب نیز مقاومت کرده است. شاید درسی که از این مشاهدات می توان گرفت این باشد که نابرابری، برخلاف فقر، ساختاری تر و لذا مقاوم تر است؛ حتی یک انقلاب اجتماعی هم اثر چندانی بر آن ندارد، چه رسد به تغییرات جزئی تر در سیاست ها. شکی نیست که انقلاب، جایگاه اقتصادی افراد بسیاری را تغییر داد که در برخی موارد با خشونت نیز همراه بود، اما از آنجا که نردبان اقتصادی که افراد سرانجام بر روی آن جای می گرفتند یکسان ماند، در نتیجه توزیع نیز تغییر نکرد. افراد دیگری بر پله های بالای نردبان ایستادند اما خود نردبان تغییری نکرد.

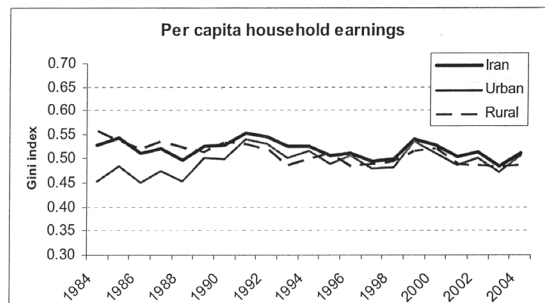
سطح نابرابری در سرانه کسب پول خانوار (تصویر ۱۰) به نحو جالبی نشان می دهد که نابرابری در کسب پول به طور چشمگیری بیشتر از نابرابری در هزینه ها و درآمدها می باشد. شاخص جینی برای افراد شهری در سال ۲۰۰۴ برای هزینه سرانه برابر ۰/۴۲، برای درآمد سرانه برابر ۰/۴۳ اما برای سرانه کسب پول خانوار برابر ۰/۵۱ می باشد. حال اگر مقایسه خود را به نابرابری میان افراد کسب کننده پول (تصویر ۱۱) به جای سرانه کسب پول خانوار محدود کنیم، سطح نابرابری در کسب پول حتی از این هم بیشتر خواهد شد. نابرابری در کسب پول میان افراد روستایی بسیار بیش تر از افراد شهری است (در سال ۲۰۰۴ این رقم در افراد روستایی ۰/۶۵ و در افراد شهری ۰/۵ بوده است). در حقیقت نابرابری درآمدی در مناطق شهری چه با سرانه کسب پول خانوار سنجیده شود و چه با کسب پول افراد، نتیجه یکسانی دارد، اما در نواحی روستایی چنین نیست. افزایش نابرابری افراد در کسب پول پس از پایان جنگ در ۱۹۸۹ کاملاً قابل توجه است. آنچه جالب بوده این است که افزایش نابرابری در هزینه ها و درآمدها کمتر از نابرابری افراد در کسب پول نمایان است و این نشان می دهد با تنوع بیشتر در راه های کسب پول در پی اصلاحات بازار در دهه ۱۹۹۰، انواع پرداخت های انتقالی و درآمدهای غیر شغلی به تعدیل نابرابری ناشی از اصلاحات مزبور کمک کرده است.

تصویر ۱۱: شاخص جینی نابرابری بر اساس کسب پول فردی



Note: Earnings include income from wage and salary work and self employment.
Source: Author's calculations using HEIS data files, various years.

تصویر ۱۰: شاخص جینی نابرابری بر اساس سرانه کسب پول خانوار



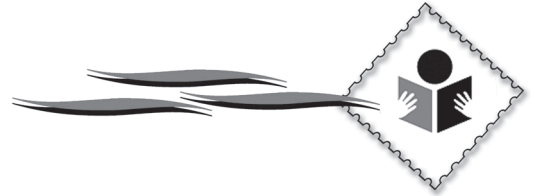
Note: Earnings include income from wage and salary work and self employment.
Source: Author's calculations using HEIS data files, various years.

* استاد دانشگاه ویرجینیا، گروه اقتصاد، اوت ۲۰۰۶ (مرداد و شهریور ۱۳۸۵)

پی نوشت ها:

۲۳- این اختلاف در مناطق روستایی قابل توجه است: ضریب جینی تخمین زده شده برای مصارف خانوار روستایی توسط بهداد (۲۰۰۰) در سال ۱۹۸۴ برابر ۰/۴۳ بوده که از آنچه من بر اساس داده های ثبت شده در برابر مصرف سرانه استخراج نمودم بسیار بالاتر بوده است.

۲۴- نارضایتی متداول در استفاده از داده های HEIS برای مطالعه وضعیت فقر و نابرابری در ایران این است که این آمارها درآمد و مصرف طبقه بالای جامعه را کمتر نشان داده است. از آنجا که چنین تخمینی در باره طبقه فقیر نیز وجود داشته، از این رو خطا در تخمین نابرابری چندان زیاد نخواهد بود. در هر حال، تخمین نابرابری در یک زمان خاص ممکن است از خطا در اندازه گیری تأثیر پذیرد، اما با مقایسه در یک بازه زمانی این تأثیر بسیار کاهش می یابد، چرا که روش جمع آوری داده ها در این بازه هم چنان ثابت مانده است.



سرزمین فراموش شدگان

خلاصه‌ای از کتاب «سرزمین سوخته» اثر دکتر رضا رئیس طوسی

در سال ۱۳۵۸ زمانی که مرحوم مهندس بازرگان به عنوان نخستین مدیر اجرایی کشور در جمهوری اسلامی ایران به سیستان سفر کرد سخنان خود را با جملاتی به این مضمون در جمع مردم منطقه آغاز کرد که؛ «گفته می‌شود هر آنچه از چشم [مرکز نشینان] دور است از دل هم دور است و گویی سرنوشت مردم سیستان مصداق این سخن است...»

قصه پر غصه سیستان اجازه نمی‌دهد این سخن مرحوم بازرگان، از ذهن مردم آن دیار پاک و یا به فراموشی سپرده شود. زمانی این قصه پر غصه‌تر می‌شود که به آنچه بر این سرزمین و مردمش گذشته است آگاهی یابیم. همچنین آن‌گاه این غصه عمیق‌تر می‌شود که نیم‌نگاهی به وضعیت سیاسی، اقتصادی و امنیتی اکنون سیستان و بلوچستان با آن همه استعدادهای کم‌نظیر و دانش‌آموختگانی داشته باشیم که در اوج محرومیت و عدم دسترسی به امکانات متعارف علمی - تحصیلی و فارغ از زرانت‌های این یا آن جناح و این یا آن نهاد به مدارج و توانایی علمی قابل قبولی دست یافته‌اند، اما جایگاه و آرامش و امنیتی درخورشان خویش برای ماندن و ساختن زادگاهشان نمی‌یابند. اینها و مسائل پیچیده دیگر به همراه ویژگی‌های سیاسی - امنیتی آن منطقه دست به دست هم داده‌اند تا نه در حرف که به واقع، همچنان سیستان و بلوچستان را منطقه‌ای محروم ببینیم.

وقتی دریافتم «غرشمار» لغت تحریف‌شده در محاوره از واژه «غیره‌شمار» به معنای «غریب‌شمار» یا «غیرخودی» است که برای این مردم ستم‌دیده به کار برده‌اند اندوهم بیشتر شد. همه‌جایی خواندم که مردم سیستان، مردمی دلیر، آزاده، سخت‌کوش و شریف هستند و روستاییان آنها را اصلی‌ترین تولیدکنندگان خوانده‌اند. در شگفت بودم که چرا می‌باید این مردم را که در واقع «خودی»‌های اصیل بوده‌اند «غیره‌شمار» یا «غیرخودی» بخوانند. همین‌انده‌من را واداشت تا در باره سرنوشت آن روزگاران سیستان به تحقیق بپردازم.

این انگیزه قوی، نویسنده را به تلاش وامی‌دارد؛ تلاشی که نبش قبر گذشتگان و یا فخر فروشی بیهوده بر داشته‌های پیشین نیست، بلکه در نگاه کلان و کارشناسانه ابتدا باید آنچه راکه بوده‌ایم و داشته‌ایم و آنچه راکه بر ما رفته است به خوبی بشناسیم و آن‌گاه از دل این شناخت، راه خود را طراحی کنیم. گزارشی از وضعیت حاد مردم سیستان به یکی از نمایندگان آنها در مجلس شورای اسلامی به درستی تلاش فوق‌را به نمایش می‌گذارد:



«دشت‌گر گرفته و بی‌آب سیستان، با مردمی که از این همه بی‌توجهی به جان آمده‌اند، به چشمانی که حتی اشک نیز در آنها خشکیده است، الزاماً مایوسانه به سرنوشت ذلت‌بار خویش می‌نگرند. تصویر واقعی سیستان امروز مزارعی است که به شوره‌زار تبدیل گشته و قبرستان گسترده‌ای است که میلیون‌ها ماهی از عطش مرده دریاچه هامون را و ده‌ها هزار گاو و گوسفند

«سرزمین سوخته» عنوان پژوهشی است ارزنده که با انتشار آن از سوی انتشارات «گام نو» در سال ۱۳۸۵ به عرصه تحقیق و پژوهش و البته به تصمیم‌سازان و برنامه‌ریزان این سرزمین هدیه شده است.

این اثر پرتلاش با هفت فصل و مقدمه‌ای که بیانگر انگیزه نویسنده - دکتر

رضا رئیس طوسی - در پیگیری و به ثمر رساندن این تحقیق است، با بیان جملاتی کوتاه به نقل از یک گزارش نیز، که زینت بخش جلد کتاب است، گذشته و اکنون این سرزمین اعجاب‌آور را به هم‌گروه زده است؛ گرهی که شاید بتوان با سال‌ها تلاش و برنامه‌ریزی دقیق و مدبرانه موفق به بازکردن آن شد.

«هیولایی که از کودکی ما را به شدت از آن می‌ترساندند غرشمار نام داشت... می‌گفتند غرشمارها از سیستان آمده‌اند... اما همراه با قصه غرشمارها برای ما قصه‌های رستم و سهراب را هم می‌گفتند. رستم در این قصه‌ها پهلوانی بزرگ، جوانمردی نامور، شجاع، صبور و باگذشت بود... که در یکی از شهرهای پر برکت و آباد سیستان به دنیا آمده بود... کمی که بزرگتر شدم توانستم غرشمارها را ببینم. مردمی آرام صبور، مقاوم و زحمتکش بودند. در گفت‌وگو با کهنسالان آنها

دریافتم که پدران آنها نسل‌ها در سیستان به کار کشاورزی و دامداری اشتغال داشته‌اند. انگلیسی‌ها سرزمین آنها را که برای کشاورزی و دامداری بی‌نظیر بوده است در دو نوبت از آنها گرفته‌اند... مقاومت آنها به کمک انگلیسی‌ها توسط حاکم سیستان به شدت سرکوب شده است... و مجبور شده‌اند دسته دسته به دنبال نان به شهرهای دیگر مهاجرت کنند.

را در سینه باز و هر دم فزاینده خود جای داده است. صحنه دلخراش «قبر» گونه‌هایی که در زمین کنده شده‌اند و بچه‌ها را از گزند تابش آفتاب بی‌امان تابستانه‌کویر و هجوم داغ‌بادهای سوزان ۱۲۰ روزه‌کویر سیستان در آن قرار داده‌اند دل‌هرانسان بی‌رحمی را به رحم می‌آورد.»

نویسنده بر آن نیست تا به گونه‌ای تصنعی دل‌دیگران را به درد آورد، بلکه این امر واقعیتی است که هر قسم انقطاع را بین گذشته و حال سیستان منتفی می‌داند و این دورا به درستی به هم پیوند می‌دهد که مردم سیستان همچنان و به سختی در گرداب عوارض حوادث - حوادث که نه، فجایع - تاریخی پیش از این گرفتارند. اگر گام به گام به همراه مؤلف این اثر، با تاریخ پیش برویم آن را با تمام وجود حس می‌کنیم.

سیستان را به مسلخ می‌برند

در فصل نخست کتاب «سیستان و نخستین گام‌های نفوذ استعمار» پس از بیان تفصیلی اهمیت و ویژگی‌های منحصر به فرد منطقه از جمله آب، زراعت، جغرافیای سیاسی و... بر نظرات کارشناسان برجسته داخلی و نمایندگان دولت‌های خارجی تأکید شده است که این سرزمین را «مملکت زرخیز»، «انبار غله ایران و صادرکننده به دیگر مناطق»، «برای ایران تالی مصر در آفریقا» و... دانسته‌اند. از جمله سرهنگ هنری مک‌ماهون که در رأس یک هیئت بزرگ از کارشناسان کشاورزی، آبیاری، دامپروری و امنیتی به خاطر مقاصد استعماری هند - بریتانیا در اوایل قرن بیستم به مدت دو سال ونیم در سراسر سیستان به تحقیق می‌پردازد خاطر نشان می‌کند که: تا قرن دهم سیستان کشوری بسیار ثروتمند، پیشرفته و متمدن بود، اما اثر و تش موجب بدبختی آن شد... سیستان حتی با روش‌های کنونی میزان بسیار هنگفتی گندم و محصولات غذایی اضافه بر احتیاجات محل تولید می‌کند و البته می‌تواند محصولات بیشتری تولید کند. «تحت حکومتی اصلاح‌شده» سیستان قادر است بانندکی زحمت به صورت مصر دومی درآید.

همین اهمیت، سیستان را تبدیل به حوزه رقابت دائم قدرت‌های استعماری روس و انگلیس کرد. در حقیقت دخالت‌های این دو قدرت در منطقه؛ عامل اصلی فقر فلاکت‌بار مردم آن بود که در این سرزمین زرخیز روزگار مشقت‌باری را می‌گذراندند.

انگلیسی‌ها فکر می‌کردند اگر هرات در دست ایرانی‌ها بماند ممکن است به صورت پایگاه خارجی روس‌ها برای دسیسه علیه آنها در هند به کار رود. در نتیجه مدت‌ها در کلکته و لندن برای ضمیمه‌ساختن هرات به کشور متحد افغان به عنوان بهترین راه حل حفظ هند کار کردند. پس از به دست آوردن اطلاعات لازم و نفوذ در میان رؤسای ایلات افغانستان و ایران و بعضی از مقامات کلیدی آنها، بهترین فرصت برای امپراتوری بریتانیا در دهه ۱۸۵۰ برای تصرف هرات به دست آمد. در ایران میرزا آقاخان نوری که با همدستی انگلیسی‌ها میرزا تقی‌خان امیرکبیر را از صدر اعظمی برکنار و به قتل رسانده بود به صدارت رسیده بود. او در ازای رسیدن به قدرت، استقلال هرات را به انگلیس وعده داده بود. سرانجام هرات با امضای معاهده ۱۸۵۷ پاریس به انگلیس تسلیم شد.

البته انگلیسی‌ها تنها به تسلیم هرات راضی نشدند بلکه بخش قابل توجهی از بلوچستان ایران را نیز به تصرف خود درآوردند که به بلوچستان انگلیسی

موسوم شد. به این ترتیب بخش شمال و جنوب شرق ایران که در همسایگی هند قرار داشت تحت قلمرو و نفوذ بریتانیا درآمد. با وجود این، بریتانیا از بخش میانی شرق ایران یعنی دشت وسیع سیستان نیز چشم‌طمع فرو نداشت. با امضای معاهده پاریس، چارلز موری - وزیر مختار انگلیس در تهران - هر روز آقاخان نوری را برای درخواست تازه‌ای زیر فشار می‌گذاشت. تا این که سرانجام موری در یادداشت ۵ مه ۱۸۵۷ خود مدعی شد که سیستان هم جزء افغانستان است. به دنبال این ادعا نیز میرزا آقاخان یادداشتی برای موری نوشت و رونوشت آن را به سفارت‌های روسیه و فرانسه داد. وی در این یادداشت به ۱۴ دلیل سیستان را جزء خاک ایران دانست.

سرانجام شیرعلی خان حاکم افغانستان به دنبال ادعای مالکیت سیستان به تشویق انگلیسی‌ها در سال ۱۸۷۰ به ایران اعلام جنگ داد. با برخورداری از نفوذی که با اخذ امتیاز خطوط تلگراف به دست آمده بود، دولت انگلیس متعاقب اعلام جنگ شیرعلی خان، به استناد عهدنامه پاریس اعلام حکمیت کرد. سرهنگ فردریک گلد اسمید مدیرکل اداره تلگراف هند - ارو پایبی که ریاست افسران مهندسین سلطنتی بریتانیا را در اجرای عملیات خطوط تلگراف در ایران به عهده داشت، اکنون پس از یک دهه کسب اطلاعات و نفوذ فراوان در میان مقامات و رؤسای محلی به عنوان حکم اختلافات ایران و افغانستان از سوی دولت بریتانیا تعیین شد. بدیهی است که گلد اسمید به خوبی می‌دانست که نزاع در باره چیزی جز ادعای نادریست و تحریک شده افغان‌ها بر مالکیت سیستان نیست. وی در گزارش خود می‌نویسد اکنون ساده نیست که منظور از واژه سیستان را تعریف کنیم زیرا مرزهای گذشته مدت‌های مدیدی است که منسوخ شده است و معنی جدید سیستان عملاً تنها شبه جزیره هیرمند و هامون را تداعی می‌کند. آن‌گاه می‌افزاید:

«من راه بهتری از این که مسئله را با فرض دو قلمرو حل کنیم نمی‌بینم، یک قلمروی مترکم و متمرکز، که آن را «سیستان اصلی» می‌نامم؛ و قلمرو دیگر، جدا و نامنظم، که می‌تواند «سیستان بیرونی» نامیده شود.»

پس از تقسیم سیستان به این گونه، گلد اسمید ادامه می‌دهد که سیستان اصلی می‌تواند از اکنون به بعد تحت حاکمیت ایران باشد. به این ترتیب سرزمین باستان ایرانی که تحت حاکمیت مطلق ایران بود به بهانه دوران بسیار کوتاهی که احمدشاه ابدالی در ۱۷۴۷ به آن تجاوز کرد به مسلخ امپراتوری بریتانیا برده شد و به دو قسمت تقسیم گردید؛ ۴۱۵۹ مایل مربع آن به افغانستان داده شد و ۲۸۴۸ مایل مربع آن در اختیار ایران ماند.

گزارش سروان جرج ناپیر مأمور ویژه انگلیس نشان می‌دهد که با گذشت حدود چهار سال از اعلام حکمیت هیئت داوری بریتانیا، افغانی‌ها سرزمین‌های جدا شده از سیستان را در اعلام داوری گلد اسمید جزء خاک و حقوق خود نمی‌دانند و از اشغال آن امتناع دارند و دولت بریتانیا هنوز نتوانسته است آنها را به اشغال این سرزمین‌ها وادارد.

محورهای اصلی نتیجه‌گیری ناپیر به این شرح است:

۱ - مردم سیستان و ایران حکمیت را ابزاری برای غارت سرزمین موروثی خود می‌دانند.

۲ - اجرای حکمیت آن‌چنان زیان‌بار است که سهم ایران در این داوری ارزش نگهداری ندارد.

۳- انگلیسی‌ها حکمیت را به خاطر منافع خود با فشار به ایرانی‌ها تحمیل کرده‌اند.

۴- افغانی‌ها در این میان کارگزار انگلیسی‌ها هستند.

۵- مردم برای نادیده گرفتن حکمیت و یا به تأخیر انداختن هر چه طولانی‌تر آن، به امید تغییرات آینده آماده شده‌اند.

اما انگلیسی‌ها به خوبی می‌دانستند که در آن مقطع زمانی مردم ایران تحت حکومت استبدادی قاجار نقش ناچیزی در تعیین سرنوشت خود دارند. آنها می‌دانستند برای تحقق هدف‌هایشان در ایران تنها رضایت شاه کافی است؛ هر چند این رضایت با فشار و ارباب‌به‌دست آمده باشد؛ لذا با فشار و ارباب‌فراوان رضایت ناصرالدین شاه برای تقسیم سیستان به دست آمده بود.

فروش سیستان

در فصل دوم کتاب با عنوان «سیستان در احتضار، رقابت‌های توسعه‌طلبانه روس و انگلیس» به گام‌های بعدی و سرنوشت محتومی که در پی پذیرش نخستین گام‌های نفوذ و حکمیت گلداسمید نصیب سیستان شده بود، می‌پردازد.

از سال ۱۸۹۱ میلادی که میرعلم خان حشمت‌الملک، حاکم مقتدر و وطن‌دوست سیستان در گذشت، حکومت سیستان به فرزند بزرگ او میرعلی‌اکبرخان حشمت‌الملک سپرده شد که برخلاف پدر، سیاست حمایت‌از بریتانیا را در پیش گرفت. همکاری حشمت‌الملک با انگلیسی‌ها در سیستان به گسترش شدید نفوذ آنها منجر شد. در بهار سال ۱۹۰۱ دولت ایران که در وضع مالی بدی به سر می‌برد فروش زمین‌های خالصه سیستان را به مبلغ صد هزار لیره استرلینگ به حشمت‌الملک پیشنهاد کرد. حشمت‌الملک در یک گفت‌وگوی خصوصی با کنسول بریتانیا در سیستان از او خواست که دولت بریتانیا برای خرید سیستان به او کمک کند. دولت بریتانیا ضمن موافقت با این درخواست تأکید کرد که این کمک باید به دقت از دولت ایران پنهان نگه‌داشته شود. این موافقت با فرازونشیب‌هایی روبرو شد از جمله لرد کرزن نایب‌السلطنه هند نسبت به مصلحت پرداخت پول به حشمت‌الملک اظهار تردید کرد. متعاقباً دولت بریتانیا پیشنهاد کرد و می‌به دولت ایران در ازای وثیقه گرفتن درآمد سیستان بپردازد. این پیشنهاد با فشار سفارت روسیه به دولت ایران که خواستار پیشنهاد مشابهی بود همراه شد.

سیستان اکنون برای دولت هند بریتانیا بیش از هرات قبل از تجزیه ایران اهمیت یافته بود. تصمیمات مشترک وزارت جنگ و امور خارجه بریتانیا در سال ۱۹۰۲ این بود که نباید اجازه داد سیستان به دست روس‌ها بیفتد تا از آن به عنوان سرپل استراتژیک برای عملیات علیه قندهار و بلوچستان استفاده کنند. بر اساس این تصمیمات مشترک وزارت جنگ، از پاییز همان سال برای اشغال سیستان و بنادر جنوب ایران در خلیج فارس آماده می‌شد.

حکمیت مک ماهون

تسهیلات عملی برای این منظور از سوی دولت هند - بریتانیا به مورد اجرا گذاشته شد. دولت هند یک هیئت از کارشناسان نظامی، کشاورزی و آبیاری، اطلاعاتی و امنیتی را آماده کرده بود تا با اعزام آنها به سیستان به

مطالعه گسترده‌ای برای این منظور بپردازند. ریاست این هیئت را سرگرد هنری مک ماهون به عهده داشت. وی در هیئت اعزامی سر مور تیمر دورانند به افغانستان دستیار سیاسی او بود. این هیئت در خلال سال‌های ۱۸۹۶ - ۱۸۹۴ مرزهای غربی هند و افغانستان را تعیین کرده بود. از این رو مک‌ماهون اطلاعات دقیقی از بخشی از مرزهای افغانستان و ایران داشت. در خلال آمادگی این هیئت برای اعزام به سیستان مأموران انگلیسی برای از بین بردن روحیه مردم سیستان در میان آنها دست به تبلیغ زده بودند. آنها می‌گفتند که انگلیسی‌ها از امتیازات نامحدودی در سیستان برخوردارند و دولت بریتانیا در نظر دارد سیستان را با نیروهای نظامی متصرف شود.

دولت بریتانیا برای تحمیل پذیرش این هیئت به دولت ایران از همان شیوه‌ای که حکمیت گلداسمید را برای تقسیم سیستان در سال ۱۸۷۲ تحمیل کرده بود استفاده کرد. از اواخر سال اول قرن بیستم سیستان با خشکسالی روبرو شده بود. بهار سال بعد به دلیل تغییر مسیر هیرمند که گلداسمید آن را به عنوان مرز دو کشور ایران و افغانستان تعیین کرده بود اختلافات بین دو کشور بروز کرد. دولت هند که در تعیین خطوط مرزی این ناحیه به دنبال هدف‌های استراتژیک خود بود از حل این مناقشه جلوگیری کرد. افغان‌ها ترغیب شدند از همین نقطه مرزی به خاک ایران تجاوز کنند. سرانجام آنها پس از تجاوز در ژوئیه ۱۹۰۲، قلمرو ایران را ترک کردند اما در حال ترک ایران سدی را خراب کرده و آب را به روی سیستان بستند. دولت ایران که دستش با معاهده پاریس بسته بود به ناچار باید به دولت بریتانیا برای حکمیت مراجعه می‌کرد و به این ترتیب فرصت مناسب برای ورود هیئت مک ماهون فراهم شد.

مشیرالدوله وزیر خارجه وقت ایران موافقت شاه را برای اعزام هیئت با این تأکید که باید: «مبنای قراری که داده می‌شود مخالف قراردادی که به مأموریت گلداسمید در سنه ۱۸۷۲ داده شده است نباشد» اعلام کرد. وی حکمیت نهایی لرد کرزن و وزیر امور خارجه بریتانیا را نیز با همان تأکید فوق پذیرفت.

بهرغم مخالفت‌ها و شک و تردیدهای فراوان دولت‌های ایران و افغانستان برای اعزام هیئت مک ماهون به سیستان و ابراز نگرانی شدید از مأموریت واقعی آن، سرانجام مک ماهون اوایل ژانویه ۱۹۰۳ از کوئته وارد سیستان شد و پس از دو سال و نیم اقامت در سیستان، اواخر ژوئن ۱۹۰۵ به کوئته بازگشت. بنا به گزارشی که چندی بعد خود او به انجمن سلطنتی جغرافیایی لندن داد این هیئت برخلاف مکاتبات رسمی سفارت انگلیس در تهران هیئتی «بزرگ و مجهز» بود. خود او در انجمن مزبور اظهار کرد که: «ما یک دسته‌ای حدود ۱۵۰۰ نفر بودیم...»

نتایج بررسی‌های هیئت مک ماهون، لرد کرزن - نایب‌السلطنه هند و لرد هربرت کیچنر فرمانده کل ارتش هند را واداشت تا با پیشنهاد تغییراتی در مرزهای ایران، با ساختن سد و احیای کانال‌های موجود در دلتاهای زرخیز قدیمی سیستان، آن را با استفاده از آب فراوانی که در این ایالت وجود داشت زیرکشت ببرند و به صورت مستقیم یا غیرمستقیم تحت کنترل خود در آورند. استفاده از منابع کشاورزی سیستان در این طرح، به صورتی در نظر گرفته شده بود که نیاز به ۲۰۰۰۰۰ نفر کارگر کشاورزی در این منطقه داشت. برای تحقق این طرح مک ماهون در حکم داور خود در نوامبر ۱۹۰۳ تمام مناطق یادشده را با تعیین خط مرزی جدیدی از سیستان جدا کرد. با تعیین خطوط

مرزی جدید، در این قسمت بخشی از سرزمین باقیمانده سیستان بلافاصله به بیابان لم‌پزیر تبدیل می‌شد و بخش دیگر پس از آبادانی قسمت جدا شده، خود به خود رو به ویرانی می‌رفت و به صحرای شن‌زاری تبدیل می‌شد. در طرح سیاست دفاعی دولت هند در نظر گرفته شده بود تا از آب رودخانه هیرمند که دبی سالانه آن نزدیک به ۳۰ میلیارد متر مکعب می‌شد به صورتی استفاده شود تا «در صورت تهاجم روس‌ها از غرب، سیستان را غیرقابل عبور و بی‌فایده سازد.» این طرح محصول مشترک کرزن و کیچنر بود و نشانه‌هایی از سرسختی‌های کرزن و بی‌رحمی‌های کیچنر را در برداشت، کیچنر که شخصیت نظامی‌اش در خدمت به گسترش امپراتوری بریتانیا از ۱۸۹۹ تا ۱۸۷۴ در سودان و مصر رشد کرده بود، اکنون در صدد بود با استفاده از تجارب آفریقای جنوبی با شکستن سدها و منحرف ساختن کانال‌های آب و از بین بردن مزارع دهقانان سیستانی، راه دسترسی روس‌ها به هند را مسدود سازد. تجزیه سیستان که تأثیر چشمگیری در تخریب بخش باقیمانده سیستان ایران به جا گذاشت به سادگی صورت نگرفت. برای این کار انگلیسی‌ها مجبور شدند دو شورش محلی را به دست حشمت‌الملک سرکوب کنند.

سرکوب اعتراضات مردمی

فصل سوم کتاب به «نقش حشمت‌الملک در گسترش نفوذ انگلیس در سیستان» پرداخته است.

همکاری حشمت‌الملک با انگلیسی‌ها برخلاف پدرش میر علم خان که مردی مقتدر و هوشمند و مخالف طرح‌های انگلیسی‌ها بود، در انجام برنامه‌های استراتژیک آنها در سیستان تأثیر به‌سزایی داشت. شواهد و اسناد نشان می‌دهد که بدون همکاری حشمت‌الملک با انگلیسی‌ها مأموریت مک‌ماهون به موفقیت نمی‌انجامید.

مردم سیستان حضور انگلیسی‌ها را با افزایش محرومیت‌های

تحمل شده بیشتری مقارن می‌دیدند که یکی از آنها مسئله دسترسی به نان بود. محصول گندم در سیستان یک سال قبل از ورود هیئت مک‌ماهون خوب بود. اما به علت صادرات زیاد آن به ایالات مجاور قیمت گندم گران‌تر از سال قبل شد. با ورود هیئت مک‌ماهون به سیستان، اوضاع بدتر شد. حشمت‌الملک و تجار هندی - انگلیسی به قاچاق و صدور گندم پرداختند و هیئت مک‌ماهون نیز به ذخیره‌سازی آن پرداخت. این اقدامات و عوامل دیگر قیمت گندم را به حدود دوبرابر افزایش داد و عرصه را بر مردم فقیر سیستان تنگ‌تر کرد. مردم سرانجام در تابستان ۱۹۰۳، حدود سه ماه پس از ورود هیئت مک‌ماهون، علیه انگلیسی‌ها شورش کردند. واقعیت این بود که حشمت‌الملک، خرید انبوه گندم و قاچاق آن از مرز توسط انگلیسی‌ها را علت شورش می‌دانست، از این رو رغبت چندانی به تنبیه سرده‌های شورشی از خود نشان نمی‌داد. شورش از واقعیت جامعه سیستان ناشی شده بود، جامعه‌ای که در آن انگلیسی‌ها مردم محروم را با هدف‌های پیچیده، برای تهیه اولیه‌ترین نیاز ارتزاقشان تحت فشار سنگین قرار داده بودند. بدیهی است که شورش آگاهانه و با رعایت همه جوانب به سختی سرکوب شد.

دوران سیاه از راه می‌رسد

در فصل چهارم نویسنده، «آخرین تلاش‌ها» و «اعمال نفوذ بریتانیا در عزل و نصب مقامات» را مورد کنکاش قرار می‌دهد.

انگلیسی‌ها در حل مسائل مرزی به دلخواه خود، با میرزا موسی خان کارگزار وزارت خارجه ایران در سیستان دارای اختلافات لاینحل بودند و برای حذف او به هر تلاشی دست می‌زدند. با توجه به فشاری که سفارت بریتانیا در تهران به مشیرالدوله وزیر خارجه وارد می‌ساخت دستورالعمل وی در اکتبر ۱۹۰۳ در چگونگی حذف عملی کارگزاران کمیسون مرزی قابل تعمق است. وی بلافاصله در دستورالعمل دیگری موافقت کرد تعدیل خطوط مرزی گلداسمید بدون قید و شرط پذیرفته شود. دستور پذیرفتن تعدیل به معنی واگذار کردن بخش قابل ملاحظه‌ای از خاک سیستان به افغان بود و پذیرش بدون قید و شرط آن به معنی صرف نظر کردن از مفاد حکمیت گلداسمید بود. وی در حکمیت خود خاطر نشان ساخته بود که افغان‌ها نباید بالاتر از بند سیستان سدی بسازند که به ضرر وضعیت سیستان پس از تقسیم ۱۸۷۲ باشد. صرف نظر کردن مشیرالدوله از این امر حقوق ایران در مورد آب سیستان را به انگلیسی‌ها و افغان‌ها واگذار می‌کرد تا با ساختن چنین سدی باقیمانده سیستان ایران را کاملاً از آب محروم و آن را به صحرای سوزانی تبدیل کنند. مشیرالدوله به دنبال تغییر سیاست دولت با روی کار آمدن عین‌الدوله و با دریافت این‌که اطلاعاتی که یمین نظام در مورد تغییر مرزها به او می‌داده صحیح نبوده است از نظر خود عدول کرد. وی در اواسط



سال ۱۹۰۵ به بعد روی تطبیق حکمیت مک‌ماهون با حکمیت گلداسمید اصرار ورزید و ایستادگی کرد.

اما انگلیسی‌ها با اشغال سرزمین‌های مورد نظر، این منطقه را از جنوب به بلوچستان انگلیس وصل کردند و از غرب، رودخانه هیرمند را مرز قرار دادند و از شمال و شمال غربی با تصرف مناطق مورد نظر راه نفوذ به مناطق استراتژیک راکه پیش از این از سیستان جدا کرده بودند، مسدود کردند.

پس از جدا کردن این مناطق ژئو-استراتژیک، با طرح تقسیم آب هیرمند عملاً سیستان ایران را از سهم آب گذشته خود محروم ساختند تا بتوانند این مناطق را آباد و سیستان ایران را به سرزمین سوخته‌ای تبدیل کنند.

مک‌ماهون پس از اعلام حکم داوری خود در تقسیم حدود مرزی و علامت‌گذاری در مرزهای جدید ایران و افغانستان به طرح تقسیم آب پرداخت. وی رأی حکمیت خود را در مسئله تقسیم آب سیستان در ۱۵ آوریل ۱۹۰۵ اعلام کرد. مشیرالدوله ایرادات دولت ایران را به حکمیت مک‌ماهون در مورد تقسیم آب سیستان به سفارت انگلیس ارسال داشت. سفارت انگلیس به وی پاسخ داد که چنانچه دولت ایران در امتناع از قبول حکمیت مصر است خوب است برحسب قراری که در نوامبر ۱۹۰۲ داده شده است به وزیر خارجه انگلیس استیناف دهد تا وی حکم نهایی را صادر کند. به نظر می‌رسد هدف از فرستادن این پاسخ یادآوری مجدد به مشیرالدوله بود که عملاً ریش و قیچی در دست انگلیس است. اما باز هم مشیرالدوله طی یادداشتی مهم ایرادات دولت ایران را به داوری مک‌ماهون در مورد تقسیم آب برای وزارت خارجه بریتانیا فرستاد و در آن تأکید کرد که تفسیری که مک‌ماهون از داوری گلداسمید کرده و برخلاف مفاد تصریح شده در آن داوری است. این تفسیر دست ایران را به کلی می‌بندد و آن را محکوم می‌کند تا به وضع کنونی سیستان و مخاطره کمبود آب آن تن دهد. اگر افغان‌ها نهرهای متروکه و قدیمی در سمت خود را احیا کنند و یا نهرهای جدیدی احداث نمایند تمام اراضی ایران تبدیل به بیابانی لم‌بزرع خواهد شد.

همزمان روزنامه‌های متنفذ انگلیسی‌زبان هند - بریتانیا توصیه می‌کردند که دولت بریتانیا مخالفت‌های دولت ایران را در مورد حکمیت مک‌ماهون نادیده بگیرد. یکی از این روزنامه‌ها می‌نویسد که شاه ایران باید اجباراً حکمیت سرهنگ مک‌ماهون را همان‌طور که امیر افغان قبول کرده است قبول کند.

واقعیت این بود که دولت هند - بریتانیا در نظر داشت کل منطقه‌ای را که در دو نوبت با حکمیت گلداسمید و مک‌ماهون از سیستان جدا کرده بود به دلایل استراتژیک و تجاری آباد سازد و جمعیت سیستان ایران را به آنجا جذب کند و در نتیجه با تخریب عملی سیستان ایران از تهدید هند در این ناحیه آسوده خاطر باشد. به این ترتیب تبدیل سیستان به سرزمین سوخته، امری اجتناب‌ناپذیر بود که کارشناسان هیئت مک‌ماهون پس از بررسی و تحقیق با طرخی که برای آبادانی اراضی جدا شده از سیستان ارائه داده و به اجرا گذاشته بودند خود نسبت به تحقق آن تردیدی نداشتند. آنها اظهار نظر کرده بودند که: «اگر اراضی زراعتی بدین نحو توسعه داده شود و کوشش برای صرفه‌جویی و نظارت آب به عمل نیاید قدر مسلم این است که در ماه‌های گرم در قسمت پایین

رودخانه، در اغلب سال‌ها رودخانه در سیستان خشک خواهد بود.»

سیستان از انبار غله ایران تا سیه‌روزی نهایی

در فصل پنجم «نگاهی به وضعیت کشاورزی و دامداری سیستان در خلال سال‌های ۱۹۰۷ - ۱۸۷۳» تلاش شده است تا وضع کشاورزی و دامداری سیستان در سال ۱۸۷۲، هنگامی که هیئت اعزامی بریتانیا تصمیم به اعلام تجزیه آن گرفت با سه دهه بعد مقایسه شود. برای این کار به‌طور عمده از اسناد بریتانیای کبیر و مأموران آن و نیز از نوشته‌های مقامات و مأموران ایرانی درگیر در مسئله استفاده شده است، از جمله از یادداشت‌های ذوالفقار کرمانی که در مأموریت گلداسمید در سال ۱۸۷۲ جزء هیئت اعزامی ایران بوده است. وی در همان سال از طرف ایران مأمور بررسی شرایط کشاورزی و دامداری سیستان شده است. کرمانی تحصیل کرده دارالفنون شاید اولین ایرانی است که در عصر قاجار در تحقیقاتش از روش علمی و آماری استفاده کرده و اطلاعات تقریباً جامعی درباره وضعیت اقتصادی، کشاورزی و جغرافیایی سیستان داده است.

وجه مشترک همه این تحقیقات، گزارش‌ها و اسناد حاصل‌خیزی فوق‌العاده خاک سیستان بوده که در آن محصولات فراوانی در سال ۱۸۷۲ به ثمر می‌رسیده است. گندم، جو، ماش، تنباکو، هندوانه، خربزه، سیر، پیاز، بادمجان، چغندر، کنجد و کدو بخشی از این محصولات بوده‌اند. همچنین باغ‌هایی با درختان عناب، انار، انگور، سیب، آلو، زردآلو، توت، انجیر، خرما، درخت توت کرم ابریشم و... در بسیاری از نقاط سیستان وجود داشته است.

و فور نیزارها و بونستان‌های کم‌نظیر دامنه هامون دامداری پررونقی را نصیب مردم می‌کرده است. وجود حوضچه‌هایی - «چونگ‌هایی» - که باعث رویدن علف‌های خودروی آبی می‌شد، محل مناسبی برای جذب پرندگان مهاجر بوده است. شکار این پرندگان یکی از منابع قابل توجه اقتصادی سیستان بوده و پرندگان شکار شده به نقاط دیگر صادر می‌شده است. خانوارهای زیادی از صید پرندگان امرار معاش می‌کرده‌اند. کرمانی در گزارش خود می‌نویسد که ۳۴ نوع مرغابی در سیستان دیده است که ابداً در سایر ولایات ندیده است و پر و کرک آنها نیز تجارت بزرگی بوده است. یکی دیگر از منابع مهم اقتصادی سیستان ماهی بوده است. کرمانی می‌نویسد: «مثل جنس ماهی سیستان در جای دیگر دیده نشده است.» منبع اقتصادی دیگر مرغ خانگی بوده که گونه و نژاد آن با سایر جاها تفاوت جدی داشته است و به لحاظ گوشتی و تخم‌گذاری از کیفیت بسیار مطلوبی برخوردار بوده است. به همین دلیل مرغ در سیستان فراوان و بسیار ارزان بوده است. با چنین فراوانی حتی پایین‌ترین اقشار جامعه سیستان نیز می‌توانستند زندگی خود را تأمین کنند.

همکاری حشمت‌الملک با انگلیسی‌ها در توسعه نفوذ بریتانیا در سیستان، اجرای طرح تقسیم سیستان و تقسیم آب هیرمند براساس حکمیت دولت بریتانیا منجر به کاهش ظرفیت تولید کشاورزی و دامداری سیستان و در نتیجه کاهش قدرت مالی عمومی سیستان شد و فقر و بینوایی مردم را رقم زد.

براساس آمارگیری ذوالفقار کرمانی، سیستان قبل از تقسیم در سال ۱۸۷۲



حدود ۱۲۰۶۷۵ نفر جمعیت داشت. پس از تقسیم باز دست دادن ۷۵۰۰۰ نفر از جمعیت خود، جمعیت آن به ۴۵۰۰۰ نفر کاهش یافت. این جمعیت اغلب به داخل کشور مهاجرت کردند. کاهش جمعیت به دلیل تخریب کشاورزی و دامداری سیستان صورت گرفت.

دستاوردهای مک ماهون با جدا کردن مجدد قسمت‌های مهمی از خاک سیستان با حکمیت مرزی ۱۴ نوامبر ۱۹۰۳ و نیز تقسیم آب سیستان با اعلام حکمیت در مورد آب در ۱۰ آوریل ۱۹۰۵ به گونه‌ای بود که برای ایران سیستانی باقی گذاشت که دیگر مقدراتش برای تأمین قوت لایموت به دست افغان‌هایی افتاد که سیاست خارجی آنها را انگلیسی‌ها اداره می‌کردند و به این ترتیب «دوران سیاه» مردم سیستان از راه رسید.

سیستان قربانی رقابت قدرت‌های بزرگ

در فصل ششم کتاب «سیستان» و «رقابت قدرت‌های بزرگ» به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد و به این موضوع می‌پردازد که این سرزمین مستعد و اعجاب‌انگیز چگونه در گردونه رقابت دو قدرت وقت جهانی یعنی روس و انگلیس و اندکی بعد آلمان، روانه قربانگاه شده و از منطقه‌ای فوق‌العاده حاصلخیز به سرزمینی سوخته تبدیل می‌شود.

شاهان مستبد و فاسد قاجار که به کشور به صورت املاک خصوصی خود نگاه می‌کردند با دادن امتیازات و فروش منابع درآمد ایران به این دو قدرت امپریالیستی عملاً در امحاء استقلال ایران و استعمار مردم آن با آنها اشتراک مساعی داشتند.

تیر خلاص به سیستان

فصل هفتم و آخرین بخش از کتاب به «سیستان در دوران پهلوی» می‌پردازد که شاید به دلیل متأخر بودن وقایعی که نویسنده در این بخش به آن اشاره دارد، به نوعی مهم‌ترین بخش کتاب محسوب شود.

به هنگام عدم پذیرش حکمیت مک‌ماهون از سوی ایران (۱۹۰۵) سیاست خارجه افغانستان را دولت بریتانیا اداره می‌کرد. در نتیجه روابط ایران و افغانستان قطع شد. چگونگی توزیع آب هیرمند نیز نامشخص باقی ماند. پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و با روی کار آمدن رضاخان پهلوی، مجدداً روابط دو کشور برقرار شد. حدود یک دهه پس از آن، پس از ۲۶ سال تعلیق مسئله تقسیم آب هیرمند، به پیشنهاد ایران کمیسیون مختلطی از دو کشور تشکیل شد تا با تبادل نظر زمینه را برای انعقاد قرارداد تقسیم آب فراهم سازند. مذاکرات هفت سال به طول انجامید و در هشتم دی ماه ۱۳۱۷ شمسی قراردادی در ۱۶ ماده به امضای نمایندگان دو طرف رسید. اعلامیه مشترکی منضم به این قرارداد بود. متعاقباً قرارداد و اعلامیه مشترک منضم به آن، توسط مجلس شورای ملی ایران به تصویب رسید و رضاشاه آن را امضا کرد. هیئت انجمن شورای ملی افغانستان نیز قرارداد را تصویب کرد، اما از تصویب اعلامیه مشترک خودداری ورزید. در این اعلامیه از طرف دولت ایران اعلام شده بود که «یگانه منظور از این قرارداد زراعت و آبیاری سیستان است تا زارعین از این جهت در مضیقه و زحمت نباشند و هیچ مقصودی در به دست آوردن وسیله و بهانه برای مداخله در امور داخلی افغانستان ندارد و پیوسته ترقی و تعالی افغانستان را آرزومند است» و از طرف دولت افغانستان اعلام شده بود که «به هیچ وجه مقصودی در تضییق و فشار و نرسیدن آب به سیستان ندارد و به این منظور اقداماتی را که موجب نکث [کامیاب، کاهش] آب سهمی ایران در بندکمال خان و از این راه ضرر رساندن به زراعت و آبیاری سیستان بشود اجازه نخواهد داد.» دولت ایران اعلامیه را جزء لاینفک قرارداد می‌دانست، اما دولت افغانستان معتقد بود که تعهد مندرج در اعلامیه تکراری است و ضرورتی ندارد. دولت ایران معتقد بود که قرارداد بدون شرط مندرج در اعلامیه مشترک ارزشی ندارد. واقعیت این بود که افغان‌ها به رغم صراحت حکمیت گلداسمید مبنی بر این که هیچ یک از دو دولت نباید در مسیر هیرمند دست به اقداماتی

بزنده که موجب کاهش سهمیه آب طرف دیگر شود، نهر سراج را از هیرمند منشعب و در سال ۱۳۱۳ افتتاح کردند. به دنبال آن به انشعاب نهر بزرگتری به نام نهر بغرا توسط دو شرکت آلمانی و ژاپنی پرداختند که پس از جنگ جهانی دوم اتمام عملیات به شرکت امریکایی موریسون واگذار شد. این شرکت امریکایی در نیمه دوم دهه ۱۹۴۰ عهده‌دار ساخت سدهای دیگری به نام سد کجکی و ارغنداب نیز شد. دولت افغانستان در طرح‌های پیشنهادی دیگری اصرار داشت دولت ایران پذیرد که استفاده از آب هیرمند از بندکمال خان به بالا «به منظور توسعه زراعت و آبیاری افغانستان» بلامانع است. استفاده از واژه «توسعه» در این پیشنهادات بسیار معنادار بود.

این مناقشات و مذاکرات همچنان بدون نتیجه‌گیری و توافق نهایی باقی ماند تا محمدرضا شاه پهلوی به قدرت رسید. دولت قوام السلطنه در مهرماه ۱۳۲۵ برای به نتیجه رساندن همان توافقنامه ۱۳۱۷ اقدام کرد، اما دولت افغانستان با گنجانیدن مجدد واژه «توسعه» باعث شد توافقی صورت نگیرد و همچنان رفت و آمد هیئت‌های دو طرف و پیشنهادات جدید ادامه یافت.

در مهرماه ۱۳۲۶، دولت ایران تصمیم گرفت موضوع آب هیرمند را به عنوان مسئله‌ای که می‌تواند صلح جهانی را به مخاطره بیندازد طبق ماده ۳۳ منشور به شورای امنیت ارجاع دهد. در حالی که شرکت امریکایی موریسون در افغانستان در رابطه با آب هیرمند اشتغال خاطر یافته و مشغول ساختن دو سد کجکی و ارغنداب بود، دولت ایران را از انجام این امر منصرف ساخت. در حالی که ارجاع این موضوع به سازمان ملل قطعاً به عنوان موضوعی که در ارتباط با صلح و امنیت جهانی است به نفع ایران می‌توانست خاتمه پیدا کند.

در ۱۹ مهر ماه ۱۳۲۶، دولت امریکا پیشنهاد کرد که ایران و افغانستان برای حل مسئله آب هیرمند مذاکرات دوجانبه را در واشنگتن پیگیری کنند و دولت ایالات متحده به عنوان میانجی عمل کند. نتیجه به تشکیل کمیسیون دلتای هیرمند منجر شد. کمیسیون مزبور پس از انجام کار کارشناسی، مطالعات و سفرها و مراجعه به حکمیت‌های پیشین، گزارش خود را در ۱۵ خرداد سال ۱۳۳۰ تسلیم ایران کرد. اندک تأملی بر توصیه‌های کمیسیون بی‌طرف نشان می‌دهد که کمیسیون مزبور چندان هم بی‌طرف نبود. برای نمونه؛ فقدان اظهار نظر صریح در خصوص سهمیه ایران از آب اضافی که از سدهای کجکی و ارغنداب به دست می‌آمد و نادیده گرفتن اثر مخرب این دو سد که ملاً به خشک شدن دریاچه هامون و از بین رفتن نزارها و بونستان‌های آن می‌شد و تغییرات عظیم زیست‌محیطی را در پی داشت نشان دیگری از انحراف کمیسیون از وظایف بی‌طرفی خود بود. کمیسیون همچنین گزارش مربوط به آب مورد نیاز ایران در ماه‌های مختلف سال را که توسط بنگاه آبیاری ایران دقیقاً محاسبه شده بود بدون مطالعه و تحقیق رد کرد و خود بدون ارزیابی از میزان واقعی اراضی قابل کشت سیستان و بدون بررسی اراضی عظیمی که به علت احداث نهرهای سراج و بغرا تبدیل به بیابان شده و مردمش جلای وطن کرده بودند به تقلیل قابل ملاحظه سهم آب ایران پرداخته بود.

در این هنگام؛ دولت ملی دکتر مصدق به قدرت رسیده بود و مسلم بود که چنین گزارشی خلاف منافع ملی ایران نمی‌توانست مورد قبول باشد. اما

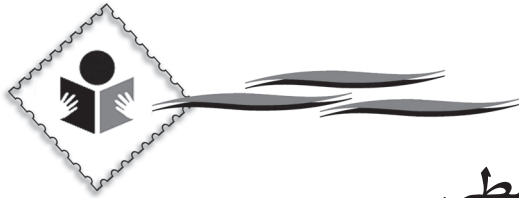
دولت افغانستان در ۷ آبان ۱۳۳۱ با اعلام پذیرش رأی کمیسیون آمادگی خود را برای مذاکره با ایران اعلام کرد.

پس از سقوط دولت دکتر مصدق، دولت افغانستان با استظهار از حمایت دو قدرت انگلیس و امریکا، به راه حل مسئله براساس گزارش کمیسیون دلتا اصرار ورزید. در نتیجه مذاکرات بین دو دولت ایران و افغانستان از فروردین ۱۳۳۵ در سفارت ایران در واشنگتن آغاز شد، ولی به دلیل اصرار افغان‌ها به نظرات کمیسیون دلتا از یک سو و اصرار نمایندگان ایران بر نادیده گرفته شدن حق ایران از سوی دیگر به نتیجه نرسید. در شهریور ۱۳۳۷ دولت ایران ضمن پیام تبریک به پادشاه افغانستان به مناسبت چهلمین سال استقلال آن کشور خواستار حل و فصل دوستانه اختلافات در مورد هیرمند شد. مذاکرات کم و بیش ادامه داشت تا در سال ۱۳۴۷ به دنبال دیداری که صدر اعظم افغانستان از تهران کرد، دولت ایران تضمینی به دست آورد که به موجب آن افغانستان سیلاب‌های طبیعی هیرمند را از مسیر اصلی خود منحرف نکند و اجازه دهد ایران به سهم خود از این سیلاب‌ها استفاده کند. خشکسالی شدید سال ۱۳۵۰، سرانجام منجر به تنظیم معاهده‌ای در ۱۶ ماده و دو پروتکل پیوست شد که در ۲۲ اسفند ۱۳۵۱ به هنگام دیدار امیرعباس هویدا نخست‌وزیر ایران از کابل به امضای دو دولت رسید. دولت افغانستان همه خواسته‌های اساسی خود را در خصوص استفاده از آب هیرمند در دو ماده که بر مبنای جدول تنظیمی گزارش کمیسیون دلتای هیرمند تنظیم شده بود، گنجانده بود. براساس ماده پنج این معاهده «افغانستان متعهد می‌شود از هرگونه اقدامی که موجب نقصان یا قطع حقبه ایران شود خودداری کند» و «ایران هیچ ادعایی بر آب هیرمند بیشتر از مقداری که طبق معاهده تثبیت شده (ماده ۲) - ندارد حتی اگر مقادیر آب بیشتری هم در دلتای هیرمند فراهم باشد و بتواند مورد استفاده ایران قرار گیرد.» و به این ترتیب تیر خلاص به سرزمین پیش از این سوخته سیستان زده شد.

در خلال بیست سال - از ۱۳۳۱ تا ۱۳۵۱ - دولت افغانستان می‌کوشید تا مسئله سهمیه آب ایران از هیرمند را براساس کمیسیون دلتای هیرمند حل کند. دولت ایران که آن را مغایر با حکمیت گلداسمید و مک‌ماهون و موازین حقوق بین‌المللی و حقوق مسلم و منافع خود می‌دانست قاطعانه با آن به مخالفت می‌پرداخت. این که چگونه یکباره پرونده قطور شواهد و اسناد تاریخی متقن صدساله که اینک عهدنامه‌های مصوب کمیسیون حقوق بین‌المللی سازمان ملل متحد ناگزیر به پذیرش حقانیت آن بود به عرصه مراجع حقوقی بین‌المللی برای حل و فصل نیامد و این که چگونه دولت ایران - در سال ۱۳۵۱ - کوچک‌ترین فشاری به افغانستان برای پذیرش حقوق مشروع خود با توجه به ارتش مقتدر شاه نیاورد، اسرار نهفته‌ای است که می‌باید متخصصین در آینده پرده از آن بردارند.

ناصرالدین شاه تحت فشار شدید در سال ۱۸۷۳ با پذیرش حکمیت گلداسمید از بخش عظیمی از خاک سیستان گذشت، اما صدسال بعد دولت محمدرضا شاه پهلوی ظاهراً بدون هیچ‌گونه فشاری با امضای قراردادی ننگین - که از خرداد ۱۳۵۶ به اجرا درآمد - از حقوق ایران از آب سیستان گذشت و زمینه را برای تخریب نهایی سیستان فراهم ساخت.

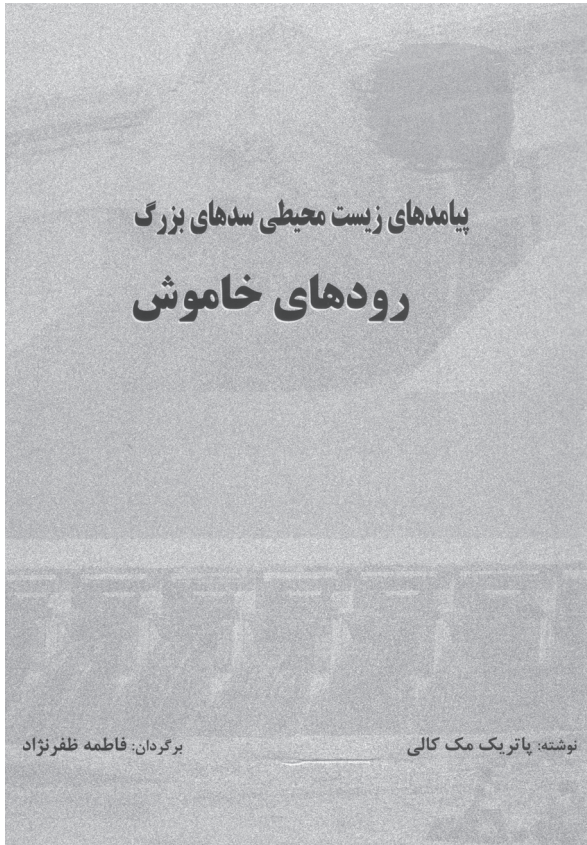
از آن پس با توجه به کودتاهای پی در پی در افغانستان و همچنین سقوط رژیم شاهنشاهی در ایران تغییری در قرارداد مذکور حاصل نشده است.



معرفی کتاب

پیامدهای زیست محیطی سدهای بزرگ – «رودهای خاموش» حسین رفیعی

نویسنده: پاتریک مک کالی
مترجم: فاطمه ظفرنژاد
ناشر: علم و ادب
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه، ۴۴۴ صفحه



مقدمه: سدسازی در قرن بیستم یکی از بحث‌انگیزترین عملیات توسعه در جهان بوده است. پیچیدگی کار و ارتباط سدسازی با یکی از مهم‌ترین عوامل حیات؛ آب، محیط زیست، صنعت، کشاورزی، رانت خواری، اقتصاد جامعه، مهاجرت و جابه‌جایی افراد جامعه، تخریب آثار باستانی و میراث فرهنگی، نابودی مزارع، مراتع و جنگل‌ها، تغییر شرایط اجتماعی، اقتصادی و اقلیمی افراد جامعه و... سدسازی را به یک موضوع اجتماعی تبدیل کرده است.

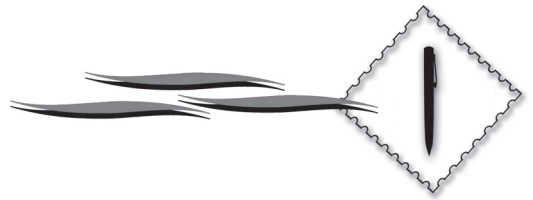
برای نمونه، در ایران از سال ۱۳۶۸ سدسازی با تبلیغات وسیع به یک امر جدی و گسترده و پرهزینه تبدیل شد. چالش‌های زیادی هم به لحاظ تکنیکی و مطالعات و هم به لحاظ رانت خواری و فساد مالی - اداری در این مورد مطرح شد. انتقادات و دفاعیات زیادی هم از دو طرف مخالف و موافق مطرح شد، ولی هرگز موضوع به درستی و آشکار مشخص نشد و عملاً با سکوت و فراموشی این چالش ناتمام باقی ماند. هرچند وقت یکبار موضوعی - چون سد سیوند - به مطبوعات کشیده شد و در نهایت با یک تصمیم‌گیری اجرایی، موضوع فروکش می‌کند و جامعه غیرمتخصص سرگردان و نامطمئن از قضاوت‌های متضاد، رها می‌شود. هم‌اکنون در ایران، ۴۷۰ سد در مرحله مطالعاتی، ۱۴۹ سد در مرحله اجرایی و ۵۴۲ طرح در مرحله بهره‌برداری است. یک ارزیابی جامع از طراحی، اجرا، ضرورت، عواقب اجتماعی، محیط زیست و میراث فرهنگی و... انجام نشده است. یکی از مشکلات عمده در این زمینه، کمبود شاخص‌ها، اطلاعات و مبانی تئوریک عمومی در این رشته از توسعه می‌باشد.

خوشبختانه به تازگی کتابی ارزشمند و نسبتاً جامع در این زمینه توسط یک خانم فرهیخته، ترجمه و به بازار کتاب عرضه شده است. این کتاب دارای ده فصل و یک بخش پیوست‌ها می‌باشد. در این ده فصل موضوعات؛ آب و نیرو، پیامدهای زیست محیطی سدها، پیامدهای انسانی، مسائل فنی سدهای بزرگ، فایده‌های سدهای بزرگ، سدها و آبیاری، بهره‌گیری از آبخیزها، نیرو و اقتصاد سدسازی، رود روی سدها و در بخش پیوست‌ها؛ بیانیه‌های بین‌المللی مربوط به سدسازی آورده شده‌اند. هر فصل، از منابع و مستندات فراوانی نیز برخوردار است. چنین کتابی در زبان فارسی با این تنوع مطالب

بی‌سابقه است و امید می‌رود که ادبیات توسعه جامعه ما را بهبود بخشد. کتاب با زبانی نسبتاً ساده و مفید برای انسان‌های غیرمتخصص و علاقه‌مند به امر توسعه نوشته شده و در ضمن از ترجمه نسبتاً سلیس برخوردار می‌باشد. یافته‌ها و تجارب سدسازی جهان که در ۵۰ سال گذشته بیش از ۳۵ هزار سد بوده‌اند، به طوری که کاملاً فشرده و در عین حال مفید در این کتاب گردآوری شده‌اند. در کشور ما که منابع آب محدود و کنترل آب‌های موجود حیاتی و استفاده بهینه از آنچه داریم، بسیار ضروری است؛ موضوعی که این کتاب می‌تواند کمک‌کار باشد.

نکته آخر این‌که؛ عنوان کتاب «اکولوژی و سیاست سدهای بزرگ» بوده است که با محتوای کتاب همخوانی بهتری دارد تا عنوانی که مترجم محترم برای آن انتخاب کرده و فقط بر موضوع محیط زیست متمرکز شده است.

شهر پیروز و مهر ۱۳۸۶
پایان

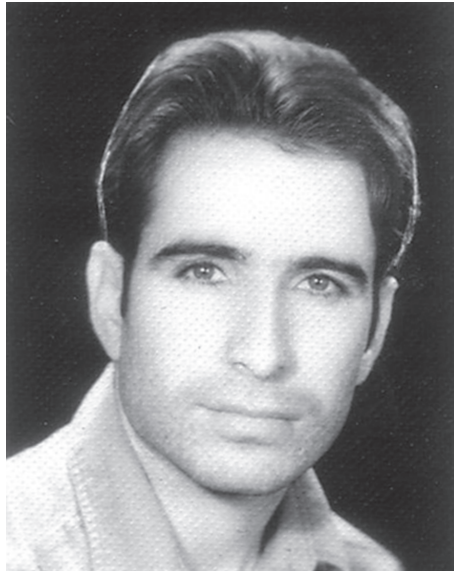


خلیل ملکی و حزب نیروی سوم

محمد چگینی

مقدمه

اندیشه‌های چپ‌گرا و سوسیال دموکرات از زمان انقلاب مشروطه در صحنه سیاسی ایران ظاهر شد و در بین بسیاری از روشنفکران و آزادیخواهان ایرانی رواج پیدا کرد. منشأ اولیه این تفکر گروه‌های مبارز و انقلابی قفقاز بودند که در وقایع بعد از انقلاب مشروطه نقش بسزایی داشتند و در بین آنان حیدر عمواغلی و محمدامین رسول‌زاده از دیگران پرآوازه‌تر بودند. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و پیروزی بلشویک‌ها در روسیه، چپ‌گراهای ایران هم از سوسیال دموکراسی به کمونیسم - لنینیستی تغییر رویه دادند و سیاست رادیکال و انقلابی در پیش گرفتند که اوج آن در آغاز دهه ۱۳۰۰ و همکاری با جنگلی‌ها در تشکیل جمهوری گیلان بود، اما ظهور رضاخان مانع از گسترش مرام اشتراکی (کمونیستی) گردید و در سال ۱۳۱۰ قانون مقدمین علیه امنیت و همچنین منع تبلیغ کمونیسم به تصویب مجلس رسید و جرایم سنگینی برای متخلفین در نظر گرفته شد. در اوایل دهه ۱۳۱۰ عده‌ای از تحصیلکرده‌ها به طور مخفیانه به تبلیغ آیین مارکسیستی پرداختند. این گروه که به «پنجاه و سه نفر» معروف بودند، در سال ۱۳۱۶ شناسایی و به زندان افتادند. دکتر تقی ارانی - رهبر گروه - در سال ۱۳۱۹ به طور مشکوک در زندان درگذشت، اما با سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰، بازماندگان گروه از زندان آزاد شدند. با سرنگونی حکومت خودکامه رضاشاه، اقتدار دولت مرکزی هم فرو پاشید و قدرت بین نیروهای اجتماعی تقسیم شد. روشنفکران و تحصیلکردگان از



ملکی جناح اصلاح طلب درون حزبی را رهبری می‌کرد، برخلاف بسیاری از رهبران حزب که معتقد بودند باید از انترناسیونالیسم شوروی پیروی کرد، ملکی خواهان سیاستی مستقل از مسکو بود

در آغاز بین ملکی و بقایی بر سر حمایت از دولت مصدق اتفاق نظر وجود داشت، اما پس از قیام سی‌تیر بین آن دو بر سر نحوه برخورد با مصدق اختلاف به وجود آمد و حزب در عمل به دو جناح مصدقی به رهبری ملکی و ضد مصدقی به ریاست بقایی تقسیم شد

مهم‌ترین و مؤثرترین نیروهایی بودند که در عرصه سیاسی کشور قدم برداشتند. شور و شوق خاصی بین روشنفکران و آزادیخواهان برای تشکیل حزب به وجود آمده بود. خلیل ملکی از جمله آنان بود که از اعضای سرشناس پنجاه و سه نفر به شمار می‌رفت. او در سال ۱۲۸۰ شمسی در خانواده‌ای از طبقه متوسط در شهر تبریز به دنیا آمد. پدرش از تاجران سرشناسی بود که در انقلاب مشروطه هم مشارکت داشت. تحصیلات مقدماتی خود را در مدرسه آلمانی‌ها به اتمام رساند و در سال ۱۳۰۷ برای ادامه تحصیل در رشته شیمی راهی آلمان شد. در آنجا با اصول سوسیالیسم آشنا گردید و به سیاست روی آورد، اما دولت آلمان او را به اتهام کمونیست بودن وادار به بازگشت به ایران کرد.

در سال ۱۳۲۰ همراه پنجاه و سه نفر از زندان آزاد شد و پس از تشکیل حزب توده توسط برخی از اعضای آزاد شده، به آن حزب پیوست. ملکی جناح اصلاح طلب درون حزبی را رهبری می‌کرد، برخلاف بسیاری از رهبران حزب که معتقد بودند باید از انترناسیونالیسم شوروی پیروی کرد، ملکی خواهان سیاستی مستقل از مسکو بود. پس از شکست فرقه دموکرات آذربایجان در سال ۱۳۲۴ که با حمایت شوروی تشکیل شده بود، حزب توده هم که از فرقه دموکرات پشتیبانی کرده بود با بحران روبه‌رو شد.

گروه منتقد به رهبری ملکی، انورخامه‌ای و اسحاق اپریم در نتیجه اعتراض به پیروی از اتحاد شوروی و نبودن سیاست دموکراتیک در هسته رهبری، در سال ۱۳۲۶ از حزب انشعاب کردند. گروه

ملکی در اثر تبلیغات شوروی و حزب توده نتوانست کاری از پیش ببرد. در سال ۱۳۲۸ با تشکیل «جبهه ملی» زمینه برای فعالیت انشعاییون فراهم شد. ملکی کار خود را با روزنامه «شاهد» ارگان «سازمان نظارت بر آزادی انتخابات» که رهبری آن را بقایای برعهده داشت، شروع کرد. فعالیت او در ابتدا شامل نوشتن سلسله مقالاتی با نام برخورد عقاید و آرا در انتقاد از حزب توده بود. در اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ با همکاری بقایای، حزب زحمتکشان ملت ایران را تشکیل داد. او به همراه دیگر انشعاییون از حزب توده وظایف ایدئولوژیکی و تشکیلاتی حزب را برعهده گرفتند. حزب، همراه دیگر احزاب (جبهه ملی ایران، مجمع مسلمانان مجاهد و

ملت ایران) در مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت نقش مهمی را ایفا کرد. علاوه بر این، حزب زحمتکشان یک مبارزه ایدئولوژیکی را هم با حزب توده در پیش گرفت.

در آغاز بین ملکی و بقایای بر سر حمایت از دولت مصدق اتفاق نظر وجود داشت، اما پس از قیام سی تیر بین آن دو بر سر نحوه برخورد با مصدق اختلاف به وجود آمد و حزب در عمل به دو جناح مصدقی به رهبری ملکی و ضد مصدقی به ریاست بقایای تقسیم شد. با اوج گرفتن اختلاف، ملکی در مهرماه ۱۳۳۱ از حزب زحمتکشان انشعاب کرد و حزب «نیروی سوم» را تشکیل داد و از زمان تأسیس تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به مصدق وفادار ماند. او دکترینی برای اصلاحات ارائه داد و همچنان مبارزه با حزب توده و حامیان بقایای و دیگر مخالفان جبهه ملی را برعهده گرفت.

نظریه نیروی سوم

لازم است پیش از پرداختن به نقش ملکی و حزیش در جبهه ملی بادیگاه او و منظورش از نیروی سوم آشنا شد. نظریه ملکی در کلی ترین مفهوم اش جهان را به سه بلوک: کشورهای پشت پرده آهنین (شوروی و دولت های کمونیستی)، جهان آزاد (امریکا) و کشورهای جهان سوم تقسیم می کرد. استقلال هند، آزادیخواهی کشورهای جهان سوم و تلاش اروپا برای بازسازی ویرانی های جنگ و خارج شدن از سیطره شوروی و امریکا نقش مهمی در شکل گیری و تدوین نظریه نیروی سوم داشت. تمدن اروپایی دارای ریشه عمیق

تاریخی، اقتصادی، صنعتی و علمی است. به دلیل این قدرت ریشه ای کشورهای اروپایی به زودی بر ضعف خود غلبه خواهند کرد و به این دو مدنیت جدید (شوروی و امریکا) که در عین حال از خود اروپا سرچشمه گرفته اند تسلیم نمی شوند و این دو قدرت هم توان جذب تمدن اروپایی را ندارند. این را نیروی سوم در معنای «اعم» می گویند که مبتنی بر کاپیتالیسم است، اما با کاپیتالیسم امریکایی تفاوت دارد و بر پایه فرهنگ غنی اروپایی استوار است و می توانست به تشکیل اتحادیه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی اروپای غربی بینجامد.^(۱) در بلوک شرق هم، چنین گرایش مشابهی وجود دارد که این نیرو هرگاه سر بلند کرده به عنوان عامل امپریالیسم محکوم و معدوم

شده و نتوانسته به یک نهضت وسیع تبدیل شود. دولت یوگسلاوی به رهبری مارشال تیتو تنها استثنا در بلوک شرق بود. اما منظور از نیروی سوم در معنای «اخص» روش های سوسیالیستی بود که برای حل مشکلات و بحران های اقتصادی به کار می رفت و از تناقض های جامعه کاپیتالیستی زاده شده بود.^(۲) نیروی سوم به معنای اعم تلاش برای حفظ سنت های بزرگ، هویت و استقلال آن از شوروی و امریکا بود و در معنای اخص تکامل و رشد سوسیالیسم دموکراتیک که مبتنی بر تجارب پیشرفته خود اروپا در این زمینه بود. کشورهای استعمار زده جهان سوم هم نیروی سوم در معنای اعم و اخص را درون خود پرورش داده اند. در معنای اعم آن به صورت نهضت های ملی و ضد استعماری تجلی می یابند. این نیرو برای حفظ استقلال خود با دو نیروی امپریالیسم امریکا و استعمار نوپای شوروی مبارزه می کند. نیرویی که در تلاش است خود را از استثمار شرق و غرب رها سازد توسط رهبران ملی و محلی هدایت می شوند، رهبرانی که به هیچ یک از قدرت های جهانی وابسته نبودند و به ایدئولوژی خاص آنان نیز تعهدی نداشتند. در کشورهای فقیر نیروی سوم در شکل عام نه تنها درگیر مبارزه ضد استعماری است، بلکه در داخل با هیئت حاکمه فاسد هم در مبارزه است. نیروی سوم در معنای اخص خواهان اصلاحات عمیق اجتماعی هستند، این نیرو اصول سوسیالیستی برخاسته از آرمان ها، تاریخ و فرهنگ جامعه خود را



خلیل ملکی؛ قبل از وقایع ۳۰ تیر

نظریه ملکی در کلی ترین مفهوم اش جهان را به سه بلوک: کشورهای پشت پرده آهنین (شوروی و دولت های کمونیستی)، جهان آزاد (امریکا) و کشورهای جهان سوم تقسیم می کرد

نیروی سوم به معنای اعم تلاش برای حفظ سنت های بزرگ، هویت و استقلال آن از شوروی و امریکا بود و در معنای اخص تکامل و رشد سوسیالیسم دموکراتیک که مبتنی بر تجارب پیشرفته خود اروپا در این زمینه بود

برای تحقق بخشیدن به اهدافش برگزیده است.^(۳)

در ایران این نیرو در معنای اعم آن عبارت بود از نیرویی که از هیئت حاکمه ناامید شد و از رهبران حزب توده هم انتظاری برای اصلاحات نداشت. نهضت ملی را که مصدق مظهر آن بود نیروی سوم اعم می‌گویند. این گروه می‌خواست استقلال ایران را بدون وابستگی به شرق و غرب حفظ کند. ملی‌کردن نفت و صنایع از مهم‌ترین برنامه‌های آنان بود. جناح چپ جبهه ملی که شامل نیروهای سوسیالیست و چپ‌گرای مستقل از سوسیالیسم خارجی بود را نیروی سوم اخص می‌نامند که قصد داشت با توجه به فرهنگ بومی ایران برنامه اجتماعی را بر پایه سوسیالیسم ایرانی ارائه دهند. نیروی سوم نه تنها نیرویی است که در مقابل دو نیروی مهاجم از شمال و جنوب مقاومت می‌ورزید، بلکه در عین حال دارای راه‌حل برای مشکلات اجتماعی و یک روش زندگی ملی و اجتماعی بود که در مقابل دو شیوه زندگی امریکایی و روسی که سعی می‌کردند به ما تحمیل نمایند مقاومت می‌کرد. این نیرو اراده زنان و مردان آزادمنش ایرانی است که از آزمایش‌های تاریخی و حوادث پراز سرنوشت، از خلال قرون و ده‌ها اسلامی ایران سخن می‌گوید. دیدگاه ملکی در باره مذهب هم قابل توجه است از یک‌سوا حضور اسلام در صحنه سیاسی انتقاد می‌کند و از سوی دیگر به عنوان یک مارکسیست مستقل برخی نظریات مادی‌گرایانه مارکس در باره مذهب را رد می‌کند. دین اسلام را جزئی از فرهنگ ایران می‌داند و مانند شریعتی بر ارزش‌های آن تأکید داشت و معتقد بود که اسلام بیش از هر دین دیگری با اصول اجتماعی سوسیالیسم تطابق دارد.^(۴)

ارزش‌های مشترک جبهه ملی و حزب توده در نیروی سوم تبلور یافته بود. سوسیالیسمی که دارای رنگ و لعاب ایرانی و میهن‌پرستانه بود برای نسل جوان و روشنفکران جذبه خاصی داشت، زیرا این تحلیل‌ها و تأکید بر استقلال از دو بلوک شرق و غرب با میهن‌پرستی سنتی ایرانی سازگاری زیادی داشت. نیروی سوم از یک‌سو با انتقاد از وابستگی حزب توده و جبهه ملی و میهن‌پرستانه‌اش را تشدید می‌کرد و از سوی دیگر با ارائه تحلیل سوسیالیستی، خود را از لیبرالیسم محافظه‌کار جبهه ملی متمایز ساخت و همین موجب جذب جوانانی شد که از وابستگی حزب توده و محافظه‌کاری جبهه ملی ناراضی بودند. به گمان رهبران حزب، نیروی سوم مکتبی به وجود آورد که منطبق بر حواجیج و نیازمندی‌های مادی و معنوی ملت ایران بود و مبارزه حزب از زندگی و آینده سرنوشت مردم ایران جدانگیز و علاوه بر مأموریت مبارزه در دو جبهه باید برای آینده هم برنامه‌ریزی نماید. بهبود وضعیت کارگران و حل مسئله زمین و کشاورزان، تعدیل ثروت و تساوی حقوق زن و مرد

مسائلی بودند که یک مبارزه عظیم و دامنه‌دار را طلب می‌کرد و به رهبری خردمندان نیاز داشت. حزب برای جلوگیری از رشد کمونیسم و امپریالیست‌های انقلابی نمای سرخ و تحمیل رژیم توتالیتر، اصلاحات را با پشتوانه نظریه نیروی سوم (اخص) که یک سوسیالیسم ایرانی و بومی بود پیشنهاد کرد. نیروی سومی‌ها بر این باور بودند که ستون پنجم کمینترن، روحانی‌نماها و زمین‌داران بزرگ دشمنان اصلاحات هستند که بدون خشونت و با تکیه بر نیروی مردم می‌بایست آنان را از سر راه برداشت.^(۵)

تشکیل نیروی سوم

حزب زحمتکشان از همان آغاز به دو جناح سیاسی و فکری تقسیم شده بود. به مرور جاه‌طلبی‌های جناح سیاسی به رهبری بقایی آشکار شد. در ۲۶ تیرماه ۱۳۳۱ مصدق در اقدامی غافلگیرانه از نخست‌وزیری استعفا داد و احمد قوام با حمایت دربار و دولت‌های خارجی به نخست‌وزیری منصوب شد، همین اقدامات موجب روزهای بحرانی شد که در نهایت با قیام سی‌تیر که چندین کشته و مجروح برجای گذاشت پایان یافت و مصدق برای دومین بار مأمور تشکیل دولت شد. اما سی‌تیر برای جبهه ملی و از جمله حزب زحمتکشان نتایج زیانباری همراه داشت زیرا به انشعاب و اختلاف درونی انجامید. عیسی سپهبدی از رهبران حزب در ۲۷ تیر ماه با اشاره بقایی و بدون اجازه کمیته مرکزی به صورت مخفیانه با قوام ملاقات کرد و وعده همکاری به نخست‌وزیر داد، اما این پیشنهاد از سوی قوام رد شد. بقایی و سپهبدی پس از این ناکامی به این نتیجه رسیدند که از مصدق حمایت کنند، ولی پشتیبانی خود را مشروط به شرایطی نمایند، از جمله این‌که مصدق زحمات حزب زحمتکشان در طول مبارزه ملی شدن نفت را تأیید کرده و موقعیت آن را در قوه مجریه تقویت نماید. تنها هدف آنان به دست آوردن مقام وزارت بود.^(۶)

پس از بر ملا شدن ملاقات سپهبدی با قوام، بحران در حزب آشکار شد، یک‌گروه به رهبری بقایی بر این عقیده بودند که می‌بایست از حمایت مصدق دست برداشت و از همان روزهای نخست از مصدق، کابینه و شیوه برخورد با عاملان سی‌تیر بویژه قوام انتقاد می‌کرد و از آن بهانه‌ای ساخت تا مصدق را تضعیف نماید. برعکس بقایی، ملکی و حامیانش که جناح چپ حزب بودند بر حمایت و پشتیبانی از مصدق تأکید داشتند. در مهرماه، اختلاف‌ها به اوج خود رسید. ملکی و حامیانش از سوی بقایی متهم شدند که حزب را به سوی سیاست استالینیستی سوق داده و در راه منافع کمونیست‌ها از حزب استفاده می‌کنند. از سوی دیگر ملکی هم بقایی را متهم کرد که به اصول حزبی پای بند نبوده و به حزب به عنوان ابزاری در راه رسیدن به مقاصدش

نیروی سوم در معنای اخص خواهان اصلاحات عمیق اجتماعی هستند، این نیرو اصول سوسیالیستی بر خاسته از آرمان‌ها، تاریخ و فرهنگ جامعه خود را برای تحقق بخشیدن به اهدافش برگزیده است

نیروی سوم نه تنها نیرویی است که در مقابل دو نیروی مهاجم از شمال و جنوب مقاومت می‌ورزید، بلکه در عین حال دارای راه‌حل برای مشکلات اجتماعی و یک روش زندگی ملی و اجتماعی بود که در مقابل دو طرز زندگی امریکایی و روسی که سعی می‌کردند به ما تحمیل نمایند مقاومت می‌کرد



در محل حزب (نیروی سوم) واقع در کوچه بدایعی

می‌نگرد، در حالی که بقایای اصرار داشت به مصدق اولتیماتوم داده و تقاضای مقام و وزارت مانند سران حزب ایران را نمایند، ملکی در اقدامی خلاف انتظار او حمایت هیئت تحریریه روزنامه شاهد را از مصدق اعلام کرد. پس از کشمکش‌های بسیار در هفدهم مهر جلسه‌ای برای رسیدگی به مشکلات تشکیل شد، در این جلسه مشاجرات شدیدی بین دو طرف روی داد و بقایای در یک اقدام نمایشی از رهبری حزب استعفا داد. دو روز بعد چماقداران وابسته به بقایای و شمس قنات آبادی (رهبر مجمع مسلمانان مجاهد) به دفتر حزب ریخته، آن را اشغال و ملکی و یارانش را اخراج کردند.^(۷)

ملکی فردی معتقد به اصول حزبی بود. پس از این وقایع، «حزب نیروی سوم» را تشکیل داد. به گفته حجازی اولین اقدام ملکی پس از تشکیل حزب، ایجاد «هیئت اجرایی» بود که در زحمتکشان هرگز به وجود نیامده بود به

همین حزب با مشکل رو به رو شد. ابوالقاسم قندهاری، محمدعلی خنجی، جلال آل احمد و مسعود حجازی اعضای هیئت اجرایی بودند. پایگاه اجتماعی حزب بیشتر در بین روشنفکران، دانشجویان، دانش‌آموزان، کارگران و زنان و کارمندان بود. سازمان‌های حزب عبارت بودند از: سازمان دانشجویان، سازمان کارگران، زنان، اصناف و تشکیلات تهران و شهرستان. تشکیلاتی شهرستانی زیر نظر هیئت اجرایی فعالیت می‌کرد و شعبه‌های اصفهان، رشت، اهواز، ساری و تبریز از همه معروف‌تر بودند. دستورات حزبی در تهران به وسیله هیئت اجرایی صادر و به صورت نشریه داخلی، بیانیه و تفسیرهای مخصوص سیاسی به شهرستان‌ها ارسال می‌شد.^(۸) روزنامه نیروی سوم به صاحب امتیازی عیسی اسماعیل زاده ارگان رسمی حزب و ماهنامه «علم و زندگی» نشریه تئوریک آن بود.

نیروی سوم و جبهه ملی

حزب نیروی سوم در دوره دوم نخست‌وزیری مصدق از یک سو به یک مبارزه ایدئولوژیک با حزب توده، زحمتکشان وابسته به بقایای و حامیان آیت‌الله کاشانی روی آورد و از سوی دیگر خواهان اصلاحات اساسی در کشور بود. هر چند دکتربینی که برای جبهه ملی تدوین کرده بود مورد توجه رهبران نهضت قرار نگرفت، اما در رهبری نسل جوان و خنثی کردن حزب توده نقش مهمی ایفا

کرد. مصدق در ادامه برنامه‌های اصلاحی‌اش در مهرماه با استفاده از اختیارات فوق‌العاده‌اش لایحه امنیت اجتماعی را برای جلوگیری از اختلال در نظم و امنیت عمومی از سوی چاقوکش‌ها و او باش همچنین ممانعت از اقدامات حزب توده از طریق برگزاری تحصن و اعتصاب در ادارات و کارخانه‌ها به مجلس ارائه کرد. مخالفان دکتر مصدق از جمله بقایای با این لایحه مخالفت کرده و آن را اقدامی ارتجاعی جهت کنترل اوضاع سیاسی

از سوی دولت دانستند. نیروی سوم در بیانیه‌ای ضمن انتقاد از گنجانیدن حکومت نظامی در لایحه، خواهان قانونی دموکراتیک‌تر شد، ولی تأکید کرد که در شرایط موجود تصویب لایحه برای جلوگیری از ضرب‌زدن به نهضت ملی ضروری است تا به مرور اشکالات آن رفع شود. حزب آن را با وجود معایبش یکی از اقدامات مفید دولت پس از انحلال سنا و قطع رابطه با انگلستان می‌دانست و به دولت توصیه کرد برای تعدیل قانون، وضعیت کارگران، زنان، کشاورزان و کارمندان را مورد توجه قرار دهد. این گونه به نظر می‌رسد که برخلاف بیشتر احزاب و جبهه‌های ملی که مسئله نفت را سرلوحه برنامه خود قرار داده بودند، نیروی سوم به مسائل اجتماعی روی آورده بود. ملکی در نامه‌ای به آیت‌الله کاشانی - رئیس مجلس - از بی‌توجهی به وضعیت حقوق زنان انتقاد کرد، زیرا با نادیده گرفتن زنان، نیمی از نیروی انسانی کشور فلج شده بود و این

نیروی سوم از یک سو با انتقاد از وابستگی حزب توده و جبهه ملی و میهن پرستانه‌اش را تشدید می‌کرد و از سوی دیگر با ارائه تحلیل سوسیالیستی، خود را از لیبرالیسم محافظه‌کار جبهه ملی متمایز ساخت و همین موجب جذب جوانانی شد که از وابستگی حزب توده و محافظه‌کاری جبهه ملی ناراضی بودند

حزب نیروی سوم در دوره دوم نخست‌وزیری مصدق از یک سو به یک مبارزه ایدئولوژیک با حزب توده، زحمتکشان وابسته به بقایای و حامیان آیت‌الله کاشانی روی آورد و از سوی دیگر خواهان اصلاحات اساسی در کشور بود

می‌توانست به استقلال کشور و همبستگی نیروها ضرر به بزند.^(۹) در ادامه لایحه‌های متعددی که دکتر مصدق به مجلس آورد، لایحه جدید انتخابات از بحث برانگیزترین آنها بود که در آن مسئله حق رأی زنان از طریق اصلاح قانون اساسی مورد توجه دولت قرار گرفته بود. برخی از علمای پرنفوذ به دولت این‌گونه فهمانند که آن را تحمل نخواهند کرد و دولت مجبور شد لایحه را کنار بگذارد، زیرا فاقد توان لازم برای رویارویی با مخالفت‌ها بود. اما نیروی سوم مبارزه پرسروصدایی به طرفداری از حقوق زنان راه انداخت و به انتقاد از اقدام دولت برای نادیده گرفتن حقوق زنان پرداخت. «نهضت زنان پیشرو» وابسته به نیروی سوم با انتشار بیانیه‌ای ضمن قدردانی از دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی و دیگر رهبران جبهه ملی اقدام دولت در حذف زنان از صحنه سیاسی را مغایر با اصول حقوق بشر یعنی برابری همه افراد جامعه دانسته و از سران خواست تا در قانون جدید تجدیدنظر کرده تا زنان هم از حقوق طبیعی و دموکراتیک برخوردار شوند.^(۱۰) در دی ماه مصدق درخواست اختیارات یک‌ساله را کرد که با مخالفت بسیاری از نمایندگان از جمله یاران پیشینش یعنی بقایی، کاشانی، مکی و حائری‌زاده روبه‌رو شد. آنان مصدق را متهم کردند که با این اقدام خود به‌سوی دیکتاتوری گام برمی‌دارد. مکی تا آنجا پیش رفت که مصدق را با هیتلر مقایسه کرد و آیت‌الله کاشانی در نامه‌ای گفت تا زمانی که او رئیس مجلس است اجازه تصویب اختیارات را نخواهد داد. حزب ایران و نیروی سوم یک بار دیگر به حمایت از مصدق برخاستند، ملکی و حزب‌اش اختیارات را تنها و مؤثرترین ابزار مصدق برای ایجاد انضباط اجتماعی و اقتصادی عنوان کرده و از مصدق خواستند با اختیارات فوق‌العاده بی‌بند و

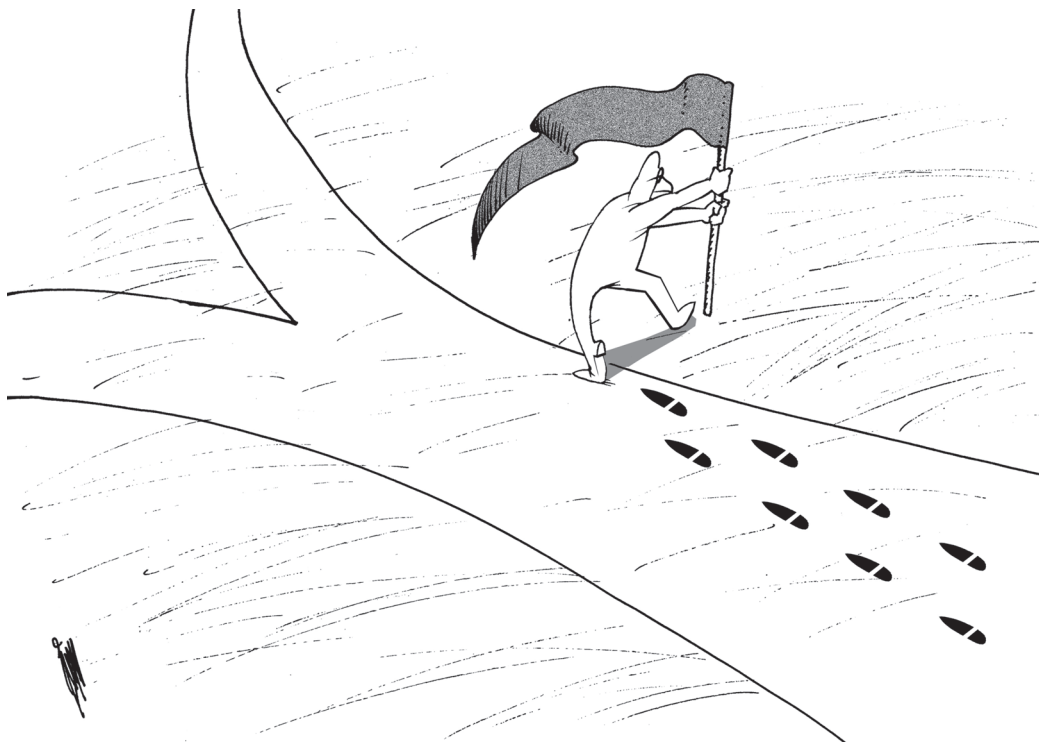
باری را از بین برده و راه دیکتاتوری را مسدود و زمینه را برای برقراری دموکراسی فراهم نماید. خواستن اختیارات به این معناست که مصدق هم به لزوم ایجاد نظم، انضباط و امنیت اجتماعی و هم به یک نقشه اقتصادی معتقد است. تنها چیزی که راه دیکتاتوری سرخ را می‌بندد همین اختیارات است که متکی به اصول دموکراسی می‌باشد مشروط بر این‌که از اختیارات آن‌طور که باید استفاده شود. از دیدگاه ملکی هرج و مرجی که بر جامعه حکمفرما بود و عده‌ای از آن به نام آزادی یاد می‌کردند بهترین مقدمه برای ایجاد دیکتاتوری بود. اختیارات، منطقی‌ترین راه برقراری آزادی است، زیرا شخصیتی مانند مصدق خواستار آن است.^(۱۱) پس از سی‌تیر شکاف درونی افزایش یافت و صف‌بندی‌ها کاملاً مشخص شد که اوج آن در نهم اسفند ماه بود. جناح راست جبهه، بیش از گذشته به دربار نزدیک شد و به نوعی با آن ائتلاف کرد و

دربار هم‌که از طریق مجلس سنا و شورای ملی در ساقط کردن مصدق ناکام مانده بود به درخواست یاران پیشین مصدق چراغ‌سبز نشان داد و این‌گونه ائتلاف شومی صورت گرفت که سرآغاز توطئه‌های پنهانی با کمک امریکا و انگلیس برای سرنگونی دولت ملی شد. با بالا گرفتن اختلافات مصدق و شاه دو طرف با هم به تفاهم رسیدند که شاه برای مدتی به بهانه معالجه از کشور خارج شود. قرار بر این بود که این مسافرت به صورت پنهانی باشد و با توجه به شرایط حساسی که کشور در آن قرار داشت مخالفان از بروز اختلاف آگاه نشوند، ولی شاه که از وجود مصدق می‌ترسید و دست خود را از سیاست کوتاه شده می‌دید این بار بر اساس نقشه‌ای از پیش تهیه شده تصمیم گرفت مصدق را با کمک او باش و طرفداران متعصب خود از سر راه بردارد.

مصدق روز نهم اسفند ۱۳۳۱ برای بدرقه شاه به دربار رفت هنگامی که در دربار بود متوجه سرو صدایی در جلوی کاخ شد، آنگاه متوجه توطئه علیه خود شد. طبق برنامه، شاه پرستان که بیشتر از کشاورزان زمین‌های سلطنتی بودند و ورزشکاران زورخانه‌ای و اراذل و او باش به رهبری شعبان جعفری (بی‌مخ) و روسپی معروف ملکه اعتضادی که از سوی دربار خریداری شدند جلوی کاخ تجمع کردند. آیت‌الله بهبهانی، مهدی میراشرفی (نماینده مجلس) سرلشکر گرز و سپهبد شاه‌بختی از افسران بازنشسته برای مردم سخنرانی کرده و آنان را تحریک می‌کردند که مانع خروج شاه از کشور شوند. آیت‌الله کاشانی هم در ملاقات با نمایندگان مجلس از آنان خواست با مسافرت شاه مخالفت کنند و در نامه‌ای به علما و مردم گفت نگذارید شاه از کشور خارج شود که «منتهی به آشفته‌گی کشور و ندامت خواهد شد.»^(۱۲) هنگامی که دکتر مصدق از نقشه مطلع شد با کمک یکی از خدمتکاران دربار از دربار خارج و به‌سوی خانه‌اش رفت. به محض این‌که خبر توطئه پخش شد احزاب ایران، ملت ایران و نیروی سوم در حمایت از نخست‌وزیر به خیابان‌ها ریختند. نیروی سوم افراد خود را برای حفاظت از خانه مصدق فرستاد، اما نیروهای نظامی به آنها حمله کرده و آنان را متفرق ساختند. به این ترتیب راه برای حمله شعبان‌بی‌مخ و طرفدارانش به خانه دکتر مصدق باز شد. در روزهای پس از نهم اسفند احزاب حامی مصدق در حمایت از او تظاهرات زیادی راه‌انداختند که عموماً به درگیری با حزب زحمتکشان انجامید. روز نهم اسفند نشان داد که دیگر بین جناح راست جبهه ملی و جناح چپ امکان هیچ‌گونه توافقی وجود نداشت. پس از این وقایع، مجلس و دولت توافق کردند که یک هیئت هشت نفره برای مشخص کردن حدود قانونی وظایف شاه و دولت تشکیل

این‌گونه به نظر می‌رسد که برخلاف بیشتر احزاب و جبهه ملی که مسئله نفت را سرلوحه برنامه خود قرار داده بودند، نیروی سوم به مسائل اجتماعی روی آورده بود

تأثیر ملکی بر فکر و ذهن جوانان ایرانی در دهه سی و چهل مهم‌تر از نقش حزب‌اش در وقایع تاریخی باشد. او با پشت‌کردن به انترناسیونالیسم و رد نظام سرمایه‌داری راه سوم را برگزید که از نظر خود شامل خوبی‌های این دو جریان بود و بدی‌های آنان را کنار گذاشته بود، با توجه به حرکت تاریخ ایران، تفکرات ملکی و نیروی سوم یکی از منابع تغذیه روشنفکرانی شد که در انقلاب سال ۱۳۵۷ نقش ایفا کردند



و به نوعی کشور از بن بست سیاسی خارج شود. هنگامی که لایحه تنظیم شد، مخالفان دولت که در رأس آن بقایی، مکی و حائری زاده بودند با آن مخالفت کردند. آنان پس از ناکامی در کوچه و خیابان این بار مجلس را به عنوان پایگاه سرنگونی مصدق برگزیدند و از آنجا طرح‌های ضدمصدقی را هدایت کردند. کارشکنی نمایندگان مجلس موجب شد دولت تصمیم به برگزاری رفراندوم برای انحلال مجلس بگیرد. قتل افشارطوس - رئیس شهربانی - و مشارکت بقایی در آن و مصونیت سیاسی او موجب شد دولت در این راه تعلل نکند، زیرا مصدق با بصیرت و شرم سیاسی خود می دانست قصد نمایندگان

براندازی دولت است. روز پنجم مرداد ۱۳۳۲ در پیام رادیویی خود این مسئله را با مردم در میان گذاشت. علاوه بر مخالفان بیرون جبهه این طرح در درون هم با مخالفت برخی از سران جبهه از جمله ملکی رو به رو شد. او معتقد بود کار مصدق از این جهت اشتباه است که خود را از وجود یک پایگاه قانونی محروم می کند و به مصدق این جمله معروف را گفت: «آقای دکتر! این راه به جهنم ختم می شود، ولی من تا جهنم همراه شما خواهم بود.»^(۳) البته به مرور زمان مشخص شد که تصمیم مصدق درست و به جا بوده است، زیرا سیا (CIA) در طرح براندازی ابتدا قصد داشت از طریق پارلمان مصدق را برکنار کند و بعد از انحلال مجلس به کودتا روی آورد. سرانجام روزهای ۲۴ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فرار سید که به سرنگونی مصدق انجامید. در حالی که حامیان جبهه در بهت و هیجان شکست دربار در ۲۵ مرداد بودند، کودتاچیان بهترین بهره را از آشوب آن روزها بردند و در ۲۸ مرداد حامیان دربار را به خیابان ها کشانند و دفاتر احزاب ملی گرا را اشغال و به آتش کشیدند. رهبران جبهه بازداشت و یا فرار کردند. ملکی هم به قلعه فلک الافلاک تبعید شد و پس از کودتا، خنجی رهبری حزب را برعهده گرفت. پس از آزادی ملکی، رابطه آن دو به هم خورد و حزب از هم فرو پاشید. شاید تأثیر ملکی برفکر و ذهن جوانان ایرانی در دهه سی و چهل مهم تر از نقش حزب اش در وقایع تاریخی باشد. او با پشت کردن به انترناسیونالیسم و رد نظام سرمایه داری راه سوم را برگزید که از نظر خود شامل خوبی های این دو جریان بود و بدی های آنان را کنار گذاشته بود. با توجه به حرکت تاریخ ایران، تفکرات ملکی و نیروی سوم یکی از منابع تغذیه روشنفکرانی شد که در انقلاب سال ۱۳۵۷ نقش ایفا کردند و بزرگانی چون جلال آل احمد، محمدعلی خنجی، نادر نادرپور، فریدون توللی، امیر پیشداد، حسین ملک، مسعود حجازی و علی اصغر سیدجوادی در این مکتب پرورش یافتند.

پی نوشت‌ها:

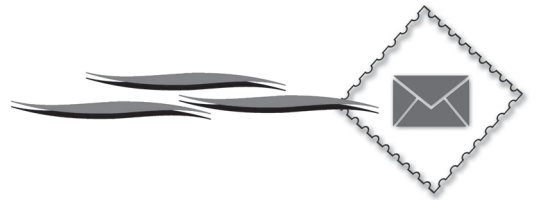
۱- روزنامه شاهد، شماره ۴۵۶ (۲۴ مرداد ۱۳۳۰)، ص ۴. همان، ش ۴۵۸

- ۲۶ مرداد (۳۰) ص ۳.
- ۲- ملکی و خاطرات سیاسی، به کوشش کاتوزیان و امیر پیشداد، تهران، مرکز، ۱۳۷۶، ص ۱۷۳.
- ۳- همان، ص ۱۷۵.
- ۴- همان، صص ۱۸۴-۱۸۱.
- ۵- روزنامه نیروی سوم، ش ۱۵ (۱۱ آبان ۱۳۳۱)، صص او ۴. همان، ش ۸۰، (۲۹ دی ۱۳۳۱)، ص ۱. ش ۸۲ (۲ بهمن ۳۱)، ص او ۲.
- ۶- برای آگاهی از دیدار سپهبدی با قوام و نامه او به بقایی، ر.ک به: حسین آبادیان، زندگینامه سیاسی بقایی، صص ۳۹۰-۳۸۷.
- ۷- اطلاعات، ش ۷۹۲۵ (۲۱ مهر ۱۳۳۱)، ص ۷. مسعود حجازی، خاطرات سیاسی، ص ۴۴۲.
- ۸- مرکز اسناد انقلاب اسلامی، موضوع تشکیلات و سازمان های حزب نیروی سوم، کد ۱/۱۲۱۳۸، ش بازیابی ۳۵۶.
- ۹- برای آگاهی از نامه سرگشاده به آیت الله کاشانی ر.ک به: خاطرات سیاسی، ص ۴۴۲. برای لایحه امنیت اجتماعی، ر.ک به: نیروی سوم، ش ۱۰ (۴ آبان ۱۳۳۱)، صص او ۳.
- ۱۰- نیروی سوم، ش ۵۴ (۲۷ آذر ۱۳۳۱)، صص او ۲. ش ۵۶ (۱ دی ۱۳۳۱)، ص ۱.
- ۱۱- همان، ش ۷۱ (۲۰ دی ۱۳۳۱)، ص ۴. ر.ک به: ملکی، نهضت ملی و عدالت اجتماعی به کوشش عبدالله برهان، ص ۶۵.
- ۱۲- اطلاعات، ش ۸۰۹۳ (۹ اسفند ۱۳۳۱)، ص ۲.
- ۱۳- کریم سنجابی، خاطرات سیاسی، ص ۱۵۱.

در شماره ۴۴ نشریه چشم انداز ایران

صفحه ۱۲۴ زیرنویس عکس؛

شیخ فضل الله نوری و آیت الله بهبهانی صحیح است.



چشم انداز خوانندگان

راه حسین، عبور از محمد(ص)!

نقد مقاله انحراف چهل ساله در شماره ۴۱ نشریه چشم انداز ایران با تشکر و سپاس از تلاش بی وقفه‌ای که در راه روشن کردن افکار جوانان انجام می‌دهید، مقاله‌ای با عنوان «انحراف چهل ساله» در شماره ۴۱ نشریه به قلم آقای محمد قوجانی درج شده بود که بهانه‌ای شد برای ارسال این نوشته.

ابتدا تشکر می‌کنم از حسن نیت مسئولان نشریه که با سعه صدر به این اصل اسلامی و انقلابی (انتقاد از خود و انتقاد از دیگری) به جای غیبت و خدای ناکرده افترا، جانی دوباره بخشیده و با ایجاد فضای دموکراتیک، شرایطی فراهم آورده‌اند که همه صداها شنیده و حرف‌ها گفته شود. مطالبی که به عرض می‌رسد، در خصوص بخشی از مقاله یادشده است که به صراحت در مورد شهدای بنیانگذار اظهار نظر شده و آنها را مستقیماً بانی و مسبب انحرافات بعدی (به گمان نویسنده مقاله انحراف چهل ساله) شناخته است. انتساب انحراف به شهدای بنیانگذار در حالی است که اینها همواره مورد تأیید بزرگان و علمای دینی و اندیشمندان و دینداران مطرح - چه در گذشته و چه در حال نظام جمهوری اسلامی - بوده و هستند. تا آنجا که مرحوم آیت الله سید محمود طالقانی مفسر کبیر قرآن کریم، ایشان را شاگردان مؤمن و دل داده مکتب قرآن دانسته و گوهرهایی شناخته که در تاریکی درخشیده‌اند. با این اوصاف به نظر می‌رسد اظهار نظر نویسنده مقاله نه تنها صائب نبود، بلکه نیازمند توضیحاتی در روشن شدن چگونگی واقعیت مطلب بوده که به اختصار به عرض می‌رسانم.

نویسنده مقاله متأسفانه بی توجه به سابقه طرح این موضوع به گمان این که طرحی نو در انداخته به عنوان اولین کاشف حقیقت، تمامی اتهامات و انحرافات بعدی از سال ۱۳۵۴ و بعد از آن را نیز متوجه شهدای بنیانگذار کرده است. حال آن که سابقه این گونه مطالب (آن هم نه به صورت رسمی و از زبان بزرگان نظام و یا اندیشمندان واقعی مذهب، بلکه صداهایی غیررسمی و پراکنده که بعضاً با پخش جزوه‌هایی کوچک و بی نام) به ابتدای انقلاب اسلامی بازگشته و طرح آن موضوع جدیدی نبوده و نیست. در این رابطه از ابتدا پرسش و پاسخ‌های فراوانی چه از سوی موافقان و مخالفان مطرح شده که می‌توان به کتاب‌های گذشته در این رابطه رجوع کرد، اما در این نوشتار سعی بر تکرار این گونه پاسخ و پرسش‌ها نشده، بلکه به علت این که نویسنده مقاله را با توجه به استدلال‌های وی، جوانی پژوهشگر یافتم، خواستم ضمن مخاطب قراردادن وی، سخنی نیز با جوانان این

مرزوبوم داشته باشیم.

ابتدا باید گفت تا می‌توانیم باید سطحی نگری و تکرار مطالب و گفته‌های تاریخ گذشته دیگران خودداری کنیم و به افق‌های تازه نگریسته و به بررسی‌های بی طرفانه بپردازیم.

در مورد نقد متدلوژی‌ها و ایدئولوژی‌ها و مطرح شدن دین به عنوان یک ایدئولوژی، بحث‌های گوناگونی در گرفته که تاکنون نیز ادامه دارد. بی توجه به این مطالب و بی توجه به جو حاکم بر زمان شهدای بنیانگذار هرگونه صحبتی در مورد تفکر آنان و روش‌شان که آیا دیکتاتوری مصلحانه را ترویج کرده‌اند و یا دموکراسی خواهی را و یا صلح و اصلاح و توسعه و دموکراسی را طرد می‌کردند و چه و چه... غیراندیشمندانه است. صحبت از تساهل و تسامح مورد علاقه نویسنده مقاله آن هم در بدترین و سیاه‌ترین دوران خفقان این مرز و بوم که مبارزان ما یا در زندان و تبعید به سر می‌بردند و یا زندگی مخفی داشتند خود دلیل دیگری است که نویسنده مقاله برای دیدن واقعیت‌ها در آن دوران، زاویه دید مناسبی را انتخاب نکرده است.

تساهل و تسامح را باید در حوزه‌های زمانی و مکانی و شرایط اجتماعی آن گونه که کتاب الله می‌گوید در نظر داشت. در حوزه «رحماهم بینهم» البته می‌شود از تسامح و تساهل صحبت کرد، اما «اشداء علی الکفار» حوزه دیگری است که جایی برای تساهل و تسامح باقی نمی‌گذارد. (کافر به معنای پوشاننده حق) و البته حوزه عملیاتی شهدای بنیانگذار در آن زمان «ستیز بر ستم» و «دفاع از مظلوم» بوده مدارا و تساهل و تسامح با تعدیات و تجاوزات آشکار. از در هم کردن حوزه‌ها که خود اشتباه دیگری است و ما را از پیگیری حقایق به دور خواهد انداخت باید دانست که زمانه شهدای بنیانگذار هنگامه‌ای بود که تساهل و تسامح دکتر محمد مصدق، جبهه ملی، احزاب، علما و مراجع پاسخ نداده بود تا جایی که تعدی رژیم به آنجا رسید که به قیام و کشتار ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ انجامید. از این رو حرکت مسلحانه با برداشت‌های زمان و نیاز زمانه بویژه در پی دادگاه سران نهضت آزادی و بیان مرحوم مهندس بازرگان صورت گرفته تا آنجا که پیشتر از بنیانگذاران، فداییان اسلام و مؤتلفه که از هواداران مرحوم امام خمینی بودند، به این نظر رسیده و مبارزه را به طریق مسلحانه آغاز کرده بودند.

دیگر این که می‌خواهم جوانان را توجه دهم؛ برای قضاوت و شکافتن واقعیت تشکیل سازمان و ماهیت شهدای بنیانگذار، باید اوضاع و احوال ایران، منطقه و جهان را در آن زمان مد نظر داشت و

مورد بررسی قرار داد و هرگونه بررسی در این رابطه بدون در نظر گرفتن اوضاع و شرایط اجتماعی و سیاسی کشور، منطقه و جهان در آن دوره، ما را به واقعیت رهنمون نخواهد کرد. در آن زمان، جهان با یک ترکیب جدیدی از متدلوزی و ایدئولوژی روبه‌رو شده بود؛ منطق دیالکتیک و فلسفه علمی مارکسیسم که همه جهان بینی های مذهبی و غیرمذهبی را به چالش فراخوانده بود. در این چالش، برخلاف تصور نویسندگان مقاله، این تنها جهان اسلام یا ایران نبود که تنها عده‌ای از روحانیون و علمای مبارز آن، یا جوانان دل‌سوخته دانشگاهی و روشنفکر مسلمان را به فکر انداخته تا با اندوخته‌های خود از مکتب، برای مقابله با این ترکیب همه‌گیر به پا خیزند، بلکه این دغدغه در مکاتب دیگر بخصوص در مسیحیت هم عیناً راه یافته بود. به طوری که در بخش کاتولیک در امریکای لاتین ما با کشیشانی روبه‌رو می‌شویم که از پاپ به علت عدم شفافیت موضع او در قبال سرمایه‌داری و زورمداران و قدرتمندان که در رأس آنها امریکا قرار داشت، از وی بریده و به جنبش توده‌ای و مردمی با بینش مارکسیستی پیوسته و تکفیر پاپ را به جان خریدند و با عنوان جنبش های الهیات رهایی بخش اقدام به فعالیت کردند.

درواقع می‌خواهم بگویم نفوذ مارکسیسم، جنبش های انقلابی مسلحانه امریکای لاتین، جنبش الهیات رهایی بخش و مطرح شدن رهبرانی چون فیدل کاسترو، چه‌گوارا، عبدالناصر، یاسر عرفات، لومومبا، جرج حبش و... همگی در چگونگی شکل‌گیری افکار جوانان آن دهه و همچنین شهدای بنیانگذار بی‌تأثیر نبوده، بلکه تأثیر به‌سزایی نیز گذاشته بود.

مطلب دیگری که بررسی آن ضروری است، این که جنبش الهیات رهایی بخش و گرایش های مارکسیستی و تفاسیر سوسیالیستی از انجیل‌ها در آن زمان به نوعی توارده همه مکاتب، بخصوص مکاتب الهی و تأثیرپذیری از این ترکیب جدید را به خوبی نشان می‌دهد. این جنبش نه در ایدئولوژی بلکه در متدلوزی به نوعی راهی را برگزید که با آن بتواند تفاسیر توده‌ای و خلقی از آیات داشته و به نفع محرومان فعالیت کند.

در تفاسیر الهیات رهایی بخش عیسی مسیح (ع) که همواره در انجیل یار و یاور بی‌پناهان، فقرا و... بود، بار دیگر از سرمایه‌داری و مرفه‌های بی‌درد جدا شده و به خاستگاه اولیه خود که همانا حمایت از محرومان و رنج‌کشیدگان بود بازگشت.

درواقع با این مقدمه چینی‌ها، می‌خواهم به جوانان میهن عزیزم بگویم که شاید مقایسه شهدای بنیانگذار با رهبران جنبش الهیات رهایی بخش، نه به‌طور تأثیرپذیری مستقیم، بلکه به صورت توارده آنها در مرحله جدید به وجود آمده و نیاز زمانه در مقابله با پدیده‌ای انقلابی نوین به عنوان مارکسیسم در آن زمان و برخورد اجتناب‌ناپذیر با آن، برای بررسی چگونگی شکل‌گیری این گروه‌ها و نهضت‌ها امری مهم باشد که باید به آن توجه کرد.

برخورد با مارکسیسم چه از منظر نفی و یا تأثیرپذیری از آن در مقطع زمانی خودش، امری اجتناب‌ناپذیر بوده و به نوعی همه روشنفکران و درمندان جهان را چه با بینش مذهبی و چه غیرمذهبی به خود جلب کرده بود. ما در ایران نیز با جنبشی به نام نهضت

خداپرستان سوسیالیست روبه‌رو می‌شویم که مرحوم دکتر علی شریعتی و محمد نخشب و دیگران آن را براساس اعتقادات مذهبی خود و نظرات سوسیالیستی پایه‌گذاری کرده بودند. از این رو برخورد با مارکسیسم به‌طور مقابله یا پذیرش بعضی از اصول آن، مسئله اندیشمندان آن زمان بوده و هیچ ارتباطی با شهدای بنیانگذار نداشته است.

منتها مسئله بسیار مهمی که هیچ‌گاه به آن توجه نشده و علت موفقیت جنبش الهیات رهایی بخش در مسیر و سیر تکوینی‌اش بود، که متأسفانه جنبش شهدای بنیانگذار به آن ختم نشد؛ این است که رهبران جنبش الهیات رهایی بخش تا مدت‌ها در رهبری جنبش حضور داشته و ناچار شدند زندگی مخفی و یا مبارزات مسلحانه در پیش گیرند. این امر به آنان این امکان را داد تا با حضور در جامعه و نوشتن مقالات و رسالات به تدوین تدریجی ایده خود پرداخته و با جرح و تعدیل در آن، امکان ادامه راه را برای اعضا فراهم آورند. از این رو با این شرایط؛ همان‌گونه که بعدها مشاهده شد، هیچ‌گونه انحراف یا کودتایی در آن جنبش یا تغییر ایدئولوژی رخ نداد و پای‌بندی اعضای جنبش الهیات به مذهب و همچنین توده محروم پا بر جا مانده، هر چند که با کم‌رنگ شدن ایدئولوژی مارکسیستی و فروپاشی آن، دیدگاه‌های سوسیالیستی و لیبرالی رونق بیشتری پیدا کرده است. نکته قابل توجه این است که این امکان هیچ‌گاه در سازمان با توجه به زندگی مخفی و در نهایت با شهادت زودهنگام بنیانگذاران به وجود نیامد و حتی جزوه‌ها و آثار اولیه نیز هیچ‌گاه امکان بازبینی و جرح و تعدیل نیافته و به علت زندگی اعضا در شرایط سخت و خفقان‌آور سلطنت پهلوی، تکامل کار ایدئولوژیک به معنای گسترده آن صورت نگرفت. خطای ناخواسته دیگر نویسندگان مقاله مربوط می‌شود به گزینه چینی مطالب از کتاب‌ها و مصادره به مطلوب‌هایی که از آفت‌های اولین روزهای انقلاب است. این بهتر بشناسیدها و افشاگری‌های بی‌رویه، مدت‌هاست که منسوخ شده و استفاده‌ابزاری از این روش برای اثبات فرضیه از پیش ساخته؛ آن هم به هر قیمت حتی به قیمت زیر پا گذاشتن آبروی کسانی که جان و مال و هستی خود را در راه آرمان‌های خود گذاشته‌اند نه تنها بد و مذموم و دور از جوانمردی است، بلکه در نزد اهل خرد هم خریداری ندارد.

متأسفانه نویسندگان مقاله بارها با گزینه چینی از کتب مربوط به ادبیات مبارزه، مبادرت به مصادره مطلوب نموده تا فرضیه خود را به هر قیمت ولو گزاف به اثبات برسانند که به شرح ذیل کاملاً دور از صواب است.

در بخش‌های از مقاله آمده که: «اگر مجاهدین خلق، خُلُقِ محمدی (ص) را در تساهل و تسامح، مذاکره با کفار، پذیرش مالکیت، نادیده می‌گرفتند و از کنار پیامبر عبور می‌کردند و سیمای یک مسلمان را تنها در راه حسین آن هم به روایتی که خود می‌خواستند می‌دیدند، ناشی از همین تاریخ‌گرایی بود...»

گذشته از این که تاریخ‌گرایی از خود قرآن کریم استنباط شده که وعده خداوند بوده که اراده کرده تا مستضعفین و ارثان زمین گردند، توجه به این نکته مهم است که هیچ‌گونه عبوری از کنار پیامبر (ص) مدنظر نبوده است. جای بسی تعجب است که نویسندگان مقاله چنانچه

از متن مقاله وی محرز است، وی کتاب راه حسین (ع) شهید احمد رضایی را مطالعه کرده و با گزینه چینی، تنها در فکر اثبات نظرات خود بوده که این امر باعث شده تا حتی چشمان خود را به حقیقت آشکار ببندد که این عمل در امر تحقیق یکی از آفت‌های بزرگ است. حق آن بود که نویسنده مقاله با خواندن کتاب به طور کامل، مطالب را صحیح‌تر بیان می‌کرد، همان‌گونه که از ابتدای کتاب مشخص است، نویسنده آن برای روشن شدن علل واقعه عاشورا مبادرت به بررسی جامعه جاهلی عربستان و سپس جامعه توحیدی زمان پیامبر (ص) و بعد شیخین و ائمه علیهم‌السلام نموده است. در این مسیر نیز حتی به بررسی علل صلح به حق امام حسن (ع) با عنوان ادامه جنبش در عصر تحریف پرداخته و چنین اظهار نظر کرده که «آری سخن از حسن بن علی (ع) است که آماج رگبار ناجوانمردانه‌ترین پیکان‌های زهرآلودی است که بسیاری از آن را دوستان در کمان گذاشته‌اند... دوستان که به علت کمبود دانش و بینش عمیق مذهبی، سیاسی و اجتماعی، میدان استفاده وسیع را برای دشمنی که می‌داند چه می‌خواهد به بار می‌آورد، مسئولند. مثلاً این دوستان، جملگی متفق‌اند صلح امام حسن (ع) به خاطر مصلحت اسلام بود. ولی از آنجاکه غالباً در تفسیر این معنی و تطبیق آن با احوال سیاسی زمان و عمل امام (ع) عاجزند، در نهایت به سرایش مصلحت‌پردازی‌های دشمن می‌لغزند.» بنابراین شواهد، هیچ‌گونه عبوری از کنار پیامبر (ص)، آن‌گونه که نویسنده مقاله در مد نظرش بوده وجود نداشته و این حرف ناصوابی است که به علت عدم شناخت نویسنده مقاله از جامعه اسلامی و شهدای بنیانگذار داشته‌ابراز شده است. چراکه اصولاً شناخت حسین (ع) بدون شناختن پیامبر (ص) میسر نیست. اگر محمد (ص) پیامبر و شارع راه دین اسلام است، حسین (ع) دست‌پرورده او، ناهی از منکر و آمر به معروف آن دین است و سعی بر برگردان آب رفته به جوی دارد. آن پیامبری که برای عامه مردم و همچنین شهدای بنیانگذار مطرح بوده، وجود نازنینی است که می‌گوید حسین (ع) از من است و من از حسین (ع). در مورد تساهل و تسامح پیامبر (ص) که حوزه ابرازش در جاهای مختلف متفاوت بوده، مانع از آن نبوده که پیامبر (ص) خود مشخصاً در میدان نبرد و جهاد شرکت نکنند. این حضور به شیوه‌ای بوده که در وصف آن، مولا علی (ع) فرموده در هنگامه جنگ و شاداید آن ما چون جوجه‌هایی که به دامن مادر خود پناه می‌برند به پیامبر (ص) پناه می‌بریم و یا در مورد رفتار حضرت ختمی مرتبت فرموده‌اند پیامبر مانند برده می‌نشست، با بردگان می‌نشست و غذا می‌خورد؛ یعنی بدون تکلف و ساده‌زیست بود. این پیامبری است که شاید با تصور نویسنده مقاله کاملاً متفاوت باشد. از این رو کافی است برای بهتر شناختن پیامبر و ائمه و یکی بودن سخن و عمل آنها به حکایتی از کتاب منتهی‌الامال درباره پیامبر و دخترگرایی او و حسنین علیهم‌السلام نظر انداخته تا شناخت ما در یک سوئی جهت آنان روشن شود. پیامبر هرگاه به سفر می‌رفتند آخرین کسی را که دیدار می‌کردند فاطمه (س) بود و چون از سفر می‌آمد پیش از همه به دیدار ایشان می‌رفتند و ساعتی نزد ایشان می‌ماندند. در سال‌های ششم و هفتم هجری با پیروزی‌های مسلمانان وضع زندگی همه بهتر شده بود. حتی اصحاب صفه که چند صد نفر

از فقرای مهاجر بودند، سر و سامانی گرفتند. اگر سختی و تنگدستی در خاندان پیامبر از همه بیشتر بود برای آن بود که ایشان هر چه داشتند در راه دستگیری از دیگران خرج می‌کردند و حتی خوراک روزانه خود را به مستحق یا سائل می‌بخشیدند. در این هنگام پیامبر از سفری بازگشته و مانند همیشه به دیدار فاطمه رفته بودند. در خانه حضرت زهرا (س) چیزی تازه به نظر می‌رسید. یک پرده لایق بر در اتاق و دو حلقه سیمین بردست حسنین علیهم‌السلام که کودکان ۳ و ۴ ساله بودند و گوشواره‌ای در گوش حضرت فاطمه. پیامبر با دیدن آنها سخنی نگفته اما زودتر از همیشه از خانه بیرون آمدند و به مسجد رفتند. فاطمه روش پیامبر را از همه بهتر می‌شناخت و سخن او را نگفته می‌شنید. موضوع را در یافت و فوراً گوشواره و دستبند و پرده را برداشته در هم پیچید و به وسیله حسنین علیهم‌السلام به خدمت پیامبر فرستاد و گفت: «دخترت سلام می‌رساند و می‌گوید اینها را در راه خدا بیخش.»

پیامبر روی منبر بودند که حسنین رسیدند و هدیه‌ها را تسلیم ایشان کردند و پیغام را گفتند. حضرت رسول در حضور اصحاب سه بار فرمودند: پدر فاطمه فدایش باد که به رضای خدا کار کرد! آن‌گاه حسنین را بر دامن خود نشانند و به یاران فرمود تا پرده را دو قسمت کرده و زیورها را در هم شکستند و در همان جا بین اهل صفه تقسیم کردند.

این نمونه از رفتار پیامبری است که شهدای بنیانگذار دل بسته او بودند. در مورد «احترام به مولا حسین (ع) و آن را دستاویزی قرار دادن برای عبور از پیامبر» باید گفت که افترا بی‌بند نبوده و در فرهنگ شهدای بنیانگذار جایی نداشته و ندارد، چرا که توجه به حسین (ع) و مهر و دل بستگی به آن حضرت در جان همه حق‌طلبان و در قلب همه شیعیان و برادران اهل سنت در سراسر دنیا بوده و خواهد بود. توجه به مولا حسین (ع) و توجه به شهادت او در فرهنگ شیعه به عنوان مظهر آزادی و آزادگی از جایگاه بالایی برخوردار بوده و کافی است تنها نویسنده مقاله به کتب شیعی و یا اهل سنت از جمله تاریخ طبری نظری افکنده تا حقیقت مطلب برای ایشان روشن شود. دیگر این که احترام و عشق به مولا حسین را ما خود از کودکی آموخته‌ایم. همه به خوبی آگاهی که در رحلت پیامبر و ائمه هیچ‌گاه یا حداقل کمتر رسم بوده که مردم به نوحه‌سرای و سینه‌زنی پرداخته و به تشکیل صف‌های دسته و زنجیرزنی مبادرت کنند و این در حالی است که مردم برای سرور آزادگان و به دلیل خون به ناحق ریخته او، خونی که از هابیل تا او در جریان بوده، برای اعتراض و نشان دادن تأثیر خود با عزاداری مبادرت به تجدید میثاق با این امام همام می‌کنند، بدون این که این عمل عبور از پیامبر یا دیگر ائمه شناخته شده باشد. از این رو نویسنده مقاله؛ در این قسمت نیز به علت عدم آگاهی کافی از فرهنگ شیعه، شهدای بنیانگذار را متهم به عبور از پیامبر نموده و تأسی به مولا حسین را که در اصل متعلق به جامعه شیعه و فرهنگ آن است، منتسب به ایشان دانسته و دستاویزی برای اثبات تئوری خود در مورد ایشان قرار داده که صحیح نیست. کاملاً روشن است که عملکرد شهدای بنیانگذار در این امر براساس فرهنگ شیعه بوده نه چیز دیگر.

این مطالب هر چند طولانی از سر نیک خواهی و جهت روشن شدن موضوع برای نسل جوان بیان شد و امید است که مفید فایده باشد.

دکتر تاج‌الدین ریاضی - تهران



محصول گسست از انصاف!

همان طور که از بیشتر نامه‌ها و اظهار نظرها درباره مطالب نشریه پیداست، بخش ریشه‌یابی ۳۰ خرداد ۶۰ از پرخواننده‌ترین و مفیدترین بخش هاست. تاکنون نیز در این زمینه بحث‌های خوبی مطرح شده است که بسیاری از آنان واقع‌بینانه و منصفانه و بخشی نیز غیرمنصفانه بوده است. البته روشن است که مصاحبه‌شوندگان نشریه، نظرات شخصی خود را بیان کرده‌اند و شما نیز سعی کرده‌اید در حداقل فضایی که در اختیار دارید حرمت آزادی را نگاه داشته و نظرات افراد را در حد امکان منتشر کنید. طبیعی است همان طور که مصاحبه‌شوندگان آزادند نظرات خود را در مورد این موضوع بیان کنند، خوانندگان نشریه نیز حق دارند نظراتشان را به چالش بکشند و نقد کنند. می‌توان گفت در این زمینه نیز تا حدودی حق مطلب را ادا کرده‌اید. من نیز می‌خواهم مطالبی را در مورد گفت و گوی آقای محمد عطریانفر (۳۰ خرداد ۶۰؛ محصول گسست از انصاف، شماره ۴۰) به عرض ایشان و دیگر خوانندگان نشریه برسانم.

آقای عطریانفر ضمن اظهار تأسف برای کشته شدگان سازمان مجاهدین، در عین حال آن وقایع را تأیید ضمنی کرده است که این طرز برخورد ایشان با وقایع تاریخ معاصر و با خط مشی نشریه - که عنوان شده است یکی از اهداف تمرین راهبردی است - بسیار فاصله دارد و مصداق عینی "محصول گسست از انصاف!" است که در زیر چند نمونه را بیان می‌کنم:

۱- ایشان از یک پدیده بسیار مؤثر در ایجاد ۳۰ خرداد چشم پوشی کرده‌اند و آن پدیده خشونت در آن دوران است، اگر چه مجاهدین سرانجام در دام مبارزه مسلحانه افتادند، اما این یک حقیقت خدشه ناپذیر است که مجاهدین تا قبل از ۳۰ خرداد ۶۰، نزدیک به ۱۰۰ کشته و زخمی دادند. در زمانی که هنوز مجاهدین دست به خشونت و حتی مقابله به مثل هم نزنده بودند، هر دفتر سیاسی، میتینگ و اجتماعی را به خون می‌کشیدند: "خشونت طلبی تشکیلات رجوی خود بی‌تأثیر در زمینه‌سازی تقابل و عمل تند و رادیکال نیروهای انقلاب نبود."

۲- عامل دیگری که در به خشونت کشیده شدن وقایع مؤثر بود، ممانعت از ورود حتی یک نفر از مجاهدین به نهادهای قانونی مانند مجلس و ... بود و این کار نیز با روش‌های مختلفی مثل رد صلاحیت‌های گسترده صورت می‌گرفت و این عمل در واقع تکمیل کننده فعالیت "نیروهای انقلاب" مورد نظر آقای عطریانفر بود. ضمن این که ارجاع خوانندگان به تعریف ایشان از غرور نیز خالی از لطف نیست: "غرور یعنی خود را در صدر نشانیدن و دیگران را از صحنه حذف کردن."

۳- در تظاهرات ۳۰ خرداد ۶۰ که حدود چند صد هزار نفر در آن شرکت کرده بودند، هیچ کدام از تظاهرکنندگان مسلح نبودند و به هیچ وجه نمی‌توان از آن تظاهرات به عنوان یک عمل خشونت آمیز یاد کرد. اما از همان شب ۳۰ خرداد که آقای عطریانفر از آن به عنوان "حادثه نه چندان مهم سال ۶۰" یاد می‌کند، اعدام‌های بدون محاکمه و حتی بدون احراز هویت دستگیر شدگان در زندان اوین شروع شد و در

روزهای بعد هم ادامه پیدا کرد که در روزنامه‌های آن ایام نیز منعکس شده است. آقای عطریانفر حتی برای این وقایع از به کار بردن کلمه خونین نیز اکراه دارد و آن را "نسبتاً خونین" می‌داند: "حادثه نه چندان مهم سال ۶۰ از حالت کنترل طبیعی و مسالمت آمیز سیاسی یک بحران محدود، خارج و به یک حادثه نسبتاً خونین تبدیل شد." ۴- اما نکته جالب در سخنان آقای عطریانفر آنجاست که ایشان ضمن این که اعدام‌های پس از خرداد را تأیید می‌کند، برای کشته شدگان متأسف نیز هست، البته ترجیح می‌دهد نظرش را از زبان برخی از صاحب نظران امور امنیت ملی بیان کند: "برخی از صاحب نظران امور امنیت ملی، واکنش روز نخست عوامل حکومتی را از باب محدود سازی، کنترل و ختم قائله، منطقی توجیه می‌کردند. "همچنین عنوان می‌کند: "نیروهای خلاق و جوانی را که می‌توانستند در آینده سازندگی و پیشرفت کشور در حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی و ... نقش آفرین باشند، به ثمن بخش از دست نظام جمهوری اسلامی گرفته و کشور از برکات وجودی آنها محروم شد." اما نمی‌پرسد که چه عاملی آنها را مجبور کرده بود که خود را از برکات وجودی این جوانان "ناآشنا" و "ناآگاه" محروم کنند: "بسیاری از جوانان ناآشنا و کم آگاه بی هیچ پرداخت هزینه‌ای از سوی سازمان به کار حذف کشانده شدند." اما کمی بعد توضیح مختصری در این باره توسط ایشان ارائه می‌شود: "آنها اصلاً مناسب قهرآمیز فیما بین اپوزیسیون غیرقانونی و قدرت حاکم را نمی‌فهمیدند." آقای عطریانفر بعد از این که اعدام‌های پس از ۳۰ خرداد ۶۰ را چندان خونین نمی‌داند، به وقایع سال ۶۷ می‌رسد. ایشان در مورد اعدام‌های سال ۶۷ که پس از عملیات مرصاد صورت گرفت نیز نیازی نمی‌بیند که بگوید کسانی که در آن مقطع در زندان بودند طبیعتاً هیچ ربطی به عملیات نداشتند و بی‌گناه اعدام شدند، اما نظر کارشناسی ایشان چنین است: "در حوادث پس از عملیات مرصاد جوانانی به پای جوخه اعدام رفتند که شوخی شوخی این اعدام را تجربه می‌کردند."

۵- ایشان یکی از دلایل فشار مجاهدین را قبل از روی آوردن آنها به مبارزه قهرآمیز، ماجرای کودتای نوژه و جنگ عنوان می‌کند: "دو فتنه کودتای نوژه و جنگ که قصد براندازی نظام نوپای ایران را داشتند به ما این درس را می‌آموخت که هرگونه حرکتی که ذهن جامعه و رهبران و مردم را از موضوع جنگ و دفاع از ملت و تمامیت ارضی کشور و استقرار نظام باز دارد، به عنوان امری توطئه آمیز تلقی شده که باید با آن به تندی برخورد شود و از صحنه تأثیر گذاری حذف گردد." در این جا کافی است اشاره کنیم که خود مجاهدین قبل از کودتا، اطلاعاتی را که در این باره به دست آورده بودند در اختیار نظام قرار دادند، ضمن این که خود نیز از نیروهای بسیار مؤثر در پیروزی انقلاب و ایجاد خیزش در میان مردم بودند و مقایسه آنها با کودتاچیان که از نظامیان رژیم گذشته بودند، اساساً بی‌معنی است. در مورد جنگ نیز بد نیست به این مطلب اشاره شود که پس از شروع جنگ، بعضی از هواداران و اعضای سازمان که در جبهه‌ها حاضر شده بودند، در همانجا دستگیر و روانه زندان اهواز شدند و معلوم نیست آقای عطریانفر با چه منطقی کودتای نوژه، جنگ و جریان مجاهدین را یک کاسه می‌کند؟

۶- آقای عطریانفر در صحبت‌هایشان به قضیه ورزشگاه امجدیه

نیز اشاره می‌کند و می‌گوید: "در میتینگ معروف مجاهدین در امجدیه مرحوم سید احمد آقا خمینی شرکت می‌کند" و سپس ادامه می‌دهد: "حاج احمد آقایی که امام بعدها شهادت می‌دهد که همه اقدامات و حرکاتش با هماهنگی امام بوده." حاج احمد آقا در مصاحبه با خبرگزاری پارس در روز بعد از قضیه ورزشگاه امجدیه چنین می‌گوید: "خیلی درناک است. واقعاً چه باید کرد؟ آخر مگر وزارت کشور اجازه نداده است؟ چطور اگر مثلاً به نماز جمعه حمله بشود، فوراً شناسایی می‌شود و می‌دانید چه کسانی هستند و منزلشان کجاست و چندگر به هم در منزلشان هست و یکی از آنها هم دم دارد، ولی یک واقعه به این مهمی و درد آوری و شرم و خجالت آوری را اگر تحت تعقیب قرار دهند ممکن است تحریک احساسات بشود؟ حزب فقط حزب الله اگر معنایش زدن است، که آبروی الله را بردند، مرگ بر این تفکر. برادران پاسدار به جای تیراندازی، همه کوشش خودشان را در دستگیری سران حزب اللهی که آبروی اسلام و مسلمین و الله را برده‌اند بنمایند." و آیت الله خمینی در سخنرانی مورخ ۴ تیر ۵۹ در دیدار با اعضای شورای اسلامی کارگران چنین می‌گوید: "می‌بینیم که یک بساطی در امجدیه پیش می‌آید، یک فائله درست می‌شود... و بعضی از اشخاصی که با من هم مربوط هستند، اینها هم ملتفت نیستند که مسائل عمیق چیست؟ خیال می‌کنند که مسئله چماقدار است و تظاهرکننده. مسئله این است؟ نه، مسئله این نیست. این یک ظاهری است برای آشوب درست کردن. مسئله عمق دارد. مسئله آمریکاست." ۷- در جای دیگری آقای عطریانفر ریشه همه مشکلات و مصیبت‌ها را تشخیص داده و آن را به گردن اشخاصی مثل... می‌اندازد: "مشکل و مصیبت این بوده که شخصی مثل... هیچ‌گاه تشخیص نمی‌داد که آن دختر و پسر ۱۶ ساله که در میدان فردوسی دستگیر شده، قربانی چه مظالمی شده است؟" و باز هم طبع معمول اشاره‌ای نمی‌کند به این که "شخصی مثل... را چه کسانی بر مصدر کار گذاشته‌اند؟ به هر حال نکات زیادی در صحبت‌های ایشان هست که جای تأمل، نقد و بررسی بیشتر دارد، ولی به همین مقدار بسنده می‌کنم.

مجید بهمن



نامه به آقای برژینسکی

جناب آقای برژینسکی! جالب است از زبان شما می‌شنویم کار دموکراسی‌ها به جایی رسیده که برای مبارزه با تروریسم - که حیات یا به قول آقای بوش ارزش‌های دموکراتیک و روش زندگی‌شان را تهدید می‌کند - مجبورند با زیر پا گذاشتن موازین اخلاقی برای بسیج مردم کشورشان حول محور جنگ با تروریسم - که بهتر است گفته شود مبارزه با تروریسم - به دروغ متوسل شوند. آقای برژینسکی! دموکراسی‌ها که قرار بود قهرمان پرور باشند چه شده که امروزه مشی ترساندن که مختص دوران کودکی و جوامع ابتدایی است را در رقابت با مشی گفت و گو و دیالوگ که مختص انسان‌های والا مقام و جوامع رشد یافته است در پیش گرفته‌اند. اگر به دنبال جوابی باشیم که چرا جامعه آمریکا به این وضعیت رسیده و بپذیریم که علت آن نتیجه تلاش، کوشش و انفعال جمعی است و حق است، و قبول کنیم کم هزینه‌ترین و کوتاه‌ترین راه برای

رسیدن به استراتژی هم سو با نظام خلقت و طبیعت - که هزینه رشد و توسعه را در این جهان رقابتی کمتر کرده و زمینه بقا را فراهم می‌کند - این است که هر شخص یا گروه و حزب و دسته‌ای مجموعه اعمال، رفتار، کردار و گفتارش را باید در شکل دهی به وضعیت موجود مورد نقد و آنالیز قرار دهد. در این راستاست که می‌توان به مبنایی برای تصحیح و اصلاح امور رسید. در دو مقاله "ترور شخصیت در نتیجه جنگ علیه ترور (واشنگتن پست، ۲۵ مارس ۲۰۰۷، برگردان: چشم انداز ایران، شماره ۴۳) و مانیفستی برای رئیس‌جمهور آینده (دیوید ایگناتیوس، واشنگتن پست، ۱۴ مارس ۲۰۰۷، برگردان: چشم انداز ایران، شماره ۴۳) (تولیحاً از قول شما برای برون رفت از وضعیت موجود موضوع و مبحثی به نام فرصت دوم مطرح شده است؛ در آنجا گفته‌اید که جورج بوش سعی کرده با گسترش فرهنگ ترس زمینه ذهنی‌ای در مردم آمریکا ایجاد کند که خطر تروریسم را درک کنند. به عبارتی از اینکه بوش این ترس را خمیرمایه استراتژی بسیج مردم آمریکا برای جنگ با تروریسم مورد استفاده قرار داده، انتقاد کرده‌اید و به درستی استدلال کرده‌اید این پدیده ترس در این جهان رقابتی ممکن است موجب فروپاشی و اضمحلال آمریکا از درون شود.

با توجه به ظهور، اوج‌گیری و فروپاشی امپراتوری‌ها در حوزه‌های تمدنی مختلف می‌توان نتیجه‌گرفت احساس خطر شما در رابطه با فروپاشی آمریکا در این جهان رقابتی منطقی است. برای نمونه؛ امریکایی‌هایی که به خدا اعتقاد دارند در رقابت با شوروی [به ظاهر] بی‌خدا برای بقا پیروز شدند یعنی مشی جهت دار بر مشی به ظاهر بی‌جهت پیروز شد، بنابراین می‌توان نتیجه‌گرفت همین آمریکا ممکن است در رقابت با کشورهای که خدا را بهتر از آنها می‌شناسند و به خدا نزدیک‌تر شده‌اند، نتوانند دوام بیاورد. البته این احساس خطر جناب‌عالی را اگر به کل دموکراسی‌ها تعمیم دهیم واقعی‌تر است. به نظر من این اشکال از حذف خدا از معادلات روزمره و یا بهتر است گفته شود نشناختن خدا و دور شدن از او سرچشمه می‌گیرد. جناب‌عالی برای اینکه مردم آمریکا نترسند، بحث خودتان را تحت عنوان فرصت دوم مطرح کرده‌اید که در جای خودش ارزشمند است اما در کتب الهی بحث فرصت دوم این‌گونه مطرح شده: وقتی که انسان مشی آموزش، دیالوگ و گفت و گو را کنارگذارد خداوند از سر لطف برای درک حق و حقیقت راه دوم یا فرصت دومی هم در اختیار بشر قرار داده که همانا فریب خوردن است که پرهزینه است و این مشی طبیعی است و اگر نتیجه‌اش با یک خود-انتقادی در فکر، زبان و عمل توأم شود، مؤفق است. به عبارتی اگر بوش ناآگاهانه برای دفع خطر تروریسم بر اساس استراتژی فریب دادن و ترساندن، مردم آمریکا را بسیج کرده بر او ایرادی وارد نیست بلکه ایراد بر مدیران دموکراسی‌ها وارد است که چگونه جوامعشان را به این نقطه رسانده‌اند. می‌توان گفت شما از منظری به بوش انتقاد می‌کنید که آگاهانه سعی کرده مردم آمریکا را برای مبارزه با تروریسم بسیج کند. این انتقاد بیشتر بر خود شما و حزب شما وارد است که چرا نتوانسته‌اید با آموزش، بر آگاهی‌های مردم حداقل در درون جامعه آمریکا بیفزایید تا مشی مدارا و صبر و تحمل و گفت و گو را در جامعه آمریکا به گونه‌ای نهادینه کنید تا در رقابت با مشی فریب

دادن و ترساندن برای مردم کشورتان جذاب تر باشد، یعنی بهتر بود شما قبل از اینکه حزب جمهوری خواه را مورد انتقاد قرار دهید عملکرد حزب خودتان را در رساندن آمریکا به این نقطه آنالیز می کردید و اگر حزب جمهوری خواه ناآگاهانه با گسترش فرهنگ ترس، مردم را حول محور مبارزه با تروریسم بسیج کرده، در شرایطی می تواند جزو حسنات آن حزب باشد.

به هر حال اگر بپذیریم آنچه اتفاق می افتد حق است و پایداری تعادل، دوام و بقای حق (هستی) بر پایه عدل است و حرکت جهان به سمت وحدت می باشد، در آن صورت می توان گفت اگر نیت آقای بوش خیر بوده و عملش همسو با نظام خلقت و طبیعت باشد سرعت و شتاب او برای رسیدن به حق بیشتر می شود و اگر عمل بوش ناهمسو با نظام خلقت و طبیعت باشد جهت گیری اش تصحیح می شود و اگر در مسیر غلط سماجت کند هلاک و نابود می شود.

حسین عرب پور - تهران



انسان ها در مجموع یک دست اند

مقاله "نبردی برای ارزش های جهانی" تونی بلر را در نشریه شماره ۴۲ و همچنین پاسخ دکتر محمد یلیانی را در همان شماره خواندم. البته در خود آن بضاعت علمی را نمی بینم در مقابل آقای دکتر به پاسخ گویی برایم اما به عنوان فردی علاقمند به مسائل اجتماعی و سیاسی سعی می کنم که حقایق را دریابم. به نظر من صداقت و نیت بشردوستانه در مقاله آقای بلر به چشم می خورد و جوابیه آقای دکتر یلیانی دارای کلی گویی هایی است که اساس آن به ویژگی های مقاله ربطی ندارد. آقای دکتر یلیانی از جنگ های صلیبی که پاپ های بخشنده باعث آن شده و از قتل عام ساکنان مسلمان - یهودی و... نخست وزیر انگلستان را به باد انتقاد گرفته و او را متهم نموده که آگاهانه و مزورانه برای فریب افکار عمومی تلاش می نماید، در حالی که آقای بلر به این مسائل به صراحت اعتراف دارد و ریشه های آن را در دهه ها استعمار، اجحاف و تهاجم سیاسی غرب در جهان اسلام و عرب می داند. آقای دکتر باید این نکته در نظر داشته باشند که ملت انگلیس با آن سابقه فرهنگی و بینش اجتماعی و سیاسی که دارد و رهبران سیاسی آنها در زیر زره بین دیدشان و احزابشان موشکافی می شوند، بنابراین شخصیت های منفی در چنین فرهنگی نمی توانند جایی داشته باشند. آقای بلر ریشه های ادیان ابراهیمی را یکی می داند. هر کسی تاریخ ادیان را بررسی کند این مسائل را به خوبی درک می کند. به نظر من در این مورد اغراقی نداشته اند... من معتقدم که انسان ها در مجموع یک دست هستند، یعنی تفاوت بارزی بین آمریکایی و انگلیسی و یک ایرانی وجود ندارد، آن چیزی که رفتارهای اجتماعی ما را رقم می زند شرایط اجتماعی است که در آن زندگی می کنیم...
د. ناصر



یاد خیر از "آیه الحق" آیت الله طالقانی

امیدوارم همواره بتوانم در تبیین حقایق و وقایع و شناساندن روندگان و پویندگان راه باشید. سال هاست که با نشریه آشنا هستم و چشم انداز تنها نشریه ای است که می خوانم و می پسندم و به دیگران هم توصیه می کنم که بخوانند...

زمانی چهره ها جاذبه داشت، در کمون کوچک زندان وکیل آباد که هنوز باور نمی کنم آنچه گذشت و نمی توانم بپذیرم ولی جزو وقایع اتفاقیه بود. آنانی که شهادت را برگزیدند، درخشش آنان در آفاق، گسترده تر از آن است که بتوان نادیده عبور کرد؛ هر چند کسانی هستند که می خواهند نبینند.

مهر آیت الله طالقانی بدو راه با یکی دو سوره کوتاه پرتوی از قرآن تصادفاً آغاز شد، همان ها مرا تقویت کردند، آن گونه که هنوز در من پر تیش و زنده است. هر روز بیشتر از پیش به ایشان و اندیشه اش احساس نیاز می شود. حرفه ام لوله کشی است در دو دستم آچار فرانسه، گیره و... است نه قلم؛ هر چند کاغذی به دستم داده اند که مثلاً کارشناسی علوم تربیتی دارم و زمانی هم میزی به عنوان اسباب بازی محل کارم بود و الان از هر دو راحتم. گاهی با خود زمزمه ای دارم از فراق و گرنه نه شاعرم و نه نویسنده؛ به هر حال حیفم آمد که این چند خط را که بر سبیل عشق نوشته ام برای شما که در باور من شاگردان آقای طالقانی هستید نفرستم. آرزوی توفیقات روزافزون و همه فهم بودن مطالب نشریه را از درگاه احدیت دارم.

الا پوینده آیات قرآن	الا جوینده مرآت یزدان
ز آیات عظیم ایزد پاک	نمایان شد در این دوره به این خاک
پسندیده به درگاه خدایی	ستوده گشته در اوج جدایی
به طور ایمن او ماؤا نموده	دل و جان را به خود شیدا نموده
جناب مستطاب طالقانی	از الطاف نهان لا مکانی
ابوذر بود و مالک ^(۱) در زمانه	برای عارف و عامی نشانه
امید واقفان کوله بر دوش	پناه عاشقان باز آغوش
یدالله شب دیجور و تاریک	شکافنده ره پر پیچ بار یک
چراغ رهنما در شام ظلمت	نگهبان حصار دین رحمت
امام سنگر و حصن هدایت	درایت را روایت تا نهایت
از او شد درایت نهضت ^(۲) نمودار	به دوش پاکبازان سبکبار
شدا و هدهد هدایتگر به این راه	نه بلکه خود شده سیمرخ درگاه
ز تئلیث ^(۳) عناصر وحدتی ساخت	به بام معرفت آورد و پرداخت
فروزان مشعل رزم و شهادت	ز پیر رهنمای با شهامت
تمام رهنوردان طریقت	در آفاق نگاهش یک حقیقت
طلوع صد ستاره در شب تار	شد از گردونه فکرش پدیدار
که هر یک همچو خورشید سمایند	در این وادی نشان کبر یابند
طریق حق به ذرات وجودش	ملائک را فکنده در سجودش
چو در عشق مقدس او فنا شد	به هر گونه شکنجه آشنا شد
گاهی تبعید و گاهی بود در بند	زر و تزویر و زور او را نیفکند
زیک چله چو موسی شد به میقات	ز دیگر همچو عیسی بر سماوات

رموز جانشینی خداوند
تجلی گاه وحدتخانه هو
مدادش برتر از خون شهیدان
کمالش پرتو قرآن احمد
امام جمعه دوران حرکت
فرو بارید بر جان های مردم
نفاق و کفر و شرک از او ریمده
به شورا حاکمیت را جلا داد
سفارش کرد مردم را به شورا
نه شورایی که باشد انتصابی
بود سرمایه اش تخدیر مردم
اگر شورای او ایجاد می شد
ره شایسته سالاری همان است
دریغ آن سرو شیدایی او
دریغ طالبانی یار قرآن
خوشا آنان که چون او مردراندند
خوشا آن کس که او را پیرگیرد
کشد نفس بهیمی را به زنجیر
الهای خداوند جهاندار
هزاران همچو فریادندگمراه
هدایت کن به راهی جاودانی

هویداگشته در او بی کم و چند
بسامست می خمخانه او
جمالش تایش نور محمد (ص)
که با هر خطبه اش باران برکت
قلوب تیره می شد در تلاطم
به این پهناوری دیده که دیده؟
ره تثبیت مردم را صفا داد
که در هم کوبد استبداد آرا
ندارد ریشه و برگ حسابی
گزد یکسر خلاق را چو کزدم
ره صد ساله نوبنیاد می شد
که دست حق میان مردمان است
روا باشد به ما افسوس و کوکو
صفابخش وجود و مرد ایمان
به ملک معرفت خود پادشاهند
بدون شک به میدان شیرگیرد
کشد شیر هوی را خوار و پا زیر
وکیل مؤمنان نیک کردار
اسیر نفس زشت و شوم کج خواه
ز لطف خود به حق طالبانی

پی نوشت ها:

- ۱- ابودر غفاری و مالک اشتر دو یار حق بودند که امام خمینی (ره) هر دو را در آقای طالبانی می دیدند.
 - ۲- منظور نهضت آزادی است.
 - ۳- عزم، جسم و جان
- ادیب نیشابوری (فریاد) - نیشابور**
چشم انداز ایران: ۱۹ شهریور سالروز رحلت آیت الله طالبانی است که یادش گرامی و روحش شاد.



عبرت ها فراوان اما عبرت گیرندگان اندک

الف - در مورد سلسله گفت و گوهای ۳۰ خرداد ۶۰ چند نکته قابل توجه است:

- ۱- چرا با وجود آنکه بسیاری از نیروهای دلسوز، فعال و آگاه بر لزوم اعطای برخی پست ها و مناصب به مجاهدین خلق - حتی زمینه ایجاد کردن برای ورود برخی از نیروهای آنان به مجلس و موارد مشابه تأکید داشتند - جریانی با این امر مخالفت می ورزد؟ این جریان چه گروهی بوده و با چه پشتوانه ای و دیدگاهی توانست این امر را به پیش برد؟ آیا این جریان هدفمند و به اصطلاح سیستماتیک عمل می کرد؟
- ۲- چرا با وجود آنکه بسیاری از افراد و نیروهای مجاهدین خلق بخصوص سران آنها را از درگیری خشونت بار و اقدام مسلحانه علیه حکومت بر حذر می داشتند، آنان با چه تحلیلی و با کدام منطق

و پشتوانه چنین اقدام نابخردانه و مصیبت باری را صورت دادند که هنوز پس از سال ها ملت تاوان آن را می دهد؟ آیا ممکن است دست های مرموزی در کار باشد؟ هر چند شاید عده ای بگویند توهم توطئه است، ولی آیا به راستی نباید در این امر اندیشید؟ امروز هر نوع اقدامی در زمینه ۳۰ خرداد ۶۰ بخصوص اقدام ارزنده چشم انداز ایران در نقد و بررسی و واکاوی دقیق این واقعه که در نوع خود بی نظیر است، با پرسش های زیادی رو برو است. ای کاش نهایت استفاده را ببریم و عبرت های لازم را بگیریم که "عبرت ها فراوان اما عبرت گیرندگان اندک هستند."

- ب - پیشنهاد می کنم مباحث پیرامون شوراها و نقش و جایگاه و کارکرد آن را در نشریه ادامه دهید.**
- ج - مسائل مربوط به صنعت نفت و حواشی پیرامون آن را در هر شماره چاپ کنید.**
- د - دو بخش "ایران در آینه مطبوعات جهان" و "واژه نامه سیاسی" در نوع خود جالب است، امید که تداوم داشته و پر بارتر شود.**
- ه - درباره قومیت ها و اقلیت ها نیز در نشریه بنویسید.**
- م. هاشمی - قاین**



از حجم مقالات سنگین بکاهید

از حجم مطالب نشریه بکاهید؛ بخصوص مقاله های سنگین و تخصصی و به نشریه چهره ای همگانی تر بدهید. با سپاس

محمدی راد - بروجرد



خوب و عقلانی بنویسید

من از شهر اهواز غیور خدمتتان این نامه را می فرستم. از شما به خاطر انتشار دو ماهنامه وزین و پر محتوا، که با تمام مشقات به دست هم میهنان عزیز می رسانید تشکر می نمایم. بزرگوار بنویسید و به مردم این سرزمین که مالکان حقیقی این سرزمین هستند، اهمیت و ارزش وطن و میهن را با تمام وضوح به تصویر بکشید تا روح پدران ما که در دنیای ابدی نگرانمان هستند، آرامش داشته باشد و دعای خیر گذشتگان همیشه بدرقه راهمان باشد. عزیزان بنویسید و عقلانی بنویسید، اما بد ننویسید که بدی، بدی زاید و خوبی را از میان می برد.

م. بختیاری



درباره مسائل فرهنگی و هنری نیز بنویسید

ناز قلم های آنانی که راز گل سرخ را بی پرده به ابهام چناران پیاده رو رزانی داشتند و با اجاق شقایق، نخوت سرمای سکوت زمستان هر روز شهر را، گرمایی آن چنان بخشیدند.

از دست اندرکاران نشریه خواهشمندم در مورد بستری که هم اکنون برای فعالیت های فرهنگی و هنری در جامعه پدید آمده و به نظر می رسد فضای آثار هنری را محدود کرده، نیز تحلیلی جامع داشته باشند.



درباره تاریخ ۳۵ ساله اخیر بنویسید

امیدوارم در این راهی که در پیش گرفته‌اید موفق باشید و بتوانید حقایق ناگفته و یا کم‌گفته تاریخ معاصر ایران بخصوص تاریخ ۳۵ ساله اخیر را به طور شفاف برای نسل جوان و نسل‌های قدیمی که در زیر سایه تبلیغات و نبودن افراد دلسوز، فکرها و ایمانشان پراز تحریف و حرف‌های نادرست است، بنویسید.

۰۰ داودی - امریکا



نامه‌ای از یک روشندل

من از دو چشم نابینا می‌باشم و علاقه زیادی به مسائل سیاسی و مذهبی دارم و پیگیر این گونه مسائل هستم. نشریه چشم‌انداز ایران را می‌خوانم البته زحمت خواندن آن بر دوش دوستانم می‌باشد. چشمه جوشنده معرفتی که شما گشودید جمع تشنه‌ای را سیراب می‌کند. از زحمات شما کمال تشکر را دارم.

محمد رضا. ع - ساری



می‌خواهم راهم را انتخاب کنم اما ...

من از خوانندگان دو ماهنامه پر بار نشریه چشم‌انداز ایران هستم، همیشه سعی می‌کنم که مطالب نشریه و نوشته‌های آقای میثمی را بخوانم ...

امروز تشخیص دادن خیلی سخت شده است. گفته می‌شود ما حامی ملت مسلمان هستیم اما می‌بینیم که گزینشی برخورد می‌شود؛ مگر ملت قره‌باغ مسلمان نیست؟ چرا فقط فلسطین را عمده می‌کنیم؟ شاید این مسئله برای برخی مهم نباشد اما برای من که می‌خواهم راهم را انتخاب کنم، این مسائل مهم است.

رضا. ع - تهران



مجلس ششم و اراده ملت

دو ماهنامه "چشم‌انداز ایران" را به طور کامل چند بار مطالعه می‌کنم و از مقاله‌های آن بهره می‌برم، ای کاش بتوانید نشریه را به صورت ماهنامه چاپ کنید ...

حضور قابل توجه و بی سابقه مردم و نظارت آنها در صحنه انتخابات مجلس شورای اسلامی بویژه مجلس ششم سبب شد که مردم بار دیگر بارای دادن به قانون‌گرایی و مخالفت با انحصار پی به اراده خود ببرند و افراد نخبه و خبره را روانه مجلس ششم نمایند و اراده ملت منجر به تشکیل مجلسی مستقل و آزاد شد. امید است در اسفند ماه سال ۱۳۸۶ ملت ایران اسلامی یک بار دیگر اراده خود را به مرحله اجرا گذارده و با حضور پرشور خود نگذارند افراط‌گرایان وارد مجلس شوند.

ع. مفتی الشیعه - قم



شما هم مقصرد

آقای میثمی! نمی‌دانم چه بگویم؛ دیگر از همه چیز خسته شده‌ام، از همه گروه‌ها و ایسم‌ها اعم از چپ و راست و ... مایی که مثلاً

تحصیل کرده هستیم و کار داریم این گونه هستیم چه برسد به دیگران. به سر ما چه آمده که اینگونه خنثی و بی تفاوت شده‌ایم. مریخ‌شید، ولی من در این مسائل نسل شما را مقصر می‌دانم؛ شما هم مقصرد آقای میثمی!

ساسان. ۰



نخبه‌کشی یا سهراب‌کشی؟!

در شاهنامه چنین آمده: زمانی که سهراب در نوجوانی یلی شده و هم‌اوردی ندارد و هیچ‌کس را توان رویارویی با او نیست، به دنبال این است که پدر خود را بشناسد و به دنبال اصل و نژاد خود است که این یلی و پهلوانی را از چه کسی به ارث برده است؛ چرا که چنین نژادی را در محیط خود نمی‌بیند. به مادرش اعتراض می‌کند که پدر من کیست و مادر به ناچار به او جواب می‌دهد. سهراب به فکر پدر می‌افتد که به سراغ او برود و او را بیابد. آرزویش رسیدن به پدر است. او در سر دارد که پدر را به حکومت ایران بنشانند و خود بر توران. لشکری را فراهم می‌کند و با حمایت پدر بزرگش شاه سمنگان و پادشاه توران به سوی ایران حرکت می‌کند. چنین می‌توان حدس زد که افراسیاب در باطن چنین می‌خواهد که برای رهایی از تهمتن ایران، این بهترین فرصت است که هر کدام از این پدر و فرزند کشته شوند، به نفع حکومت اوست، شاید کمک او به سهراب در جنگ با رستم به همین دلیل بود. آنچه در این جا پنهان است و جای سؤال این است که چرا مادر سهراب او را در یافتن پدر و شناختن این دو با هم کاری نمی‌کند، این که پیامی به رستم بفرستد و بگوید آن کس که به جنگ ایران آمده سهراب فرزندت است !!

سهراب از سرداران ترک و ایرانی نشانی پدر را می‌پرسد، و آنها نشانی همه بزرگان لشکر را می‌گویند الا رستم؛ به این دلیل که مبادا به رستم گزند می‌رسد. در نبرد میان رستم و سهراب هر دو به هم شک می‌کنند. رستم شک بر این دارد چنین یلی باید از نژاد او باید باشد و با خود می‌گوید که سهراب هنوز نوجوان است و چنین مرد جنگ و تهمتن نشده است و در بین سردارانش از رشادت سهراب می‌گوید.

آن زمان رسم بر این بود که قبل از نبرد هر دو طرف از نژاد و بزرگی خود و دلاوری و جنگاوری و هویت خود می‌گفتند؛ چرا این جا هر دو سکوت می‌کنند، آیا فردوسی عمداً چنین خواسته و رمز و راز این پسرکشی را نهان کرده؟ چرا رفتار خردمندان در این جا پنهان است؟ رستمی که نماد جوانمردی و خرد است، نبردهای زیادی انجام داده و پیروز شده، با خردمندی و زور بازو از هفت خوان گذشته و ... چرا در این جا چنین می‌کند و هیچ پرسش و سخنی به میان نمی‌آورد؟ چرا در این جا خرد هیچ کاره است؟! تمام شرایط دست به دست هم می‌دهد تا سهراب به دست پدرش کشته شود. آنچه در این میان ناپیدا است جایگاه خرد است. فردوسی که رستم را به اوج کمال انسانیت و به قله جوانمردی می‌رساند، چرا در مقابل پرسش چنین رفتاری را روا می‌دارد؟ آیا از بزرگی چون رستم چنین کاری برمی‌آید؟ آیا نشانی از کارکرد خرد و بی‌خردی نیست؟ فردوسی که به رستم را این همه بها داده و بزرگش کرده و هر کجا که تاج و تخت

شاهی به خطر افتاده، این رستم بوده که نجات دهنده مردم ایران بوده، چرا پسرکشی را بر او داشته؟ خاستگاه فردوسی از این داستان چه می‌تواند باشد؟ آیا می‌توان به جای فردوسی نتیجه‌گیری کرد؟ انگیزه و ذهنیتی که فردوسی را بر آن داشته تا چنین خردمندی بیافریند و از چنین خردمندی چنان رفتاری سرزند که خوانندگان داستان را انگشت به دهان و متعجب کند، چه بوده؟ آیا ما خود می‌پروانیم و خود نابود می‌کنیم؟ آیا رستم نمی‌توانست قبل از کشتن سهراب نشانی را که به تهمینه داده بود - که اگر فرزندشان دختر بود برگیسوی او و اگر پسر بود بر بازوی او ببندد - را جویا شود؟ چرا پادشاه ایران از دادن نوشدارو به رستم خودداری می‌کند، با اینکه تاج و تخت خود را مدیون زور بازوی او بود؟ به خاطر این که سهراب در میدان نبرد ادب را رعایت نکرده بود. آیا رستم نمی‌توانست از سهراب نژادش را سؤال کند، سهرابی که اسبش هم باید از نژاد اسب رستم باشد، یعنی اسبی غیر از نژاد رخس توان سوار کردن سهراب را ندارد! ... بعد از کشتن سهراب نوشدارو و آن همه مویه و زاری و افسوس و پشیمانی چه سودی دارد؟ آیا شاهنامه برگردانی از رفتار ما ایرانی‌هاست؟ آیا نخبه‌کشی همان سهراب‌کشی نیست؟ یا تحلیل‌های دیگری وجود دارد؟

الف. پاشا زانوس - چالوس

چشم انداز ایران: از جامعه‌شناسان و تحلیل‌گران بویژه آقای دکتر علی رضا قلی می‌خواهیم که به سؤال‌های این خواننده نشریه پاسخ دهند.



پیامدهای نرخ بهره بانکی

"کاهش نرخ سود بانکی با کاهش هزینه‌های تولید و گسترش و توسعه فعالیت‌های تولیدی، زمینه ایجاد اشتغال را فراهم می‌کند." (جواد فرش باف، معاون سیاستگذاری‌های وزارت کار، روزنامه کار و کارگر، ۱۰/۳/۸۶)

۱- کاهش نرخ سود بانکی: همان‌طور که معاون وزیر کار گفتند کاهش نرخ سود بانکی باعث رونق تولید و به دنبال آن باعث اشتغال بیشتر می‌شود، زیرا به علت پایین آمدن هزینه تولید کالا در بازار می‌تواند بهتر با کالاهای دیگر رقابت کند و نیز به علت ارزان تر تمام شدن کالاها رقابت جهانی آن بهتر می‌تواند شکل بگیرد و صادرات می‌تواند رونق بگیرد. تحقق دیدگاه فوق وقتی می‌تواند عملی شود که یک مملکت از جمله جمهوری اسلامی ایران، اقتصادش بر پایه تولید بچرخد نه بر اساس مصرف، دلالتی و واردات.

۲- بهترین کار دولت: قبل از هر چیز لازم است دولت و حکومت - تمام ارگان‌ها و نهادهای نظامی و غیرنظامی، رهبران از بالاترین تا پایین‌ترین، مسئولان امنیتی و غیرامنیتی، مراکز تولیدی، بخش خصوصی، بخش تعاونی، بازار، تجار، کسبه و ... - مملکت وارداتی و دلال و مصرفی را به طرف مملکت تولیدی ببرد و گرنه کاهش نرخ سود فقط به نفع وارداتی‌ها، قاچاقچیان و دلالان دولتی و بخش خصوصی غیرتولیدی و دلال تمام خواهد شد.

۳- وام‌گیرندگان چه کسانی هستند؟: وام‌گیرندگان از بانک‌های

دولتی - بیت‌المال - عمدتاً مگر بازاریان دولتی و تجار دولتی (وزارت بازرگانی و وزارتخانه‌هایی که فقط کارشان واردات است.) و تجار بخش خصوصی و واردکنندگان و قاچاقچیان شکر، برنج، میوه، مرغ (روزنامه آفتاب یزد. ۱۲/۳/۸۶)، آهن، لوازم خانگی، پارچه، ماشین سواری و ... نیستند.

"تصویب پرداخت ۲۴ میلیارد دلاری تسهیلات از حساب ذخیره ارزی به بخش خصوصی" (دکتر شبیانی، رئیس بانک مرکزی، روزنامه کار و کارگر و شرق ۷/۳/۸۵)؛ آن وقت برای دکتر شبیانی نوشتن ایرادی ندارد که به بخش خصوصی وام بدهید ولی باید معلوم شود به تولیدکنندگان بخش خصوصی وام می‌دهید، یا به دلالان و قاچاقچیان بخش خصوصی و بخش دولتی (در لباس بخش خصوصی). در اینجا به دولت توصیه می‌کنم که ایرادی ندارد بهره بانکی را کاهش دادید، دستتان درد نکند، ولی مگر عمده‌وام‌ها - بیش از ۸۰ درصد - به دلالان و وارداتی‌ها داده نمی‌شود، یعنی میلیارد دلار (نه ریال و نه تومان بلکه دلار) به جیب آنها ریخته نشده و نمی‌شود؛ در نتیجه چاق‌ها چاق‌تر و لاغر‌ها لاغرتر شده‌اند و می‌شوند و میلیارد‌های فوق در بانک‌های ترکیه، دوبی، سوئیس، انگلیس و آمریکا جا خوش کرده‌اند.

۴- نتیجه کاهش نرخ بهره بانکی در سال ۸۵: بهتر است آقای دکتر احمدی نژاد، آقای فرش باف، آقای شبیانی و ... دستاوردهای کاهش نرخ سال گذشته - ۱۴ درصد بانک‌های دولتی و ۱۷ درصد بانک‌های خصوصی - از جمله افزایش اشتغال را به مردم گزارش کنند؛ آن وقت معلوم می‌شود چه کسانی و چه خطی از این کاهش سود میلیاردی برده‌اند، چه کسانی به فقر افتاده‌اند و آیا در رشد و توسعه اقتصادی ایران تأثیری داشته است؟

۵- بهره ۱۲ درصدی بانک‌های دولتی، ۳۲ درصدی و ۵۰ درصدی بخش خصوصی: آقای دکتر احمدی نژاد در سفر اخیر خود به اصفهان گفته‌اند که بخش خصوصی و باندهای بخش خصوصی ۳۲ درصد بهره از مردم می‌گیرند (۵/۳/۸۶) و حیدر مستخدمین حسینی، معاون وزیر اقتصاد و دارایی دولت آقای خاتمی گفته "نرخ بهره در بازار آزاد ۴۵ تا ۵۰ درصد است." (روزنامه اعتماد، ۸/۳/۸۶)

در ضمن شنیده شده است که بعضی از بانک‌های دولتی از جمله بانک کشاورزی به جای وام دادن به مردم پول‌هایشان را به بانک خصوصی (بانک اقتصاد نوین و یا بانک کار آفرین) می‌دهند و بیش از ۱۴ درصد بهره دریافت می‌کنند!

نتیجه منطقی این که میلیاردها دلار پول بیت‌المال به جیب عده‌ای در بخش خصوصی بازار، قاچاقچیان کالا و ارز و ... سرازیر می‌شود و از آنجا به دوبی، شارجه، آمریکا، انگلیس و ... روان می‌شود.

۶- بنگاه‌های خیریه: "ظاهراً باید بانک‌ها را بنگاه‌های خیریه‌ای خواند که قرار است تا شعارهای رئیس دولت را تحقق بخشند." (اعتماد ملی، ۶/۳/۸۶) البته اگر منظور اعتماد ملی بنگاه‌های خیریه برای فقرا باشد اشتباه می‌کند.

سهراب‌نیا - تهران



ازدواج موقت

تحولات کنونی، اکنون بر محور سنت‌گرایی و نوگرایی استوار است که اگر بر آن وضعیت جهانی، نقش حساس ایران در منطقه و رقابت سنتی انگلستان و امریکا در کشورهای نفت خیز را هم اضافه کنیم، در برابرمان منظره کامل تری قرار می‌گیرد، منظره‌ای که بحث را تا چالش‌های تاریخی ارتقا می‌دهد و آرایش قوای اجتماعی، نقش اصلی را دارد.

چالش نوین در جامعه ایران در فاصله زندگی میان اقشار پایینی جامعه که عمدتاً مزد بگیران، کارگران، کشاورزان هستند با افرادی که کوشش خواهند کرد پیوند خود را با سرمایه داری جهانی تقویت کنند، است. اگر از این عمق فاصله گرفته و بخواهیم به صحنه سیاسی بازگردیم، واقعیت‌هایی را در برابر ما قرار می‌دهند: سنت‌گرایان و نوگرایان، اکنون پیرامون دو سنگر سامان یافته‌اند که هر دو سنگر به دلایل و شرایط اجتماعی - سیاسی ایران وضعیت دوگانه‌ای دارند. سنت‌گرایان که به سنتی ترن شیوه‌ها متکی هستند، به دلیل ریشه‌های مستحکم اجتماعی - اقتصادی، می‌توانند دارای قدرت اجتماعی کارآمدی باشند. قدرت و توان اقتصادی سنت‌گرایان و سازمان‌یابی آنها، در کنار سنت‌های ریشه‌دار در جامعه، همچنان در خدمت آنها جریان دارد و احتمال گسترش آن نیز می‌رود. در عین حال پایگاه گسترده اجتماعی نوگرایان در ایران چنان است که به این آسانی نمی‌توان از وحدت سازمانی آنها سخن گفت. این طیف در نخستین گام باید مرزهای خودی و غیرخودی را پشت سر بگذارد.

در حالی که دنیا در پی موج سوم فمینیسم است، ما در ایران هنوز در تب و تاب نگاه جنسیتی هستیم. مشکلات جامعه ایرانی، قبل از این که مشکلات جنسیتی باشد، مشکلات اخلاقی است. در ایران امروز ازدواج موقت بناست به اهرمی برای حل مشکل ازدواج جوانان بدل شود. آن که از راه حیل و رزی ثروت فراهم آورده، چه عنوان ازدواج موقت باشد، چه نباشد، همواره کار خود را به انجام می‌رساند. مشکل جوانان، با بروز یافتن آنها در صحنه اجتماع حل می‌شود. جوانان اجازه و مجال بروز توانایی‌ها و استعدادها را در مملکت خودشان می‌خواهند. در سال‌های اخیر تنها جوانانی به چرخه مدیریتی راه یافته‌اند که رابطه سببی و نسبی داشته‌اند. معضل ازدواج موقت، نه معضل جوانان که مشکل ثروتمندان را حل می‌کند!

سید محمد صدرالغروی



نظام سرمایه‌داری و هرج و مرج جنسی

مدتی است که واژه صیغه با عنوان "ازدواج موقت" به صورت بحث داغی درآمده است. پس از انقلاب، جمهوری اسلامی قول داد که با برقراری عدالت اجتماعی و اقتصادی مسئله فحشا را برای همیشه حل کند، به طوری که جوان‌ها هر چه زودتر ازدواج کنند و به دنبال منکرات نروند. اما امروز همه می‌دانند به علت بحران اقتصادی، ازدواج به صورت پدیده‌ای لوکس و اشرافی درآمده یا به عبارت ساده‌تر فقط کسانی که دستشان به دهانشان می‌رسد می‌توانند ازدواج کنند. از طرف دیگر ایران از جمله کشورهایی است که جوان‌ترین جمعیت دنیا را

دارد. این جوانان مرتب از مسئولان می‌پرسند؛ پس تکلیف ما چیست؟ فراموش نشود که فیلتر کردن اینترنت و ممنوعیت ماهواره هم‌کاری از پیش نبرد و در اسلام هم ریاضت درست نیست و برعکس بر ازدواج و تشکیل خانواده بسیار تأکید شده است. توجه کنید در حالی که عده‌ای در آپارتمان‌ها و منازل چند میلیاردی زندگی می‌کنند، برای اکثریت مردم تهیه یک سرپناه ساده هم مشکل است، چه بسا زن و شوهر جوانی که چون نتوانستند مکانی پیدا کنند هر کدام هنوز پیش خانواده خود زندگی می‌کنند.

اصولاً فحشا پدیده جامعه سرمایه‌داری است. وجود انواع و اقسام شبکه‌های فحشا در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری دلیل صحت ادعای ماست. "هزاروش" از نظریه پردازان چپ جدید معتقد است که ۷۰ درصد فقرای جهان را زنان تشکیل می‌دهند، به همین دلیل است که هر سال دو میلیون زن و دختر توسط مافیای بین‌المللی فحشا شکار شده و به زور به فحشا کشیده می‌شوند. "هزاروش" نظام سرمایه‌داری را نظام کالایی می‌نامد. از نظر او انسان بخصوص زن فقط کالایی برای مصرف و مبادله است. نظام سرمایه‌داری برای مشروعیت بخشیدن به فحشا آنها را "کارگران جنسی" می‌نامد تا از حق و حقوق یک کارگر هم برخوردار شوند، در حالی که آنان بردگان جنسی هستند که لای پنجه‌های نظام سرمایه‌داری به تدریج نابود می‌شوند.

متأسفانه طبق گزارش‌ها زن‌ها و دخترهایی صیغه می‌شوند که زیر بار فقر کم‌خام کرده‌اند و کسانی آنها را صیغه می‌کنند که غالباً پول‌دار هستند. در روزنامه‌ها خوانده‌ایم که "شهلا جاهد" زن صیغه‌ای فوتبالیست مشهور "ناصر محمدخانی"، متهم است زن عقدی او را کشته است. شهلا جاهد در دادگاه گفت که ناصر برای من آپارتمان گرفته بود...؛ ملاحظه می‌کنید قهرمان فوتبال ما چه رفتاری داشته است؟ ...

در صفحه حوادث روزنامه‌ها غالباً به حوادثی از نوع کشته شدن زن به دست همسر خود یا شوهرکشی برخورد می‌کنیم که این مسئله از عوارض اختلاف طبقاتی شدید در جامعه مردسالار است.

مسئولان ما فراموش نکنند که ما در عصر انقلاب ارتباطات زندگی می‌کنیم و مردم بخصوص نسل جوان از مسائلی اطلاع دارند که نسل قبل از انقلاب خواب آن را هم نمی‌دید. باید به جوانان آموزش جنسی داد، البته این آموزش‌ها که مطرح می‌شود با هرج و مرج جنسی که در نظام سرمایه‌داری رایج است فرق دارد؛ چراکه خطر بیماری ایدز وجود دارد که به علت تماس جنسی و آلوده بودن یکی از طرفین صورت می‌گیرد. ایدز در دنیا بیداد می‌کند و کشتار می‌دهد، باید هشدار داد.

منوچهر بصیر - تهران



مدارس دخترانه زیر آتش

زنان در افغانستان به ظاهر حقوق قانونی و شرعی دارند اما بیش از ۶ سال از سقوط طالبان توسط امریکایی‌ها باز هم زنان و دختران افغانستان با تهدید و قتل زندگی می‌کنند. مایه اندوه و دلشکستگی است که بخوانیم ۶ دانش‌آموز مدرسه دولتی توسط دو یاعی و سرکش



مورد هدف گلوله قرار گرفته‌اند، هدف چنین افرادی از این کار بدنام کردن و بی اعتبار کردن دولت و ترساندن اولیا از فرستادن دخترانشان به مدرسه است، چنین حملاتی غمگینانه است و شایعه نیست.

در یک گزارشی از "باری بیراک" آمده است؛ یایگان با شلیک یا سر بریدن و بمب گذاری باعث شده‌اند صدها مدرسه دولتی در افغانستان تعطیل شوند. همه مدارس و بویژه مدارس دخترانه یک هدف و نشانه به شمار می‌آید، چراکه آنها نماینده پیروزی مغرورانه دولت هستند و منبع امیدی برای آن به حساب می‌آیند. فقط با کمک محدود ایالات متحده و دیگر کشورهای خارجی هزاران مدارس جدید ساخته و یا دوباره بازسازی شد و بر اساس شکل جدید بیش از ۶ میلیون کودک از هر دو جنس اکنون در کلاس‌های درس ثبت نام شدند که نیمی از جمعیت سبب مدارس را تشکیل داده‌اند. همان

طور که می‌دانیم دولت افغانستان دولتی فقیر است و چون واشنگتن ترجیح می‌دهد کمک‌های مالی را در راه قدرت خرج نماید از این رو بسیاری از آموزش‌های دانش آموزان در محیط بیرون از ساختمان‌ها به خاطر نداشتن ساختمان‌های محکم صورت گرفته است و دیگر اینکه پایین بودن سطح آموزش و نداشتن معلمان با تجربه نیز به این عوامل کمک کرده است.

فراهم کردن حمایت‌های مسلحانه از هر مدرسه ممکن است عملی نباشد اما روشن است که موقعیت‌های زیادی برای واشنگتن وجود دارد که می‌تواند و باید انجام بدهد. پیشرفت و ترقی در کنار امنیت و آموزش میسر می‌شود. ایالات متحده و دیگر کشورهای ناتو بیشتر از ۵۰۰۰۰۰۰۰ دلار در افغانستان دارند و واشنگتن انتظار داشت بیشتر از یک میلیارد دلار کمک بشردوستانه جهت بازسازی اهداف شکل گیرد، اما این کمک خیلی کم‌رنگ شد زمانی که نیازهای افغانستان با میلیاردها دلار هزینه جنگ عراق همزمان شد.

نویسنده: اسکات مک لئود، واشنگتن پست (۱۲ ژوئن ۲۰۰۷)

برگردان: زهرا شریف زاده

چشم انداز ایران: در تکمیل این مقاله ارزشمند نیابستی از عامل کاشت خشخاش و تجارت مواد مخدر غافل بود. این سوداگران مرگ برای اینکه نیروی ارزان کار در مزارع خود داشته باشند مایل هستند مدارس دخترانه بسته باشد و این دختران با ارزان‌ترین قیمت در چنین مزارعی به کار مشغول باشند.



چشم انداز ایران: خوانندگان محترم نشریه! تاکنون هر نامه‌ای به دست ما رسیده - به جز نامه‌هایی که تعریف و تمجید کرده‌اند- را در نشریه درج کرده‌ایم یا به صورت شخصی پاسخ داده‌ایم؛ در غیر این صورت با نشریه تماس بگیرید، تا پیگیری نمایم.



چهل و هشتمین شماره
فصلنامه
فرهنگی و اجتماعی
گفتگو
منتشر شد

۴۸

فصلنامه فرهنگی و اجتماعی گفتگو شماره ۴۸

ویژه‌نامه فرقه دموکرات آذربایجان

با مقاله‌های:

استالین و تاسیس فرقه دموکرات آذربایجان / فرزند شاید رایانه

کسروی و بحران آذربایجان / کاوه بیات

از پیشه‌وری ما تا پیشه‌وری دیگوان / محمدحسین خسرو پناه

نگرانی‌های ترکیه: آمد و نیامد پان ترکیسم / محمدعلی بهمنی قاجار

آذربایجان پابرجا / رضا آذری شهرضایی

جهانی‌شدن (Globalization)

عبدالکاظم گل‌آوری

جهانی‌شدن در زبان انگلیسی "Globalization" حاکی از همکاری‌های اقتصادی در حال رشد همه‌کشورهای جهان، از طریق افزایش حجم معاملات کالا و خدمات و تنوع در آن و همچنین جریان سرمایه‌های بین‌المللی و سهولت در دسترسی به آن در تمام مناطق دنیاست. (تعریف ارائه شده از سوی صندوق بین‌المللی پول)^(۱)

پدیده جهانی‌شدن یا جهانی‌سازی رویدادی کم و بیش جدید است که می‌توان زمان و خاستگاه تاریخی آن را نیمه دوم قرن بیستم دانست که بن‌مایه آن از تحولات فرهنگی و سرمایه‌سالاری بلوک غرب ریشه می‌گیرد و دگرگونی‌های بسیاری در مؤلفه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بین‌المللی دارد که افکار همه ملل جهان را به خود معطوف داشته است.

روند جهانی‌شدن به سهولت نقل و انتقال اطلاعات و تولیدات بین‌کشورها در سطح جهانی عنایت داشته و این امر نیز بر اساس از بین رفتن مرزها و افزایش میانگین همگرایی بین جوامع و موسسه‌ها استوار است. بنابراین جهانی‌شدن بر اساس ارتباط و یکی‌شدن و شاید در آینده به صورت ادغام کشورهای جهان بدون مرز و در نتیجه از بین رفتن اندیشه مکان و زمان متبلور شود.^(۲)

همه پدیده‌های سیاسی (تشکیل سازمان ملل متحد) و مالی (اتحادیه پولی کشورهای اروپایی) انرژی (اوپک) و بانکی (بانک جهانی) در پروسه جهانی‌سازی نقش داشته‌اند. اندیشمندان معروف جهان، در باره تعریف (جهانی‌سازی) نظرات مختلفی دارند که برخی از این نظریه‌ها را بازگو می‌کنیم:

هایمراس: کاهش تصمیم‌گیری و خودگردانی دولت ملی در اجرای جوهر دموکراسی.

گیدنز: مجموعه‌ای از تبادلات در حوزه زندگی، عواطف و روابط انسان‌ها با یکدیگر.

کاستلز: سر بر آوردن گونه‌های جامعه شبکه‌ای در ادامه حرکت سرمایه‌داری.

گورباچف: شیوه غالب افزایش ثروت.

پل سوئیزی: تداوم حرکت سرمایه‌داری.^(۳)

جوزف استیگلیتز: جهانی‌سازی، احساس انزوا را در جهان در حال توسعه، تخفیف بخشیده و به مردم این کشورها امکان داده به دانشی دست یابند که یک قرن پیش حتی در اختیار مرفه‌ترین افراد هیچ‌کشوری قرار نداشت.^(۴)

فرانسیس فوکویاما: جهانی‌شدن، همان امریکایی‌شدن است، اما امریکایی‌شدن به معنای فرهنگ امریکایی دهه‌های ۵۰ و ۶۰ قرن بیستم.^(۵)

پروسه جهانی‌شدن به واسطه ظرفیتش برای پذیرش برداشت‌های مخالف و یا کاملاً متضاد، کاربرد گسترده‌ای یافته. این برداشت‌ها در حال افزایش است و جهانی‌سازی به سرگذشت همه ساکنان کره زمین مربوط است.

طرفداران "جهانی‌شدن" بر این باورند که جهانی‌شدن برای بشریت، افزایش

سطح و کیفیت زندگی، فرصت‌های بیشتر کار، دسترسی گسترده و آزادانه به اطلاعات و بهبود درک متقابل بین فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف به ارمان می‌آورد و آن را به معنی حذف مانع‌های دولتی، نژادی و فرهنگی برای گسترش جابه‌جایی کالا، مردم، سرمایه و ایده‌ها و در نهایت راهی برای برطرف کردن تناقضات اجتماعی و رسیدن به صلح و امنیت جهانی می‌شناسند.

دکتر عبدالله الحمادی در مقاله "ما و مظاهر جهانی‌شدن" مهم‌ترین مظاهر جهانی‌شدن را چنین بیان می‌کند: ۱- تمرکز سرمایه‌داری، تولید، دانش فنی و سازماندهی قدرت. ۲- احیای جامعه مدنی و حرکت در جهت رشد به واسطه دانش فنی و امور اجتماعی. ۳- تجدید ساختار تشکیلاتی حکومتی و بنیان‌های جامعه مدنی، از قبیل: اتحادیه‌ها و سندیکاهای حرفه‌ای و احزاب سیاسی.^(۶)

"جهانی‌شدن" به‌طور عمده از مفهوم اقتصادی برخوردار است و ماهیت اقتصادی آن بر دیگر زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و علمی پیشی گرفته است. به این دلیل که جهانی‌شدن در بخش اقتصادی بیش از دیگر زمینه‌ها، تکمیل شده و مورد توجه قرار گرفته است. جهانی‌شدن اقتصاد، تبدیل جهان به جهانی بدون مرزهای اقتصادی و نظام‌های اقتصادی در حال ادغام را نوید می‌دهد.

جهانی‌شدن امروز، نتیجه شبکه‌ای از توافق‌ها و فعالیت‌های تولیدی و مالی، میان شرکت‌های فراملیتی است. به طوری که در ربع آخر قرن بیستم تعداد این شرکت‌ها از ۷۰۰۰ موسسه به حدود ۳۸۰۰۰ با ۲۵۰۰۰۰ شرکت وابسته، رسیده است که الگوهای مصرف و شیوه زندگی یکسانی را در برابر جهان اشاعه می‌دهند، به طوری که بسیاری از اقتصادها و فرهنگ‌های ملی، در اتاق‌های هیئت مدیره شرکت‌های فراملیتی تعیین می‌شود.^(۷)

"آنتونی گیدنز" می‌گوید: "جهانی‌شدن" ممکن است سکوی پرتاب باشد، اما می‌تواند به سقوط هم بینجامد یا موجب خلق فشارهای جدید برای استقلال محلی و منطقه‌ای گردد.^(۸)

باید گفت: امروز سرنوشت بسیاری از اقتصادها و فرهنگ‌های ملی، نه در ادارات دولتی یا پارلمان‌ها، بلکه در بازارهای مالی بین‌المللی نیویورک، لندن، توکیو و... تعیین می‌شود.^(۹)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- روزنامه ایران، سال هشتم، ۲۴ شهریور ۱۳۸۱، شماره ۲۲۴۳، صفحه ۱۳، دکتر عبدالله الحمادی. ۲- اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۱۶-۲۱۵، صفحه ۳۸. ۳- روزنامه جام جم. ۴- جهانی‌سازی و مسائل آن، جوزف استیگلیتز، صص ۲۹ و ۳۱. ۵- روزنامه جام جم، بهار ۱۳۸۱. ۶- روزنامه ایران، همان. ۷- کتاب افسانه توسعه، بیوالدو در یورو، ترجمه دکتر محمود عبدالله‌زاده، صص ۴۹-۵۰. ۸- روزنامه ایران، سال هفتم، شماره ۱۹۰۵، چهارشنبه ۲۱ شهریور ۱۳۸۰. ۹- همان.



ایران در آینه مطبوعات جهان

۳- مذاکراتی پنهان در جریان است تا در صورت خروج نیروهای آمریکایی از عراق یا باقی ماندن در آن، سهمیه نفت امریکاطی یک قرارداد درازمدت تأمین شود. این امر بی شک با آگاهی عراقی های ایرانی تبار و کردها صورت می پذیرد.

۴- آنچه در صدر مسائل قرار دارد منافع دولت ها و تاجران جنگ است.

۵- نویسنده هشدار نسبت به مهاجرت های میلیونی از عراق و تبدیل آن به کشوری سوخته مانند مهاجرت فلسطینی ها بعد از اشغال سال ۱۹۴۸ میلادی داده است و نتیجه گیری می کند که تنها راه، ادامه فعالیت نیروهای مقاومت است.

منبع: اخبار الخلیج (بحرین)، ۱۵ ژوئن ۲۰۰۷ (۲۵ خرداد ۱۳۸۶)
نویسنده: جاسم الرصیف

مواضع ایران و حساسیت اعراب

۱- رابطه اعراب و ایران یک رابطه تاریخی، تنگاتنگ، تمدنی و مستحکم است که فرهنگ اسلامی نقش اساسی در ایجاد آن دارد. تخریب این رابطه یا تلاش برای تخریب آن با توجه به معضلات تاریخی و مشکلات جغرافیایی و در مقطعی رویکرد سلطه جویانه برخی طرف ها به نفع هیچ کشوری نخواهد بود.

۲- بلندپروازی ناشی از فروپاشی رژیم شاه در فوریه ۱۹۷۹ میلادی تصوراتی را در اذهان برخی مسئولان ایرانی مبنی بر صدور انقلاب تثبیت کرد. این رویکرد مشکلات فراوانی را برای ایران و ملت های منطقه پدید آورده و به رشد فاشیسم در عراق و سلطه آن بر مراکز تصمیم گیری سرعت بخشید و جنگ طولانی مدت ایران و عراق شکل گرفت.

۳- اظهارات ریاست جمهوری ایران در مورد نابودی اسرائیل تنها به نابودی اسرائیل نمی انجامد، بلکه به تنگ تر شدن حلقه محاصره ایران و تشدید اقدامات بین المللی علیه آن منتهی شده و پیامدهای آن دامن همسایگان را نیز خواهد گرفت.

۴- اظهارات و عملکردهای نظام ایران و دخالت در اوضاع لبنان و عراق زمینه مناسبی برای یک بسیج معنوی منطقه ای علیه سیاست ایران را فراهم می آورد. آیا جنگ ایران و عراق عبرت آموز نبود. تکرار آن عین فاجعه است. این در حالی است که ملت های عرب خود را دشمن ایران نمی دانند.

منبع: السیاسه (کویت)، ۱۵ ژوئن ۲۰۰۷ (۲۵ خرداد ۱۳۸۶)
نویسنده: داود البصری



پرونده هسته ای، امنیتی یا سیاسی

۱- اصرار روی پرونده هسته ای ناشی از عدم برآورد نیازهای هواداران دکتر احمدی نژاد است.

۲- خودداری ایران از تعلیق غنی سازی اورانیوم به خاطر آزادسازی ایران از تعهدات بین المللی مصرح در پیمان منع گسترش تسلیحات هسته ای است.

۳- واشنگتن با ایجاد تنش عمومی در موضوع پرونده هسته ای از اقدام ایران برای ایجاد یک بورس بین المللی نفت و معامله با یورو به جای دلار جلوگیری می کند.

السیاسه، دو تفسیر اول و دوم را متمرکز بر ابعاد غیرامنیتی و مشخصاً اقتصادی و نه سیاسی دانسته، اما اظهار می دارد: «در هم آمیختگی موضوع محرک های اقتصادی و سیاسی و همین طور ارتباط محرک های سیاسی در قدرت اقتصادی و کشیده شدن میدان های کشاکش آمریکایی - ایرانی به قلب آسیا، پس از خاورمیانه قابل درک است و نمی توان بعد امنیتی را کاملاً از پرونده حذف کرد.»

منبع: السیاسه (کویت)، ۱۶ ژوئن ۲۰۰۷ (۲۶ خرداد ۱۳۸۶)

نویسنده: عبداللطیف سعود الصقر

عراق وجه المصالحه بحران هسته ای ایران!؟

۱- ایران برای خروج یا حضور مطمئن آمریکایی ها در عراق در مقابل حل مسئله هسته ای سرمایه گذاری کرده است و تنها موردی که از اساس برای دو کشور اهمیت ندارد نظر مردم عراق است.

۲- نیروی مقاومت در عراق موجب تغییر خط مشی آمریکا به عنوان عظیم ترین قدرت جهان شده و او را واداشته تا دست گدایی به سوی ایران - کشوری که یکی از محورهای شرارت به شمار می آمد - دراز کند. همچنین این نیروی مقاومت، آمریکا را بر آن داشته تا طرح دموکراسی خاورمیانه بزرگ را به فراموشی بسپارد.

هر دو حزب بر سر این مسئله اتفاق نظر دارند که نباید راهکار نظامی در مورد ایران را کنار گذاشت.

۲- ریچارد پرل مشاور سابق پنتاگون از تندرهای افراطی به وضوح از بمباران ایران سخن می گوید اما پیشنهاد می کند آمریکا باید صبر کند تا تهران هدف راحتی برای تلافی در اختیار نداشته باشد.

۳- وزیر دفاع کویت و دیگر کشورهای خلیج فارس در اظهاراتی مشابه به آمریکا گفتند: «اجازه نخواهند داد از خاک کشورشان برای حمله به ایران استفاده شود.»

۴- برخلاف اظهارات تونی بلر مبنی بر جنگ برای پیروزی بر قلبها و مغزها، به کارگیری زور از طرف غرب علیه کشورهای مسلمان موجب از دست دادن میلیون ها قلب و مغز و رفتن آنها به آغوش باز جهادی ها در سراسر جهان خواهد شد.

۵- وجود نیروهای آمریکایی در عراق یک هدف فوری برای خشم ایران به شمار می آید و با متحدان شیعه ایران رو به رو می شوند.

۶- بمباران تهران امکان بهره برداری از اختلافات شیعه و سنی از طریق دیپلماسی ماهرانه را به کاهش اختلافات و اتحاد آنها سوق می دهد.

۷- خطر ایران هسته ای یک خطر واقعی است. مصر و عربستان نیز ممکن است برای رقابت با تهران یک مسابقه تسلیحات هسته ای را در قابل اشتعال ترین منطقه در روی زمین برقرار کنند، از این رو دیپلماسی مقتدرانه، تنها پاسخ است.

منبع: گاردین (انگلستان)، ۱۴ ژوئیه ۲۰۰۷ (۲۴ خرداد ۱۳۸۶)

نویسنده: جان اتان فریدلند



البرادعی: غنی سازی محدود و با نظارت

۱- البرادعی مدیرکل آژانس بین المللی انرژی اتمی پس از دریافت جایزه صلح نوبل ۲۰۰۵ میلادی در باره مذاکرات هسته ای با ایران اظهار داشت: بخشی از مذاکرات باید ضمانت های امنیتی به ایران بدهد. انتظار ما از آمریکا این است که در زمینه امنیت اقدام چشمگیری به عمل آورد.

۲- البرادعی پیشنهاد داده است آمریکا و هم پیمانانش اجازه دهند ایران در محدوده مرزی خود به غنی سازی اورانیوم بپردازد و این خواسته شورای امنیت که تهران دست از غنی سازی اورانیوم بردارد منتفی اعلام شود، اما مراقب باشد فعالیت ها تحت نظارت آژانس انجام شود تا برخلاف کره شمالی، ایران از NPT خارج نشود.

۳- البرادعی عملیات پنهان آمریکا از جمله اعزام نیروهای ضربت، ناو هوایی مایر یواس. جان سی. استنیس و استقرار آن در ۱۵۰ مایلی سواحل ایران را به منزله صدور هشدارهایی علیه ایران دانسته و معتقد است: اعتبار



کشورهای منطقه قربانی حمله آمریکا به ایران

۱- تلاش ها برای مقابله با پرونده هسته ای ایران در حال افزایش است. پیش بینی ها از انجام مانورها و تمرین ها بر فراز خلیج فارس با هدف رساندن پیام های بازدارندگی یا ضربات ناگهانی است.

۲- پیامد اسرائیل هسته ای، تلاش ایران برای دستیابی به این سلاح است.

۳- ایران بعد از حمله آمریکا به عراق تلاش کرد به عنوان قدرت مؤثر منطقه ای شناخته شود و آمریکا نتوانست از نفوذ ایران به درون عراق جلوگیری کند و صحنه را برای سیطره شیعیانی که اکثریت مردم عراق را تشکیل می دهند باز گذاشت. چنین صحنه ای در مورد کشورهای خلیج فارس نیز بر روی ایران گشوده است.

۴- ایران می تواند از یک سو امنیت ملی کشورهای خلیج فارس را تهدید کند و از سوی دیگر می تواند نقشه این کشورها را به طور کامل به سود ایران تغییر دهد و طرفداران زیادی بر جای گذارد.

۵- اکنون وضعیت ویژه ای در این منطقه به وجود آمده است و هر طرف طمع ورزی ها و اهداف خاص خود را داراست. اسرائیل شکست سخت خود را توسط حزب الله جبران و هیبت از دست رفته را بازسازی می کند. اما برنامه ریزی های آمریکا در منطقه و راهبردهای نظامی اش موجب شده تا برای انجام هر برنامه جدیدی دست بسته باقی بماند.

۶- ایران تاکنون توانسته با اتخاذ مواضع اصولی، پیروزمند عمل کند. ایران اعلام کرده هیچ گونه تجاوزی به کشورهای خلیج فارس نخواهد کرد. گرچه در صورت اجرای هرگونه فعالیت نظامی آمریکا علیه ایران این کشورها قربانیان اصلی خواهند بود.

منبع: الاهرام (مصر)، ۱۴ ژوئن ۲۰۰۷ (۲۴ خرداد ۱۳۸۶)

نویسنده: جمیل عقیفی



دیپلماسی مقتدرانه، تنها پاسخ

۱- کاندیداهای صدرنشین انتخابات ریاست جمهوری آمریکا از

امریکا نزد ایران اندک است، زیرا ایالات متحده در ژانویه ۱۹۸۱ میلادی پس از آزادی گروگان‌ها و بنا بر معاهده الجزایر پذیرفت که در امور داخلی ایران مداخله نکند.

۴- پاسخ ایران با وجود تکذیب‌های علنی ایجاد شبح ایران مجهز به سلاح هسته‌ای است. این روش، بازی با برگ برنده‌ای است که در تاریخ، کارساز بودن خود را اثبات کرده است.

منبع: الوطن (قطر)، ۱۲ ژوئن ۲۰۰۷ (۲۲ خرداد ۱۳۸۶)
نویسنده: جفری کمپ

سه نظریه درباره بازداشت امریکایی‌های ایرانی تبار

بازداشت چهار امریکایی ایرانی تبار با اتهام امنیتی و جاسوسی از دیدگاه تحلیلگران غربی مورد بررسی قرار گرفته و نظریاتی در این باره مطرح شده است:

۱- بازداشت این عده به ظاهر، محصول جانبی و فرعی شدت گرفتن تنش‌های میان آمریکا و ایران است.

۲- مقامات تندرو بودجه اختصاص یافته به ترویج دموکراسی را بخشی از یک راهبرد آمریکا جهت طراحی یک انقلاب ملایم شبیه انقلاب نارنجی در سرنگونی نظام اوکراین می‌دانند.

۳- تلاش آمریکا برای آزادی بازداشت‌شدگان تاکنون بی‌ثمر مانده و به ارائه تحلیل‌هایی در این رابطه پرداخته‌اند.

الف: امریکایی‌های ایرانی تبار بدان سبب اسیر شده‌اند تا وجه‌المصالحه جهت آزاد شدن ۵ مقام ایرانی اسیر در عراق قرار گیرند.

ب: مقام‌های امنیتی ایران حضور سنگین نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس و تهدید شبکه‌های پشتیبانی نیروهای شبه‌نظامی در عراق را برنمی‌تابند.

ج: بازداشت‌شدگان در یک مبارزه جهت دستیابی به نفوذ و قدرت جناح‌های میانه‌رو و تندروهای ایران گرفتار مانده‌اند. میانه‌روها از مذاکره مستقیم با آمریکا حمایت می‌کنند.

منبع: یواس نیوز اند ورلدریپورت (امریکا)، ۲۵ ژوئن ۲۰۰۷ (۴ تیر ۱۳۸۶)
نویسنده: توماس اومستاد

سازوکار چندجانبه امنیتی علیه ایران

جریان‌های میانه‌رو در منطقه، آغاز به ایجاد حلقه‌های میانه‌روی در ضدیت و مقابله با جریان اصول‌گرایی کرده‌اند، این حلقه‌ها به ترتیب تقدم ظهور عبارتند از:

۱- حلقه اردن و شاه عبدالله دوم؛ اردن با حفظ رابطه خود با اسرائیل به تقویت عوامل میانه‌رو الفتح، برقراری رابطه بیشتر با سوریه نو تحت رهبری بشار اسد و ارتباط تنگاتنگ با عربستان سعودی پرداخته است. در این میان مشاوران نظامی اردن در امارات و عمان، حضوری گسترده دارند.

۲- حکومت‌های بی‌دربی در عراق، از جمله حکومت کنونی گرایش روشنی به میانه‌روی و گفت‌وگو با غرب دارند. شخصیت‌هایی همچون آیت‌الله سیستانی با نفوذی که بر برخی مقامات ایرانی دارند به تقویت جناح مصلحت‌گرا و میانه‌رو در تهران می‌پردازند. از این رو تلاش‌های

جناح اصول‌گرای ایران و عراق تاکنون ناکام مانده است.

۳- با سقوط رژیم صدام، رژیم دمشق دچار تفرقه شده و بشار اسد به خروج از لبنان رضایت داده است. به همین دلیل یک هویت جدید لبنانی قوی ایجاد شده است. در پشت پرده آشتی مسیحیان و دروزی‌ها، طبقه نخبگان سنی طرفدار اردن و ترکیه به رهبری فؤاد سینیوره شکل گرفته است که اقتدار وی بر کرانه باختری به یاری سرویس‌های مخفی اسرائیل و اردنی مستحکم به نظر می‌آید. جامعه شیعی لبنان در هفته‌های اخیر از هرگونه حمایت از دمشق خودداری کرده است.

۴- سیاست ضد اصول‌گرایی ملک عبدالله پادشاه عربستان سعودی، پادشاهی را به سوی گفت‌وگو با تهران سوق داده و موجبات تضعیف جریان اصول‌گرا را فراهم می‌آورد.

اینها حاکی از گسترش میانه‌روی در منطقه بوده، اما نگرانی این است که حماس در غزه با اخوان المسلمین مصر ارتباط عمیق پیدا کرده و معادلات میانه‌روی را بر هم زند.

منبع: فیگارو (فرانسه)، ۲۳ ژوئن ۲۰۰۷ (۲ تیر ۱۳۸۶)
نویسنده: الکساندر آدلر



پایگاه‌های آمریکا در منطقه و توان موشکی ایران

۱- ایرانی‌ها در حال حاضر تعداد انبوهی از موشک‌های تاکتیکی ساخت داخل که مدل موشک‌های روسی و کره‌ای است را در اختیار دارند. موشک‌های (فجر ۵) با برد ۷۵ کیلومتر، موشک‌های (نازعات ۶) با برد ۱۰۰ کیلومتر و (نازعات ۱۰) با برد ۱۴۰ کیلومتر و در حال ساخت و تولید موشکی به نام (S۸۰۰) است که ضدکشتی است. این موشک‌ها این توان را به ایران می‌دهد تا پایگاه و اردوگاه‌های آمریکا در کویت را نشانه رود. همچنین ایران تعداد زیادی موشک‌های (زلزال ۳) که از روی مدل اسکار روسی ساخته شده و برد آن ۲۶۰ کیلومتر است در اختیار دارد.

۲- سرآمد همه پایگاه‌های آمریکا در کویت پایگاه عریفجان در جنوب کویت است که امریکایی‌ها از آن به عنوان مرکز فرماندهی یگان‌های زمینی وابسته به فرماندهی مرکزی آمریکا استفاده می‌کنند. در این مرکز عملیات زمینی امریکایی‌ها در خاورمیانه، مدیریت و فرماندهی می‌شود.

۳- در غرب کویت اردوگاه «ویکتوری» که یک پایگاه عظیم امور

منبع: الاتحاد (امارات متحده عربي)، ۲۲ ژوئن ۲۰۰۷ (۱ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: سیر سیریل تاونسیند



وضعیت شکنندگی مالکی

۱- دولت آمریکا قصد دارد کاهش حضور نظامی خود در تمامی خاورمیانه را مورد بررسی قرار دهد.

۲- نیروهای آمریکایی از اواخر سال جاری عقب‌نشینی خود را آغاز خواهند کرد، اما وزارت دفاع آمریکا پیش‌نویس طرح ابقای حضور نظامی در عراق و در ۱۲ پایگاه نیروی هوایی و نیروهای ویژه جهت پاسداری از وحدت و یکپارچگی ارضی عراق را تهیه می‌کند.

۳- دولت عراق ضعیف و نوری مالکی فرد در مانده‌ای است. مالکی گفته اگر بیشتر می‌اندیشید حاضر به پذیرش مسئولیت ریاست دولت نمی‌شد.

۴- مالکی معتقد است آمریکایی‌ها او را برای همکاری با سنی‌ها تحت فشار می‌گذارند و از او می‌خواهند با شبه‌نظامیان مقابله کند. مالکی از طرف شیعیان نیز تحت فشار قرار دارد و ائتلاف با آنها به او کمکی نکرده است. کردها نیز با او محتاطانه برخورد کرده و کشورهای سنی مذهب مانند عربستان و اردن او را تحریم می‌کنند. این موضع‌گیری‌ها هرچه بیشتر او را به سمت ایران سوق می‌دهد.

۵- همه می‌دانند مالکی نخست‌وزیر ضعیفی است و نمی‌تواند به وعده‌هایش عمل کند، اما کسی حاضر نیست مسئولیت تغییر او را برعهده بگیرد.

منبع: الشرق الاوسط (انگلستان)، ۲۱ ژوئن ۲۰۰۷ (۳۰ خرداد ۱۳۸۶)

نویسنده: هدی الحسینی

اتحاد با اعراب میانه‌رو و روریایی با ایران

۱- آمریکا در راهبرد روریایی با ایران باید بر حمایتش از هم‌پیمانان منطقه‌ای و دوستان عرب خود تأکید داشته و از آنها به عنوان عاملی برای جلوگیری از گسترش ایران و بلندپروازی‌هایش استفاده کند.

۲- تأکید بر حمایت از امنیت خلیج فارس برای جلوگیری از فاجعه احتمالی هسته‌ای ایران و به‌کارگیری سیاست‌های بازدارنده.

۳- ضرورت ایجاد توازن ژئوپولیتیک و روانی میان ایران و همسایگان عرب از طریق بالابردن اعتماد به نفس شرکای عرب و از بین بردن اعتماد به نفس ایرانی‌ها.

لجستیکی استقرار دارد در کنار آن پایگاه هوایی «علی السالم» قرار گرفته که آتش‌بارهای ضد هوایی آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها مستقر هستند. در جنوب کویت اردوگاه «پاتریوت» قرار دارد که پیاده‌نظام‌ها از آن استفاده می‌کند. در این اردوگاه‌ها ۲۶ هزار نفر نظامی آمریکایی جای گرفته‌اند که کلیه عملیات لجستیکی در عراق را انجام می‌دهند.

۴- در صورت اوج‌گیری شدت ضربات آمریکایی‌ها علیه ایران، مسئولان پرتاب موشک‌ها در وضعیت روانی ویژه‌ای قرار گرفته و هر هدفی را بمباران می‌کنند. بدین ترتیب تأسیسات نفتی و همه شهرها در آمان نخواهند بود.

۵- ایران با توجه به پایگاهش در میان شیعیان کویت می‌تواند در صورت تهاجم آمریکا این نیروها را به خدمت بگیرد.

منبع: الحیات (انگلستان)، ۲۲ ژوئن ۲۰۰۷ (۱ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: حمد الجاسر



موانع مذاکره ایران و آمریکا

۱- پیشرفت حاصله در مذاکره چهارساله اولیه ایران و آمریکا در مورد مسائل عراق بسیار محدود بود.

۲- بین دیک چنی معاون رئیس‌جمهوری و کاندولیزا رایس وزیر امور خارجه کشمکش‌هایی وجود دارد. چنی خواهان مقابله و رایس خواهان برخورد محتاطانه با ایران است. به نظر می‌رسد جناح رایس به‌طور مستمر خود را بالا می‌کشد و واشنگتن قصد پیروی از شیوه‌های دیپلماتیک را دارد.

۳- پس از همکاری ایران و آمریکا در جنگ افغانستان و بهبود نسبی روابط فیما بین، بوش اشتباه بزرگی مرتکب شد و آن توصیف ایران به عنوان بخشی از محور شرارت بود.

۴- علی لاریجانی گفته است: «امنیت عراق به تمامی کشورهای همسایه مربوط می‌شود.»

ایران از فروپاشی فراگیر عراق به خاطر ترس از انتقال آثار این فروپاشی بی‌مناک است. موارد زیر مذاکره ایران و آمریکا را دشوار می‌سازد: الف: بلندپروازی ایران در مسائل هسته‌ای، ب: محکوم کردن حمایت کامل آمریکا از اسرائیل توسط ایران، ج: نقطه‌نظرات مغایری در مورد تعیین وضعیت آینده لبنان میان تهران و واشنگتن، د: بازداشت دیپلمات‌های ایرانی در بغداد و اربیل توسط ایالات متحده و ه: استقرار موشک‌ها و هواپیماهای تهاجمی در نزدیکی ایران و در طول سواحل خلیج فارس.

۴- بالابردن اعتماد به نفس شرکای عرب از سه طریق امکان‌پذیر است؛ موفقیت امریکا در عراق، اعمال فشار عظیم اقتصادی بر ایران و تأیید گسترده جامعه مدنی در ایران.

۵- سیاست کمک به ایرانیان میانه‌رو و شناخت سازوکارهای موجود در نظام ایران جهت تأثیرگذاری این جریان بر روند کلی نظام ایران از جمله کمک تاکتیکی از طریق تأثیرگذاری بر محیط زیست آنها در سطح سیاسی کلان و کمک راهبردی از طریق سر درگمی ایران بر اثر فشارهای بین‌المللی.

۶- ایجاد عراق میانه‌رو به عنوان شریک امریکا و اعراب در رویارویی با ایران.

۷- اجماع راهبردی امریکایی، عربی - اسرائیلی علیه خطر ایران.
۸- دولت امریکایی سیاستی رسانه‌ای اعلام‌کننده در برابر امنیت کشورهای خلیج فارس که دوست و شریک او هستند کاملاً پای بند است.
۹- ایجاد موازنه قوا در منطقه برای بازداشتن ایران از اهداف خود.
۱۰- تا زمانی که توازن ایجاد نشده، هیچ‌کس نباید دولت امریکا را برای انجام هرگونه موازنه سیاسی و یا اتخاذ گام‌های دیپلماتیک تشویق کند.

منبع: النبا (عراق)، ۲۰ ژوئن ۲۰۰۷ (۳ خرداد ۱۳۸۶)

شرایط ایران برای همکاری با امریکا

۱- آمادگی ایران برای کمک به امریکا برای برقراری ثبات در عراق و افغانستان به دو شرط؛ الف: عادی شدن تدریجی روابط دو کشور مبنی بر توقف کامل عملیات سری سازمان سیا و وزارت دفاع امریکا با هدف تقویت امکان تغییر رژیم. ب: برجیدن پایگاه‌های سازمان مجاهدین خلق جهت بهبود رابطه با ایران.

۲- مهمترین مسائل از جمله مسائل هسته‌ای به مرور حل خواهد شد مشروط بر آن‌که امریکا در راستای به رسمیت شناختن جمهوری اسلامی گام بردارد و خود را از منازعه داخلی ایران میان تندروها و میانه‌روها کنار بکشد.

۳- اگر عملیات پنهانی امریکا ادامه یابد ایران ممکن است با کمک طالبان به عملیات تلافی جویانه روی آورد.

منبع: فایننشال تایمز (انگلستان)، ۲۰ ژوئن ۲۰۰۷ (۳۰ خرداد ۱۳۸۶)

نویسنده: سلیگ هاریسون

عدم موفقیت جنگ سرد علیه ایران

۱- ماجراجویی امریکا موجبات تبدیل ایران به یک قدرت مؤثر را فراهم ساخته است که گستره آن از مرزهای چین، هند تا دریای مدیترانه و دریای عرب کشیده شده است. گویی عراق و افغانستان و دریای مازندران به ایران تحویل داده شده است. این امر موجب شده تا ایران به ماجراجویی با موشک حزب‌الله، تهدید اسرائیل و توسعه طلبی هسته‌ای تشویق شود. بالا رفتن قیمت نفت توسط امریکا نیز پوشش مناسبی از نظر اقتصادی، منطقه‌ای و نظامی ایران شده است.

۲- ایران با ذخایر عظیم نفتی حدود ۹۵ میلیارد بشکه، تولید روزانه

حدود ۴ میلیون بشکه، حدود هزار تریلیون متر مکعب گاز طبیعی و تولید روزانه ۲/۷ تریلیون متر مکعب گاز که در اختیار دارد موجب می‌شود تا به یک کشور منطقه‌ای، جهانی و قدرتی سیاسی و اقتصادی تبدیل شود. بنابراین ایران می‌تواند احتمالاً شریک قدرتمندی در نفت دریای مازندران شده و منطقه آسیای مرکزی بار دیگر «تعبیر بازی بزرگ» را به دست آورد.

۳- شکل‌گیری محور پکن - تهران بیانگر آن است که فشارهای امریکا نتوانسته همکاری میان دو کشور را در همه زمینه‌ها متوقف کند. چین می‌تواند ایران را از نظر نظامی به گونه‌ای متحول کند که بتواند با هرگونه تهاجم نظامی امریکا و اسرائیل به مقابله برخیزد. چین می‌تواند ایران را در به‌کارگیری برنامه‌های موشک‌های دور برد کمک کند.

۴- همکاری میان روسیه و ایران در مسائل تجاری، اقتصادی، صنعتی، علمی و تکنولوژیکی و کمک در متحول کردن صنایع نفتی و تکمیل خط نفتی ایران - هند و صدور نفت روسیه از طریق ایران حاکی از توجه جدی روسیه به بخش انرژی ایران است.

۵- هند به عنوان یک قدرت عظیم اقتصادی منبع مهمی برای تقویت مواضع سیاسی و اقتصادی ایران به شمار می‌آید. ایران نیز منبع مهمی برای صدور نفت و گاز مورد نیاز هند است. دو کشور برای کشیدن خطوط انتقال نفت به طول ۲۶۰۰ کیلومتر و با هزینه ۴/۱۶ میلیارد دلار برنامه‌ریزی کرده‌اند.

۶- ثابت شده که مجازات‌های اقتصادی امریکا موجب افزایش کینه‌توزی علیه این کشور و تقویت دولت ایران و طبقات اقتصادی و اجتماعی طرفدار این دولت شده است. نا کارآمدی و شکست این سیاست در افریقای جنوبی به اثبات رسیده است.

منبع: الشرق (قطر)، ۲۰ ژوئن ۲۰۰۷ (۳۰ خرداد ۱۳۸۶)

مصالحه تا توسل به زور

۱- برای خروج از بن‌بست کنونی پرونده هسته‌ای و عدم دستیابی ایران به بمب اتمی، محمد البرادعی پیشنهاد کرد برای مدتی محدود فشارها و تهدید به تحریم‌ها در باره ایران کنار گذاشته شود و بپذیریم این کشور فعالیت غنی‌سازی بسیار محدود در چارچوب توافقی خاص را داشته باشد.

۲- البرادعی به عنوان پیشنهاددهنده باید مطمئن باشد که بازرسان وی قادر به کنترل این وضعیت خواهند بود، حال نیت‌های پنهان رهبران ایرانی هر چه باشد.

۳- روندی که از سال ۲۰۰۳ توسط سه کشور اروپایی برای تضمین عدم دستیابی ایران به غنی‌سازی اورانیوم آغاز شده با وجود فشارهای روزافزون آژانس بین‌المللی و سپس شورای امنیت پیشرفتی حاصل نشده است.

۴- صرف زمان یکی دو ماه برای این ارزیابی کافی خواهد بود و چنانچه با شکست رو به رو شود قابل اثبات است که دیگر راه‌حلی در برابر ایران به جز توسل به زور باقی نمانده است.

منبع: لوموند (فرانسه)، ۲۰ ژوئن ۲۰۰۷ (۳۰ خرداد ۱۳۸۶)

نویسنده: فرانسوا نیکولو

مالکی، نبرد ایران و امریکا در عراق

۱- مالکی از امریکا به دلیل تجهیز عشایر و گروه‌های سنی مذهب به سلاح گله‌مند است. او معتقد است این امر جنگ شیعه - سنی را قطعی خواهد کرد.

۲- مالکی از اغراض ایران در عراق آگاه است، اما تاکنون موضع قاطعی علیه تهران اتخاذ نکرده است، زیرا تهران از طریق او به تمام عراقی‌ها در کشورهای منطقه پیام می‌فرستد که ثابت می‌کند از تمامیت عراق و تمام عراقی‌ها دفاع می‌کند، در حالی که می‌داند ایران می‌خواهد در سرزمین او و به ضرر او با امریکا بجنگد.

۳- مسئولان ایرانی با صراحت می‌گویند که دولت امریکا بر نفوذ ما در عراق واقف است و باید با ما مذاکره کند، به این علت نشست بغداد در این اواخر برگزار شد.

۴- تهران معتقد است که جنگ در عراق از طریق تجهیز شیعه و سنی را برده است.

۵- بزرگ‌ترین مسئولیت مالکی در این شرایط این است که از تهران بخواهد طرح خود را متوقف کرده و برای ایجاد وحدت و همبستگی میان عراقی‌ها بکوشد. اما او در این زمینه فردی ناتوان است.

منبع: الشرق الاوسط (انگلستان)، ۱۹ ژوئن ۲۰۰۷ (۲۹ خرداد ۱۳۸۶)

نویسنده: عبدالرحمن الراشد



اظهارات مقامات ایرانی درباره تنگه هرمز؟!

۱- اظهارات کاظم پور اردبیلی نماینده دائمی ایران در اوپک مبنی بر به‌کارگیری سلاح نفت و اظهارات محمدباقر ذوالقدر معاون وزیر کشور مبنی بر این‌که وقوع کوچک‌ترین حادثه در خلیج فارس و تنگه‌هرمز باعث رشد نرخ نفت تا ۲۵۰ دلار خواهد شد از دیدگاه جامعه متحدان اروپایی کاملاً منفی ارزیابی می‌شود و صرفاً باعث تیره‌تر شدن تصویر ایران به‌عنوان محور شرارت که از سوی امریکا مطرح و مورد تبلیغ است.

۲- دیک چنی اظهار داشت که خاورمیانه جایگاه دو سوم از کل ذخایر جهانی با نازل‌ترین نرخ و در عین حال منطقه یا جایگاه غنایم اصلی و هدف برای بمباران‌های امریکایی است. از این جهت نباید از اظهارات مقامات ایرانی در باب بستن شیر نفت حیرت کرد.

۳- ایران و اوپک قدرتشان آن قدر نیست که تلاش آنها برای به‌بازی گرفتن میزان استخراج نفت با حمله‌های مسلحانه و یا تروریسم قابل قیاس باشد. اوپک بنا به دلایل روشن شیر نفت را نخواهد بست. این سازمان نیازمند حفظ هر بشکه نفت حداقل تا ۶۰ دلار در بازارهای جهانی است و تلاش‌های بی‌ثمر جمعی برای کاهش میزان استخراج

نفت داشته است. هیچ‌یک از اعضای سازمان نیز حاضر به چشم‌پوشی از سودهای حاصل از صادرات نفت نخواهد بود.

۴- امریکا در برابر اوپک که نفت را در اختیار دارد صاحب سلاح بسیار قدرتمند اعمال نفوذ بر جهان اقتصاد یعنی دلار توانمند است. ذخایر ارزی ملی بسیاری از کشورهای اروپایی، ژاپن و غیره دلار است که واردبازی شدن آن می‌تواند موجبات شکست اقتصادی ملی را فراهم آورد.

۵- محمدالحملی رئیس اوپک وابستگی جهان به نرخ دلار بیش از حد عظیم دانست، زیرا دلار، ارز اصلی در بازار نفت است.

منبع: پروادا (روسیه)، ۱۹ ژوئیه ۲۰۰۷ (۲۹ خرداد ۱۳۸۶)

سرگردانی در برخورد با ایران

چندی پیش محافظه‌کاران جدید امریکایی در کنفرانسی در منطقه کارائیب گرد آمدند تا راهبردی برای برخورد با ایران طراحی کنند. در این کنفرانس که از سوی بنیاد دفاع از دموکراسی در باهاما برگزار شد حدود سی نفر از روشنفکران ایرانی تبار، محققان خاورمیانه‌ای، روزنامه‌نگاران و مقام‌هایی از دولت‌های دموکرات و جمهوریخواه امریکا و دولت‌های خارجی حضور داشتند، اما به‌جای پاسخ در یافتن بهترین شیوه برخورد با ایران به طرح پرسش‌هایی در این رابطه رسیدند.

۱- آیا ایرانی‌ها برنامه هسته‌ای را طرحی ملی می‌دانند یا ابزاری برای تقویت حکومت؟

الف: آیا شور و حرارت میهن‌پرستی و عرق ملی بر عامل سیاسی در ایران می‌چربد؟

ب: آیا مردم، حکومت کشورشان را به خاطر چیزی که قادر به دفاع از آن نباشند سرزنش خواهند کرد؟

۲- آیا تحریم‌های اقتصادی تأثیری بر طرح‌های هسته‌ای رژیم ایران دارد؟ ایالات متحده می‌تواند علیه شرکت‌ها و مؤسسه‌های مالی ایران که بسیاری از آنها هزینه‌های سپاه قدرتمند پاسداران انقلاب اسلامی را تأمین می‌کنند همچون خاتم‌الانبیا ابزاری قدرتمند مانند تحریم را به‌کارگیرد؟

۳- آیا با تشویق زبانی فعالان دموکراسی طلب ایران، آنان را تضعیف خواهیم کرد؟

۴- آیا می‌توانیم بر سر عراق مذاکره کنیم؟ ایران خواستار تجزیه عراق نیست و مقامات بلندپایه ایرانی علاقه‌مند به ایفای نقش عمده در حل مشکل عراق هستند تا از مقابله نظامی با امریکا اجتناب ورزند.

۵- آیا اختلاف نظرهای چشمگیری در درون رژیم ایران وجود دارد که قابل بهره‌برداری غرب باشد؟ در پاسخ این سؤال به دستگیری هاله اسفندیاری و دیدگاه‌های درون نظام اشاره می‌شود؛ الف: دستگیری اسفندیاری در روز ملاقات سفیر امریکا در عراق با همتای ایرانی خود حاکی از تلاش تندروها جهت خنثی کردن فعالیت میانه‌روهای طرفدار تنش‌زدایی با امریکا است. ب: این امر بازنمایی راهبردی منسجم و هماهنگ شده است که تنها رژیم ایران است که با امریکا معامله خواهد کرد نه اشخاصی از جامعه مدرنی نظیر اسفندیاری.

منبع: وال استریت ژورنال (امریکا)، ۱۹ ژوئن ۲۰۰۷ (۲۹ خرداد ۱۳۸۶)

نویسنده: برت استیفنز

براندازی تأمل برانگیز است

۱- روحانیونی که در ایران قدرت را در اختیار دارند بدون توسل به فرایندهای قانونی و هر زمان که بخواهند قادرند بر روند زندگی مردم تأثیر بگذارند.

۲- ایران کنونی پس از سال‌ها انقلاب و تعدیل با این تناقض روبه‌روست که جو حاکم بر مردم بی‌تفاوتی سیاسی است و مخالفت فعال با حکومت از میان رفته است.

۳- دولت کنونی ایران با استفاده از درآمدهای هنگفت نفتی بالغ بر ۸۰-۷۰ میلیارد دلار و راهکاری زیرکانه، می‌گذارد ایرانیان عادی تا حدودی از زندگی خود لذت ببرند. اما با خرده‌گیری از نیروهای معترض سعی دارد آنها را از صحنه سیاسی دور نگهدارد. راهکار حاکمیت ایران باید طرفداران تغییر رژیم در ایران را به فکر بروبرد.

۴- محمد حسین عادل‌ی سفیر پیشین ایران در لندن معتقد است رویکرد تقابلی امریکا به ایران در طول سه دهه گذشته کارساز نبوده و اکنون نیز کارساز نخواهد بود.

منبع: نیوزویک (امریکا)، ۲ ژوئیه ۲۰۰۷ (۱۰ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: مایکل هرش



ظریف

طرف ایرانی گفت وگو کیست!؟

۱- رئیس جمهور ایران بیشتر اوقات خود را صرف سفر به شهرهای کوچک برای اجرای راهبرد قطعی «شهرستان‌سازی» سیاست داخلی ایران کرد، عملکردی که در تاریخ ایران نظیر نداشت. اما برخلاف انتظار، حامیان او در انتخابات شوراها در سطح وسیع حتی در شهرهای کوچک بازنده شدند.

۲- به علت تحقق نیافتن وعده‌های اقتصادی دولت، آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی روحانی و راهنمای مذهبی - عقیدتی جریان اصول‌گرا نتوانست در جریان انتخابات خبرگان آرای زیادی را جذب کند. به نظر می‌رسد آقای احمدی‌نژاد انتظارات بسیار بالایی را در سفرهای خود به شهرهای مختلف برانگیخته که به این زودی‌ها قادر به اجرای آن نیست. با توجه به اعتراض شدید مردم به سهمیه‌بندی بنزین در تهران می‌توان به عمق نارضایتی مردم از اوضاع اقتصادی پی برد.

۳- حضور او (رئیس جمهور) در شهرستان‌ها کمتر و سخنان وی تهاجمی‌تر شده است.

۴- با توجه به انتقادهای رهبر انقلاب از سیاست‌های اقتصادی دولت و حفظ فاصله با آن، به نظر می‌رسد رئیس جمهور در ترکیب

پیچیده قدرت در تهران به تدریج نفوذ خود را از دست می‌دهد.

۵- از زمان برگزاری انتخابات شوراها و پیروزی نسبی اصلاح‌طلبان اتحادی کارآمد میان هاشمی رفسنجانی به عنوان محافظه‌کاری عمل‌گرا و رقیب طراز اول احمدی‌نژاد با اصلاح‌طلبان ایجاد شده است.

۶- طی ۲۸ سال گذشته برای نخستین بار است که مخالفان داخل نظام، دولت تحت تعقیب، بازجویی و محاکمه قرار می‌گیرند. حسین موسویان سرپرست پرونده هسته‌ای ایران در زمان خاتمی رئیس‌جمهور اصلاح‌طلب به اتهام خیانت، در پیشگاه دادگاه حضور پیدا کرده و محمدجواد ظریف فرستاده پرسابقه ایران در سازمان ملل به تهران فراخوانده شده است.

۷- خطای اساسی دولت فدرال آلمان در این است که به دنبال طرف

گفت‌وگویی جز رئیس‌جمهور کنونی ایران نمی‌گردد.

منبع: اشپیگل (آلمان)، ۲۹ ژوئن ۲۰۰۷ (۸ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: امید نوری پور



اثرات و تبعات سهمیه‌بندی بنزین

رویکرد مثبت ایران به گفت‌وگو با امریکا پیرامون وضعیت عراق از دو منظر قابل بررسی است:

۱- فشار تهدید تحریم از سوی امریکا و انگلستان.

۲- نارضایتی مردم از سهمیه‌بندی بنزین، سوءاستفاده سازمان‌های مخالف دولت از جمله «سازمان مجاهدین خلق ایران» و تأثیر بد آن بر اوضاع امنیتی کشور.

۳- دولت جمهوری اسلامی به دلیل آن‌که نارضایتی مردم در حد وسیع سازماندهی نشود سهمیه‌بندی بنزین را در آخرین ساعت اعلام کرد.

۴- جلوگیری از قاچاق سوخت و شدت یافتن تحریم سازمان ملل در مسائل هسته‌ای از دیگر دلایل سهمیه‌بندی بنزین است.

منبع: ماینیچی (ژاپن)، ۲۹ ژوئن ۲۰۰۷ (۸ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: کاسوگه

فشار سنگین

۱- در ایران بنزین به منزله یک ماده حیاتی اصلی است.

۲- چهل درصد از بنزین مصرفی ایران وارداتی است. با سهمیه‌بندی از بودجه دولت کاسته شده و قاعدتاً باید فشاری که از این ناحیه وارد می‌آید فشار سنگینی باشد.

۳- زمان آن‌که از مردم ایران خواسته شود و قربانی دهند، مناسب

نیست. قیمت اجناس رو به افزایش، نرخ تورم بالای ۳۰ درصد و حدود ۱۰ میلیون نفر زیر خط فقر به سر می‌برند.

۴- اکنون کل مصرف‌کنندگان در فشار قرار گرفته‌اند و ممکن است در این زمینه همبستگی‌هایی بین نیروهای معترض ایجاد شود، به همین دلیل ممکن است کمبود بنزین دولت را در تنگنا قرار دهد.

منبع: تاگس سایتونگ (آلمان)، ۲۹ ژوئن ۲۰۰۷ (۸ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: الیزابت کیدرمن

مجازات شرکت‌های نفتی

۱- موج اعتراضات ناشی از سهمیه‌بندی بنزین و بروز ناآرامی‌هایی در این زمینه موجب شد تا عده‌ای از نمایندگان مجلس پیش‌نویسی را در مورد لغو طرح سهمیه‌بندی بنزین به تصویب برسانند. این نمایندگان از طیف جریان میانه‌رو و اصلاح طلب مجلس هستند.

۲- رژیم امریکاکه به دنبال انزوای ایران در جریان مسئله هسته‌ای است اعلام‌کرد واردات ایران از بنزین، این کشور را تحت فشار خواهد گذاشت.

۳- کمیسیون روابط خارجی مجلس سنای امریکا از پیشنهاد اعمال مجازات شرکت‌های نفتی طرف معامله با ایران از جمله شرکت‌های ارو پایی مانند توتال حمایت کرد.

منبع: الشرق الاوسط (انگلستان)، ۲۸ ژوئن ۲۰۰۷ (۷ تیر ۱۳۸۶)

بازار سیاه

مسئله بنزین از سوی دولت احمدی‌نژاد یک مسئله امنیت ملی به شمار می‌رود.

۱- از دیدگاه دولت ایران در شرایط اعمال تحریم‌ها، وابستگی شدید به واردات سوخت، کشور را آسیب‌پذیر می‌سازد.

۲- برخی پیش‌بینی‌ها حاکی از آن است که سهمیه‌بندی بنزین موجب افزایش تورم و در پی آن بروز اعتراض خواهد شد.

۳- بر اساس پیش‌بینی مرکز پژوهش‌های مجلس ایران سهمیه‌بندی بنزین کمکی به کاهش هزینه دولت و سطح مصرف نخواهد کرد. از جمله خطرات ناشی از این اقدام، ایجاد بازار سیاه است.

منبع: ایل مانیفستو (ایتالیا)، ۲۸ ژوئن ۲۰۰۷ (۷ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: مارینا فورتی

آینده حاکمیت ایران

۱- پایان ناخوش بحران هسته‌ای ایران، عزم این کشور را مبنی بر ایستادگی نه عقب‌نشینی، بی‌اثر بودن تحریم‌ها و هدف ایران مبتنی بر صدور انقلاب، تحلیل این نشریه از دستیابی ایران به غنی‌سازی اورانیوم است و سپس نتیجه‌گیری می‌کند که بمب اتم بهترین ضامن این هدف است.

۲- همه از نقش قدرت ایران در گسترش جهانی اسلام، کمک‌های اقتصادی، نظامی و پشتیبانی لجستیکی از حماس، جهاد اسلامی، حزب‌الله، شبه‌نظامیان عراقی، القاعده و گروه‌های اسلام‌گرای جهان، چه شیعه و چه سنی، جهادگرا یا تروریستی مطلع هستند.

۳- رهبر انقلاب، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام و شورای

نگهبان تمامی قدرت را در اختیار دارند و رئیس جمهوری نقش و قدرت چندانی ندارد.

۴- آمریکایی‌ها نیروی دریایی بسیاری را در خلیج فارس به همراه ناوهای هواپیمابر با سوخت هسته‌ای در این منطقه مستقر می‌سازد. ایران نیز بر قابلیت تهاجمی خود علیه کشتی‌های جنگی و مختل کردن تردها در تنگه هرمز می‌افزاید.

۵- ایران هم‌اکنون بدون در اختیار داشتن سلاح هسته‌ای با ایجاد رعب قادر به ایجاد مزاحمت نه‌تنها در خاورمیانه، خاور نزدیک و حتی اروپاست.

۶- حاکمیت ایران بسیار ضربه‌پذیر است و حمایت مطلق و کامل غرب از مخالفان می‌تواند او را سخت ضربه‌پذیر کند.

۷- کسی که دارای پایگاه و قادر است در ایران رهبری را بر عهده بگیرد [به گمان آنها] فرزند شاه گذشته است.

۸- برقراری یک سلطنت مشروطه مانند اسپانیا تنها راه جلوگیری از جنگ و پیامد ناشی از آن است.

۹- استقرار یک حکومت طرفدار غرب به نفع غرب و ارو پاست.

منبع: فیگارو (فرانسه)، ۲۸ ژوئن ۲۰۰۷ (۷ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: شاهدرت جوان



چرا ایران در قضیه غزه دخالت داده شد؟

۱- مصر از نقش ایران در منطقه و در کل سیاست‌های ایران ابراز انزجار می‌کند، از این رو مقصر قلمداد کردن ایران در حادثه غزه از سوی وزیر امور خارجه مصر چندان غیرمنتظره نبوده است. این نگرانی، پوشیده، مبهم و رمزآلود است.

۲- در حالی که نظام سودان تندروتر از ایران به نظر می‌رسد، مصر از مصالح نظام سودان دفاع می‌کند، اما از مواضع تندروانه خود نسبت به ایران عدول نکرده است.

۳- مواضع هیئت امنیتی مصر نسبت به اختلافات «حماس» و «فتح» به گونه‌ای است که در بیشتر موارد به «حماس» نزدیک است تا رؤسای امنیتی «فتح»، اما رابطه مصر و حماس روز به روز در حال تحول است.

۴- حماس به رهبران مصر اعلام کرده است به طریق مستقیم و بدون واسطه و نه از طریق جنبش‌های سیاسی مصر مانند اخوان المسلمین، یا هیچ‌کشور عربی دیگر با مقامات سیاسی رابطه برقرار خواهد کرد.

۵- اگر ایران اظهارات وزیر امور خارجه مصر مبنی بر دخالت ایران در غزه را رد کند کرده است، او عینیت و مصداق بودن اظهار خود را زیر

سؤال برده است، باید با دلیل قانع‌کننده‌ای این ادعا را اثبات کند.

۶- اگر ایران بگوید در قضیه غزه دخالت داشته است خطرناک است، زیرا ایرانی که کوچک‌ترین نفوذی در سرزمین اشغالی ندارد می‌تواند این نفوذ را به ضرر مصر که نقش مستقیم و غیرمستقیم در غزه دارد ایجاد کند بنابراین عملکرد خارجی مصر زیر سؤال خواهد رفت.

۷- مصر با مشاهده حمایت آمریکا و اسرائیل از کودتای سیاسی محمود عباس در غزه احساس کرد با موضع حمایت‌گرانه و امتیازدهی بیشتر به نفع محمود عباس، تسویه حساب سیاسی ایجاد می‌کند تا آمریکا و اسرائیل را از ایران بترساند. به همین دلیل ادعایی را در رابطه با ایران مطرح کرد که ربط و نفعی برای ایران ندارد.

۸- خالد مشعل رئیس دفتر سیاسی حماس به رهبران مصر اعلام کرده است با کشورهای عربی از تمامی دروازه‌های رسمی آنها، نه دروازه رابطه با طرف‌هایی از جمله جنبش «اخوان المسلمین» و عموماً جریان اسلامی داخل خواهد شد. هرگز از طریق جنبش‌های سیاسی مصر یا هیچ کشور عربی دیگر، با مقام‌های کشوری رابطه برقرار نخواهد کرد. رابطه‌ها به‌طور مستقیم و بی‌واسطه برقرار می‌شود. مشعل قسم یاد کرد ایران و سوریه اطلاعی از حوادث غزه پیش از وقوع نداشتند.

۹- مسئله محوری برای مصر و نخبگان سیاسی آن پیشبرد روند حل سیاسی مسألت‌آمیز مسئله است، زیرا مدت‌هاست دریافته‌اند که انتفاضه شکست خورده است و توازن قوا، به ضرر ملت فلسطین و کلاً اعراب و به نفع اسرائیل است. از این رو به این نتیجه رسیده‌اند که زمان بازگشت به میز مذاکرات برای دستیابی به یک راه حل سیاسی موقت یا دائم فرار رسیده است [که به اجلاس شرم‌الشیخ انجامید].

۱۰- علی حداد عادل، رئیس مجلس ایران اعلام کرده مایل است به عنوان میانجی میان حماس و فتح ایفای نقش کند. دو روز قبل از این اظهار نظر، یک دیپلمات بلندپایه ایران به دمشق رفت و در گفت‌وگویی جداگانه با نمایندگان این دو سازمان دیدار کرد. (منبع: دی سایت آلمان)، ۵ تیر ۱۳۸۶، نویسنده: گروفن راندف)

منبع: الاتحاد (امارات متحده عربی)، ۲۷ ژوئن ۲۰۰۷ (۶ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: دکتر محمد السید سعید

انزوا یا ادغام

۱- گرچه مطبوعات جهان بحران دیپلماسی میان ایران و جامعه بین‌الملل را ناشی از برنامه هسته‌ای ایران می‌دانند. اما مشکل واقعی با ایران به تصمیم آن در مورد تجدید ساختار خاورمیانه براساس وضعیت خود مرتبط است.

بر این اساس، ایران معتقد است تنها قدرتی است که می‌تواند ثبات خاورمیانه را تضمین کند، از این رو برای تحکیم روابط و مناسبات با ریاض و دیگر کشورهای عربی تلاش می‌کند.

۲- شمال ترکیه و ایران دارای تضادهای ایدئولوژیک عمیق در رقابت جغرافیایی - سیاسی هستند.

۳- به دلیل مواضع برشمرده انزوای دیپلماتیک ایران در سطح بین‌المللی با انزوای منطقه‌ای تقارن پیدا کرده است و ایران نمی‌تواند به راحتی در محیط منطقه‌ای خود ادغام شود. ایران در میان ۱۱ کشور همسایه خود هم‌پیمانی ندارد.

۴- ایران با کشور پادشاهی سعودی روبه‌رو شده و رقابت با آن در خلیج فارس به دلیل رویارویی سنی سعودی و شیعه با رنگ و لعاب فارسی شدت یافته است.

۵- ایران با نفوذ ترکیه هوادار اروپا و نظام آذربایجان هم‌پیمان با آن روبه‌روست و با آن کشور در آسیای میانه رو رقابت می‌کند. از سوی فروپاشی بلوک شوروی سیاست خارجی ایران را تغییر داده است. ایران فرصت اشاعه سیاست خود را در منطقه پیدا نکرد و نفوذش را در مقابل آمریکا و ترکیه از دست داد.

۶- تنها جنبش اسلامی که در افغانستان پدیدار شد به سمت تفکر رادیکالی سنی‌گرایش دارد.

۷- ایران در گذشته سهمی برابر با اتحاد شوروی در دریای خزر داشت خواستار تقسیم دریا به پنج قسمت شد، ولی آذربایجان و قزاقستان تحت حمایت آمریکا خواستار تقسیمی متناسب با ساحل دو کشور و به ضرر تهران شدند.

۸- در جبهه شرقی نیز دیدگاه‌های منطقه‌ای ایران با منافع پاکستان هوادار آمریکا ناسازگار است و این دو کشور در افغانستان پس از طالبان و آسیای میانه پس از کمونیست رقابت می‌کنند.

۹- تحولات اخیر سیاسی در منطقه خاورمیانه به انزوای ایران شدت بخشیده است. عقب‌نشینی سوریه از خاک لبنان بر این بی‌ثباتی می‌افزاید.

روابط منحصر به فرد ایران و سوریه و ضعف دو کشور می‌تواند بر نقش حزب‌الله که از حمایت‌های مالی و سیاسی ایران برخوردار است تأثیر بگذارد.

۱۰- در سطح اسرائیلی - فلسطینی، اجرای طرح عقب‌نشینی یکجانبه از بازیکه غزه با حمایت بین‌المللی نمی‌تواند عامل مثبتی برای سیاست ایران باشد.

۱۱- تهدید گروه‌های سنی مسلح، اکثریت حاکم بر عراق و در رأس آن مجلس اعلای عراق به ریاست عبدالعزیز حکیم را به همکاری با آمریکا و نیروهای ائتلاف وامی‌دارد.

۱۲- کشورهای عرب میانه‌رو بویژه پادشاهی سعودی، مصر و اردن و امارات متحده در برابر احتمال شکل‌گیری یک عراق تحت سلطه شیعیان طرفدار ایران ناچار به پناه‌بردن به دامان آمریکا هستند.

منبع: السیاسه (کویت)، ۲۶ ژوئن ۲۰۰۷ (۵ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: مصطفی الفقی



معامله به جای برخورد

۱- نویسنده با اشاره به نظرات پادهورتز سردبیر ارشد ماهنامه کامنتری مگزین درباره ایران معتقد است تنها راه متوقف کردن دولت

کنونی در ایران، بمباران است. دیپلماسی گزینه‌ای ناکارآمد است و مذاکرات سه سال و نیم گذشته رهبران اتحادیه اروپا بی‌اهمیتی آن را به اثبات رسانده است.

۲- دیپلماسی بدان سان که محمد خاتمی رئیس‌جمهور اصلاح‌طلب ایران با ارائه‌گفت‌وگویی تمدن‌ها و عده داده حتی محقق نشد و به انتخاب محمود احمدی‌نژاد به عنوان چهره عمومی و تحت حمایت رهبری ایران منجر شد.

۳- برای تغییر رژیم ایران نه تحریم‌ها کارساز می‌شوند و نه مردم ایران اراده و انگیزه کافی برای آن دارند.

۴- مقصر واقعی از یک سو دولت بوش است که اقدام کافی در حمایت از مخالفان ایران به عمل نیاورد و از سوی دیگر کسانی هستند که می‌گفتند ملت ایران آمادگی تغییر حکومت را دارند. چون تغییری رخ نداده تنها راه انتخاب گزینه نظامی است.

۵- در لهستان آمریکا جنبش همبستگی را مورد حمایت قرار داده، اما در مورد ایران وضع به این منوال نبود. آمریکا و اروپا نه تنها بزرگ‌ترین، سازمان یافته‌ترین، قدیمی‌ترین و مردمی‌ترین گروه مخالف ایران، شورای ملی مقاومت - سازمان مجاهدین خلق - را مورد حمایت قرار ندادند، بلکه آنها در فهرست «سازمان‌های تروریستی» جای دادند.

۶- در برابر فشار تهران به جای کمک به مردم حاکمیت را مورد حمایت قرار دادند، خواه از سر سادگی سیاسی، خواه از روی حرص مالی و اشتیاق به قراردادهای سودبخش با جمهوری اسلامی شانس‌ها برای آزادی را با تداوم معادلات سیاسی از دست دادند، معادلانی که تهران بارها آن را نقض کرده است.

منبع: گلوبال پالیسیشن (امریکا)، ۲۶ ژوئن ۲۰۰۷ (۵ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: دانیل ام زاگر

دموکراسی بومی

۱- «الیور روی» و «فرهاد خسرو خاور» در کتابی با عنوان «ایران، اضمحلال یک انقلاب» که به‌طور مشترک نوشته‌اند معتقدند: انقلاب اسلامی، در اثر انفجار یک آداب و رسوم به‌وقوع پیوست و مطمئناً محصول فرموله شدن دین‌گرایی جدید است.

۲- دولت (حکومت) و طبقه روحانیت صاحب و متصاحب یکدیگر شدند؛ در نتیجه انقلاب، امکان بحث یک دموکراسی بومی را فراهم ساخت.

منبع: رادیکال (ترکیه)، ۲۶ ژوئن ۲۰۰۷ (۵ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: نورکر آلکان

تضعیف اقتصاد شکننده ایران

۱- پیشنهاد بمباران نظامی ایران برای جلوگیری از دستیابی به جنگ‌افزارهای هسته‌ای در صورتی ضرورت پیدا می‌کند که ایران در ساخت زرادخانه‌ای از این تسلیحات موفق شده باشد، اما جایگزین دیگری نیز وجود دارد.

۲- شلیک چند گلوله اقتصادی برای تضعیف اقتصاد شکننده ایران

می‌تواند از شلیک شدن گلوله‌های واقعی در آینده‌ای نه چندان دور جلوگیری کند. دولت بوش باید دستیابی ایران به بنزین را قطع کند.

۳- گزینه پیش روی آمریکا نه بمباران، نه دفاع نرم، بلکه راه میانه است و آن ضربه وارد کردن به اقتصاد ایران و آنچه بیش از هر چیز برای ایران ارزش دارد، می‌باشد.

منبع: یواس تو دی (امریکا)، ۲۶ ژوئن ۲۰۰۷ (۵ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: پیتر شوایزر



جعبه هسته‌ای در دست لاریجانی

۱- در صحنه بین‌المللی این باور به وجود آمده است که غرب به تدریج این حقیقت را که «موافقت ایران با توقف یا تعلیق روند سازی اورانیوم غیرممکن است» را پذیرفته است، زیرا ایرانیان چنان صلابتی از خود نشان داده‌اند که در صورت لزوم وارد جنگ خواهند شد.

۲- اکنون بحث‌ها بر سر معامله‌ای با ایران است. تهران باید موافقت کند غنی‌سازی فراتر از ۵ درصد نرود. تعداد دستگاه‌های گریز از مرکز که اکنون مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد از ۱۳۰۰ دستگاه تجاوز نکند و برنامه‌ها و تأسیسات هسته‌ای ایران تحت کنترل شدید بین‌المللی قرار گیرد. این معامله می‌تواند تحول مورد انتظار جهانیان را محقق سازد

۳- به نظر نمی‌رسد فردی در موقعیت البرادعی عربی - مصری که امریکایی‌ها عملکردهای او را با دقت و احتیاط تحت نظر دارد بتواند بی‌طرفی و اعتبار خود را قربانی کند، بی‌آن‌که تضمین دهد در جعبه لاریجانی بندهایی از معادله‌ای وجود دارد که احدی نخواهد توانست آن را نادیده بگیرد.

منبع: الوطن (قطر)، ۲۵ ژوئن ۲۰۰۷ (۴ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: مازن حماد

فاصله ایران و آمریکا

۱- واکنشگتن به سهم خود خواستار قطع حمایت ایران از گروه‌های شورشی در عراق است که به نیروهای امریکایی حمله می‌کنند. در مقابل نیز ایران چه به صورت علنی چه از مجاری خصوصی خواستار در هم کوبیدن گروه تروریستی ایرانی «مجاهدین خلق» توسط امریکا است که در پناه نیروهای امریکایی در نزدیکی مرز ایران و عراق استقرار دارند.

۲- در شرایطی که امریکا ایران را برای کمک به آرام کردن خشونت‌های

فرقه‌ای و جلوگیری از گسترش تسلیحات تحت فشار قرار می‌دهد. ایران خواسته دیگری مبنی بر پایان حمایت ادعاشده واشنگتن از گروه‌های شورشی قومی در کردستان عراق و استان بلوچستان پاکستان است. ایران این حمایت را تلاشی گسترده برای برهم زدن ثبات دولت کنونی در ایران می‌داند.

۳- شورای ملی مقاومت، بازوی سیاسی سازمان مجاهدین خلق از پشتیبانی شدید کنگره آمریکا و حامیانی متنفذ برخوردارند که برخی قانونگذاران حامی این گروه، مجاهدین خلق را وزنه تعادل دموکراتیک بالقوه‌ای در برابر تهران می‌دانند.

۴- مقامات ایرانی در مناسبت‌های بین‌المللی پیشنهادات بی‌شماری از جمله نظارت سازمان‌هایی چون صلیب سرخ بر خروج اعضای مجاهدین خلق از اردوگاه اشرف و رفتن مجدد آنها در ایران یا کشور ثالث را مطرح کرده‌اند.

منبع: وال استریت ژورنال (امریکا)، ۲۵ ژوئن ۲۰۰۷ (۴ تیر ۱۳۸۶)

نویسندگان: جی سالومان / نیل کینگ جونور

درگیری حماس و فتح و عوارض آن

۱- جنگ حماس و فتح که اکنون عنوان «جنگ شش روزه» نوین در خاورمیانه را گرفته است موجبات پیدایش اوضاع جغرافیایی-سیاسی نوینی در منطقه شده است. اثرات و پیامدهای این جنگ به بیرون از خاورمیانه نیز کشیده شده است.

۲- به نظر نویسنده، این جنگ می‌تواند مقدمات درگیری آمریکا علیه ایران را پس از قلع و قمع غزه امکان‌پذیر سازد.

۳- جنگ حماس و فتح نه تنها مناسبات کشورها در جهان اسلام را دگرگون ساخته، بلکه باعث سردی روابط میان روسیه و آمریکا شده است. از سویی نیز آمادگی سیاسی و نظامی اسرائیل را مورد سنجش قرار داده است.

منبع: زاواترا (روسیه)، ۴ ژوئیه ۲۰۰۷ (۱۳ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: ولادیمیر اوچین اسکوی

ناتوانی آمریکا در امنیت عراق

۱- با توجه به موقعیت جغرافیایی و تاریخی میان ایران و عراق، ایران تنها در صورتی به خروج آبرومندان آمریکایی از عراق کمک خواهد کرد که امتیاز قابل توجهی از سوی آمریکا کسب کند.

۲- با وجود اتهامات وارده از سوی آمریکا به ایران مبنی بر حمایت از حزب الله لبنان، و کمک به شبه‌نظامیان در عراق و تلاش در بالا گرفتن فعالیت القاعده، تحلیل‌گران و سیاستمداران معتقدند مشغولیت آمریکا در عراق، ایران را از خطر جنگ دور کرده است. آمریکا توانایی جنگ دیگری که مستقیماً در امنیت عراق تأثیر داشته باشد را ندارد.

۳- نویسنده مقاله معتقد است آمریکا همچنان به فکر ضرب زدن به ایران است، زیرا نمی‌خواهد جهان برای ایرانی دست بزنده آمریکا را از گرداب عراق رها نیندازد. از این رو احتمال افزایش تنش در روابط ایران و آمریکا وجود دارد.

منبع: القدس العربی (انگلستان)، ۴ ژوئیه ۲۰۰۷ (۱۳ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: قیس معجد الموالی

معمای دموکراسی در ایران

۱- این مقاله از دموکراسی ایرانی به عنوان یک معما نام برده و معتقد است جناح‌بندی میان نیروهای ایرانی اصلاح‌طلب و تندرو، یک نمایش فرعی و حاشیه‌بیش نیست.

۲- ایرانیان خواستار دموکراسی و نه تئوکراسی هستند.

۳- اقدام نظامی گرچه خواهد توانست برنامه هسته‌ای ایران را به تأخیر بیندازد، اما نمی‌تواند آن را متوقف کند. بنابراین خطر اصلی بمب هسته‌ای نخواهد بود، بلکه رژیم است که از این بمب استفاده خواهد کرد.

۴- برخورد حکومت ایران با ناراضیان و حساسیت بیش از اندازه، حاکی از تأثیر فشارهای آمریکا و آسیب‌پذیری ایران است.

منبع: یو اس ای تو دی (امریکا)، ۲ ژوئیه ۲۰۰۷ (۱۱ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: مایکل رویین

آگهی درگذشت آمریکا

۱- راجر هاوارد، روزنامه‌نگار انگلیسی در کتاب خود به نام «نفث ایران» به بررسی کشمکش ایران و آمریکا پرداخته و معتقد است خطر ایران برای غرب و آمریکا ربطی به بلندپروازی هسته‌ای اش ندارد، بلکه چالش اصلی میان سیاست و منابع است. در این میان کشورها یا باید از جنگ آمریکا علیه ایران حمایت کنند یا دستیابی به ذخایر عظیم نفت و گاز طبیعی جمهوری اسلامی ایران را؛ البته کشورهای تشنه انرژی، گزینه دوم را انتخاب خواهند کرد.

۲- به نظر می‌رسد متحدان آمریکا بویژه در اروپا برخلاف مواضع سرسختانه آمریکا سیاست به مراتب ملایم‌تری در پیش گرفته‌اند.

۳- گرچه آمریکا سعی دارد با انزوای ایران اختلاف میان خود و متحدانش را برطرف کند، اما دشمنان آمریکا همچون روسیه و چین مناسبات اقتصادی نیرومندی با ایران برقرار می‌کنند. منبع اصلی تأمین نفت چین، ایران است.

۴- به نوشته این تحلیل‌گر، اگر آمریکا به مواضع سرسختانه خود در برابر ایران ادامه دهد بندهای آگهی درگذشت خودش را می‌نویسد.

منبع: این دیز تایمز (امریکا)، ژوئیه ۲۰۰۷ (تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: رابرت اس ایشلمن



پل: ایران تهدیدی برای امنیت آمریکا نیست

۱- در یک گفت‌وگوی تلویزیونی از ۱۰ نامزد حزب جمهوریخواه آمریکا در مورد رویارویی با ایران سؤال شد که ۹ نفر از آنها اعلام کردند برای متوقف کردن ایران اگر لازم باشد باید از سلاح هسته‌ای هم استفاده شود

ممکن است این امر بر اقتصاد ایران که دارای اشکالات ساختاری است اثر بگذارد، اما قیمت بالای نفت طی دو سال گذشته توانسته اقتصاد را در هر حالی حفاظت کند.

منبع: الاهرام (مصر)، ۱۱ ژوئیه ۲۰۰۷ (۲۰ تیر ۱۳۸۶)
نویسنده: طارق فتیحی



ایران و سازمان همکاری های شانگهای

۱- لاوروف وزیر امور خارجه فدراسیون روسیه از پیوستن ایران به سازمان همکاری های شانگهای حمایت کرده است و از حضور محدود ایران و دیگر کشورها تنها به شکل تشریفاتی و ناظر، ناراضی است. او معتقد است این کشورها باید جذب فعالیت در ساختار ضد تروریستی سازمان همکاری های شانگهای شورای بازرگانی و بویژه باشگاه انرژی زیر نظر شانگهای شوند.

۲- ایران از سال گذشته در صدد پیوستن به این سازمان بوده است. روسیه مخالفتی با این عضویت نداشته، اما چین در آخرین لحظه ها مخالفت خود را اعلام کرد و گفت: قصد ندارد مناسبات خود را با غرب تیره کند.

منبع: کامرسانت (روسیه)، ۱۱ ژوئیه ۲۰۰۷ (۲۰ تیر ۱۳۸۶)
نویسنده: الکساندر گابویف



روند روبه رشد جریان میانه رو

۱- آمریکا در عراق درمانده شده و فشارهای زیادی به بوش وارد می شود. فرمانده نیروهای آمریکایی تلاش می کند بین خروج کامل تر نیروها در عراق و بقای نامحدود آنها، تعادل و ارتباط ایجاد کند.

۲- همزمان با در ماندگی آمریکا جریان میانه رو در ایران در حال رشد است به گونه ای که احمدی نژاد تندروراه را برای تجدید مذاکرات ایران و آمریکا درباره عراق می گشاید. این کاری شک کمک به بوش در برقراری رابطه با تهران و دمشق است.

۳- نمودهای رشد جریان میانه رو عبارت است از: الف - مذاکره

و تنها یک نفر از ۹ نفر اعتقاد داشت که باید در مورد جنگ و حمله های بازدارنده، از عقل سلیم استفاده کرد. «پل» که از منتقدان جنگ عراق است، ایران را تهدیدی برای امنیت آمریکا نمی داند. اظهارات وی با استقبال جمهور یخواهان رو به رو شده است.

۲- هنگامی که از این نامزدها در مورد سقط جنین سؤال شد، همگی «حق زندگی» را به عنوان استدلال ذکر و آن را رد کردند. همان حق زندگی که به ظاهر حاضر نیستند در مورد ملت های عراق و ایران و هر کشوری که خود را آماده مقاومت در برابر امپریالیسم آمریکا نشان دهد، به رسمیت بشناسند.

۳- نویسنده مقاله از اکراه رسانه های مطبوعاتی آمریکا و اروپا در پوشش خبری این اظهارات، حتی تفسیر آن سخن گفته و می نویسد: اگر یک رهبر بلند پایه ایران، روسیه یا چین به طور آشکار آمریکا را تهدید به کاربرد سلاح هسته ای کند واکنش رسانه های ارتباط جمعی آمریکا چگونه خواهد بود؟ تروریسم و دفاع از قتل عام فقط برای آنها مجاز است.

منبع: امانسر دل نوئوسیکلو (اسپانیا)، ژوئیه ۲۰۰۷ (تیر ۱۳۸۶)

ترازوی قدرت به نفع میانه روها

۱- بنیامین نتانیاهو، رهبر حزب لیکود پی در پی نسبت به خلأ ناشی از عقب نشینی اسرائیل از جنوب لبنان هشدار داده و معتقد است حزب الله و حماس از آن خلأ برای حمله به اسرائیل استفاده می کنند. این هشدارها سبب ترقی نتانیاهو در همه پرسی شده است.

۲- اسرائیلی ها باید به اروپایی ها بگویند، «اگر فکر می کنید با کارهای خود مانع بروز جنگ می شوید اشتباه کرده اید، بلکه خطر جنگ را افزایش می دهید، زیرا ما نمی توانیم با ایران مجهز به سلاح اتمی به سر ببریم.

۳- ترازوی قدرت در ایران به نفع کسانی است که مایل اند از جنگ، نابسامانی اقتصادی و ناآرامی احتمالی جلوگیری کنند. در قضیه ملوان ها، گرچه در یانوردان سپاه پاسداران قائل به دریافت چیزی در ازای آزادی آنان داشت، اما دستور آزادی ملوان ها از سوی مقامات بالا آمد و بدون دریافت چیزی آزاد شدند.

منبع: دی ولت (آلمان)، ۱۲ ژوئیه ۲۰۰۷ (۲۱ تیر ۱۳۸۶)
نویسنده: ناتان گاردلس

شک و تردید در اعمال مجازات علیه ایران

۱- دیپلمات های سازمان ملل متحد در صدور قطعنامه مجازات علیه ایران دچار شک و تردید شده اند. برخی از اعضای دائمی شورای امنیت آشکارا اعلام کرده اند با تشدید مجازات ها مخالفند و پرونده هسته ای ایران باید در آژانس بین المللی انرژی هسته ای بررسی شود، نه شورای امنیت.

۲- البرادعی از جمله مشتاقان اصلی حل مشکل هسته ای ایران از طریق مذاکره است. او اعلام کرده کسانی که خواهان درهم کوبیدن ایران هستند دیوانه اند.

۳- اظهارات البرادعی مبنی بر اجازه محدود به ایران جهت غنی سازی اورانیوم خشم پایتخت های غربی را برانگیخته است.

۴- دوایر دیپلماسی در سازمان ملل متحد احتمال خطر آفرین بودن قطعنامه های صادره علیه ایران را بسیار کم ارزیابی کرده اند و معتقدند

در عراق برای جلوگیری از جنگ داخلی، زیرا اگر جنگ اتفاق افتد موقعیت ایران در عراق تضعیف می‌شود. ب: تعدیل ایران در لبنان، غزه و فلسطین. ج: کاهش روند غنی‌سازی بدون انقطاع و توقف.

منبع: النهار (لبنان)، ۱۱ ژوئیه ۲۰۰۷ (۲۰ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: محمد ابراهیم

هماهنگی القاعده و پنتاگون

پراودا ارگان حزب کمونیست شوروی سابق و روسیه کنونی معتقد است که القاعده به رهبری بن لادن ساخته و پرداخته امریکا است. در مقطعی امریکا، بن لادن و تشکیلات او را علیه اتحادیه شوروی بسیج کرد و در مقطع دیگر با سازماندهی طالبان آنها را علیه ایران بسیج کرد. اکنون نیز پنتاگون از زبان اعلامیه‌های القاعده، مطالبی را علیه ایران اظهار داشته است.

منبع: پراودا (روسیه)، ۱۰ ژوئیه ۲۰۰۷ (۱۹ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: ولادیمیر آنوخین



کاهش تدریجی فرایند غنی‌سازی اورانیوم!

در برابر کاهش تدریجی فرایند غنی‌سازی اورانیوم در این مقاله سه دیدگاه مطرح شده است:

۱- دیدگاه اول این است که ایران به لحاظ تاکتیکی این کار را انجام داده و جنبه موقتی دارد. پس از رسیدن به هدف دوباره با سرعت پیش خواهد رفت.

۲- دیدگاه دوم مبتنی است بر این که ایران به لحاظ فنی مشکلاتی دارد و کاهش فرایند را به دلیل فنی انجام داده است. به دنبال بهبود راندمان دستگاه سانتریفیوژ را بهبود می‌بخشد.

۳- دیدگاه سوم این است که ایران واقعاً به دنبال مذاکره است، به جای استناد به صحبت‌های آقای احمدی‌نژاد باید به صحبت‌های مشاور امنیتی و دبیر شورای امنیت توجه کرد که روند مذاکره را تأیید می‌کنند.

منبع: واشنگتن پست (امریکا)، ۱۰ ژوئیه ۲۰۰۷ (۱۹ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: رایین رایت

سپاه پاسداران و انرژی اتمی؛ دو موضوع جداگانه

هدف اصلی این مقاله تحریم جدی و هوشیارانه است:

۱- هدف این تحریم‌ها، شوراندن نخبه‌ها و طبقه متوسط علیه بلندپروازی‌های رئیس‌جمهور می‌باشد.

۲- نویسنده مقاله توصیه می‌کند بایستی برای مؤثر بودن تحریم‌ها، تلقی ایران به عنوان محور شرارت و گزینه نظامی علیه ایران را کنار گذاشت؛ این گزینه می‌تواند مردم را حول رهبری ایران جمع کند.

۳- برای موفق بودن تحریم‌ها که باید چندجانبه باشد، روسیه را نباید از معادله حذف کرد.

۴- اگر سپاه پاسداران یک سازمان ستیزه‌گر فرض شود روند مذاکرات مخدوش خواهد شد. حساب ستیزه‌جویی را باید از انرژی اتمی جدا کرد.

منبع: لس‌آنجلس تایمز (امریکا)، ۹ ژوئیه ۲۰۰۷ (۱۸ تیر ۱۳۸۶)

ترس امریکا از عملیات انتحاری

مطابق یافته‌های مؤسسه «طرح اسرائیل» که ۸۰۰ نفر مورد نظرخواهی قرار گرفته‌اند، اسرائیلی‌ها بر این باورند امریکا از ترس موج عملیات‌های انتحاری و چریکی که ممکن است توسط ایران در واکنش به اقدام امریکا انجام شود، تأسیسات هسته‌ای ایران را بمباران نخواهد کرد. آرام کردن ایران قطعاً به نفع امریکا خواهد بود.

منبع: هاآرتز، ۸ ژوئیه ۲۰۰۷ (۱۷ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: الوف بن

دیدگاه سردار محمد جعفری

۱- محمد جعفری عضو هیئت نمایندگی ایران در مذاکرات ایران و امریکا در شرم‌الشیخ با بی‌اعتنایی به اظهارات مقامات امریکایی مبنی بر دخالت ایران در آموزش نیروهای شورشی در عراق می‌گوید: آیا تاکنون شنیده‌اید که یک ایرانی به‌انجام یک مأموریت انتحاری در عراق مبادرت کرده باشد؟

۲- جعفری که سال گذشته به‌عنوان معاون مشاور امنیت ملی منصوب شد در مصاحبه با نیوزویک اظهار داشت: گفت‌وگوها باید یک سال پیش صورت می‌گرفت. امریکا با وجود آن که چهار سال فرصت را از دست داده است، باز هم وقت دارد که در عراق اقدامی به عمل آورد. ما کاملاً آماده‌ایم که در زمینه برقراری امنیت در عراق همکاری کنیم.

۳- وی در طرح امریکا برای دستگیری دیپلمات‌ها در اربیل قرار داشت، ولی توانست بگریزد و دیگر مقامات ارشد ایران علائم قدرتمندی ارسال می‌کنند مبنی بر این که آنها خواستار بخشی از یک پیمان منطقه‌ای برای نظارت بر امنیت عراق باشند.

۴- سردار جعفری می‌گوید: نیازی به گفتن نیست که تهران هیچ‌گاه نمی‌تواند به دشمنان ایران اجازه دهد که بار دیگر قدرت را در عراق به‌دست گیرند. در جنگ ایران و عراق بیش از ۳۰۰ هزار تن از هم‌میهنان ما توسط نیروهای صدام به شهادت رسیدند.

۵- اکنون امریکایی‌ها آشفته‌تر از آن هستند که اشتباه خود را بپذیرند.

۶- در صورتی که امریکا در سال ۲۰۰۸ از عراق خارج شود ایران با آن کشور همکاری خواهد کرد.

۷- جعفری می‌گوید: اگر ما می‌خواستیم علیه امریکایی‌ها اقدام کنیم، می‌دانستیم چطور عمل کنیم.

منبع: نیوزویک (امریکا)، ۲۳ ژوئیه ۲۰۰۷ (۱ مرداد ۱۳۸۶)

نویسنده: مایکل هرش

تحریم سرمایه

۱- اگر بوش نتواند جلوی حاکمیت ایران بایستد یا حل این مسئله را به جانشین خود واگذار کند دوران ریاست‌جمهوری وی یک

شکست تلقی خواهد شد.

۲- روشن است که برخورد دیپلماتیک به تنهایی کارآمد نیست و ایرانی‌ها تا می‌توانند وقت‌کشی می‌کنند. در حالی که اقتصاد ایران به شدت آسیب‌پذیر است، بیکاری رو به افزایش و دولت از مدیریت توزیع نفت ناتوان است و اکنون طرح سهمیه‌بندی بنزین به اجرا درآمده است.

۳- راه‌حل پیش روی آمریکا تحریم سرمایه است. باید جریان سرمایه به داخل ایران را به صفر برساند. تحریم سنتی ممکن است در میان جمعیت مسلمان واکنش جدی سیاسی داشته باشد، اما تحریم سرمایه به لحاظ فیزیکی محسوس نخواهد بود. هیچ‌کس شاهد ناو‌ها یا جهت‌های نیروی هوایی و دریایی آمریکا نخواهد بود. تا زمانی که ایران برنامه هسته‌ای را کنار نگذارد، فشارها ادامه خواهد داشت.

۴- اگر همه این اقدامات به تغییر رژیم یا توقف برنامه هسته‌ای منجر نشود بوش باید به حملات هوایی روی آورد.

منبع: فوربز (امریکا)، ۲۳ ژوئیه ۲۰۰۷ (۱ مرداد ۱۳۸۶)

نویسنده: استیو فوربز

جنگ روانی

۱- دولت بوش بار دیگر جنگ روانی علیه ایران را آغاز کرده است. این جنگ متضمن گزارش‌هایی است که رسانه‌های عربی و خاورمیانه‌ای مخالف ایران منتشر می‌کنند.

۲- تحلیل‌گران توان نظامی ایران را مورد بررسی قرار داده و با اطلاع‌رسانی آن خطر ایران قدرتمند را گوشرد می‌کنند.

۳- آنان اعلام کرده‌اند که موشک‌های بالستیک ایران به‌طور مشخص نوع شهاب ۳ می‌تواند به کلاهک‌های جنگی مجهز شود و توانایی هدف‌گیری شرق اروپا، مرکز و جنوب این قاره را دارد. شهاب ۳ تعدیل یافته می‌تواند به اهدافی در جنوب روسیه اصابت کند.

۴- ریچاردسون دبیر مجله تخصصی تسلیحات «جنیز» می‌گوید: برد موشک شهاب ۳ افزایش یافته و بیش از نیمی از وزن آن کاسته شده است و ممکن است ۱۸۰۰ کیلومتر برد داشته باشد. این موشک روزآمد شده و می‌تواند تا ایتالیا، اسلواکی و جمهوری چک برسد و احتمال دارد برد آن به ۲۵۰۰ کیلومتر نیز برسد. ما اطلاع داریم ایران برای روزآمد کردن این موشک در تلاش است.

منبع: الشاهد السياسي (انگلستان)، ۲۱ ژوئیه ۲۰۰۷ (۳۰ تیر ۱۳۸۶)

جنگ اما بازدارندگی

۱- شموئل بار عضو مؤسسه سیاست‌گرایی و استراتژی اسرائیل معتقد است عبور از آستانه هسته‌ای شدن تأثیری بر رام کردن ایران ندارد، بلکه چنین وضعیتی اغلب کشورها را به بازگرانی جسورتر تبدیل می‌کند. پاکستان پس از دستیابی به بمب هسته‌ای ستیزه‌جویانه‌تر از پیش در ارتباط با کشمیر عمل کرد.

۲- وی می‌گوید: کشورهای تازه هسته‌ای شده معتقدند می‌توانند از بمب هسته‌ای بی‌آن‌که پیامدش دامن‌گیر آنان شود استفاده کنند.

۳- ایران هسته‌ای به ارباب همسایگانش در حوزه خلیج فارس مبادرت خواهد کرد، بهای نفت را بالا خواهد برد و نمی‌گذارد هیچ‌یک از کشورهای در صلح با اسرائیل وارد شوند.

۴- حتی اگر تنها ۲ درصد ایران، رام نشده باقی بماند شانس بزرگی

برای اسرائیل به شمار می‌رود. این ارزیابی‌ها برخلاف ارزیابی‌های اطلاعاتی آمریکا و انگلیس اعتبار خود را از دست نداده‌اند و لزوم حمله یا عدم حمله به ایران را مشخص می‌کنند.

۵- تصمیم قطعی در این زمینه از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. در آن صورت واشنگتن یا راه را بر حمله اسرائیل سد خواهد کرد یا از سر راه اسرائیل کنار خواهد رفت یا خود رأساً وارد عمل خواهد شد.

۶- اسرائیل از سوی ایران احساس خطر می‌کند. حمله هوایی به سایت‌های هسته‌ای ایران یک اقدام دقیق علیه یک مکان واحد نیست، زیرا مراکز غنی‌سازی ایران پراکنده، دور از هم، مخفی و حفاظت‌شده است. بالاتر آن‌که ایران، قدرت اقدامات تلافی‌جویانه را داراست.

۷- اسرائیل وضع را غیرعادی و اضطرابی احساس می‌کند. احساسی که دیگر سیاستمداران، غیر از واشنگتن در آن سهیم نیستند.

۸- دلیلی ندارد حالت اضطرابی با جنگ به پایان برسد. اگر چین و روسیه متقاعد شوند با توسل به تحریم بیشتر عرصه را بر ایران تنگ‌تر کنند، فرصت برای اتخاذ تصمیم و اجرای آن خواه از طریق جنگ یا صلح بیش از یک سال طول نخواهد کشید.

منبع: گاردین (انگلستان)، ۱۸ ژوئیه ۲۰۰۷ (۲۷ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: جان اتان فریدلند

ناخشنودی از توافق‌های گازی

۱- توافق‌نامه گاز بین ایران و ترکیه در ۲۳ تیرماه ۱۳۸۶ (۱۴ جولای ۲۰۰۷) فراتر از یک تفاهم اقتصادی، حاوی مفهومی سیاسی است و سعی در و طرف در بهره‌مندی از وضعیت جدید سیاسی را نشان می‌دهد.

۲- این تفاهم‌نامه شکاف‌ها و روابط ترکیه با آمریکا را عمیق‌تر کرده و به اتخاذ مواضع مستقل‌تری نسبت به آمریکا می‌پردازد، زیرا ترکیه از بی‌توجهی آمریکا نسبت به مسائل شمال عراق و حزب کارگران کردستان نگران است.

۳- این روند موجب خروج ایران از انزوا در بین کشورهای غربی است. در ایامی که ایران از سوی غرب بویژه آمریکا مورد تهدید و فشار قرار گرفته و در سطح بین‌المللی به انزوا سوق داده می‌شود این همکاری و نزدیکی با متفق غرب موفقیت بزرگی به شمار می‌آید.

۴- چنین اقدامی به ایران حاکی این پیام است که ایران تنها نمانده است و قادر به مقابله با فشارها و تهدیدهای خارجی است.

۵- آنچه قطعی است غرب به اندازه روسیه از این توافق ناخشنود است.

منبع: ملیت (ترکیه)، ۱۸ ژوئیه ۲۰۰۷ (۲۷ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: سامی کوهن

ترکیه و جدایی از پدر خوانده

۱- امضای یادداشت تفاهم گازی بین ایران و ترکیه نشان‌گر آغاز افول سلطه آمریکا در ترکیه و مخالفت شدید ترکیه با پدرخوانده‌اش می‌باشد.

۲- نیمه‌های شب در آنکارا قراردادی تاریخی، بدون سروصدا، امضا شد که بازتاب عظیمی در مسائل انرژی جهانی به همراه خواهد داشت و ترکیه را به‌عنوان یکی از عوامل حساس معاملات انرژی جهانی در خواهد آورد.

۳- براساس این قرارداد، ایران سه حوزه‌گازی خود را بدون برگزاری مناقصه به ترکیه سپرده است. با این قرارداد، ترکیه ضمن تأمین

تداوم مذاکره با آژانس، منتفی شدن جنگ

۱- نویسنده معتقد است حمله به ایران از سوی امریکا قطعی است و در آخرین نشست، پنتاگون به چنین نتیجه‌ای رسیده است. نظریه پرداز اصلی حمله به ایران دیک چنی است و علت حمله را شکست روند دیپلماسی می‌داند.

۲- اگر در بستر مذاکراتی که با آژانس بین المللی هسته‌ای جریان دارد پیشرفتی حاصل شود، استدلال «دیک چنی» درباره بن بست دیپلماسی مخدوش و در نتیجه جنگ منتفی خواهد شد.

منبع: نزاویسیما یا گازتا (روسیه)، ۱۷ ژوئیه ۲۰۰۷ (۲۶ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: ایوان گراشکف



مک کورمک: قرارداد گازی بین ایران و ترکیه مناسب نیست

۱- شان مک کورمک سخنگوی وزارت خارجه امریکا در پاسخ به این پرسش که قرارداد گازی بین ایران و ترکیه در چنین مقطع زمانی که قرار است ایران تحت فشار قرار گیرد قابل قبول است می‌گوید: در این برهه از زمان هیچ چیز جنبه قاطع و نهایی ندارد. تصمیم‌گیری برعهده دولت ترکیه است، اما ما در این برهه آن را کار مناسبی نمی‌دانیم.

۲- وی معتقد است ایران تاکنون خود را به عنوان یک طرف تجاری قابل اطمینان به اثبات نرسانده است و به نظر می‌رسد این یک قرارداد مقدماتی است.

منبع: وزارت خارجه امریکا، ۱۶ ژوئیه ۲۰۰۷ (۲۵ تیر ۱۳۸۶)

مصاحبه‌شونده: شان مک کورمک

نگرانی از آغاز حمله به ایران

۱- دیک چنی معاون رئیس جمهور امریکا از مدافعان حمله به ایران بوده است. اما کاندولیزا رایس و رابرت گیتس از مدافعان به کارگیری دیپلماسی هستند. در نشست اخیر پنتاگون و در پی شکست مذاکره با ایران تغییراتی در این معادله به نفع دیک چنی به وجود آمده است.

۲- چنی معتقد است پس از بوش کسی جرأت حمله به ایران را ندارد، گرچه بوش و چنی مایل نیستند ایران دست به حمله بزند، زیرا به هر حال تقصیر آن به گردن امریکا (آغازگر حمله) انداخته خواهد شد.

منبع: گاردین (انگلستان)، ۱۶ ژوئیه ۲۰۰۷ (۲۳ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: ایون مک اسکیل

نیازمندی‌های گازی خود، از نظر تأمین انرژی نیز طرحی مطمئن را کسب و اجرا می‌کند و مهم‌تر آن که طرح انتقال گاز به اروپا «نایککو» که اروپا آن را جهت عدم وابستگی به روسیه الزامی می‌داند را محقق خواهد کرد. به همین دلیل اروپا این تفاهم‌نامه را محترم می‌شمارد.

۴- این یادداشت تفاهم فقط به خرید گاز استخراج شده توسط ترکیه محدود نیست و شامل مواردی مانند انتقال گاز ترکمنستان از طریق ایران به ترکیه و صدور به اروپا می‌باشد.

۵- ترکیه با امضای این قرارداد به صورت تأمین‌کننده بخش عظیمی از نیازهای اتحادیه اروپا در خواهد آمد.

منبع: ینی شفق (ترکیه)، ۱۸ ژوئیه ۲۰۰۷ (۲۷ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: حاکان آلبیراک

عرب تایمز کویت: حمله قطعی است

این مقاله سعی دارد فضای جنگی امریکا علیه ایران را به تفصیل نشان دهد:

۱- از سویی نشان می‌دهد که ایران اجازه بازرسی را به آژانس انرژی اتمی داده و آمادگی خود را برای مذاکرات مستقیم در این زمینه به امریکا نشان داده است.

۲- از سوی دیگر نشریه «عرب تایمز» چاپ کویت معتقد است حمله امریکا به ایران قطعی است و این عملیات با مقیاس بسیار گسترده از نخستین روز حمله تادو هزار نقطه از ایران را مورد حمله قرار خواهد داد.

منبع: راسیسا یا گازتا (روسیه)، ۱۷ ژوئیه ۲۰۰۷ (۲۶ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: آندری استیپانف

نبرد امریکایی - بدون اسرائیل

نویسنده اردنی مقاله براساس دیدگاه‌های منتشر شده «گاردنر» متخصص در ترسیم بازی‌های جنگی دیدگاه‌های او را چنین توصیف می‌کند:

۱- دیدگاه امریکا و اسرائیل در مورد ایران و شیوه برخورد با پرونده هسته‌ای به هم نزدیک شده است.

۲- جنگ امریکا علیه ایران شروع شده است و مراحل خود را تا ضربه نهایی طی می‌کند.

۳- اسرائیل در این جنگ دخالتی نخواهد داشت و این نبرد، یک نبرد امریکایی تمام عیار خواهد بود.

۴- مکانیزم ضربه امریکا این خواهد بود که طی ۵ روز اقدام به حمله‌های هوایی خواهد شد، تا امکان ادامه فعالیت هسته‌ای از بین برود، به طوری که یک تانک هم وارد ایران نشود.

۵- بوش به این نتیجه رسیده است که پس از او هیچ دولتی جرأت حمله به ایران را نخواهد داشت.

نویسنده اردنی مقاله با اشاره به تردید «گاردنر» به چنین پروژهای معتقد است این برنامه رژیم ایران را سرنگون نخواهد کرد.

منبع: الدستور (اردن)، ۱۷ ژوئیه ۲۰۰۷ (۲۶ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: باسما سکچها

راهکار ایرانی برای حل مسئله لبنان

در ۱۶ ژوئیه برابر با ۳۰ تیر ۱۳۸۶ به ابتکار فرانسه کنفرانسی در (سن کلو) در حومه پاریس بین تمام نیروهای دخیل در لبنان برگزار شد. حزب الله نیز در این نشست حضور داشت.

نویسنده این مقاله در فیگارو به یک راه حل ایرانی اشاره می کند. این راه حل الهام گرفته از گفت و گویی با دکتر علی لاریجانی پس از شکست کنفرانس می باشد که در بردارنده وجه زیر است:

۱- اولویت دادن به کابینه وحدت ملی به جای تشکیل دادگاه بین المللی.

۲- توافق لبنانی ها بر سر ریاست جمهوری میشل عون از مسیحی های مارونی.

۳- قانع کردن حزب الله به تحویل سلاح که تلویحاً امنیت اسرائیل را در بر خواهد داشت.

نویسنده مقاله بر این باور است که راهکار ایرانی رضایت همه گروه های درگیر را برانگیخته و در بر دارد. ضمن آن که معتقد است فرانسه بدون امریکا نمی تواند ابتکار عملی داشته باشد. فرانسه فقط در صورتی که بتواند خود را از طرح امریکایی ها در منطقه خلاص کند و استقلال فکری خود را به اثبات برساند قادر خواهد شد در امور لبنان به مانور بپردازد. با این حال راهکار ایرانی روزه ای به سوی حل مسئله لبنان است.

منبع: الوسط (بحرین)، ۱۵ ژوئیه ۲۰۰۷ (۲۴ تیر ۱۳۸۶)

نویسنده: ولید نویهض

دستگیری دیپلمات ها در اربیل؛ وسیله ای برای مذاکره؟

آقای گرت پرتز سعی دارد در مقاله خود به نکته های راهبردی زیر اشاره کند:

۱- امریکا در صدد است از دیپلمات های ایرانی به عنوان ابزاری در جهت پیشبرد تلاش های خود در راستای وادار کردن ایران در استفاده از نفوذ این کشور در میان شیعیان عراق به منظور کمک به برقراری ثبات در عراق بهره برداری کند.

۲- امتناع امریکا از تبادل زندانیان به دلیل امتناع ایران از ملاقات خصوصی وزیر امور خارجه ایران، منوچهر متکی، با وزیر امور خارجه امریکا، کاندولیزا رایس در نشست شرم الشیخ مصر (در اردیبهشت ماه) بوده است.

۳- مقامات ارشد دولتی امریکا برای بررسی آزاد کردن مقامات ایرانی در برابر آزاد کردن ملوانان انگلیسی در ۱۰ آوریل ۲۰۰۷ (۲۱ فروردین ۱۳۸۶) جلسه ای برگزار کردند که رایس (وزیر خارجه) با تأکید بر این که نگاه داشتن دیپلمات های ایرانی دیگر فایده ای ندارد، معتقد بود باید امریکا آنها را آزاد کند، اما به دلیل اصرار چینی مبنی بر این که نگاه داشتن این زندانیان می تواند برای ایران حامل این پیام باشد که ممکن است امریکا مقامات بیشتری از ایران را در عراق بازداشت کند، رایس مجبور به پذیرش نظر اکثریت شده است.

۴- تصمیم ایران مبنی بر رد پیشنهاد امریکا برای ملاقات رایس و

متکی (در شرم الشیخ) این مسئله را آشکار می کند که ایران در مذاکره ای که در آن قرار باشد در مقابل آزاد کردن دیپلمات ها با امریکا همکاری کند، شرکت نخواهد کرد.

۵- واقع گرایان دولت امریکا (مانند رایس) معتقدند امریکایی نمی تواند در حالی که گروهان های ایرانی را برای معامله نگاه داشته است، به گفت و گوی دیپلماتیک با ایران بپردازد. اما تن دادن واقع گرایان به موضع مقامات تندرو مبنی بر نگاه داشتن گروهان ها، نشان دهنده آن است که دیک چینی هنوز بوش را در مورد سیاست ایران تحریک می کند.

منبع: IPS، ۳ می ۲۰۰۷ (۱۳ اردیبهشت ۱۳۸۶)

نویسنده: گرت پرتز



مراکز پخش: پخش گزیده ۰۹۸۷-۶۶۴۰۰۹۸۷
کتاب ماد ۰۵۳۹-۶۶۴۶۰۵۳۹

نسب نامه آریایی
مردمان آذربایجان

در کتاب
آذربایجان و اران
نوشته عنایت الله رضا

پخش شهریار ۰۶۰۲-۶۶۴۶۰۶۰۲
نشر هزار ۰۷۴۴۲-۶۶۴۸۷۴۴۲

آشنایی با
یک زبان ایرانی
در کتاب
آذری
یا زبان باستان آذربایجان
نوشته احمد کسروی تبریزی

✓ آرشیو شماره های پیشین نشریه چشم انداز

✓ مقالات خواندنی و راهبردی

✓ ... و

در وب سایت

لطف الله میثمی

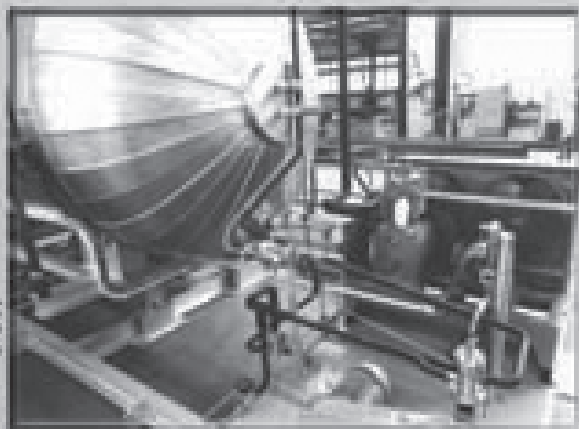
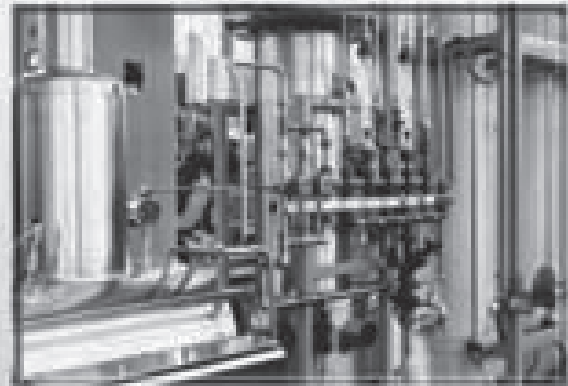
<http://www.meisami.com>

DARMAN GAZ
PRODUCTION CO.

درمان گاز

شرکت تولیدی (سهامی خاص)

درد



تولیدکننده :

- ۱- گاز بیهوشی (N₂O) نیتروس اکساید
 - ۲- گاز تسکین درد (ENTONOX)
- مخلوط ۵۰% اکسیژن
و ۵۰% گاز بیهوشی



موارد استفاده کار تسکین درد (ENTONOX):

- ۱- زایمان های طبیعی و بدون درد
- ۲- ارتوپدی بدون درد و بدون هوشبری
- ۳- پانسمانهای سوختگی در بیمارستانهای سوانح سوختگی
- ۴- آمبولانسهای اورژانس برای جلوگیری از درد مصدومین تا زمان رسیدن به اتاق عمل و غیره

Produce :

N₂O GAS & ENTONOX in pain control (50%O₂ + 50%N₂O)

84E. Karimkhan Zand Ave.
First floor Zip code: 15848
P.O.Box 14155-4736 Tehran - Iran
Tel:(021)88829818 Fax:(021)88309347

دفتر مرکزی : تهران ، کریمخان زند ، جنب خردمند جنوبی
شماره ۸۱ ، طبقه اول صندوق پستی : ۱۴۱۵۵ - ۴۷۳۶
کد پستی : ۱۵۸۴۸ تلفن : ۸۸۸۲۹۸۱۸ فکس : ۸۸۲۰۹۳۴۷
E-mail: INFO@DARMANGAZ.COM

WWW.DARMANGAZ.COM